



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تفسیر روان

جلد چهارم

مبشر زکات آیة اللہ علیہ السلام

مبشر زکات آیة اللہ علیہ السلام

(۱۳۸۴ھ - ۱۳۸۵ھ)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر روان

نویسنده:

علی مشکینی اردبیلی

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|-----|--------------------------------------|
| ۵ | فهرست |
| ۱۱ | تفسیر روان جلد ۴ |
| ۱۱ | مشخصات کتاب |
| ۱۲ | اشاره |
| ۲۲ | سوره یوسف |
| ۲۲ | اشاره |
| ۲۵ | داستان یوسف (ع) |
| ۲۵ | تعبیر خواب یوسف (ع) توسط پدرش |
| ۲۸ | دسیسه برادران یوسف علیه او |
| ۳۶ | از چاه تا قصر عزیز مصر |
| ۴۰ | از تمایل زلیخا تا زندان |
| ۵۰ | رفتار در زندان و تعبیر خواب |
| ۶۱ | رسوایی زلیخا و عزت یافتن یوسف |
| ۶۷ | ملاقات برادران یوسف با وی تا شناختنش |
| ۸۸ | رسوایی برادران یوسف |
| ۹۰ | کرامت یوسف در بینا کردن پدر |
| ۹۴ | ملاقات یعقوب با یوسف و سجده بر او |
| ۹۹ | شرک خفی اکثر مسلمین |
| ۱۰۲ | سنت انتقام از همه مجرمان |
| ۱۰۴ | سوره رعد |
| ۱۰۴ | اشاره |
| ۱۰۵ | نشانه ها و نعمت های خدا |
| ۱۱۴ | نقش ملت ها در سرنوشت خودشان |
| ۱۱۵ | تسبیح و سجده موجودات |

| | |
|-----|---|
| ۱۱۹ | ناتوانی شریکان خدا از آفرینش |
| ۱۲۱ | پایداری حق و ناپایداری باطل |
| ۱۲۳ | ویژگی ها و سرانجام اولوا الالباب |
| ۱۳۰ | اطمینان قلب با یاد خدا |
| ۱۳۱ | اختیاری و محال بودن ایمان کافران |
| ۱۳۲ | سنت مهلت داده شدن و پاره ای از احوال کافران |
| ۱۳۸ | تهدید پیامبر و لزوم پیروی اش از فرمان خدا |
| ۱۳۹ | لوح محفوظ و لوح محو و اثبات |
| ۱۴۱ | حکم خدا و مرگ و میر زمینیان |
| ۱۴۳ | علی (ع) عالم علم کتاب |
| ۱۴۶ | سورة ابراهیم (ع) |
| ۱۴۶ | اشاره |
| ۱۴۷ | نبوت و خروج از ظلمات |
| ۱۵۲ | پیوند شکر با افزایش نعمت |
| ۱۵۳ | تبلیغ پیامبران و واکنش مردم |
| ۱۵۶ | لزوم توکل بر خداوند |
| ۱۵۷ | حال و روز کافران در دو عالم |
| ۱۶۳ | حال شیطان و کافران در آخرت |
| ۱۶۸ | کلمه طیبه و کلمه خبیثه |
| ۱۷۳ | نعمت های خدا برای بشر |
| ۱۷۶ | دعای ابراهیم (ع) |
| ۱۸۱ | احوال مردمان در قیامت |
| ۱۸۳ | مکر و انتقام الهی |
| ۱۸۴ | جزای گناهکاران |
| ۱۸۸ | سورة حجر |
| ۱۸۸ | اشاره |

- ۱۸۹ ----- منع دنیاطلبی از ایمان
- ۱۹۱ ----- پاسخ به شبهه کافران
- ۱۹۲ ----- نقش گناه در کفر به خدا
- ۱۹۴ ----- نفوذ شیطان به آسمان ممنوع
- ۱۹۵ ----- نعمت های خدا
- ۱۹۹ ----- داستان سجده بر آدم و طرد شیطان
- ۲۰۵ ----- هفت در برای جهنم
- ۲۰۶ ----- متقین در بهشت
- ۲۰۷ ----- خوف و رجا
- ۲۰۷ ----- داستان ابراهیم (ع)
- ۲۰۹ ----- داستان لوط (ع)
- ۲۱۵ ----- قوم شعیب (ع)
- ۲۱۶ ----- قوم ثمود
- ۲۱۷ ----- فرامین و آموزش هایی به پیامبر
- ۲۲۴ ----- سورة نحل
- ۲۲۴ ----- اشاره
- ۲۲۴ ----- بشارت به پیروزی در جنگ بدر
- ۲۲۵ ----- سخنی با مشرکان
- ۲۲۶ ----- نعمت های خدا برای بشر
- ۲۳۴ ----- بطلان شرک
- ۲۳۶ ----- سرانجام کفر، مکر با خدا، تقوا
- ۲۴۲ ----- جبرگرایی مشرکان
- ۲۴۴ ----- هدایت در دست خداوند
- ۲۴۶ ----- پاسخ به انکار قیامت
- ۲۴۸ ----- پاداش مهاجرت در راه خدا
- ۲۵۱ ----- تهدید توطئه گران

- ۲۵۲ سجده و خوف موجودات از خدا -
- ۲۵۴ کفران نعمت بندگان
- ۲۵۶ دختر دانستن فرشتگان و زنده به گور کردن دختران!
- ۲۵۹ رحم خدا به جنبنندگان
- ۲۶۰ دختر دانستن فرشتگان و زنده به گور کردن دختران!
- ۲۶۶ آرزایمر در کهنسالی
- ۲۷۰ دو مثال در تفاوت بندگان
- ۲۷۷ احوال قیامت
- ۲۸۲ فرمان هایی از خداوند
- ۲۸۸ حیات طیبه
- ۲۹۰ شرط تسلط شیطان
- ۲۹۱ پیرامون قرآن
- ۲۹۵ فرجام کافران
- ۲۹۹ عاقبت کفران نعمت
- ۳۰۰ حلال و حرام خدا
- ۳۰۴ شرط پذیرش توبه
- ۳۰۵ اسلام دین ابراهیم
- ۳۰۷ هتک حکم روز شنبه
- ۳۰۸ تبلیغ، مقابله به مثل و شکیبایی
- ۳۱۰ سورة اسراء
- ۳۱۰ اشاره
- ۳۱۱ معراج از مسجد الاقصی
- ۳۱۳ بنی اسرائیل و آینده اش
- ۳۱۸ رسالت قرآن
- ۳۱۸ دعای شر وعجله
- ۳۲۰ کارکرد شب و روز

- ۳۲۲ نامه اعمال
- ۳۲۳ سه قانون در حسابرسی و کیفر الهی
- ۳۲۶ یاری همگانی خدا
- ۳۲۷ درجات بی شمار آخرت
- ۳۲۸ احسان به والدین
- ۳۳۰ تبذیر شیطانی است
- ۳۳۲ حسن معاشرت و میانه روی در هزینه کردن
- ۳۳۳ روزی دست خداست
- ۳۳۳ چند حکم واجب و حرام
- ۳۳۹ نهی از شرک و مؤنث انگاشتن فرشتگان
- ۳۴۰ دو دلیل در نفی شرک
- ۳۴۲ بی ادراکی کافران
- ۳۴۵ قیامت شناسی
- ۳۴۷ عفت کلام
- ۳۴۹ ناتوانی شریکان خدا
- ۳۵۰ عذاب برای همه شهرها
- ۳۵۳ شجره ملعونه
- ۳۵۴ داستان سجده بر آدم
- ۳۵۸ ذکر نعمت ها و تهدید
- ۳۶۳ تهدید پیامبر
- ۳۶۵ نعمت حضور پیامبران
- ۳۶۶ نافله شب و قرائت قرآن
- ۳۷۰ نقش شاکیه در رفتار بشر
- ۳۷۳ اعجاز قرآن
- ۳۷۵ مادیگری منکران
- ۳۷۹ هدایت و گمراهی الهی

- کیفر و پاسخ به شبهه گمراهان ۳۷۹
- بخل شدید بشر ۳۸۱
- داستان موسی (ع) ۳۸۲
- مراحل نزول قرآن و لزوم تواضع در برابر آن ۳۸۵
- ادب دعا و ادب نماز ۳۸۸
- سوره کهف ۳۹۰
- رسالت قرآن ۳۹۰
- داستان اصحاب کهف ۳۹۳
- حلال خوری کهفیان ۴۰۲
- لطف خدا به ذکرگویان ۴۱۰
- فرجام ستمکاران ۴۱۲
- سرانجام نیکان ۴۱۳
- داستان باغدار بی ایمان ۴۱۵
- حکایت زندگی دنیا ۴۲۰
- احوال قیامت ۴۲۲
- دشمنی شیطان با بشر ۴۲۴
- مجادله باطل و مسخره گری کافران ۴۲۸
- ستمکارترین مردم ۴۲۹
- مهلت دهی خداوند ۴۳۰
- داستان موسی و خضر ۴۳۱
- ذوالقرنین ۴۴۵
- ویژگی دوزخیان ۴۵۳
- زیانکارترین مردم ۴۵۴
- کثرت کلمات الله ۴۵۷
- راهکار لقاء الله ۴۵۸
- درباره مرکز ۴۵۹

سرشناسه: مشکینی اردبیلی، علی، ۱۳۰۰-۱۳۸۶.

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر روان [کتاب] / علی مشکینی؛ خطاط عثمان طه؛ ویراستار حسین استادولی.

مشخصات نشر: قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۸ ج.

فروست: مجموعه آثار آیه الله علی مشکینی؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

شابک: ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۷-۹؛ ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۸-۶؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۵۹-۳؛ ج.

۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۰-۹؛ ج. ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۱-۶؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۲-۳؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۳-۰؛ ج.

۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۴-۷؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۵-۴؛ ج. ۷: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۶-۸؛ ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۶۷-۴؛ ج.

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: نویسنده در جلدهای ششم و هفتم و هشتم رضا استادی است.

یادداشت: ویراستار در جلدهای ششم، هفتم و هشتم قاسم شیرجعفری است.

یادداشت: چاپ قبلی: الهادی، ۱۳۸۸.

یادداشت: ج. ۲-۸ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: استادی، رضا، ۱۳۱۶ -

شناسه افزوده: استادولی، حسین، ۱۳۳۱ -، ویراستار

شناسه افزوده: شیرجعفری، قاسم، ویراستار

شناسه افزوده: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره: BP۹۸/م۵۶ت۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۱۴۰۰۹

ص : ۱

اشاره

تفسیر روان

علی مشکینی

خطاط عثمان طه

ویراستار حسین استادولی

ص: ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره، سوره یوسف پیامبر علیه السلام است که سرگذشت او به نحو تفصیل از اوایل عمرش تا اواخر آن ذکر شده و در هیچ سوره ای سرگذشت پیامبری به اختصاص، جز این سوره نقل نشده است؛ انسان پاکی که چون از نوجوانی دل به خدا داد زیبایی باطن و جمال روحش از حسن صورت و سیمای ظاهرش بیشتر شد و خدا خود متکفل حفظش گشت. آری، چون خداوند کسی را برتری بخشد، اگر همه اسباب ظاهری به هلاکتش قیام کند زندگیش نیکوتر گردد، و اگر همه وسایل و اسباب عادی بخواهد او را فرود آورد، بالاتر رود و کمال یابد. خداوند او را برگزید و هر نوع اسباب ظاهری که بر شکست و تحقیرش برخاست، خداوند همان را وسیله پیروزی ساخت.

اخراج از روستا و افکندن در چاه و اسارت و بردگی، او را به عاصمه کشور برد و در کاخ نشانند. تهمت ناروا که خواست عفتش را بشکنند، او را مورد تبرئه متهمین قرار داد.

افکندنش در زندان دولت، او را مقرب سلطان ساخت و دولت به وی بخشید. پیراهنی را که از چاه خبر مرگش را به پدر آورد، از مصر به سوی پدر فرستاد تا او را بینا ساخت. آری مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ، و يحييه حياة طيبة.

این حروف را مقطعه نامند و مفسران برای آن معانی ای ذکر کرده اند که هر یک بذاته صحیح و مطلبی درست است، لکن اطمینان نیست که مراد واقعی باشد مگر آنچه در این باره از اهل بیت وحی علیهم السلام برسد. در افتتاح این سوره راجع به این کلمه چند معنا ذکر کرده اند:

۱ - این کلمه تلخیص شده برخی از نام های مقدس خداوند است. الف اشاره به «أنا»، لام اشاره به «الله» و راء اشاره به «أری» و مجموع «أنا الله أری» است، یعنی من خدایی هستم که همه چیز را می بینم. اجزای عالم شهود در نزد من است و برای من مشهود است.

۲ - ذکر این سه حرف از باب مثال است و اشاره به این که این کتاب از آغاز تا پایان، مرکب از این حروف تهجی است نظیر سایر کتاب ها، لکن احدی از آدمیان و فرشتگان و پریان را توان تألیف مانند یک سوره از آن نیست چه رسد به تمام آن.

۳ - این سه حرف اشاره به این است که همان گونه که این کتاب دارای عبارت های صریح و ظاهر یعنی روشن است، دارای عبارت های متشابه و مبهم نیازمند به بیان نیز هست و این حروف جزو الفاظ متشابه است.

۴ - این حروف، رموز و اشارات است و هر حرفی میان فرستنده این کتاب و گیرنده آن اشاره به سرّی از اسرار تشریح یا تکوین است که اظهار آنها در اختیار مخاطب است؛ و روی هر یک از معانی، این حروف می تواند آیه مستقل باشد هر چند نگفته اند.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

تلک اشاره به دور است، و اشاره دور به لحاظ علو مقام آن و دوری از افق افکار عامه است. قرآناً حال است از مفعول آنزناه، و عربیاً صفت قرآن است. مبین لازم است یعنی روشن، و متعدی است یعنی روشنگر.

تفسیر:

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

تلک اشاره به این سوره یا آیات آن یا به مجموع آیات قرآن است به لحاظ آن که در لوح محفوظ یا در ذهن جبرئیل یا پیامبر اسلام ثابت و موجود است و این مجموع، کتاب بالفعل یا کتاب بالقوه است؛ بالفعل چون فعلاً در لوح محفوظ مندرج است، و بالقوه چون در آینده تاریخ در صحیفه ها و ورق های بی حد و حصر نوشته خواهد شد. و (مبین) است یعنی بذاته روشن و روشنگر است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا

یعنی: به حقیقت ما این کتاب را به عنوان قرآنی به زبان عربی، فرو فرستادیم.

طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام این کتاب الهی - یعنی مجموع الفاظ و محتوا - با نزول پنج مرحله ای، به افکار و اذهان جامعه بشری رسیده است:

۱ - از علم ازلی الهی به قلم که موجودی زنده در میان ملا اعلی است.

۲ - از قلم به لوح محفوظ.

۳ - از آن جا به قلب جبرئیل امین.

۴ - از زبان او به قلب مبارک پیامبر اسلام.

۵ - از زبان پیامبر اسلام به افکار و اذهان مجامع بشری.

و این پنج مرحله نزول، مقدّمی برای تحقق مرحله بعد است و آن نزول از اذهان و افکار و صحیفه ها و نوشتارها به مرحله عمل و پیاده شدن در متن جامعه است.

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

یعنی: این کتاب را عربی تنظیم کردیم، باشد که شما بیندیشید. زیرا اگر به زبان غیرعربی بود پیروانت آن را نمی دانستند و تعقل و تفکر در حقایق آن ممکن نبود هرچند خود پیامبر به خاطر آن که مخاطب و مأمور به ابلاغ است می دانست.

داستان یوسف (ع)

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣﴾ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾

لغت و اعراب:

قَصَّ عَلَيْهِ الْخَبْرَ - از باب نَصَرَ - باز گو کرد آن را برای او. قَصَصَ: باز گو کردن، قصه و حدیث. و إِنْ كُنْتَ أَنْ مَخْفَفَةٌ از مَثَلُهُ به قرینه لام در خبر، به تقدیر «إِنَّ الشَّأْنَ كُنْتَ». إِذْ قَالَ مَتَعَلِّقٌ است به «أَذْكَرٌ» مَقْدَرٌ. أَبَتِ اَصْلُشْ أَبِي بُوْدَه، يَاءُ تَكْلَمٌ به تاء تَبْدِيلِ شده است.

تعبیر خواب یوسف (ع) توسط پدرش

تفسیر:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ

یعنی: ای پیامبر یا ای مخاطب، ما بهترین داستان را بر تو بازگو می کنیم، و یا به بهترین اسلوب بازگویی و زیباترین شیوه داستان سرایی بر تو قصه می سراییم؛ و این به وسیله آن است که این قرآن را به سوی تو وحی کردیم. یعنی در ضمن فرستادن مجموع قرآن، این بهترین داستان را فرستادیم. و استعمال «أَوْحَيْنَا» به لفظ ماضی نسبت به همه قرآن در حالی که هنوز بیشتر آن وحی نشده بود به لحاظ قطعی بودن نزول کل است. و ای پیامبر، حقیقت این است که تو پیش از این درباره این قصه از بی خبران بودی.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

ص: ۱۴

یعقوب پیامبر که نوه ابراهیم خلیل از پسرش اسحاق بود و اسرائیل هم نامیده می شد، در شهر یا روستایی به نام کنعان زندگی می کرد و دارای دوازده پسر بود که شش نفر آنها از لیا خاله یوسف بوده و پس از فوت او یعقوب با خواهر او راحیل ازدواج کرد و یوسف و بنیامین از او متولد شدند و چهار پسر دیگرش از کنیز بوده، و میان سایر پسران یعقوب و یوسف رقابت خاصی وجود داشت. این دوازده برادر را اسباط نیز نامیده اند.

سرگذشت عجیب و حیرت زا و تته آور یوسف از خوابی شروع شد که یوسف آن را برای پدر نقل کرد؛ خوابی که یعقوب از آن حقایقی را درک کرد و حکایت روشنی از عاقبت امر یوسف پس از رنج ها و امتحان ها و مرارت ها داشت.

معنای آیه: متذکر باش زمانی را که یوسف به پدر خویش گفت: ای پدر بزرگوار و عظیم الشان، من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، چنین دیدم که همه برای من در حال سجده اند.

محتمل است این گونه دیده که ستارگان و خورشید و ماه از مقر خود فرود آمده و مثلاً به صورت انسانی در برابرش به سجده افتاده اند.

قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْضِيْصَ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عِدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾ وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيْكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

لغت و اعراب:

كذلك اشاره به خواب معهود است. اجتناء: برگزیدن. أوله إليه: برگردانید او را به سوی آن، و تأویل: عاقبت و بازگشت چیزی را طلبیدن، خواه کلام باشد یا خواب و غیره.

حدیث: آنچه در نفس از تصور و تصدیق خلجان می کند.

تفسیر:

قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْضُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

یعنی: یعقوب گفت: ای پسر عزیز و کم سن و سالم، هرگز خوابت را برای برادرانت بازگو مکن تا آنها برای تو مکر و حیلۀ عظیمی بیندیشند؛ به یقین، شیطان برای انسان دشمنی آشکار است. یعنی علاوه بر آن که صفت حسد در خمیره ذات انسان وجود دارد و پیوسته او را به سوی عکس العمل ناروا می دارد، شیطان نیز که دشمنی آشکار است رذایل را تقویت می کند.

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُنَبِّئُكَ بِمَا لَمْ يَحْضُرْ بِكَ وَبِمَا لَمْ يَكُنْ بِكَ بِشَاكِرًا عَلَيْهِمْ وَبِمَا لَمْ يَكُنْ بِكَ بِشَاكِرًا عَلَيْهِمْ

یعنی: فرزندم، همان گونه که پروردگارت تو را به دیدن چنین خوابی برگزید - خوابی درست و رؤیایی صادق که تحقق وعده را به صورت مثالی در عالم رؤیا بر تو روشن کرد - تو را در آینده نیز برمی گزیند، یعنی مقام شامخ نبوت و رسالت را به تو عنایت می کند، و از تأویل احادیث به تو می آموزد. یعنی از تأویل و تعبیر خواب ها که حدیث نفس انسانی در عالم دیگر است، یا معانی احادیث و اخباری را که از پیامبران گذشته و کتاب های آسمانی آنها نقل می شود به تو تعلیم می کند، و نعمت خود را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می گرداند. مراد، اعطای منصب نبوت و امامت امت و ابلاغ کتاب آسمانی و شریعت ابراهیمی است، چنان که پیش از تو بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام نمود. به یقین، پروردگارت دانا و حکیم است.

باید دانست که حدیث در لغت عرب، خبر و کلام القا شده است، و خواب را نیز حدیث گویند به لحاظ آن که انسان خفته آن را نقل می کند. و مناسب است در آیه، حدیث به اعم از خواب و احادیث مرویه حمل شود.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَائِلِينَ ﴿٧﴾ إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعِيدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾

لغت و اعراب:

فی یوسف و إخوته به تقدیر «فی قصصهم» است. إذ قالوا متعلق است به «أذكر» مقدر.

عُصْبَةٌ و عصابه: ده نفر مرد نیرومند و بیشتر. طَرَحَ الشَّيْءَ: دور انداخت آن را. خَلَا الْإِنَاءَ: خالی شد ظرف. غِيَابَتِ: ته چاه و هر جای تاریک. (۱) جُبِّ: چاه ساده که دورش سنگ چینی نشده، و طَوَى چاهی که سنگ چینی شده است.

تفسیر:

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَائِلِينَ

این آیه، آغاز قصه و سرگذشت یوسف و برادران اوست و تا آیه ۲۱ فصل خاصی از سرگذشت آنها ذکر شده است، یعنی از زمان جدایی یوسف از پدر خویش (از زیر درخت وداع در بیرون کنعان که غالباً آخرین نقطه بدرقه کننده مسافران یا استقبال واردین بوده) تا استقرار در خانه عزیز مصر به عنوان برده و برای خدمت در داخل خانه، و آنچه در میان این دو حال گذشته از سرازیر شدن در چاه و ماندن در آن جا یک شب یا بیشتر و افتادن به دست کاروان مصر و فروخته شدن یک بار یا دو بار به بهای ناچیز.

ص: ۱۷

معنای آیه: حقیقت این است که در یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرشش کنندگان است.

یعنی نشانه‌هایی در وجود یوسف و اخلاق و کمالات او، و در وجود برادرانش از عجایب اوصاف و رفتار آنها، یا نشانه‌هایی در قصه و سرگذشت آنهاست. و مراد، علایمی از قدرت و عظمت و تدبیر و حکمت خداوند، و نشانه‌هایی از کیفیت پاداش و کیفر دنیوی او پیش از روز واپسین است.

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

از این آیه استفاده می‌شود که یعقوب را علاقه و محبت خاصی به یوسف و برادرش بنیامین بوده به گونه‌ای که عملاً در زندگی او تجلی داشته و این کار صفت حسد آنها را که جزو غرایز انسان است تحریک کرده و سبب کینه و عداوت می‌شده است. و از جمله و ما کنت لعدیهم إذ أجمعوا أمرهم وهم يمكرون در آیه ۱۰۳ این سوره چنین بر می‌آید که آنها پیوسته در فکر نقشه کشی و تصمیمات دسته جمعی علیه دو برادر و درصدد پیاده کردن آن بوده‌اند.

معنای آیه: به یاد آورید هنگامی را که آنها، یعنی برادران یوسف، با یکدیگر گفتند: به یقین یوسف و برادرش در نزد پدرمان از همه ما محبوب‌ترند در حالی که ما عصبه‌ایم، یعنی مردانی قوی و نیرومندیم و اداره خانه و کارهای آن از کشت و زرع و دامداری و محافظت از دشمن و غیره همه بر عهده ماست و آنها دو کودک خردسال بیش نیستند؛ حقا که پدر ما در این باره در گمراهی روشنی است، یعنی کجی سلیقه و سوء تدبیر در تربیت اولاد، و حب و بغض نابه جا دارد.

اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

یعنی: یکی از آنها در جلسه سرّی در مقام تبادل نظر و نقشه کشی چنین گفت: یوسف را به هر طرزى که ممکن است بکشید یا او را در سرزمینی بیفکنید، یعنی در صحرائی خالی از سکنه دست و پا بسته به گونه‌ای که پس از چند صباحی بمیرد یا درندگان او را بخورند، تا آن که توجه و فکر پدرتان تنها به شما معطوف گردد و پس از آن خود گروهی شایسته شوید، یعنی به وسیله توبه از گناه و رفتار نیک با پدر و جلب رضایت وی.

باید دانست که ظاهر آیه این است که اصل پیشنهاد فوق در آغاز مورد رد واقع نشد،

بلکه در اطراف آن بحث می کردند یا ساکت بودند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

یعنی: گوینده ای از آنها پیشنهاد دیگری داد و گفت: اگر شما به راستی اهل عملید، یوسف را نکشید، بلکه در ته چاهی که پنهان از انظار است بیفکنید تا بعضی از کاروان ها او را برگیرند و ببرند.

گفته شده: این پیشنهاد از یهوذا برادر بزرگ تر از همه و عاقل تر و مهربان تر آنها بود و مراد از چاه، چاه معهودی است که بر سر راه کاروان های مصر بود و حفر آن به نحو مخروط بود که لب چاه کم عرض بود و رفته رفته وسیع تر می شد. این پیشنهاد مورد قبول واقع شد و از طرف همه تصمیم جدی بر انجام آن گرفته شد.

باید دانست که در حال برادران یوسف علیه السلام اختلاف است و ظاهر، آن که آنها مؤمن و معتقد به نبوت پدر و اجدادشان بودند و از جمله وَتَكُونُوا مِنْ بَعِيدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ نیز استفاده می شود که طالب صلاح حال خویش و رضای پدر بوده اند و لغزش و گناه برای انسان امری است طبیعی و بر آنها نیز غریزه حسد و هوای نفس و وعده توبه از شیطان غلبه کرد.

و برخی از علمای اهل سنت گفته اند: آنها پیامبر بوده اند و این عمل پیش از نبوتشان بوده. لکن طبق مذهب امامیه پیامبر باید مطلقاً معصوم باشد یعنی پیش از بلوغ و پیش از نبوت هم گناهی از او صادر نشود و اینان بی تردید، پیامبر نبودند و عنوان اسباطی که در ردیف پیامبران در آیه ۱۳۶ بقره آمده طبق بیان مرحوم سید مرتضی رحمه الله افراد دیگری از اولاد اسحاق یا یعقوب بوده اند.

أَلُوَا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ « ۱۱ » أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ « ۱۲ » قَالَ إِنِّي لِيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ « ۱۳ » قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ « ۱۴ »

تَأْمِنًا اِصْلَاحًا تَأْمِنًا اسْتِ، نون جوهر کلمه در نون تَكَلَّمَ ادغام شده، و نیکوست در تلفظ اشمام شود تا اشاره به نون محذوف شود. رَتَعَ - از باب مَنَعَ -: از خوردن و آشامیدن فراوان و نعم دیگر برخوردار شد.

تفسیر:

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمِنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ

این کلام از برادران یوسف پس از مشاوره و تصمیم خطرناک درباره یوسف و تبانی بر محو نام او از دفتر خاندان یعقوب یا از قاموس انسان ها بود که در محضر پدر از آنها صادر شد. و چون پدر از آنها خاطر جمع می نداشت مطلب را با مقدمه ای از گفتار نرم و مهربانگیز برای زدودن سوء ظن و ازاله نگرانی گفتند.

معنای آیه: گفتند: ای پدر ما، تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی دانی در حالی که ما همگی خیرخواه او هستیم!؟

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزْنَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

یعنی: او را فردا با ما بفرست، یعنی به صحرا و کوه و دشت برای تفریح، تا به خوشی و فراوانی بخورد و بنوشد و برخوردار شود، یعنی از زمین سرسبز و لطافت طبیعت و سبزی و میوه جات و گردش و تماشا بهره گیرد، و بازی کند و حتماً همه ما حافظ و نگهبان او هستیم.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

یعنی: یعقوب به آنها گفت: مرا سخت در اندوه می افکند که شما او را ببرید و می ترسم گرگ او را بخورد در حالی که شما از او غافلید.

ظاهراً سرزمین کنعان سرسبز و مردم آن جا کشاورز و دامدار بودند و صحرا پر از اغنام و احشام بود که طبعاً در فراز و نشیب چنین مکان هایی درندگان نیز در پی طعمه خویش در کمین اند و یعقوب پیامبر از آن می ترسید که یوسفش طعمه آنها گردد.

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ

یعنی: برادران گفتند: بی تردید، اگر گرگ او را بخورد در حالی که ما مردانی قوی و نیرومندیم حتماً در چنین حادثه ای ما خود زیانکار خواهیم بود. یعنی مسلماً چنین غفلتی از ما سر نمی زند و گرگ را چنین فرصتی حاصل نمی شود. و عجیب این است که یک روز نگذشت که این گروه نزد پدر گفتند: ما مشغول مسابقه بودیم و یوسف را نزد اناث گذاشتیم و گرگ او را خورد.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ «١٥» وَجَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ «١٦» قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ «١٧» وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ «١٨»

لغت و اعراب:

أَجْمَعُ عَلَى كَذَا: اراده جلدی کرد بر آن پس از تأمل و دقت. جواب فلما ذهبوا به پس از کلمه جُبِّ مقدر است به تقدیر «فعلوا ما فعلوا من الأذى». نستبق به معنای نَسَابِقُ است زیرا گاهی افتعال و تفاعل مترادف می شوند، یعنی با هم مسابقه می دادیم. سَوَّلَ لَهُ أَمْراً: او را وسوسه کرد و آسان نمود کار را بر او. قمیص: پیراهن و هر لباسی که به بدن بچسبد. كَذِبَ مصدر است یعنی دروغ. و توصیف دم به کذب مبالغه در دروغین بودن آن خون است.

فصبر جميل به تقدیر «أمری صبر جميل» است. وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ مبتدا و خبر است.

ص: ۲۱

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ

یعنی: پس چون او را از شهر بیرون بردند و عزم و تصمیم حساب شده گرفتند، یعنی مسأله از پیش مطرح شده را دوباره مورد بررسی قرار داده و همگی عزم و اجماع کردند که او را در ته چاه و نهان گاه آن قرار دهند، یعنی نکشند و در چاه هم به طرزی نیفکنند که بمیرد بلکه به گونه ای قرار دهند که مدتی زنده بماند تا قافله ها بیایند. و جواب لَمَّا در این جا محذوف است، یعنی از هنگامی که او را بردند و درباره اش تصمیم گرفتند تا آن گاه که در ته چاهش قرار دادند، کردند آن چه را خواستند از اذیت و آزار و شکنجه.

و گفته شده که: او را به قدری شکنجه می کردند که در شرف مرگ قرار می گرفت تا آن که یهوذا گفت: شما قول دادید که او را نکشید! و چون در اثر شکنجه کسی را به یاری می طلبید می گفتند: خورشید و ماه و یازده ستاره بیایند و تو را نجات دهند! و بالأخره او را در چاه آویزان کردند و در ته چاه رها نمودند. و گفته شده سنگی در گوشه چاه بود که یوسف توانست روی آن قرار گیرد.

وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا

یعنی: و در آن هنگام که یوسف در ته چاه قرار گرفت ما به او وحی کردیم که بدون تردید روزی تو آنها را از این کارشان آگاه خواهی نمود.

این خطاب از خداوند به یوسف در حالی بود که او از شکنجه برادران جز اندک توانی در جسمش و رمقی از جانش و خیال و تصویری از فکرش نمانده بود و از هول تاریکی شب و چاه و ترس عاقبت امر خود در غایت اضطراب بود و طبعاً جانش در شرف بیرون شدن از قالب تن بود. در این حال ناگهان وحی الهی به او توان داد و ترس و هراسش سبک گردید و از مفاد خطاب دریافت که خدا او را حفظ می کند تا روزی که بتواند برادران را از قبح کارشان آگاه سازد.

و آن زمان موعود عبارت است از وقتی که خداوند او را به سلطنت و حکومت حقه مصر برگزید و در خلال آن ایام، قحطی و خشکسالی بر همه جا مستولی شد به گونه ای که

برادرانش به امر یعقوب پدر برای دریافت قوت خود از کنعان سوار بر شترانی به سوی سلطان مصر روانه شدند تا آن گاه که همه برده وار در حضور عزیز مقتدر مصر ایستادند.

آنها عزیز را نشناختند و عزیز آنها را شناخت و به آنان چنین گفت: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ [یوسف، ۸۹] و این حال بود که خدا آن را در چاه به یوسف پیامبر وحی فرمود.

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

در حالی که آنها درک نمی کنند. یعنی ای یوسف، الآن آنها از زشتی کار خود و رتبه و مقام معنوی تو و آینده قدرت و سلطنت الهی و ظاهری تو اطلاع ندارند. و ممکن است مراد این باشد که آن روز که در برابر تو می ایستند و تو از رفتارشان با یوسف پرس و جو می کنی، در آن حال تو را نمی شناسند.

باید دانست که این آیه بیش از این دلالت ندارد که یوسف در آن زمان که به حد بلوغ نرسیده بود منصب نبوت داشت. و ممکن است مبدأ نبوت از آن زمان بوده که خواب دید و آن را به پدر بزرگوارش نقل نمود و پدر، آن را به کلام وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ تأیید کرد. و احتمال این که آغاز پیامبریش، همان وحی در چاه و اخبار از حال برادران باشد مستبعد است، زیرا آغاز پیامبری، تشریفات خاص الهی دارد.

وَجَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ

یعنی: و برادران یوسف، شامگاهان در حالی که گریه می کردند نزد پدرشان آمدند.

اینان همان گروه یازده نفری هستند که بامداد همان روز از پیش پدر با خوشحالی رفتند. و گفته شده: چون هنگام ورود با گریه های دسته جمعی خاص به خانه نزدیک شدند، یعقوب پیامبر سراسیمه از خانه بیرون شتافت و به استقبال آنها رفته، از سبب گریه و از یوسف خویش سؤال نمود.

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ

یعنی: آنها گفتند: ای پدر ما، در آن محل که رحل اقامت افکندیم و اسباب و وسایل سفر بر زمین نهادیم و آرام شدیم، ما ده نفری به سراغ مسابقه رفتیم یعنی مسابقه با شتر یا اسب دوانی یا مسابقه دو یا تیراندازی، و یوسف را نزد متاع و وسایل خود رها کردیم و

چون فارغ شدیم دیدیم گرگ او را خورده است!

وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ

یعنی: ای پدر، تو هرگز به ما ایمان نداری - به راستی گفتار ما و درستی کردار ما عقیده نداری - هر چند در واقع راستگو باشیم. این سخن کاشف از این است که آنها سوابق نیکی نزد پدر نداشتند و بردن یوسف به صحرا نیز به لطایف حیل و انواع ترفند بوده است.

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً

برادران یوسف پیش از افکندن او در چاه در فکر تهیه پاسخی برای پدر بودند و طبق استفاده از گفتار خود پدر که «می ترسم یوسف را گرگ بخورد» تصمیم گرفتند بگویند:

یوسف را گرگ خورده و از این رو جلوتر از آن که او را به چاه اندازند پیراهنش را از تنش بیرون آوردند و او را عریان در چاه انداختند و پیراهن را به خون بره ای آلوده ساختند.

معنای آیه: و آنها بر روی پیراهن یوسف خون دروغینی آورده، نشان پدر دادند.

یعقوب گفت: بلکه نفس اماره شما کار بزرگ و عظیمی را در نظر شما آراسته و آسان نموده است.

کلمه «بل» اشاره است به نفی یک شیء و اثبات شیئی دیگر. نفی صدق آنها در گفتار، که ادعای خوردن گرگ دروغ است و خون پیراهن، خون یوسف نیست. و اثبات آن، که نفس شما امر عظیمی را بر شما آسان کرده که یوسف را یا کشته اید و یا به کلی از این خاندان دور کرده اید. و یعقوب این مطلب را از دو راه متوجه شد، از سابقه حسد شدیدشان و از این که دید پیراهنش پاره نشده و آلودگی، جعلی است. و در تفاسیر آمده که چون یعقوب در پیراهن یوسف دقت کرد گفت: ما رأیت ذنباً أحلم من هذا، أكل ابني و لم يمزق عليه قميصه! (۱)

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

تتمه کلام یعقوب است به فرزندان. یعنی: پس از لحاظ این حادثه عجیب و اسفبار گفت: پس کار من بعد از این، شکیبایی و صبر جمیل است (یعنی صبری که در آن نارضایتی از خالق و شکوه به خلق نباشد و در تحمل آن قصد قربت و اظهار رضا از قضا

ص: ۲۴

۱- یعنی گرگی بردبارتر از این گرگ ندیدم که فرزندم را خورده و پیراهنش را ندریده است!

نماید)، و خداوند است که بر تحمل آنچه توصیف می کنید یار و مددکار است.

از چاه تا قصر عزیز مصر

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ «١٩» وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ «٢٠»

لغت و اعراب:

سیاره: کاروان به لحاظ آن که عده ای هستند که پیوسته در سیرند. وارد: کسی که به سراغ آب می رود و وارد رود یا غدیر یا چشمه می شود، آب آور. ادلی الشیء: سرازیر کرد آن را. غلام: نوجوان و غالباً به پسر بچه میان دو سال تا سن بلوغ گفته می شود. و زهد فی الشیء و عن الشیء: به آن بی رغبت شد و رها کرد. بضاعت: سرمایه مالی. شری الشیء - از باب ضرب -: فروخت و خرید آن را، از اضرار است. بخس: ناقص و اندک.

تفسیر:

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ

گفته شده: کاروانی از مدین به سوی مصر روانه بود و صبحگاه شبی که یوسف در چاه افتاده بود بدان جا رسیدند و در نزدیکی آن چاه رحل اقامت افکندند.

معنای آیه: و کاروانی در رسید، پس واردشان را یعنی متصدی امر آب و غذا را به سراغ تهیه آب از آن چاه فرستادند، پس او دلو خود را در چاه سرازیر نمود، گفت: آی مژده که این یک پسر نوجوان است!

گفته اند: چون دلو آن وارد به تها رسید، یوسف به الهام خداوند، پای در دلو نهاد، ریسمان بگرفت و مهیای بالا رفتن شد. وارد، دلو را به سختی بالا کشید، نوجوانی را مانند

ص: ۲۵

قرص ماه، پای در دلو و دست به طناب یافت. از غایت تعجب بی اختیار فریاد برکشید: این یک پسر نوجوان است!

و طبق روایات، یوسف از چاه با پیراهن بیرون آمد در حالی که عریان در چاه افتاده بود، زیرا جبرئیل امین پیراهنی را که ابراهیم خلیل هنگام افتادن در آتش به تن کرده بود به اندام وی پوشانید تا از آسیب چاه مصون ماند، و این همان پیراهن است که یوسف پس از سلطنت، از مصر به کنعان فرستاد تا چشمان پدر شفا یابد.

وَأَسْرُوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

یعنی: و او را برای سرمایه تجارت پنهان داشتند. مراد آن که وارد و سرقافله او یوسف را از دیگر اعضای قافله یا از قوافل دیگر به قصد آن که بفروشند و سرمایه تجارت کنند پنهان کردند. و خداوند به آنچه انجام می دادند دانا بود.

وَشَرَّوهُ بَثْمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ

یعنی: برادران یوسف، او را به بهایی ناچیز که چند عدد درهم بود فروختند.

و حضور برادران در آن جا بدین جهت بود که یهوذا برادر بزرگ او پیوسته در تعقیب کار او و مراقب حال چاه بود و چون دید که قافله ای در رسیدند و در جوار چاه مزبور پیاده شدند و یوسف را از چاه درآوردند، برادران را خبر کرد و دسته جمعی نزد قافله آمدند و مدعی شدند که او برده فراری آنهاست، در چاه افتاده و آنها برای بیرون آوردن او آمده اند.

و بالأخره او را به قیمتی نازل و بهایی ناچیز فروختند، که گفته اند: هفت درهم نقره مسکوک بوده. و برخی گفته اند: او را به بیست درهم فروختند که حصیه هریک از فروش پیامبر و پیامبرزاده ای دو درهم بود.^(۱) و یوسف را به زبان عبری تهدید کردند که حقیقت را فاش نکند.

و ارجح در معنای آیه این است که فاعل «شروه» و «کانوا» هر دو، قافله است و مراد از شرا، فروختن آنهاست و آیه ناظر به حال برادران نیست، و مفاد آیه این است که قافله یوسف را به مصر بردند و در آن جا به ثمن بخرس و ناچیز فروختند.

وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ

ص: ۲۶

۱- یعنی ده برادر پول را برداشتند و یهوذا یا بنیامین پول نگرفت.

یعنی: برادران نسبت به یوسف در حال فروش او بی میل و رغبت بودند، زیرا می خواستند به زودی از آن سرزمین بیرون رود. و یا آن که قافله خریدار بی رغبت بودند، زیرا علاوه بر آن که اربابانش او را گریزپا معرفی کردند احتمال می دادند آزاد درآید. و یا آن که خریداران مصری بی رغبت بودند؛ چه آن که در قیافه و وجنات وی علایم حریت و عظمت می دیدند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

لغت و اعراب:

من مصر به تقدیر «من أهل مصر» بیان الذی است. مثنوی: جایگاه حسنی، و جایگاه معنوی یعنی منزلت. و لنعلمه عطف است به محذوف به تقدیر «لیتصرف فیها بالعدل و لنعلمه».

تفسیر:

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا

قافله مزبور یوسف را به شهر مصر آورد و در فروشگاه برده فروشی عمومی که در آن عصر رواج به سزایی داشت در معرض فروش گذاشت و اتفاقاً او را عزیز مصر خرید که نامش قطفیر بود و منصب وزارت کشاورزی داشت و فرمانده سپاه مصر تحت سلطنت ریان بن ولید پادشاه مصر بود.

معنای آیه: و آن کس از اهل مصر که او را خریده بود به همسر خود که نامش زلیخا بود

ص: ۲۷

توصیه اکید نمود که جایگاه او را گرمی دار، امید آن است که به ما سود بخشد یا او را به فرزندی برگزینیم.

گفته شده که: یوسف را در آن هنگام هفده سال بود. و از کلام عزیز خریدارِ وی برمی آید که از وقت خریدن یوسف تا زمان توصیه از قیافه و گفتار و رفتار یوسف بلوغی در او کشف کرده و به برخی از کمالات او پی برده بود که چنین توصیه اکید نمود.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ

یعنی: و این چنین یوسف را در زمین قدرت دادیم. مراد، آن مقدار از تمکن است که مورد علاقه صاحب منصب بالا و مقام والایی از کشور قرار گرفت و مقدمات رتبه وزارت و سپس سلطنتش فراهم آمد. و مراد از عطف «و لنعلمه» به فعل مقدر این است که توان و قدرتی که به یوسف دادیم (برای این بود که در روی زمین به عدالت رفتار کند) و به خاطر این که او را تأویل احادیث بیاموزیم، یعنی معنا و مفهوم و مآل امر احادیث منقول از پیامبران و حکمای گذشته را، و کلمات و آیات کتاب های آسمانی را و نیز تعبیر خواب را که احادیث فرشتگان است و بر بندگان صالح در خواب القا می شود و از مصادیق روشن آن، خواب دو نفر گرفتار در زندان و خواب سلطان وقت بود که همه را یوسف به طرز بدیعی تعبیر نمود و مطابق واقع درآمد و همه را خداوند به وی در ایام نبوتش وحی نمود.

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: و خداوند، همیشه بر کار خود مسلط و پیروز است - جریان همه امور عالم هستی در تحت اراده حتمی اوست و بر همه آنها چیره است - ولکن بیشتر مردم نمی دانند، یعنی از قدرت بالغه و اراده نافذ او غفلت دارند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ «۲۲» وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنِ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ «۲۳»

أَشَدُّ مفرد است به صورت جمع یعنی نیرو و قوه، و یا جمع است - مانند ابْخُر - که مفرد ندارد یعنی نیروها. مراد: مطالبه شیء به رفق. رَاوَدَهُ عَنْ نَفْسِهِ تَعْدِيَةٌ به عن برای تضمین است به تقدیر «طالبه مخادعاً له عن نفسه یا صارفاً له عن امتناعه». غَلَّقَتْ از باب تفعیل برای شدت غلق یا زیادی ابواب غلق شده است. هَيْتَ اسم فعل است به معنای «بیا». لَكُ خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «أنا لك». معاذ مفعول مطلق است به تقدیر «أعوذ بالله معاذاً».

از تمایل زلیخا تا زندان

تفسیر:

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

از این آیه تا آیه ۳۵ بیان بخش خاصی از سرگذشت یوسف علیه السلام است، یعنی از آغاز بردگی در خانه عزیز مصر تحت سرپرستی همسرش عزیزه مصر زلیخا، تا آن گاه که مقدمه خروج از زندانش فراهم آمد.

معنای آیه: و چون یوسف به حد اشد خود رسید، یعنی به کمال نیروهای جسمی و عقلی رسید که منطبق بر ایام بلوغ است و این حال در سال های اوایل درنگ او در خانه عزیز مصر بود، او را حکم و علم دادیم، و ما نیکوکاران را این چنین پاداش می دهیم.

مراد از حکم در این جا حکمت و علوم عقلی است از قبیل آنچه به لقمان حکیم داده شده، و یا داوری است یعنی نیروی قضاوت دادیم.

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

یعنی: و آن زنی که یوسف در خانه او بود به رفق و نرمش از او کامجویی خواست و همه درها را محکم بست و به وی گفت: من برای تو آماده ام. (۱) یوسف گفت: پناه می برم به خدا از اجابت این دعوت، او پروردگار من است، مقام و منزلتم را نیکو داشته، بی تردید،

ص: ۲۹

ستمکاران را رستگاری نیست.

مراد یوسف از «رَبِّی» خداوند است که جایگاه و منزلت او را به وسیله بذل مقام نبوت و اعطای علم و حکمت گرامی داشته. و آن عمل شنیع، گناه و ستم به نفس و همسر زن و حکم الهی و قانون اجتماعی است. و محتمل است مراد از «رَبِّی» فعلی او قطفیر باشد که دستور تربیت او را به زلیخا صادر کرده و این عمل، خیانت و ظلم به اوست.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ «۲۴» وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۲۵»

لغت و اعراب:

هَمَّ بالشيء - از باب نَصَرَ - عزم و قصد کرد آن را. هَمَّتْ به به تقدیر «هَمَّتْ بوصوله و موافقته» است. هَمَّ بِهَا به تقدیر «هَمَّ بدفعها عن نفسه و لو بقتلها» است. لولا أن رأى برهان ربه - عزم و قصد کرد آن را. هَمَّتْ به به تقدیر «هَمَّتْ بوصوله و موافقته» است. هَمَّ بِهَا به تقدیر «هَمَّ بدفعها عن نفسه و لو بقتلها» است. لولا أن رأى برهان ربه - عزم و قصد کرد آن را. هَمَّتْ به به تقدیر «هَمَّتْ بوصوله و موافقته» است. هَمَّ بِهَا به تقدیر «هَمَّ بدفعها عن نفسه و لو بقتلها» است. لولا أن رأى برهان ربه - عزم و قصد کرد آن را. هَمَّتْ به به تقدیر «هَمَّتْ بوصوله و موافقته» است. هَمَّ بِهَا به تقدیر «هَمَّ بدفعها عن نفسه و لو بقتلها» است.

كذلك مبتدا و خبرش محذوف است یعنی «كذلك أريناه البرهان». سوء: بدی. فحشاء: زنا و هر گناهی که قبحش زیاد است. استبق و تسابق القوم: از یکدیگر پیشی گرفتند. قَدَّ الثوبُ - از باب نَصَرَ - آن را از درازا درید. إلفاء: یافتن شیء به نحو تصادف.

تفسیر:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا

به شهادت مقام و سیاق کلام، متعلق هم و قصد آن زن رسیدن به یوسف و کامجویی

ص: ۳۰

بوده، و اما متعلق هم یوسف روشن نیست، بلکه سابقه حاشا کردن و امتناع او شاهد این است که قصد او کامجویی نبوده و چیزی که تصور دارد و مقتضای ایمان و مقام نبوت اوست این است که قصد او دفاع از خود بوده هرچند منجر به جرح یا قتل آن زن شود.

پس خلاصه معنای آیه این است که آن زن قصد کرد به یوسف برسد و هم آغوش او شود، و یوسف قصد کرد او را از خود دور کند هرچند لازم باشد او را بکشد. پس امر یوسف مردد میان دو خطر بزرگ بود: تسلیم در مقابل خواسته زن و دفاع از خود ولو به قتل او.

لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ

یعنی: اگر نبود این که برهان پروردگار خود را دید، آنچه را قصد کرده بود انجام می داد، زیرا که هم آن زن جدی بود.

مراد از «برهان» در این مقام چیزی است از جانب خداوند که سبب تبه یوسف و یافتن راه فرار و نجات شد، نظیر نیروی ایمان مقام نبوت، یا فرشتگان الهی که نجاتش دادند. در تفصیل احتمالات آیه به تفاسیر فریقین مراجعه شود.

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

یعنی: این گونه به او برهان خود را نشان دادیم تا از وی بدی و فحشا را باز گردانیم.

ظاهراً مراد از «سوء» محذور قتل نفس، و مراد از «فحشاء» ارتکاب زناست، و خداوند هر دو را که به او روی آورده بودند با نشان دادن برهان باز گردانید، به خاطر آن که او از بندگان مخلص ما بود. یعنی از ایام کودکی ابعاد وجودی او را یعنی فکر و روح و اعضای او را از ارجاس کفر و شرک و رذایل اخلاق و پلیدی کردار، خالص و پاک کرده بودیم.

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ

این آیه بیان مصداق برهان مذکور است. یعنی: و هر دو به سوی در پیشی گرفتند و او پیراهن یوسف را از پشت بدرید.

بی تردید، سبقت یوسف برای فرار و نجات خود بود و سبقت آن زن برای جلوگیری از خروج او؛ و چون اقدام به فرار از جانب یوسف شروع شد او جلو افتاد و آن زن از عقب پیراهن او را کشید و پاره کرد. گفته شده: اطاقی که آن زن برای یوسف مهیا کرده بود داخل

چندین اطاق یا محوطه های خاص بود که همه را قفل کرده بود، ولی یوسف به هنگام فرار من النار و الی الله به هر دری می رسید برایش گشوده می شد، و رسیدن او به یوسف و پاره شدن پیراهن در آخرین در بود که به صحن کاخ باز می شد و هر دو به دنبال هم از آن در بیرون پریدند.

وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: و هر دو نفر، سید آن زن یعنی شوهرش عزیز را تصادفاً در نزد آن در یافتند (و نام سید گفتن، به خاطر آن است که او آقای همه ساکنان شهر بود و یا آن زن برده بود و او آزاد که به همسری او درآمده بود). آن زن به شوهر گفت: کیفر کسی که به خانواده ات قصد بدی داشته باشد، چیست جز آن که زندانی شود یا عذاب دردناکی ببیند؟!

باید دانست که موقع، بسیار حساس بوده و منظره عجیبی پیش آمد و هر دو نفر از زن عزیز و یوسف در حال غیر عادی بودند: زن در لباس زینت و آرایش تمام و یوسف در حال دلهره و اضطراب. زن از شوهر خود رنگپریده و ترسان و یوسف از ولی نعمت خود خجل و هراسان، و عزیز مصر از دیدن وضع درشگفت و حیران و مملو از سوءظن و افکار گوناگون. زلیخا که آفریننده حادثه بود سبقت جسته، در آغاز خود را تبرئه کرد و یوسف را به خیانت به ناموسش متهم نمود و مجرم شناخت و بی درنگ کیفری هم برای او تعیین کرد که مبادا عزیز حکم به اعدامش کند و هدف پلید او نافرجام بماند.

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ «٢٦» وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ «٢٧» فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ «٢٨» يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ «٢٩»

شَهِدَ مَجَازٌ اسْتَبَعْنَ بِمَعْنَى قَالَ يَا حَكَمٌ بِه لِحَاطِ أَنْ كِه اَثْرُ شَهَادَتِ قَاطِعِ عَدْلِيْنَ رَا بَخْشِيْدِه. خَطِيءٌ - اَزْ بَابِ عِلْمٍ -: گناه كَرْد، رَا ه بَه اَنْحِرَافِ رَفْتِ بَه عَمْدِ يَا غَيْرِ عَمْدِ.

تفسیر:

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: یوسف در مقابل تهمت آن زن گفت: او مرا مورد مطالبه به کامجویی قرار داد.

(باید دانست که یوسف سبقت به شکایت نکرد و پس از توجه اتهام به او، با متانت به واقع امر اشاره کرد و اظهار عجز و تملق نیز نمود و به سوگند و غیره نیز متوسل نشد و این علامت حقانیت و متانت و عظمت روح اوست. و در این حال که عزیز مصر سخت در تردد و اضطراب بود) شاهدهی از خانواده آن زن گواهی داد یعنی نظر داد که اگر پیراهن او از طرف جلو پاره شده، پس آن زن راست گفته و آن مرد از دروغگویان است. و اگر پیراهنش از طرف پشت پاره شده، آن زن دروغ گفته و آن مرد از راست گویان است. زیرا پاره شدن پیراهن مرد از جلو علامت رویارویی او با زن و دفاع زن از خویش است، و پاره شدن از پشت سر علامت فرار مرد و تعقیب زن است.

و اصل معنای شهادت خبر دادن انسان از علم خویش است و در این جا مجازاً اطلاق شده به اخبار از یک علامت و هدایت به یک اماره عقلی و عرفی که گاهی علم آور و گاهی ظن آور است. و گفته اند که: شاهد، مرد حکیمی از خاندان زلیخا بوده. و در روایت اهل بیت علیهم السلام آمده که: شاهد کودکی در گهواره بوده که خداوند برای تبرئه مقام صدق یوسف او را به نطق در آورد.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُنَّ إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ

یعنی: پس چون عزیز دید که پیراهن یوسف از پشت پاره شده، خطاب به همسرش کرد و گفت: این از مکر و فریب شما زن هاست، بی تردید، مکر و حیلۀ شما بزرگ است. زیرا خداوند غریزه شهوت و تمایل به جنس مخالف را هر چند در طبیعت هر دو نهاده است،

لکن اسباب جذب روح مرد و جلب قلب او را به طرزی گوناگون در زن قرار داده که می تواند بر حسب اقتضای حال به وسایل مختلف مرغ روح مرد را صید نماید.

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ

یعنی: ای یوسف، تو از این قضیه روی برتاب، و ای زن از گناهت استغفار کن، که بی تردید، تو از اهل گناه و خطا بوده ای.

ظاهر آیه این است که عزیز مصر پس از دقت در حادثه و لحاظ حال یوسف و تحقق گواهی و ثوق آور، به حقیقت مطلب پی برده، یوسف را بی گناه و زلیخا را مجرم شناخت و از این رو در خطابی اعتذار آمیز و مهرانگیز از یوسف خواست حادثه را به کسی بازگو نکند، و در خطابی عتاب آمیز و توبیخ انگیز همسر خود را امر به توبه کرد که از گناهکاران بود. و مرادش از «گناه» انجام مقدمات عمل زشت، خیانت به همسر، ظلم به زبردست، تهمت ناروا به شخص بری و بی گناه است. و توهم نشود که شوهر و زن، هر دو بت پرست بودند و این امور از محرمات شرعی است و آنها معتقد نبودند؛ زیرا آنها هر چند بت پرست بودند اما هر قومی نکاحی دارد و نیز خیانت و ظلم و تهمت از محرمات عقلی است.

و ظاهراً قضیه در همان جا خاتمه یافت و پرونده مختومه گشت و دوباره یوسف را به خدمت داخله خود گماشت. و گفته اند که: این علامتِ عدم غیرت عزیز مصر است، لکن تربیت یافتن زیر سایه بت های جماد بیش از این غیرت و انسانیت نمی آورد.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهِاَ عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

نسوه: جمع است که مفردش است و آن از غیر لفظ خودش است المرأه است. فی المدینه متعلق است به قال. شغاف قلب: غلاف آن یا جوف و داخل آن، شغفها - از باب مَنَع - به تقدیر «شغف قلبها» (۱) یعنی به پوسته یا جوف دل او نفوذ کرد. حُبًّا تمیز است. أعتدت: آماده کرد.

تقطیع: پاره پاره کردن. حاش اصلش حاشا است که الفش برای تخفیف حذف شده، و حاش لله یعنی «بعداً منه عن النقائص» و غالباً به معنای «منزه است» استعمال می شود.

تفسیر:

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

این آیه با چهار آیه بعد، شامل سرگذشت یوسف علیه السلام است از حادثه مروده و انتشار خبر آن میان زنان مصر و دعوت آنها از جانب زلیخا و سرایت بیماری عشق به همه آنها و منجر شدن کار به زندانی شدن یوسف.

معنای آیه: و گروهی از زنان در شهر مصر گفتند: زن عزیز از جوان خود، یعنی از برده خدمتگزارش، مطالبه می کند که از او کامجویی نماید؛ به راستی محبت او تا پوسته دل - یا درون قلب - وی نفوذ کرده، حَقًّا که ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم.

از لحن این آیات استفاده می شود که خبر مروده زلیخا در میان زنان اعیان دولت که همرتبه یا هم صحبت زلیخا بودند پیچیده بود و در مجالسشان به نحو اعتراض و اعجاب و یا رشک و حسد مطرح می شد و این خود نحوی از مکر و توطئه علیه زلیخا و آبروی او به حساب می آمد تا آن که مطلب به گوش او رسید.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ

یعنی: پس چون عزیزه مصر، مکر و توطئه آنها را شنید - نقل حادثه او و گفتگو

در اطراف آن را به نحو اعتراض و اعجاب در نشست ها که به منزله مکر و توطئه علیه آبروی اوست - به سراغ آنها فرستاد و دعوت کرد و برای پذیرایی آنها پستی ها و متکاها تهیه نمود، و چون آمدند و در جای معین قرار گرفتند، به دست هریک از آنها کاردی به منظور خوردن میوه یا شیرینی داد، سپس به یوسف که خارج از محل پذیرایی بود گفت: به عنوان تقدیم سلام و خوش آمدگویی و شروع به پذیرایی بر آنان وارد شو؛ و یوسف وارد شد.

فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرْتَهُ وَقَطَعْتَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْتَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

یعنی: پس چون یوسف را دیدند، او را در فکر و نظر بزرگ شمردند - قیافه و جمال و شکوه و جلال یوسف به غایت عظیم جلوه گر شد و گویی عقلشان به کلی از سر پرید - و همگی کاردی را که برای بریدن میوه در دست داشتند به خاطر ثابت ماندن نگاه در رخ یوسف و خیره شدن چشم در جمال او مکرر به دست کشیدند و دست ها را پاره پاره کردند و نفهمیدند، بلکه در حال تماشا گفتند: منزه است خداوند، این بشر نیست، و مسلماً این نیست جز فرشته ای گرامی و بزرگوار!

و گویی زلیخا با ارائه این کار، جواب اعتراضات و اعجاب های آنها را داد و خاصه با جمله اخیرشان إنا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در این جا جواب آنها را بیان کرد.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامَرُهُ لَيَسْجُنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٣﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

ذلِكَ «ذا» اشاره است به یوسف و حرف خطاب مربوط به زن هاست. لیکوناً نون جوهر کلمه با نون تأکید خفیفه جمع شده است و با الف نوشته می شود. صَبَا إِلَيْهِ وَصَبَا لَهُ - از باب نَصْر -: میل کرد به او و مشتاق او شد.

تفسیر:

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ

یعنی: زن عزیز در خطاب به آنان گفت: این همان کس است که مرا درباره او ملامت کردید.

این سخن را زلیخا در پاسخ سخنانی می گوید که آنها پشت سر وی در مجالس خود گفته اند از اعتراض ها و سرزنش ها و نسبت گمراهی آشکار. و مرادش این است که من سال ها در یک خانه با او بودم و عاقبت امر و نهایت خطای من همان است که شنیدید، و شما در یک ملاقات این اندازه خود را باختید که دست ها را بدان گونه بریدید.

وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ

یعنی: و حال می گویم: حقیقت این است که من از او مطالبه کام جویی کردم و او امتناع ورزید و خودداری کرد، و بی تردید، اگر به آنچه من به او فرمان می دهم تن ندهد حتماً در زندان خواهد افتاد و از خوارشدگان خواهد بود.

ظاهر آیه این است که زن های حاضر پس از دیدن جمال یوسف و شنیدن عذرهای زلیخا وی را در کارش معذور دیدند و آن مجلس خصوصی پس از اعتراف زلیخا به قصد کامجویی و تهدید یوسف به زندان و خواری، به کلی از تعارفات افتاد و حجاب های ترس و خجلت کنار رفت و همه با زلیخا همداستان شدند و از یوسف درخواست وصل کردند، و گویی این بار زلیخاها متعدد گشت و یوسف تنها و درخواست ها مکرر.

قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ

یوسف پیامبر در آن مجلس که برای خدمت سرپا ایستاده و شنونده و بیننده همه وقایع بود اعتنایی به جنجال آنها نداشت و یک کلمه با یکی از آنها سخن نگفت، و در همان جا و همان حال خاص و بحرانی رجوع به حضرت معبود کرد و حال خود را که مردّد میان پذیرش دعوت آنها و زندان بود عرضه داشت و زندان را ترجیح داد نه آن که از خداوند زندان طلبید.

معنای آیه: یوسف گفت: پروردگارا، زندان برای من از آنچه آنها مرا به سوی آن می خوانند محبوب تر است.

وَاللَّا تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ

یعنی: و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازمگردانی به سوی آنها خواهم گرایید و از نادان ها خواهم بود.

مراد صرف و باز گردانیدن کید و مکر به وسیله حفظ مقام نبوت و تقویت شئون آن و یاری فرشتگان است که در همه وقت دافع مکر دشمنان چنین بوده. پس درخواست یوسف این است که اگر خدا از این راه کید آنها را از وی بازنگرداند و مقام نبوت و نیروی ایمان را از او سلب کند و یاری فرشتگان را باز گیرد، طبعاً او یک فرد عادی بوده، به سوی آنها می گراید و جزو نادان ها قرار می گیرد.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

یعنی: پس پروردگار او دعایش را اجابت نمود و مکر و نیرنگ آن زنان را از او بازگردانید؛ به این طرز که منصب و شئون نبوتش را حفظ کرد و زندان رفتن را که وسیله صدق گفتار و راه اثبات برائتش در شایعه مراوده، و مقدمه رسیدن به منصب سلطنت و تشکیل حکومت الهی بود به زودی پیش آورد. زیرا که خداست که شنوا و داناست. شنوا به خواست لفظی و قلبی هر سؤال کننده، و دانا به خواسته و صلاح و فساد اجابت آنها.

ثُمَّ يَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾ وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أُحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأٌ بَشِيرٌ لَنَا مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٦﴾ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمْ بِمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبِيلٌ أَنْ يَأْتِيكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾

لغت و اعراب:

بدا له الأمر - از باب نصر - از نو و بی سابقه برای او ظاهر شد، و فاعل بدا محذوف است.

و لیسجنته مفسر آن است، به تقدیر «بدا لهم رأی و هو سجنه». لام لیسجنته برای قسم است، به تقدیر «فأقسموا أن یسجنوه». أعصر خمراً مراد از «خمر» عنب است که مجازاً به قرینه اول و مشارفه استعمال شده. تُرْزَقَانِهِ یعنی طعام را. بتأویله ضمیر مفرد راجع است به طعام یا به رؤیای مفهوم از فعل. ذلکما اشاره به تأویل است.

تفسیر:

ثُمَّ يَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ

یعنی: آن گاه پس از آن که نشانه ها را دیدند (علایم صدق یوسف و برائت او را از اتهام

دیدند، مانند شهادت حکیم یا کودک شیرخوار، و پاره شدن پیراهن از پشت، و عفت نفس او از شهوات) برای آنها این فکر پیدا شد که تا مدتی او را زندانی کنند و بر این تصمیم سوگند یاد کردند.

ظاهراً مراد از ضمایر جمع در آیه عزیز مصر و مشاورین اوست از همسر و حکیم و دوستانش. و این تصمیم برای این پیش آمد که خواستند بدین وسیله شایعه مراوده در شهر فروکش کند.

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبُنَّا
بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

از این آیه تا آیه ۴۲ بیان سرگذشت یوسف است از آغاز ورود به زندان تا پایان آن (۱) که مدتی است مردد میان سه تا نه سال و در این مدت محدود، مطالب مهمی از نبوغ ذات و عظمت روح و منصب والای نبوت از این پیامبر بزرگ نقل شده که این کتاب کریم بدان ها دلالت دارد، نظیر معروف شدن در زندان به خیر و صلاح در سایه انجام وظایف دینی و اخلاقی با زندانیان، تعبیر خواب مقربان شاه و ظهور صدق آن پس از مدتی اندک، معرفی خود در نخستین بار به عنوان خاندان ابراهیم خلیل پیامبر مورد قبول عامه، مبارزه منطقی با شرک و بت پرستی در محیط زندان خاصه با درباریان شاه و غیر این ها.

معنای آیه: و دو نفر جوان نیز با یوسف وارد زندان شدند (که گفته شده هر دو از اعضای دربار بودند یکی ساقی شاه و دیگری آشپز او، و هر دو به اتهام مسموم کردن شاه زندانی شدند). یکی از آنها به یوسف گفت: همانا من در خواب خود را می دیدم که برای سلطان انگور می فشارم، یعنی از آب آن برای او شراب می سازم. و دیگری گفت: من در خواب خود را می دیدم که بر بالای سر خود نانی حمل می کنم که پرندگان از آن می خورند. ای یوسف، ما را از تعبیر این خواب ها آگاه کن، زیرا ما تو را از نیکان می بینیم.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُزْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي

یعنی: یوسف (در نخستین مرحله از دعوت خود به توحید و نفی شرک که از درباریان دولت شرک شروع کرد، آن را مقارن اعجاز و شاهد مدعا نمود) گفت: طعامی که امروز به

ص: ۴۰

عنوان جیره و سهمیه به شما می دهند به دستتان نمی رسد مگر آن که پیش از رسیدن آن، من تأویل آن طعام را یعنی شرح و تعیین مصداق و کم و کیف آن را به شما اطلاع می دهم (و این نظیر آن است که عیسی فرمود: وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ [آل عمران، ۴۹]) و یا آن که گفت:

پیش از آمدن سهمیه طعام، تأویل و تعبیر خوابتان را خبر می دهم، و این امر از آن چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است.

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

یوسف در این آیه اشاره کرده به حال دولت مصر و مردم محیط و به این که آنها نه به مبدأ ایمان دارند و نه به معاد، زیرا هر چند مشرکان مصر مانند غیر آنها به اصل مبدأ معتقد بودند و به معاد نیز به نحو تناسخ عقیده داشتند، لکن خدایی که برای او شریکانی از جمادات قرار دهند خدا نیست، و معادی که به نحو تناسخ باشد یعنی ارواح مردگان(۱) در اجساد دیگری وارد دنیا شده، منعم و معذب گردد معاد نیست. و یوسف به ترک این عقاید تصریح نمود.

معنای آیه: حقیقت این است که من آیین گروهی را که به خدا ایمان نمی آورند و به آخرت و روز واپسین نیز کافرند، رها کرده ام.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

یعنی: و من از دین و شریعت پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده ام.

یعقوب پدر یوسف، اسحاق جد اول و ابراهیم جد دوم او است و به اجداد هم پدر گفته می شود. و دین یوسف همان شریعت ابراهیم خلیل است که تا زمان موسی بن عمران باقی بود و همه پیامبران در این فاصله موظف به اتخاذ و ابلاغ آن بودند.

مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

یعنی: و هرگز برای ما خانواده توحید نسزد و عقلاً سزاوار نباشد که با خداوند چیزی را شریک سازیم، یعنی خواه بتان باشد یا ستارگان یا برخی از بندگان صالح او. و «ذلک» اشاره است به توحید و نفی شرک؛ یعنی این نعمت از فضل خدا بر ما خاندان ابراهیم و بر

ص: ۴۱

۱- تناسخ به معنای تعلق ارواح پس از مرگ به اجساد دیگر در همین دنیاست نه در عالم آخرت.

همه مردم است، ولكن بیشتر مردم سپاس نمی گزارند.

بدان که مسئله توحید مبدأ و نفی شریک از او مطلبی است که فطرت بشری بدان گواه است خواه پیامبران باشند یا مردم دیگر. و استناد آن به فضل خدا در آیه درباره انبیا شمول فضل خدا به تأیید و تکمیل آن در ابعاد مختلف آن و دستور ابلاغ آن به جامعه و قیام جدی و مبارزه در راه آن به هر نحو ممکن است، و درباره مردم تأیید عقل آنها به نقل و عرضه شریعت به آنهاست که وسیله انشراح معارف توحید در افکار و مغزها، و اتصاف انسان ها به کمالات روحی و عمل های پسندیده است.

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ذَإِنِ الْحُكْمُ لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَإِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾

لغت و اعراب:

صاحبی السجین اصلش صاحبین السجین بوده، و صاحب به معنای ساکن، و نون تثنیه به اضافه افتاده است. قَهْرُهُ - از باب مَنَع - غلبه کرد بر او، و قَهَّار مبالغه در غلبه است. قَيِّم:

ایستا و استوار بدون تزلزل، متصدی امر و قائم به تدبیر.

تفسیر:

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

مردم عصر یوسف معتقد به ارباب و معبودهای متعدد بودند از بتان و فرشتگان و انسان های نخبه، و هر یک از آنها را دارای صفت خاص و مظهر جمال و جلال خدا در آن

ص: ۴۲

صفت می دانستند. و به تناسب صفات از آنها حاجت می خواستند و آنها را «ارباب انواع» می گفتند، مانند ربّ آسمان، ربّ زمین، ربّ ارزانی، ربّ علم، ربّ قدرت. و عده ای از پریان و ستارگان را نیز که ربّ می خواندند مبادی شرور و مظاهر ضررها می دانستند، مانند مبدأ مرگ، مبدأ فقر، مبدأ زشتی و اندوه و رنج، و آنها را هم از بیم اضرار و آسیبشان می پرستیدند.

معنای آیه: ای دو زندانی، آیا ارباب و معبودهای متعدد و متفرق بهتر است یا خداوند یکتای غالب بر همه چیز؟

مراد این است که اعتقاد و پرستش معبودهای متعدد مختلف در اراده که پرستنده در مقابل هر یک برای حاجتی خضوع کند، و گاهی هم اراده آنان متضاد شود و فسادی در عالم تکوین پدید آید، بهتر است یا واجب الوجود یکتا و یگانه در ذات و صفات و مستقل در اراده و متصرف در همه جهان که چیزی در برابر او نیست مگر آن که پدید آمده از اراده او و مغلوب مشیت اوست؟

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

یعنی: ای دو زندانی، شما جز نام هایی را نمی پرستید که خود و پدرانتان بر آنها نهاده اید.

پرستیدن چیزی به نام رب آسمان، رب زمین، رب دریا، رب صحرا، ابن الله، مقرب و شافع و رازق، پرستیدن اسم بی مسمی و نام بی محتوای آنها واجد این معانی نیستند.

و خداوند هیچ برهان و حجتی بر آنها نازل نکرده است. یعنی قداست هر موجودی و ربوبیت آن و همه شئون و اوصافی که برای آنها ادعا می کنید نیاز به برهان و دلیل روشنی از جانب عقل یا شرع دارد و خدا و عقل سالم به این ها چنین عناوینی را نداده اند.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: حکم و فرمان نافذ در اشیاء، خواه تربیت ذوی العقول و خواه تدبیر موجودات جز از آن خدا نیست، و از این رو دستور داده که جز او چیزی را نپرستید. و این توحید و نفی شرک دینی است ایستا و استوار و پایرجا و غیر متزلزل، و آیینی است قائم به تدبیر امور جامعه. و مراد از توحید در این موارد که اسم دین بر آن گذاشته می شود، اعتقاد به توحید و ابعاد گوناگون آن از اصول و فروع شریعت است. و لکن بیشتر مردم نمی دانند.

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ «٤١» وَقَالَ
لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ «٤٢»

لغت و اعراب:

صَلَّبَهُ - از باب صَرَب و نَصَرَ -: به دار آویخت او را. طير: جمع طائر، پرنده، و به معنای مفرد نیز استعمال می شود. قَضَى الشَّيْءَ - از باب صَرَب -: تمام کرد آن را و فارغ شد از آن.

ظَنَّ فاعل آن یوسف است یا ساقی. و بنا بر اول ظَنَّ یعنی دانست، و بنا بر دوم یعنی گمان کرد. ضمیر آنساه و ذکر ربه هر دو راجع اند به ساقی.

تفسیر:

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ

یعنی: ای دو زندانی، اما یکی از شما یعنی ساقی سلطان که در خواب دیده انگور می فشارد، او ربّ خود را شراب خواهد داد. (طبق تواریخ بدو گفت: پس از سه روز آزاد می شوی و در شغل پیشین خود برای پادشاه خمر تهیه می کنی و باده می نوشانی.) و اما آن دیگری یعنی آشپز سلطان که در خواب دیده بود نان بر سر دارد و پرندگان از آن می خورند، به دار آویخته می گردد و پرندگان از سرش می خورند. یعنی مدت مدیدی بر سر دار می ماند و سَبَّاح پرندگان (۱) کاسه سرش را می شکنند و مغزش را می ربایند.

ص: ۴۴

۱- . یعنی پرندگان گوشتخوار.

یعنی: آن مطلبی که درباره آن از من رأی و فتوا می خواستید، تمام شده است.

این کلام دلالت اجمالی دارد که آشپز سلطان یا هر دو نفر از ترس خود در اصل خواب یا در تعبیر آن تردید نشان داده اند. و در خبر است که آشپز گفت: من خواب دروغینی برای تو نقل کردم. و مراد یوسف این است که آنچه از من می خواستید یعنی تعبیر خواب و مآل امر و تحقق خارجی آن از علم ازلی خدا گذشته و در لوح محفوظ مندرج گشته و اراده الهی بر فعلیت آن تحقق یافته است. یعنی بیان من تعبیر حدسی و از راه ظن و گمان نیست، بلکه مستند به وحی الهی است.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

یعنی: یوسف به آن کس از دو نفر که می دانست رهایی می یابد، گفت: مرا در نزد رب خود به یاد آور، یعنی بگو که مدتی است بدون گناه در زندان است. ولی شیطان یادآوری نزد شاه را از ذهن او بیرون کرد و یوسف چندین سال در زندان ماند، یعنی از سه سال تا نه سال.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُتَبَلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ «۴۳» قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ «۴۴»

لغت و اعراب:

أرى به تقدیر «فی النوم». بقرات: جمع بقره، گاو نر یا ماده. سمان: جمع سمین و سمینه، فربه و چاق. عجاف: جمع اعجف و عَجَفَاء، لاغر. أضغاث: جمع ضِعْث به کسر اول، دسته ای از گیاهان مختلف، به تقدیر «هی أضغاث» مшти سخنان صحیح و باطل. أحلام: جمع حلم

- به ضمّ اول و دوم - (۱) خواب و خواب باطل.

تفسیر:

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ

آیات زیر تا آیه ۵۷ بخشی دیگر از سرگذشت یوسف علیه السلام است از زمان مهیا شدن مقدمات خروجش از زندان تا رسیدنش به منصب وزارت و سپس به سلطنت مطلقه مصر.

و در این بین مطرح شدن اتهام مرآوده با زلیخا همسر عزیز مصر، و حضور یوسف در مجلس زن های سران دولت، و تعقیب شاه مصر، و علنی شدن پرونده ها به درخواست یوسف، و بالاخره تبرئه کامل یوسف و اعتراف زلیخا مدعی تهمت، و اقرار و اعتراف همه زن های سران دولت به عفت اخلاقی یوسف و پاکی دامن او.

آغاز این بخش از آن جاست که چون تحت اراده ازل خدایوند نجات یوسف از زندان نزدیک شد ریّان بن ولید پادشاه مصر خوابی بس عجیب دید و سران کشور یا معبران را که خود ملأ بودند به حضور طلبید و از آنها تعبیر خواب خواست.

معنای آیه: و پادشاه مصر گفت: من در عالم خواب می دیدم که هفت عدد گاو فربه و چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می خورند، و نیز می دیدم هفت تا خوشه سبز را و هفت تای دیگر خوشه خشک را (محتمل است مثال اول شاهد این باشد که در مثال دوم چنین دیده که خوشه های خشک به سبزه ها پیچیده، آنها را هم می خشکاند).

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ

یعنی: ای سران و اشراف قوم، درباره خواب من فتوا دهید - خبر از تعبیر و مال خارجی آن دهید - اگر شما تعبیر خواب می کنید.

قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ

یعنی: ملأ قوم و معبران امت در حضور شاه گفتند: این ها خواب های پریشان و آشفته است همانند مستی علف های مختلف، و ما به تعبیر خواب های آشفته دانا نیستیم.

ص: ۴۶

۱- . و نیز به ضمّ اول و سکون دوم.

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّهِ أَنَا أَنْبُؤُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ «٤٥» يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ «٤٦»

لغت و اعراب:

ادّكر اصلش ادّتكر از باب افتعال بوده كه ذال و تا تبديل به دال مشدّد شده و به معنای تذّكر است. ائت: گروهی از مردم، و قطعه های انبوه زمان. ارسلون به حذف ياء تكلم و تقدیر «إلى السجن» یا «إلى من عنده علمه».

تفسیر:

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّهِ أَنَا أَنْبُؤُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ

یعنی: و از دو همراه یوسف آن که از زندان نجات یافته بود و پس از مدت طولانی متذّكر شده بود (که در زندان، انسان وارسته ای به نام یوسف، دانا به تعبیر خواب است و خواب او و رفیق زندانیش را تعبیر نمود و کاملاً صحیح در آمد، و نیز به یادش آمد که او را توصیه نمود که نزد شاه از او یاد کند، او به ناگاه در آن مجلس که همه در برابر پرسش شاه مات شده بودند) گفت: من از تعبیر و تأویل این خواب به شما خبر می دهم، مرا بفرستید، یعنی به شرط این که مرا به زندان و نزد زندانیان بفرستید. و این کلمه دلالت دارد که زندان یوسف کاملاً تحت مراقبت بوده به گونه ای که باید ساقی شاه را هم بدان جا تحت نظر ببرند.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ

طبق خواسته او وی را به سوی زندان فرستادند، و او پس از حضور در نزد یوسف

ص: ۴۷

چنین گفت: ای یوسف، ای صدیق، یعنی ای مرد بسیار راستگو و راست کردار (مرادش صدق در عقاید قلبی و رفتار عملی است که در مدت انس با او در زندان از او مشاهده کرده بود) ما را درباره این خواب فتوا ده و تعبیر کن درباره هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه دیگر خشک که به خوشه های سبز پیچیده و آنها را هم می خشکاند.

لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ

یعنی: شاید به سوی مردم بازگردم، شاید آنها تعبیر این خواب را بدانند.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ «۴۷» ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ «۴۸» ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ «۴۹»

لغت و اعراب:

تزرعون انشاء امر است به صیغه مضارع، یعنی ازرعوا. و محتمل است اخبار از جریان خارجی باشد. دَأْبٌ فِي الْعَمَلِ - از باب مَنَع - : کوشش کرد در عمل و ادامه داد آن را. دَأْبًا حَالٌ است از فاعل تزرعون به تقدیر «دائین». حَصَدَ الزَّرْعَ - از باب نَصَرَ و ضَرَبَ - : درو کرد آن را. ذَرُوهُ: ترک کنید آن را. و از این ماده به معنای ترک جز مضارع و امر نیامده. يَأْكُلْنَ اسناد اَكْلٍ به زمان، مَجَازٌ است از اهل زمان.

تفسیر:

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ

یعنی: یوسف گفت: هفت سال پیای کشت و زرع کنید. مراد آن که فضا مساعد خواهد

ص: ۴۸

بود که از همه حبوبات خوشه دار مانند گندم، جو، برنج و غیره بکارید و برداشت کنید.

سپس آنچه را برداشت کردید همه را در سنبل خود نگه دارید (در آن عصر سیلو نبوده و راه حفظ حبوب نگهداری در سنبل خود بوده) جز اندکی از آنچه می خواهید بخورید.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ

یعنی: پس از گذشت هفت سال رفاه، هفت سال سختی و قحطی خواهد آمد که سال های سختی (۱) آنچه را برای آنها نگه داشته اید همه را خواهند خورد جز اندکی از آنچه برای کشت نگه می دارید.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ

یعنی: آن گاه پس از گذشت هفت سال دوم، سالی خواهد آمد که سال رفاه و وسعت است و مردم پیاپی در آن سال مورد یاری و نصرت خدا قرار می گیرند (ابرها باران وافر فرو می ریزند، زمین از انواع گیاهان می رویاند، نسیم روح بخش در جو مساعد می وزد، خورشید آسمان در تربیت بدن جانداران و گیاهان و درختان قصور نمی کند) و پیوسته مردم در آن سال می افشوند، یعنی میوه ها را برای گرفتن آب آنها، و حبوب و دانه های روغنی را برای تهیه روغن می فشارند.

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ النُّسُوءِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ «۵۰» قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاودْتُنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ «۵۱»

ص: ۴۹

۱- . یعنی اهل آن سال ها.

بال: حال و قلب. خطب: شأن و کار، و غالباً در کارهای مهم و نامطلوب استعمال می شود. حاش و حاشا کلمه ای است که معنای مصدری دارد یعنی تنزیه، و لام برای بیان مورد تنزیه است، و مراد انشاء تنزیه و تعجب است. حَصَّصَ رباعی است، یعنی ظاهر و روشن شد.

رسوایی زلیخا و عزت یافتن یوسف

تفسیر:

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ

ساقی سلطان چون تعبیر خواب یوسف زندانی را در محضر سران کشور و اعیان و اشرافی که خواب سلطان را به اضغاث و احلام تعبیر کرده بودند، برای وی بازگو کرد، حضار تعجب نمودند و دقت نظر یوسف در تعبیر آن خواب شگفتی آفرید، خاصه آن که تعبیر مطابق حال سلطان بود و از ارائه یک راه دراز اقتصادی و اجتماعی در کیفیت اداره کشور خبر می داد، و از این رو ملوک دستور صادر کرد.

معنای آیه: و ریان پادشاه مصر گفت: آن شخص را پیش من آورید. یعنی او را احضار کرد نه به عنوان احضار یک زندانی برای بازجویی، بلکه برای ارفاق و شاید آزاد نمودن از زندان و بردگی.

فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ

یعنی: پس چون فرستاده ملک در زندان به نزد او آمد و احضار ملک را ابلاغ نمود، یوسف گفت: به سوی رب خود یعنی ملک و پادشاهت باز گرد و از او بپرس وضع حال و ماجرای مهم چندین سال پیش را که در مجلس همسر عزیز مصر رخ داد و همسران عده ای از سران دولت همگی دست های خود را پاره پاره کردند، چه بود و چگونه بود و چرا بود؟ بی تردید، پروردگار من به مکر و فریب آن زنان کاملاً داناست.

باید دانست که هدف یوسف از این پیشنهاد تبرئه خویش است از اتهام کذب و دروغین که به وسیله زلیخا در میان مردم مصر منتشر شده و سبب حبس او شده بود. یوسف صدیق

خواست در آغاز ملاقات با ملک و سران کشور، سابقهٔ تهمت و سوءظن را از دل آنها بیرون کند و حسن ذکر و سَمْعَهُ نیکو که از او شایع شده مشوب و آلوده نگردد. علاوه آن که یوسف داعیهٔ نبوت و ابلاغ شریعت داشت و نیز می دانست که تدبیر امور کشور به دست او قرار خواهد گرفت، پس تبرئهٔ خود را از هر اتهامی لازم می دید. و از متانت حرکت های او آن که در آغاز امر به سراغ منشأ اصلی اتهام، زلیخا و عزیز مصر نرفت و حق ولایت نعمت آنها را رعایت نمود و از جایی شروع کرد که با اندک پی گیری بدانها منتهی گردد و مسببین کار آشکار شوند.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ

پیام یوسف به وسیلهٔ مأمور شاه به او رسید و روح پیام، امتناع یوسف است از خروج از زندان و درخواست پی گیری و تعقیب اتهامی که سبب زندانی شدن او بوده و تشکیل محکمه ای که یک طرف دعوا یک مرد و طرف دیگر انبوهی از زنان مصر است و قضاوت عادلانه در این محکمه. و ظاهر آیه این است که ملک پیشنهاد یوسف را پذیرفت و چون خود در رأس قوهٔ قضائیه بود، برای رسیدگی به حادثه دستور داد زلیخا همسر وزیر و همسران اعیان کشور را که در آن حادثه دست های خود را بریده بودند حاضر نمایند. و این محکمه را ریآن بدون حضور طرف اتهام تشکیل داد. و محتمل است که ریآن خود به پاکی دامن و برائت یوسف مطمئن بوده و احضار آنها برای درخواست او و روشن شدن امر در نزد دیگران بوده است.

معنای آیه: پادشاه مصر در خطابی به آنها، یعنی به زلیخا و همفکران و همدستانش، گفت: کار و هدف شما آن گاه که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید چه بود؟ یعنی آیا تنها از ناحیهٔ شما و به اقتضای هوای نفس شما بود یا از طرف او نیز دعوتی بود؟ و چه اعمالی انجام گرفت؟ و برای چه او را در زندان افکندید؟

قُلْنَا حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ

یعنی: همهٔ آن زنان گفتند: منزه است خداوند از هر نقص و عیب. یعنی خدا را مقدس و منزه می داریم و باکمال اعجاب از هر نقصی تبرئه می کنیم، چرا که چنین انسانی بزرگوار، پاکیزه، مجسمهٔ عفاف، تبلور حیا و تجسد اخلاق انسانی آفریده است! ما هیچ بدی برای او ندانستیم یعنی در او ندیدیم.

قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: از میان زنان حاضر، زلیخا زن عزیز که همه فتنه ها زیر سر او بود، در برابر ملک و سران قوم به سخن درآمد و گفت: الآن است که حق روشن شد، من بودم که برای کامجویی از او دعوت کردم و او از راستگویان است.

مراد راستی اوست در آن زمان که هر دو در برابر عزیز قرار گرفتند و چون او یوسف را متهم نمود، یوسف گفت: هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي. ظاهر آیات این است که ریّان ملک پس از انکشاف حقیقت امر و اعتراف مدعیان تهمت، به براءت او، حکم به تبرئه متهم نمود و همه مدعیان طرف مقابل را محکوم کرد.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٣﴾

لغت و اعراب:

ذلك اشاره است به ارجاع رسول به سوی ملک. فاعل ليعلم عزیز همسر زلیخا است و یا آن که یوسف است و ذلك هم اشاره به اعتراف زلیخاست در مقام محاکمه به حقانیت یوسف. لایهدی یعنی لایوصل الی المطلوب. الا ما رحم استثنای متصل است یعنی «إلّا نفساً رحمه الله فانه لا يأمر بالسوء». و یا آن که تقدیر این است «ما ابرء نفسي في حال من الحالات إلفي حال رحمه الله».

تفسیر:

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ

این دو آیه محتمل است تتمه کلام یوسف در آیه ۵۰ باشد که در زندان به فرستاده ملک گفته و «ذلك» اشاره است به ارجاع رسول به ملک و درخواست بررسی درباره حادته مروده، و فاعل «ليعلم» عزیز، همسر زلیخاست که مفهوم از سیاق است. یعنی و این

ص: ۵۲

بازگرداندن و درخواست بررسی برای این است که عزیز مصر بداند من در غیاب او نسبت به ناموسش خیانت نکرده‌ام.

و ممکن است که هر دو آیه تتمه آیه قبل و کلام زلیخا باشد و «ذلک» اشاره به اعتراف او به خیانت خویش در مقام بازجویی، و فاعل «لیعلم» یوسف است. یعنی اعتراف من برای این است که یوسف بداند من در غیاب او در محکمه خیانت نکردم. و حق این است که خداوند فریب و مکر خیانتکاران را نفوذ نمی بخشد و به هدف نمی رساند.

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ

یعنی: یوسف گفت: و من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم، زیرا نفس، انسان را پیوسته به بدی فرمان می دهد. مراد این است: این که من در مدت طولانی در خانه عزیز خیانت نکردم به اقتضای نفس نبود، زیرا او ذاتاً امّاره است، بلکه به حول و قوه و توفیقات خدا بود. و یا آن که زلیخا گفت: و من درباره مرادده با یوسف، نفس خود را تبرئه نمی کنم، زیرا این کار از مقتضیات نفس امّاره است.

إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ

مراد از موصول مستثنی نفس خاص و استثنا از اطلاق نفس است.

یعنی: هر نفسی امّاره است مگر نفسی که مورد رحمت خدا و تربیت دینی قرار گرفته باشد که او امر به بدی نمی کند. همانا پروردگار من بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿٥٤﴾ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ﴿٥٥﴾ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَلَا نُجْزِ الْأَخْرَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

استخلصه: او را برگزینم و مخصوص خود کنم. مکین: دارای مکان و منزلت. اجعلنی علی به تقدیر «اجعلنی والیاً علی».

تفسیر:

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ

ریان ملک درخواست یوسف را از زندان عملی کرد، زلیخا و زنان سران دولت را در محکمه خویش احضار نمود و پس از پرس و جو، همه متهمین یک طرف دعوا به تقصیر خویش اعتراف کردند، و حق از باطل در اتهام یک شایعه سابقه دار روشن شد. مقام یوسف غیباً در نزد ملک و سران دولت بالا رفت و پاکی و عظمت روح و متانت کار او معلوم گردید، و ملک برای بار دوم او را خواست.

معنای آیه: و پادشاه مصر گفت: او را نزد من آورید تا او را برای خود برگزینم و از خواص و مقربان خویش قرار دهم. و چون یوسف را آوردند و پادشاه با وی گفتگو نمود، گفت: تو امروز در نزد ما دارای مکان و منزلت و والا مقام و امینی.

نوشته اند: چون یوسف بر او وارد شد، در آغاز به عربی که زبان ارثی او از جدش ابراهیم بود و سپس به زبان عبری که زبان پدرش یعقوب بود سخن گفت، و چون ملک به زبان های مختلف آشنا بود به هر زبانی با او تکلم نمود، یوسف به همان زبان او را پاسخ داد. زیرا پیامبر و امام معصوم وقت باید به همه زبان های مورد ابتلای عصر خویش هر چند به الهام از خداوند آشنا باشد. از این رو ملک سخت در شگفت قرار گرفت و از او خواست اصل جریان خواب او را به تفصیل نقل و تعبیر نماید و یوسف چنین کرد. ملک سوگند یاد کرد که: هر چند خوابم خود عجیب بود، لکن علم تو و تعبیر تو از آن عجیب تر است. و از این رو گفت: تو مکین و امینی، یعنی لیاقت تصدی هر پستی را داری، و از نظر باطن و معنویت مورد اطمینانی.

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ اِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ

ریان ملک پس از دیدن خواب و شنیدن تعبیر آن، در فکر مقابله با حادثه عظیم قحطی هفت ساله در کشور خود بود و بی تردید یوسف نیز طبق مقام نبوت و در نتیجه مکث چندین ساله در خانه عزیز مصر و سپس در زندان های مصر اطلاعات وسیعی از اوضاع کشور داشت و بدین جهت، چون از جانب ریان تصدی مقام و پستی به او پیشنهاد شد، به اختیار خود وزارت دارایی و کشاورزی را انتخاب نمود. علاوه آن که استعمار زمین یکی از وظایف اولیه بشر است که پیامبران الهی باید بدان همت گمارند هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا [هود، ۶۱].

معنای آیه: یوسف گفت: مرا بر گنجینه های این سرزمین والی و متصرف گردان که همانا من نگهبان و دانایم.

مراد از خزاین و گنجینه ها استعداد های بالفعل و بالقوه زمین است از آب ها و معادن و گیاهان و درختان و آنچه تأمین کننده طعام و لوازم زندگی بشر است.

توهم نشود که درخواست پیامبری معصوم، منصبی را از سلطان مشرک، مطلبی ناروا و دور از مقام والای نبوت و امامت است. زیرا ملکیت همه زمین و آنچه در آن است در اختیار ولی امر شرعی مردم است خواه پیامبر یا امام معصوم، و کسی جز به اجازه و ترخیص یا تملیک او حق تصرف ندارد. پس اگر دیگران غصب کرده باشند، بر ولی امر واقعی است که همه را از دست غاصبان به قهر و غلبه بگیرد اگر ولایتش مستقر گردد، و گرنه از راه های دیگر نظیر این مورد.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

ذلك اشاره است به آنچه خدا از الطاف درباره یوسف مبذول داشته.

یعنی: همان گونه که یوسف را از مکر برادران و قهر چاه و بردگی انسان ها و مشقت زندان نجات دادیم، او را در روی این زمین یعنی سرزمین مصر آن روز، تمکن و سلطه دادیم یعنی به واسطه منصب وزارت و سپس به سلطه و سلطنت حقیقی، به گونه ای که در هر نقطه ای از آن می خواست مأوی می گزید و منزل می کرد. ما رحمتمان را به هر کس که بخواهیم می رسانیم و هیچ گاه پاداش نیکان و نیکوکاران را ضایع نمی کنیم.

وَلَا جُرْ الْآخِرَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

یعنی: و بدون تردید، پاداش روز واپسین بهتر است برای کسانی که ایمان آوردند و همواره در دنیا در مسیر عمرشان تقوا می ورزیدند. مانند یوسف که از مصادیق روشن و بارز آنهاست.

ملاقات برادران یوسف با وی تا شناختنش

وَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُّونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٩﴾ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾ قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾

لغت و اعراب:

نَكَرَ الشَّيْءَ و آنکره: نشناخت او را. جهاز: لوازم و وسایل خانه، و لوازم مسافر برای سفر، و لوازم عروس برای ازدواج. ایفاء: به تمام معنا پرداختن.

تفسیر:

وَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

در ذیل آیه به چند نکته باید توجه کرد:

۱ - این آیه تا آیه ۶۷ بخش دیگری از سرگذشت یوسف را بیان می کند، یعنی از زمان رسیدن برادران وی به حضورش در مصر در سفر اول تا زمان ملاقات در سفر دوم، از حسن برخورد با برادران و تفقد حال آنها در سفر اول، و بذل طعام و آذوقه ای که برای آن آمده بودند بیش از حد توقع آنها، و بازگرداندن سری سرمایه تجارتشان، و درخواست از آنها آوردن بنیامین برادر پدری خود را در سفر بعد و پذیرفتن آنها.

ص: ۵۶

۲ - یوسف صدیق پس از حیازت منصب وزارت از ریّان ملک، شروع کرد به انجام وظایف مربوطه، و طبق اقتضای مقام نبوت و ولایت الهی آنچه توانست در قلمرو حکومت خویش به عدل و داد قیام کرد و به مقتضای کمال اطلاعش از خواب ملک و تعبیر و مآل آن ابتدا هفت سال رفاه را طبق اراده خود یا اطلاع از غیب، از وقت معینی انتخاب نمود و به مقدمات پیش گیری از سختی های هفت سال دوم پرداخت. انبارهای کشور را مملوّ از آذوقه انسان و دام و طیور ساخت، و ظاهراً در همان ایام ریّان ملک درگذشت و سلطنت و حکومت به اهلش واگذار شد، تا آن گاه که آثار سال های هفت گانه قحطی ظاهر شد و تحت اراده و قدرت لایزال الهی آسمان ها از باریدن بازماند و زمین از رویدن عقیم گشت، و به تدریج اثر گرسنگی و قحطی همه جا را فرا گرفت و به شام و فلسطین و کنعان رسید؛ مردم ذخیره داخلی خود را تمام کردند و همه نیازمند انبارها و خزاین دولت شدند.

در این میان یعقوب پیامبر، فرزندان خود را فرا خواند و گفت: به من رسیده است که در مصر طعام فروخته می شود و نقل می کنند سلطان مصر مردی صالح و دلسوز است. شما دسته جمعی بدان سوی حرکت کنید و بهایی همراه خود ببرید، او به شما نیکی خواهد نمود. طبق دستور پدر، ده نفر از اولاد او یعنی همه آنها جز بنیامین که برادر پدری آنها و پدر و مادری یوسف بود، با سرمایه ای بس اندک که تمام توان مالی آنها بود به سوی مصر حرکت کردند و مسافتی قریب هفتاد فرسنگ راه در عرض چند روز پیمودند و به مصر و حضور ملک رسیدند.

۳ - یوسف ملک در این ورود آنها هر چند او را نمی شناختند مقام آنها را گرامی داشت و در محفل خاص، آنها را به حضور پذیرفت. آنها پس از ورود به زبان عبری سلام کردند و سخن به عبری گفتند. یوسف گفت: نکند شما جاسوسانی باشید که برای نقل اسرار این کشور و اخلال در نظام و امنیت کشور من آمده اید! آنها سوگند یاد کردند که امین اند و همگی فرزندان یعقوب اند که فرزند اسحاق و او فرزند ابراهیم خلیل است. یوسف گفت:

همه از یک پدر و مادرید؟ گفتند: همه از یک پدریم ولی از مادران مختلف، و یک برادر ما به نام بنیامین نزد پدر مانده است. یوسف گفت: چگونه او را پدرتان نفرستاد؟ گفتند: او و

برادر دیگرش به نام یوسف از یک مادر بودند و چون برادرش یوسف را گرگ خورد، پدر ما او را به جای یوسف مونس خویش قرار داد.

معنای آیه: و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، یوسف آنها را شناخت و آنها در آن حال یوسف را نشناختند. زیرا آمدن آنها طبعاً با اطلاع قبلی بود و علاوه آنها در حال مفارقت از یوسف بزرگسال بودند و قیافه هایشان تغییر کلی نداشت، ولی یوسف در نظر آنها تغییر کلی داشت، و فرق بسیار است میان نوجوان و مردی قریب پنجاه سال. علاوه آن که لباس و جاه و جلال و زندگی و مسکن یوسف در وی وضع دیگری ایجاد کرده بود به گونه ای که در ذهن کسی خطور نمی کرد که او همان یوسف باشد.

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ اِتُّونِي بِاَخِ لَكُمْ مِنْ اَبِيكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ

یعنی: و چون یوسف آنها را به وسایل سفرشان تا وطن مجهز نمود و آن را در اختیارشان گذاشت، گفت: آن برادری که با شما تنها از جانب پدر است همراه خود نزد من بیاورید، یعنی تا او هم به قدر حصیه خود طعام بگیرد. زیرا از شدت قحطی، طعام را به هر کس که خود می آمد می دادند. آیا نمی بینید که من پیمانہ را به تمام می پردازم؟ یعنی خوب کیل شده را درست به اندازه بهایی که گرفته ام تحویل می دهم و از کسی کم نمی گذارم. و آیا نمی بینید که من بهترین مهمان پذیرانم؟

فَاِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ

یعنی: و اگر او را در سفر بعد نزد من نیاورید هیچ پیمانہ خوارباری در نزد من ندارید، و هرگز به دربار من نزدیک نشوید.

باید دانست که یوسف پیامبر در این دو آیه آنها را به آوردن برادر تحریص کرده و تأکید نموده و عملاً هم طبق آیه بعد تشویق نموده و بر ترک آن هم تهدید کرده؛ ولی با همه این امور، آنها به وجود ارتباطی میان ملک مصر و بنیامین پی نبرده اند.

قَالُوا سَتَرَاوُدُ عَنْهُ اَبَاہُ وَاِنَّا لَفَاعِلُونَ

یعنی: برادران گفتند: به زودی ما به وسایل مختلف و تکرار مراجعه، او را از پدرش درخواست می کنیم - او را از پدر می گیریم - و بی تردید، ما حتماً انجام دهنده این کاریم و

توان این عمل را داریم.

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتُلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾ قَالَ هَيْلُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْتَكْتُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَحَدُوا بِبِضَاعَتِهِمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ آخَانًا وَنَزِدُادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾

لغت و اعراب:

فتیان: جمع فتی، جوان، برده. بضاعت: سرمایه کسب و تجارت. رحال: جمع رَحْل، بار و بنه مسافر، ظرفی که وسایل سفر را در آن می نهند. نکتل: پیمانه بگیریم. هل آمَنُكُمْ استفهام انکاری است، و اَمِنَ زیداً علی مال - از باب عَلِمَ -: امین دانست او را. مَیَارَ أَهْلِهِ - از باب ضَرَبَ -: طعام و نفقه آورد برای اهل خود. نمیر عطف است به مقدر، به تقدیر «فترجع إلى ملک مصر، و نمیر أهلنا بالرجوع إليه، و أخذ حصص الجميع».

تفسیر:

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

ص: ۵۹

یعنی: و یوسف به جوانان و بردگان خود دستور داد و گفت: سرمایه آنها را در بار و بنه خودشان قرار دهید. یعنی آنچه به عنوان بهای خرید آذوقه آورده اند از نقد و جنس به طور پنهانی همه را میان ظرف های خودشان بگذارید. (گفته شده مجموع سرمایه خریدشان مقداری چرم و تعدادی کفش و اندکی طلا و نقره بوده.) شاید هنگامی که نزد اهل و خویشان خود برمی گردند مطلع شوند و آن را بشناسند، شاید دوباره بازگردند.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أٰبِيهِمْ قَالُوا يَا اٰبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَاَرْسِلْ مَعَنَا اٰخَانًا نَّكْتُلُ وَاِنَّا لَهٗ لِحٰفِظُوْنَ

یعنی: پس چون فرزندان یعقوب به سوی پدرشان بازگشتند، گفتند: ای پدر ما، پیمانہ از ما بازداشته شد؛ یعنی پیمانہ ای از طعام که می خواستیم برای بنیامین بگیریم زیرا او همراهمان نبود؛ پس در سفر آینده برادر ما بنیامین را نیز با ما بفرست تا برای او پیمانہ بگیریم و حتماً ما او را نگهدارنده ایم.

و معلوم باد که اینان نظیر این سخن را دربارهٔ یوسف در آیه ۱۱ نیز گفته بودند و در این جا کلمهٔ اَخَانَا را برای جلب رضای پدر به زبان آوردند.

قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ اِلَّا كَمَا اٰمَنُتُمْ عَلٰى اٰخِيهِ مِنْ قَبْلُ

یعنی: یعقوب گفت: آیا می توانم شما را امین بر او قرار دهم و به شما اطمینان کنم مگر همان گونه که شما را از پیش بر برادرش یوسف، امین کردم؟!

فَاللّٰهُ خَيْرٌ حٰفِظًا وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ

یعنی: و خداوند در حفظ و حراست، بهترین است و او ارحم الراحمین است.

از این جمله استفاده می شود که انکار امین بودن آنها و اظهار عدم اطمینان، برای امتناع از فرستادن او نبوده، بلکه برای این بوده که صیانتش را تنها از خدا بخواهد. و نیز این صحبت ها با پدر پیش از آن بوده که بار و بنه را باز کنند و سرمایه ها را برگشته بینند.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَحَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ اِلَيْهِمْ قَالُوا يَا اٰبَانَا مَا نَبْغِيْ هٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ اِلَيْنَا وَنَمِيْرُ اَهْلِنَا وَنَحْفِظُ اٰخَانًا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيْرٍ ذٰلِكَ كَيْلٌ يَّسِيْرٌ

یعنی: و چون فرزندان یعقوب متاع و کالاهای خود را در حضور پدر گشودند، در میان

طعام و آذوقه مصری سرمایه خود را نیز یافتند که پنهانی و بدون اطلاعشان به خودشان بازگردانده شده است. گفتند: ای پدر ما، مگر چه می خواهیم؟ این سرمایه ماست که به خودمان بازگشته. این کلام در مقابل امتناع پدر از سفر بنیامین است که مبادا از پادشاه مصر خطری به او برسد. یعنی ای پدر سرمایه ما به ما بازگشته که حکایت از قصد احسان و عدم وجود خطر از پادشاه مصر دارد؛ پس ما همه برادران به سوی مصر سفر نموده، عائله مان را از این راه اداره می کنیم و برادرمان را نیز نگه می داریم و ضمناً یک بار شتر طعام هم به خاطر او بیشتر دریافت می نماییم و اخذ و دریافت آن آسان است. (۱) قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ «۶۶» وَقَالَ يَا بَنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أُلْحَمْتُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ «۶۷»

لغت و اعراب:

موثق و میثاق: چیزی که بدان وثوق و اطمینان حاصل شود، مانند عهد و قسم و غیره.

من الله یعنی من ناحیه و مرتبطاً به. يحاط بكم یعنی مورد احاطه قرار گیرید. أغنى عنه العذاب: دور کرد از او عذاب را. توكل عليه: کارهای خود را به او واگذار نمود. بنی اصلش بنینی بوده، نون جمع افتاده و دو یاء در هم ادغام شده است.

ص: ۶۱

۱- . یا: و آن (در نزد عزیز مصر) پیمانۀ ای ناچیز است.

تفسیر:

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ

یعنی: یعقوب گفت: هرگز او را همراه شما نمی فرستم مگر آن که تعهد و شوق آور الهی به من دهید، یعنی سوگند مؤکد بخورید یا پیمان مشدد ببندید بر این که او را حتماً برای من می آورید، مگر آن که احاطه شوید. یعنی حوادث غیراختیاری، شما را فرا گیرد.

فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

یعنی: پس چون آنها تعهد محکم و استوار خود را به پدر دادند، گفت: خداوند بر آنچه می گوئیم وکیل است. یعنی مراقب و کفیل و ناظر حسن جریان کار شما خواهد بود.

گفته شده: سبب اطمینان یعقوب به پسران در این باره، بزرگ شدن آنها در سن و عقل و تجربه و تسلطشان بر غرایز نفسانی خویش و پشیمانی شان بالطبع از رفتار سابق با یوسف بوده، علاوه آن که بنیامین هم خود مثل یوسف نبوده است.

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَاذْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ

یعنی: و یعقوب (در بدرقه آنها) گفت: ای پسران من، همگی از یک در وارد نشوید و از درهای متفرق وارد شوید.

یعقوب پیامبر پس از آن که رخصت داد بنیامین با برادران سفر کند، ظاهراً خود نیز با آنها تا شجره وداع، درختی که در محل وداع مسافران در بیرون شهر بود، خارج شد، همان محلی که قریب چهل سال پیش در بدرقه یوسف رفته بود و این توصیه در همان جا واقع شده. و معلوم نیست مراد از درهای متعدد، دروازه های چهارگانه شهر است یا درهای کاخ یوسف؟ و در علت این توصیه گفته اند که: یعقوب از اصابت چشم بد بدان ها پرهیز داشته، زیرا فرزندانش همه مردانی رشید، دارای قامت های رسا، قیافه های زیبا و رفتار با ابهت بودند. و یا برای ترس از درباریان شاه یا تعقیب اطلاعاتی های وقت بوده است.

وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أُلْحَقْتُكُمْ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

یعنی: و من هرگز نمی توانم از شما آنچه ضرر و آسیب از جانب خدا متوجه شما می شود دفع کنم. فرمان جز برای خدا نیست؛ یعنی فرمان نافذ در سراسر جهان هستی،

خواه در اداره امور تکوین یا مراحل تشریح جز از آن او نیست. بر او توکل کردم و باید هر توکل کننده تنها بر او توکل نماید.

مراد یعقوب این است که اگر آسیب و ضرر مسلم تحت اراده حتمی خدا متوجه کسی شود هیچ قدرتی توان دفع آن را ندارد، لکن ممکن است جلو حوادث اقتضایی را گرفت.

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَهُ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لُدُو عَلَّمَ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾

لغت و اعراب:

ما کان ضمیر «کان» راجع است به رأی یعقوب و پیروی آنها. إِلَّا حَاجَهُ اسستثنای منقطع است؛ یعنی: لکن حاجه. قضاها یعنی یعقوب. آوی إليه الشیء: جا داد او را نزد خود. لا تبتئس:

اندوهگین مباش.

تفسیر:

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَهُ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا

یعنی: و چون فرزندان یعقوب از همان جایی که پدرشان دستور داده بود وارد شدند (مراد ورود به شهر است. و معلوم می شود که توصیه پدر، تفرق در وقت وارد شدن از

ص: ۶۳

دروازه های شهر بوده) هرگز رأی یعقوب و فرمان تفرق، چیزی از حوادث حتمی را از آنها دفع نمی کرد، لکن حاجتی در دل یعقوب بود که آن را عملی کرد، مثلاً چشم بد به آنها نرسید و مورد تعقیب درباریان و اطلاعاتیان قرار نگرفتند.

وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: و حقیقت این است که یعقوب صاحب دانشی بود (۱) به خاطر آن که ما به وی آموخته بودیم، یعنی به وسیله وحی و فرشتگان و تعلیم کتاب آسمانی و شریعت ابراهیم خلیل. ولکن بیشتر مردم نمی دانند. یعنی نمی دانند که تقدیرات حتمی خدا را توسل به چیزی دفع نمی کند. و با آن که نمی دانند که یعقوب پیامبری است دارای علم لدنی و باید از او استفاده کنند.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ

یعنی: و چون بر یوسف وارد شدند، برادرش را نزد خود جای داد.

در تفاسیر آمده که آنها پس از ورود به محضر یوسف گفتند: این بنیامین همان برادر مادری ماست که خواسته بودی. یوسف او را گرمی داشت و در کنار خود جای داد و چون سفره طعام گسترده شد، آنها هر دو برادر یا هر سه برادر در یک سفره غذا خوردند؛ بنیامین بگریست که من برادر پدری ندارم. یوسف خود را به جای برادر پدری او هم سفره او کرد، و چون وقت خواب رسید یوسف او را به خوابگاه خلوت خود برد.

قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: و چون در محل و محفل خلوتی قرار گرفتند، آن جا بود که یوسف گفت: من برادر تو هستم؛ و پس از چهل سال با هم معارفه و معانقه کردند و یوسف گفت: پس نسبت به آنچه آنها انجام می دادند اندوهگین مباش. مراد ایذا و آزاری است که بر خودش روا داشته اند و پس از او در این مدت طولانی با او انجام داده اند، زیرا خداوند همه را جبران کرده و می کند.

ص: ۶۴

۱- . علم نکره است، یعنی صاحب دانشی بزرگ و فراوان بود.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفَقَدْ صَوَّاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿٧٣﴾

لغت و اعراب:

سقایه: ظرف آشامیدن آب. اُذَّنَ بالصلاه: اعلام کرد نماز را و دعوت نمود به سوی آن.

عیر: قافله. و اقبلوا واو حالیه است. فَقَدَ الشَّيْءَ: نداشت آن را پس از آن که داشت. صواع: جام آب و غیره. زعیم: ضامن.

تفسیر:

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ

یعنی: پس چون یوسف برادران را به جهاز سفرشان مجهز نمود (یعنی همه آنچه را که می خواستند از ملک بگیرند به نحو خرید یا به بها یا اهدا، در بار و بنه آنها قرار داد. ظاهر آیه این است که این امور را یوسف به دست خود انجام داده و محتمل است که به واسطه رئیس دفتر یا مأموران انتظامی بوده) در حال تجهیز آنان سقایه را در میان بار و بنه برادرش بنیامین قرار داد. گفته اند سقایه جام زرینی بوده مرصع به جواهرات پرقیمت و برای گرانی ارزاق، آن را پیمانۀ گندم کرده بودند. سپس جازنده ای بانگ برآورد که ای کاروان کنعان، بی تردید شما دزدید!

ظاهر کلمه «ثُمَّ» این است که این ندا پس از آن بوده که همه کاروان یازده نفره آماده حرکت بوده یا به راه افتاده و قدری هم راه پیموده بودند. و نسبت دزدی، آن هم به همه

ص: ۶۵

کاروان از قبیل انشای کذب برای مصلحت ملزمه است که پیامبر وقت تشخیص داده و مؤذن هم به اذن او انشا کرده؛ یعنی صلاح نبوده در آن حال حقیقت امر روشن گردد.

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ

یعنی: برادران یوسف در حالی که همگی به آنها روی آورده بودند، گفتند: چه چیزی را گم کرده اید و از ابزارهای کارتان چه چیزی را از دست داده اید؟ آنها گفتند: ما صُوعَ مَلِكٍ را نداریم. مراد همان سقایه است که پیمانہ شده بود. و در این حال مؤذن گفت: و برای کسی که آن را بیاورد یک بار شتر طعام است. یعنی به عنوان جایزه یا حَقَّ الْجُعَالِ. و نیز مؤذن گفت: من خود آن را ضامنم. و این از قبیل ضمانت عرفی است یا شرعی به نحو ضمانت کلی پس از تحقق اسباب استحقاق و پیش از فعلیت استحقاق.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ

یعنی: برادران یوسف گفتند: سو گند به خداوند که شما خود دانسته اید که ما برای این نیامده ایم که در روی زمین فساد برانگیزیم، و ما هرگز دزد نبوده ایم.

نسبت این که مردم امانت آنها را دانسته اند به لحاظ این است که مردم می دیدند آنها در دوبار سفر خود بر ملک وارد می شدند و ملک سرمایه تجارتشان را به خودشان بازگردانید و وقت ورود به شهر به دهان مرکبشان دهان بند می زدند تا آسیب به زراعت و اموال مردم نرسانند.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿٧٤﴾ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

جزاؤه من وجد مبتدا و خبر است. فهو جزاؤه نیز مبتدا و خبر است و تأکید جمله قبل، و ممکن است «جزاؤه» مبتدا باشد و مجموع جمله شرطیه خبر آن. فهو جزاؤه ضمیر هو راجع است به سارق، و ضمیر «جزاؤه» راجع است به «سرق» مصدر مفهوم از سارق.

أوعیه: جمع وعاء به کسر و ضم، به معنای ظرف. کید: حيله و فریب، و در مطلق چاره اندیشی استعمال می شود.

تفسیر:

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

یعنی: مأموران یوسف گفتند: پس کیفر آن سرقت چیست اگر شما دروغگو در آمدید و صواع ملک در نزد شما پیدا شد؟ برادران یوسف گفتند: کیفر آن سرقت این است که هر کس صواع ملک در میان بار او پیدا شد، او خود کیفر سرقت است. یعنی شخص او را تحویل صاحب مال می دهند که موقتاً برده او باشد. و ما ستمکاران به دزدی را این گونه مجازات می کنیم. یعنی در منطقه ما که تحت سیطره نبوت یعقوب و شریعت ابراهیم است کیفر دزد این است.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ

یعنی: پس یوسف شروع کرد به کاوش و تفتیش بارهای آنها پیش از تفحص از بار برادر خود. سپس صواع ملک را از میان بار برادرش بیرون آورد.

نوشته اند: چون نوبت تفتیش به او رسید، یوسف یا آن کس که متصدی امر تفتیش بود خواست منصرف شود به بهانه این که او ظاهرالصلاح دیده می شود؛ برادران اصرار کردند که بار او نیز تفتیش شود. و چون مشغول بررسی شدند، به ناگاه جام زرین از میان بار او درآمد! آن هنگام بود که برادران، سر از خجلت به زیر انداختند و زبان ها از گفتار فروماند و عرق شرم بر پیشانی و چهره های همه

نشست تا آن جا که مجبور شدند برادر خود را به دست خویش تحویل ملک دهند.

آنها در این میان به زبان عبری شروع کردند به ناسزا و نفرین بر بنیامین، که ای فرزند راحیل (مادر یوسف)، مدتی ننگ اتهام برادرت یوسف را کشیدیم و حال ننگ سرقت تو را!

كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ

یعنی: ما این گونه برای یوسف چاره اندیشی کردیم که بتواند برادر خود را از آنها جدا کند. یعنی بدو آموختیم که احکام دزد را از خود قافله کنعان بگیرد که تابع پدرشان یعقوب بودند و او مجری شریعت ابراهیم خلیل است و طبق عقایدشان رفتار کند. و اگر این گونه رفتار نمی شد، بر یوسف در دین ملک یعنی در آیین سلطنتی مصر آن روز جایز و صحیح نبود برادر خود را به بردگی بگیرد. زیرا گفته شده: حکم دزد در آن محیط این بوده که او را تعزیر کنند و دو برابر قیمت مال سرقت شده را از او بگیرند؛ هرچند معلوم نیست این حکم مربوط به کدام شریعت بوده است؟

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَزْفَعَ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّسَاءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

یعنی: مگر آن که خدا بخواهد - حکم مذکور غیرقابل تغییر بود مگر آن که خدا بخواهد که تغییر دهد، و خدا هم مشیت خود را از راه فوق که مکر و کید الهی نامیده می شود پیاده کرد - ما هرکس را بخواهیم به مراتب و درجاتی بالا- می بریم (یعنی از این راه است که یوسف را به واسطه اعطای مقام نبوت و ولایت، و اعمال سلطنت، و علم به شریعت ابراهیمی، و آیین سلطنتی وقت، و راه کید و چاره اندیشی متین و منطقی در جدا کردن آنها از یکدیگر با وجود پیمان مؤکد به بازگرداندنش، بر برادران دیگر و مردم عصر خویش برتری دادیم).

و بالاتر از هر صاحب دانشی دانشمندی است. یعنی اگر برادران یوسف دانا بودند یوسف از آنها داناتر بود. و یا آن که بگوییم کلمه «ذی علم» ظهور دارد در جدایی وصف از ذات، و «علیم» این ظهور را ندارد، پس معنا چنین است: بالاتر از همه مخلوقات صاحب دانش که علمشان غیرذات و عارض بر ذات آنهاست خدای علیم است که علمش عین ذات اوست.

قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾
قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَمْتَاعًا
عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا لَطَلِمُونَ ﴿٧٩﴾

لغت و اعراب:

فقد سرق جانشین جواب شرط است، به تقدیر «إن يسرق فليس ببعید فقد سرق».

ضمیر مؤنث اسرها و لم ببدها راجع است به نسبت سرقت مفهوم از کلام. معاذ الله مصدر میمی است، به تقدیر «أعوذ بالله
عوذاً أو معاذاً».

تفسیر:

قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ

پس از ثبوت جرم سرقت بر بنیامین در ملاء عام و شرمگین شدن فوق حد برادران، گویی به عنوان اعتذار گفتند: اگر او دزدی
می کند بعدی ندارد و تعجب نیست، زیرا برادرش هم در گذشته دزدی کرده است.

مرادشان یوسف است که در حال کودکی، بُت طلایی شخصی یا بت خانه ای را پنهانی برداشته و شکسته و در مزبله افکنده
بود. و یا آن که بزغاله ای را از میان گوسفندان پدر پنهانی به مستندی داده بود.

فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

یعنی: پس یوسف آن نسبت و اتهام را در دل خویش پنهان داشت و بر آنها آشکار

ص: ۶۹

ساخت، گفت: شما جایگاه بدتری دارید، و خدا به آنچه توصیف می کنید داناتر است.

مراد از جایگاه شر آنها تنزل و سقوط مقام انسانیت آنها و غلبه رذیله حسد بر آنها در طول سال های متمادی است، که به جای آن که خود را متهم کنند که یوسف را از پدر گرفتند و بردند و در حقیقت دزدیدند، در نزد ملک مصر دزدی را به یوسف نسبت می دهند و آن همه نیکی ملک مصر را نادیده می گیرند. علاوه آن که آنها بودند که پدر پیر را در مدتی بس طولانی به بلای عظیمی غیر قابل تحمل گرفتار نمودند.

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

یعنی: پس از ثبوت سرقت بنیامین و تسلیم برادران به بردگی او و لزوم ماندنش در خدمت ملک مصر و تذکر وعده حتمیشان به پدر که او را بازگردانند، برادران گفتند: ای عزیز مصر، حقیقت این است که او را پدری است پیر سالخورده، پس یکی از ما را به جای او به بردگی بگیر، زیرا ما تو را از نیکان و نیکی کنندگان می بینیم.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَالِمُونَ

یعنی: عزیز مصر گفت: پناه می بریم به خدا از این که غیر آن کس را که کالای خود را نزد او یافتیم به بردگی بگیریم؛ در این صورت ما از ستمکاران خواهیم بود. اشاره به این که قانون عدل و حکم عقل این است که نهادن بار کسی بر دوش دیگری ظلم است؛ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى [فاطر، ۱۸].

فَلَمَّا اسْتِيسَا سُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ « ۸۰ » ارْجِعُوا إِلَى آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ « ۸۱ »

استیاس زید: نومید شد. منه یعنی از عزیز مصر یا از بنیامین. خلصوا: جدا شدند و کنار رفتند. نجی صفت است که مفرد و جمع در آن یکسان است، یعنی کسانی که با هم گفتگوی سرّی دارند، و حال است از فاعل خلصوا. فَرَطَ فِي الْأَمْرِ: تقصیر و کوتاهی کرد در کار و ضایع نمود آن را. و مِنْ قَبْلِ مَتَعَلِقٍ است به فَرَطْتُمْ، و ما زائده است، به تقدیر «و فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ مِنْ قَبْلِ» و او حالیه است.

تفسیر:

فَلَمَّا اسْتِيَّاسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاءَكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ

یعنی: و چون برادران یوسف از عزیز مصر و نجات بنیامین نومید گشتند، از جمع حاضر جدا شده به کناری رفتند و مشغول نجوا و گفتگوی سرّی شدند. بزرگ آنها (در سن یعنی روبیل، یا در عقل و درایت یعنی شمعون) گفت: آیا ندانستید که پدرتان از شما پیمان مؤکّد خدایی گرفته که باید بنیامین را به من باز گردانید؟ یعنی پس حال می خواهید بدون او باز گردید؟! و این شما میاید که درباره یوسف در گذشته تقصیر و کوتاهی کردید؛ او را با عهد و پیمانی از پدر گرفته به صحرا بردید و در چاه افکندید و پیراهن خونین دروغینی به او برگردانید!

فَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكَمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

یعنی: پس من هرگز این سرزمین را رها نخواهم کرد و از آن بیرون نمی روم تا پدرم به من اذن دهد و یا آن که خداوند درباره ی من داوری نماید. یعنی بنیامین را از چنگ عزیز مصر در آورد یا مرگ را به سراغ من فرستد؛ و او بهترین داوران است.

ارْجِعُوا إِلَى آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ

یعنی: آنچه تصمیم من است ماندن در این سرزمین است، و اما شما به سوی پدرتان باز گردید و بگوئید: ای پدر ما، حقیقت این است که پسر تو دزدی کرده، و ما جز به آنچه

دانستیم و آگاه شدیم گواهی ندادیم، و ما حافظ غیب و نهان نبودیم.

مراد از شهادت به علم، اخبار از این است که در مذهب ما کیفر دزد بردگی است. و مراد از عدم حفظ غیب هم این است که ما نمی دانستیم او دزدی کرده است. و گویی اینان در برابر سؤال پدر قرار گرفتند که اخبار شما از قانون مجازات سبب گرفتاری و بردگی بنیامین شده، و حاصل جواب آن که: سؤال در ابتدای امر بود و ما علم خود را بیان کردیم و در آن حال حافظ و عالم به این نبودیم که او سارق درمی آید.

وَاسْأَلِ الْقَوْمَ الَّذِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّذِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٨٢﴾ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٨٣﴾ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسِيفَ عَلَى يُوسُفَ وَأَبِضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٨٤﴾ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ﴿٨٥﴾ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

لغت و اعراب:

سؤال له الأمر: کار را در نظر او آراسته کرد و آسان نمود. أسف: اندوه توأم با خشم. ما فتى و ما يفتأ يفعل كذا: پیوسته آن را انجام داده یا می دهد. و گاهی «ما» که حرف نفی است حذف می شود و مراد نفی است. حَرَضٌ زَيْدٌ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ - : مریض و بیمار شد به گونه ای که نه زنده است و نه مرده. بَثٌّ: پراکنده کردن، و اندوهی که صاحبش آن را از فزونی پراکنده می کند.

ص: ۷۲

تفسیر:

وَاسْتَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

یعنی: و بگوئید: ای پدر، مسأله سرقت بنیامین را از مجتمع مردمی که در میان آنها بودیم بپرس. مراد، درباریان ملک و حاضران از اهل مصر و غیر آنهاست. و نیز از کاروان کنعان که ما در میان آنها به وطن بازگشتیم سؤال کن، و بی تردید، ما در این ادعا راستگوییم.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً

پس از گرفتاری بنیامین و تصمیم برادر بزرگ به ماندن در مصر، بقیه کاروان شکست خورده - یعنی نه نفر از برادران - به دستور او روانه کنعان شدند و به حضور پدر رسیدند و ماجرای سفری که آغازش شیرین و امیدبخش و پایانش بسیار تلخ و یأس آور بود برای پدر بازگو کردند. آنان تفصیل سرگذشت خود را از هنگام ورود به کاخ عزیز مصر، و تحویل گرفتن شتران مجهز، و آماده شدن برای بازگشت، و اعلام ناگهانی گم شدن جام زرین ملک، و اتهام سرقت به همه کاروان، و مطرح شدن کیفر دزدی در طریقت آل یعقوب، و سپس پیدا شدن جام از بار بنیامین و به بردگی رفتن او، و جدا شدن برادر بزرگ و ماندنش در مصر به انتظار فرمان پدر، همه را یکایک برای پدر عرضه داشتند تا ببینند پدر چه خواهد گفت

معنای آیه: پدر گفت: چنین نیست که می گوئید و خود را بی گناه می دانید، بلکه نفستان کاری را در نظرتان آراسته و آسان نموده تا مرتکب آن شده اید.

مراد یعقوب پیامبر از این جمله، مورد اختلاف میان مفسران است. برخی گفته اند: مراد از کار آراسته شده اخبار آنها از کیفر سارق نزد ملک مصر است که سبب گرفتاری بنیامین شده و غرض یعقوب این است که هرچند از کاری که از او سر زده آگاه نبودید، لکن در نقل حکم قصور و غفلت داشتید. ولی ارجح آن است که غرض یعقوب این بوده است که هرچند در حوادث این سفر تعمد و تقصیر نداشتید، لکن همه این وقایع نتیجه مکر و فریبتان در ربودن یوسف از دست پدر در چهل سال پیش بود که نفس امّاره تان کاری را برای شما آراسته و آسان نمود تا این حوادث پیدا شد. و گویی عبارت این است: و هذه الحوادث المّرّه نتیجه ما سوّلت لكم أنفسكم من قبل.

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

ص: ۷۳

یعنی پس صبر و شکیبایی نیکوست، (۱) امید است که خداوند همه آنها را به من برساند.

(مراد از جمع آنها بنیامین و برادر بزرگشان که در مصر مانده و یوسف از دست رفته از پیش است. و این جمله خبر ضمنی از حیات اوست) زیرا خداوند دانا و حکیم است.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُونُسَٰ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ

یعنی یعقوب پس از شنیدن سرگذشت سفر، از فرزندان خود روی گردانید و به یاد یوسف گفت: ای خشم و اندوه (نظیر آن که کسی می گوید: ای مرگ، بیا به سراغ من) ای دریغ بر یوسف! و سیاهی هر دو چشمش از غصه و اندوه سفید شده بود و او کظیم بود به معنای مکظوم یعنی مملو از غیظ بود که بیرون نمی کرد. یا به معنای کاظم یعنی خشم و غیظش را همواره فرومی برد.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُونُسَٰ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ

یعنی: فرزندان یعقوب گفتند: به خدا سوگند که تو همواره از یوسف یاد می کنی تا آن که علیل و فرسوده شوی یا در زمره هالکان قرار گیری.

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: یعقوب گفت: جز این نیست که من اندوه شدید و حزن خود را به خدا شکایت می کنم و من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید، یعنی از رحمت و وسعت او که بدان امیدوارم و یا از حالات یوسف و برادرانش که از آن آگاهم.

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُونُسَٰ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَّأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ «۸۷» فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ «۸۸»

ص: ۷۴

۱- در ترجمه و تفسیر صبر جمیل، به شرح آیه ۱۸ مراجعه شود.

تَحَسُّسٌ وَ تَجَسُّسٌ: جستجو و فحوص. رَوْحٌ: راحتی و فرج و گشایش کار. ضُرٌّ: ضرر و کمبود. مُزْجَاهُ: چیز اندک و پست.

تفسیر:

يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ

یعنی: یعقوب گفت: ای فرزندان من، به سوی مصر روید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت و فرج و گشایش خداوند نومید نشوید، زیرا از رحمت و فرج خداوند کسی جز کافران نومید نمی شود.

یعقوب پیامبر پس از گذشت چهل سال از گم شدن یوسف، ناگهان اسم او را نیز همراه بنیامین و برادر بزرگش به زبان می آورد و این نوعی اخبار غیبی از زنده بودن اوست، و برادران نیز ساکت بودند برای احترام پدر و یا آن که آنها نیز احتمال زنده بودنش را می دادند.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

طبق فرمان یعقوب، همه نه نفر حاضر از فرزندان او برای دریافت آذوقه و طعام و برای جستجو از یوسف و برادرش و نیز رساندن پیام پدر به شمعون راهی مصر شدند و پس از رسیدن به شهر یکسره به سوی دربار ملک مصر روانه گشتند. در سفر قبل که بنیامین را برده بودند با سرور و خوشحالی وافر بر عزیز وارد شدند و این بار با شرمندگی و دلهره و ترس و بیم از آن که محروم از نجات بنیامین و دریافت طعام شوند وارد گشتند، چه آن که ظاهر شدن دروغ آنها و سرقت بنیامین، آنها را سخت شکست داده بود و از این رو در سخنانشان نامی از بنیامین نبردند. ولی جایگاهشان در فکر یوسف برخلاف بود، آنها از اتهام سرقت بری بودند و یوسف در فکر ترحم و عطف بیشتر درباره آنها بود.

معنای آیه: پس چون بر ملک مصر وارد شدند، چنین گفتند: ای عزیز مصر، فشار و

ضرر قحطی ما را و خاندان ما را فرا گرفته و ما با سرمایه ای اندک و ناچیز که در خور ردّ است آمده ایم، با این حال پیمانہ را برای ما به نحو کامل بپرداز و بر ما تصدّق و احسان کن، یعنی بنیامین را نیز از بردگی آزاد گردان، زیرا خداوند تصدّق کنندگان را پاداش نیکو می دهد.

نقل شده: بهایی که این بار برای دریافت چندین بار شتر از غله با آن وضع گرانی آورده بودند چند سکه درهم کم ارزش و مقداری روغن و پشم حیوان و اندکی کشک و قاووت بوده است. و در این بار همه ده برادر عاجزانه در مقابل عزیز مصر صف بسته بودند و سخنانشان از کمال ضعف و فقر و اضطرار و درخواست تصدّق حکایت می کرد. و گویی الآن است که مفهوم خطاب خداوند به یوسف در لحظات آغازین قرار گرفتن در ته چاه لَتَبْتَنَّهُمْ بَأْمَرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ تحقق خارجی پیدا کرد.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ «۸۹» قَالُوا أءَنْتَكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ «۹۰» قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ «۹۱» قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ «۹۲»

لغت و اعراب:

إذ أنتم متعلق است به فعلتم. جاهل مقابل عاقل نه عالم، یعنی نادان و غافل از درک مقام ربوبی و مفاسد اعمال. آثره: گرامی داشت و برگزید او را. و إن کنا؛ إن مخففة از مثقله است به

قرینه لام در خیر، به تقدیر «إِنَّ الشَّانَ كُنَّا خَاطِئِينَ». تشریح: توبیخ و ملامت و شمردن گناهان کسی در روی او. الیوم متعلق است به تشریح یا به یَغْفِرُ اللَّهُ، و یَغْفِرُ اللَّهُ محتمل است اخبار باشد یا انشاء.

رسوایی برادران یوسف

تفسیر:

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ

برادران در مقابل عزیز مصر ایستاده بودند که در آن حال طبق روایات اهل بیت علیهم السلام نامه ای از جانب یعقوب تقدیم او کردند. در آن نامه پس از بسم الله الرحمن الرحيم آمده بود: «این نامه به عزیز مصر، پرورنده عدل و به کمال دهنده پیمان، از یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم خلیل الرحمان است. ای عزیز مصر، بلا و مصیبت ها پیوسته به ما خاندان می رسد تا خدا ما را در خوشی و ناراحتی بیازماید. فرزندم یوسف را بردند و گفتند گرگ خورده، و من در فراقش مدت مدیدی گریستم تا آن گاه که هر دو چشمم سفید شد. او را برادری بود مایه تسلیت دل من؛ او را نیز به فرمان تو به مصر بردند و تو او را به اتهام دزدی گرفته ای در حالی که ما خاندان وحی دزدی نمی کنیم، و غصه و اندوهم برای او اضافه شد. پس ای عزیز، بر من منت نه و او را آزاد کن و از آذوقه و گندم به ما عطا فرما و در قیمتش بر ما سهل گیر و پیمان را به تمام ده و اولاد ابراهیم را در حبست نگه مدار».

گفته شده: عزیز مصر نامه را بوسید و بر روی چشمان خود نهاد و چنان گریه کرد که دانه های اشک جلو پیراهنش را تر کرد. آن گاه شروع کرد به گفتگو با آنها.

معنای آیه: عزیز مصر گفت: آیا می دانید که در چهل سال پیش با یوسف و برادرش بنیامین چه کردید، در آن هنگام که جاهل و نادان بودید؟

اشاره به این که او را بدان طرز ذلت بار در چاه افکندید و سپس فروختید (۱) و پس از وی برادرش را آن چنان در تحت فشار قرار دادید که پیوسته برده وار در مقابل شما ذلیل بود و با تَضَرَّع و ذَلَّتْ سخن می گفت. و جمله آخر آیه دلالت دارد بر عظمت روح و مقام شامخ

ص: ۷۷

۱- درباره این که آیا برادران، یوسف را فروختند یا قافله، به شرح آیه ۲۰ مراجعه شود.

نبوت و ولایت یوسف که پس از اشاره به جنایت های آنها بلافاصله راه اعتذار را بر آنها گشود تا بتوانند بگویند ما جاهل و نادان بودیم.

قَالُوا أَيْنَ نَبِيِّكَ يَا يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

برادران یوسف از این کار عزیز مصر که نامه را بوسید و سخت گریست و از ستم های نهانی آنها درباره یوسف پس از گذشت چهل سال و روش های ناروا و ظالمانه آنها درباره بنیامین که قهراً غیر اولاد یعقوب از آنها باخبر نبود، به طور قطع پی بردند که این مسندنشین جاه و عظمت و جلال و عزت، و عزیز مصر بر تخت سلطنت، همان برادرشان یوسف است.

معنای آیه: برادران یوسف همگی گفتند، یعنی به نحو استفهام اعجابی و تقریری و اعترافی: آیا تو یوسفی و حتماً تو یوسفی؟ عزیز گفت: آری من یوسفم و این برادر من است؛ حقاً که خدا بر ما ممت نهاد (ما را از ذلت به عزت، از جدایی به وصل و از جهل به علم رسانید). حقیقت این است که هر کس تقوا ورزد و صبر پیشه کند، خداوند هم بی تردید، پاداش نیکان و نیکوکاران را ضایع نمی گرداند.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ

یعنی: برادران گفتند: به خدا سوگند که خدا تو را بر ما برگزیده است، یعنی به عقل و خرد و صبر و تقوا و نبوت و سلطنت؛ و حقیقت این است که ما در کرده های خود سخت در خطا بوده ایم.

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

یعنی: یوسف گفت: امروز بر شما هیچ توبیخ و سرزنشی نیست؛ خدا شما را می آمرزد و او ارحم الراحمین است.

مراد یوسف گذشت از حقوق چندین ساله خود و عدم مطالبه و توبیخ بر آن و وعده غفران از جانب خدا نسبت به حقوق الله است. و اما حقوق پدر و برادر مطلب دیگر است، یعنی مربوط به خود آنهاست.

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ «۹۳» وَلَمَّا فَصَّيَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ «۹۴» قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ «۹۵» فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «۹۶»

لغت و اعراب:

یأت از افعال ناقصه است به معنای یصیر. عیر: کاروان. فند: ضعف عقل و سفاهت. فنده:

او را به سفاهت و ابلهی نسبت داد. ارتد از افعال ناقصه است به معنای صار.

تفسیر:

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: یوسف به برادران گفت: حال این پیراهن مرا ببرید و آن را بر صورت پدرم بیفکنید، که بلافاصله بینا می گردد؛ و خاندانتان را دسته جمعی نزد من آورید.

آورده اند که: نسبت آن پیراهن به بهشت می رسد. یعنی آن گاه که نمرود، ابراهیم خلیل را در آتش می افکند جبرئیل امین پیراهن و زیراندازی را از بهشت برای او آورد، او پیراهن را پوشید و زیرانداز را در میان آتش زیر پای خود افکند و با جبرئیل مشغول گفتگو شد. آن پیراهن را که در ادامه وجودش گاهی همانند تعویذی، بازوبند می شد و گاهی به صورت حلقه ای گردنبد درمی آمد، روزی اسحاق و روزی یعقوب در بر کرد، و آن گاه که یوسف در ته چاه افتاد در گردش بود، آن را

و از لطایف سخن آن که یوسف گفت: این پیراهن را نخست کسی به پدر برساند که پیراهن خون آلود مرا در روز اول به پدر رسانده، شاید آن گناه بزرگ با این عمل نیک بخشوده گردد. از این رو یهوذا آن را گرفت و از خوشحالی با خوردن هفت قرص نان، هشتاد فرسنگ راه پیمود و به کنعان رسید.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ

ظاهر آیه این است که کاروان یازده نفره کنعان - که شمعون رها شده از میثاقِ لَنْ اِبْرَحَ الْأَرْضَ و بنیامین نجات یافته از اتهام بردگی مصلحتی، یعنی بزرگ ترین و کوچک ترین برادر نیز در میان آنها بود - از مصر به سوی کنعان بیرون آمدند رها شده از همه آندوه ها خاصه مشکل سابقه دار و رنج آور گم شدن یوسف و ان شاء الله از ناله های جانسوز یعقوب از هجران او، و نجات یافته از بیم و ترس کیفر ستم هایی که از آنان بر عزیز مصر رفته بود که به واسطه عظمت روح و کمال انسانیت و مقام والای نبوت او بخشوده گردیده بود.

معنای آیه: و چون کاروان کنعان از آخرین نقطه شهر مصر جدا شدند، پدرشان یعقوب در کنعان در نزد کسان خود گفت: حقیقت این است که من الآن بوی یوسف را می شنوم اگر مرا به سفاقت و کم عقلی نسبت ندهید. گفتند: به خدا سوگند، تو در همان گمراهی دیرین خود هستی. یعنی در افراط در محبت یوسف و بنیامین دو کودک پرزحمت و بی سود، و مقدم داشتن آنها بر ده نفر مرد فعال و نان آور و این اندازه گریه بی سابقه در کیفیت و کمیت برای کودک.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: پس چون مژده رسان، نزد یعقوب آمد، آن پیراهن را بر صورت او افکند و او

بلافاصله بینا گردید. (مراد از بشیر در این جا محتمل است یهوذا فرزند بزرگ یعقوب باشد یعنی همان که پیراهن خونین یوسف را در روز اول پیش پدر آورد و از مرگ او خیر داد. و محتمل است شخص دیگری از برادران یا غیر آنها باشد که قافله کنعان او را جلوتر از خود برای رساندن مژده حیات یوسف و پیدا شدن و به سلطنت مصر رسیدنش فرستاده اند).

یعقوب گفت: آیا من به شما نگفتم که من از جانب خداوند، یعنی به وحی و الهام، آنچه را که شما نمی دانید می دانم؟

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ «۹۷» قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ «۹۸»

تفسیر:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

کاروان یازده نفره مصر یعنی فرزندان یعقوب به کنعان رسیدند. آنها هرچند خبر بسیار بزرگ و مسرت بخش پیدا شدن یوسف و به سلطنت رسیدن او و دستور حرکت خاندان یعقوب به سوی مصر را آورده بودند، لکن اعضای کاروان به جز بنیامین، روشن شدن تمام ماجرای چهل ساله پشت پرده و حقایق تلخ آن ایام و بروز دروغ ها و فریب های کردارشان، آثار خجلت را در قیافه همه و عرق شرم را در پیشانی شان ظاهر کرده بود. از این رو پیش از آن که پدر یا غیر او چیزی بگوید، همگی یکصدا زبان به اعتذار گشودند.

معنای آیه: گفتند: ای پدر ما، برای ما نسبت به گناهان ما، از خداوند طلب آمرزش کن، که ما سخت خطاکار بوده ایم.

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ

یعنی: یعقوب گفت: به زودی برای شما از پروردگرم طلب آمرزش می کنم، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

ص: ۸۱

در اخبار آمده که: غرض یعقوب از تأخیر طلب غفران، درک ساعت های استجاب دعا بود، مانند سحرهای شب و شب های جمعه. و یا آن که می خواست بگوید مهلت دهید یوسفم را بینم تا نعمت حق کامل و وصل موعود حاصل گردد.

و یا آن که عمده ستم ها در سال های متمادی بر او رفته، بگذارید او عفو کند تا من نیز بگذرم.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

لغت و اعراب:

آوی إليه زیداً: او را در نزد خود جا داد. رَفَعَ آوی امر برفعهما. عرش: تخت بلند یا خصوص تخت سلطنتی. خَرَّ - از باب ضَرَبَ و نَصَرَ -: به رو درافتاد. ضمیر له راجع است به یوسف.

بدو و بادیه: صحرا و بیابان. نَزَعَ الشَّيْطَانُ بینهما: فاسد کرد میانشان را و آنها را به جان هم افکند. لَطَفَ اللَّهُ به و له - از باب نَصَرَ -: به او توفیق داد و محبوبش را عطا کرد. و لَطْفٌ - از باب شَرَفٌ -: دقیق و رقیق شد.

تفسیر:

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ

ص: ۸۲

یوسف عزیز مصر، پس از اعزام برادران به کنعان و دستور کوچ دادن همهٔ خویشان خود به مصر که در حدود هفتاد نفر مرد و زن بودند، وسایل حرکت آنها را از کنعان به مصر از مرکوب و هزینهٔ سفر به وسیلهٔ مأموران انتظامی به سوی آنها گسیل داشت.

و پس از وصول آنها و آماده شدن خویشان یوسف، قافلهٔ عظیمی از کنعان به سوی مصر به راه افتاد. در نزدیکی مصر به احترام اقوام و خویشان عزیز مصر و خاصه به عنوان ورود خاندان نبوت از نسل ابراهیم خلیل، یوسف پادشاه مصر و مقربان درگاه و شخصیت های کشوری و لشگری تا چند فرسخی شهر به استقبال بیرون شدند و در خیمه ای که برای پذیرایی از واردین و عرض خیر مقدم و حصول ملاقات از فراق و هجران ممتد تهیه شده بود ملاقاتی گرم و تاریخی میان یعقوب و یوسف و میان یوسف و مادر و خاله و سایر خویشان انجام یافت. یوسف کسی را از نزدیک و دور خویشان خود نمی شناخت و از این رو مجلس ملاقات و معارفه بسیار شیرین و طولانی بود.

معنای آیه: پس چون مسافران بر یوسف وارد شدند، ابوبین خود را در آغوش گرفت و آنها را در نزد خویش جای داد و دستور داد و گفت: همگی به خواست خداوند با امن و امان وارد مصر شوید.

مراد، امن از حوادث احتمالی نسبت به نزدیکان و مقربان ملک، و امان از قحطی و نارسایی در زندگی است.

ملاقات یعقوب با یوسف و سجدهٔ بر او

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا

ظاهر سیاق آیه این است که پس از حصول ملاقات ابتدایی در بیرون شهر، دستور ورود به شهر صادر شد و جمعاً وارد قصر سلطنتی شدند و همه در مکان هایی متناسب حال خود قرار گرفتند؛ ابوبین و برادران یوسف را در محل پذیرایی خاصی وارد کردند و پدر و مادر را بر فراز تخت سلطنتی که جایگاه ملک بود به دستور او بالا بردند. و چون مجلس به این نحو آماده گشت، یوسف با لباس سلطنتی که بر نور و جمال و جلالش افزوده بود بر آنها وارد شد؛ همگی از دیدن آن فرّ و شکوه شگفت زده شدند، برپا ایستادند و در برابرش به سجده افتادند.

معنای آیه: و یوسف پدر و مادر خود را طبق دستور بر فراز تخت قرار داد، و چون وارد شد همگی برای او سجده کنان به رو درافتادند.

باید دانست که درباره این سجده و تصحیح جواز سجده به غیر خداوند که از پیامبری مانند یعقوب و نیز از همسر و فرزندان او صادر شده اختلاف است. برخی بر آن اند که همانند سجده فرشتگان به سوی آدم و مردم به سوی کعبه بود، یعنی سجده برای خدا بوده لکن به سوی یوسف. و ارجح این است که سجده عبارت است از خضوعی خاص که حداقل آن رسیدن پیشانی شخص به زمین است در برابر شخص یا شیء دیگری؛ و در مفهوم این خضوع، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت مسجود له اخذ نشده، هرچند این نوع خضوع برای غیر خدا در شرع اسلام جایز نیست لکن کفر آور هم نیست، یعنی حرام فرعی است نه اصولی. و ممکن است سجده فرشتگان به آدم نیز از این قبیل بوده که به امر خداوند واجب شد. و ممکن است در شرع یعقوب هم نسبت به برخی موارد جایز بوده است.

وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

یعنی: و یوسف گفت: ای پدر، این خور و سجود دسته جمعی که انجام دادید تعبیر و تأویل خواب پیشین من است که خداوند آن را حقیقت بخشید؛ و پروردگارم بر من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد، و پس از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد و تباهی افکنده بود همه شما را از صحرا به این جا آورد. حَقًّا که پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد احسان کننده و آنچه را بخواهد به دقت و حکمت انجام دهنده است؛ همانا اوست که دانا و باحکمت است.

در تفاسیر آمده که: مراد از صحرا این است که یعقوب در اطراف شام در صحرای فلسطین بود و با شترداری و گوسفندپروری زندگی می کرد. و برخی گفته اند: او در کنعان بود و پس از مدتی از بعثت بیرون آمد و بادیه نشینی را اختیار کرد و از آن جا بود که به دعوت یوسف به مصر رفت.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا
وَالْحَقِّيْنِي بِالصَّالِحِينَ «١٠١» ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَمُدِّيهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ «١٠٢» وَمَا أَكْثَرَ
النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ «١٠٣» وَمَا تَسَأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ «١٠٤»

لغت و اعراب:

فاطر: شکافنده، آفریننده. ذلك اشاره به مجموع قصه یوسف و مبتداست. من انباء خبر اول، نوحیه خبر دوم. انباء: جمع نباء،
خبر. أجمع أمره و علی أمره: تصمیم گرفت بر آن. و ضمیر علیه من أجر و إن هو راجع اند به انباء یا قرآن مفهوم از کلام.

تفسیر:

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ

ظاهر آیه این است که یوسف صدیق در آن حال که با والدین و ارحام خویش مشغول گفتگو و شمارش نعمت های
گوناگون خدا در حق خود بود، به ناگاه از آنان روی برتافت و به تمام وجود متوجه منعم آن نعمت ها شد، با او به مخاطبه
پرداخت و اشاره نمود که عمرم را سپری کردم و بهره ای وافر از نعمت بردم و اینک آماده ارتحالم.

معنای آیه: پروردگارا، حقیقت این است که مرا بهره ای وافی از ملک دادی (ملک مصر،

ص: ۸۵

یا سلطنت عرفی بر نفوس، یا ولایت و امامت و سلطه شرعی بر اموال و نفوس) و مرا از تاویل احادیث آموختی، یعنی از تعبیر خواب ها که در واقع احادیث فرشتگان به گوش شخص خوابیده است؛ یا احادیث پیامبران گذشته و کتاب های آسمانی آنها که احادیث فرشتگان از جانب خداوند است.

فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

یعنی: ای آفریننده آسمان ها و زمین، تو خود سرپرست و یاور من در دنیا و آخرتی؛ مرا مسلمان بمیران و به نیکان و شایستگان لاحق گردان.

و این آخرین آیه از سرگذشت عجیب یوسف صدیق است که در ضمن صد و یک آیه تنظیم شده است.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ

یعنی: این سرگذشت - قصه یوسف از آغاز تا پایان - از اخبار غیبی است که ما به سوی تو وحی می کنیم، یعنی از هیچ فردی و گروهی و کتابی فرا نگرفته ای. و هرگز تو نزد برادران یوسف هم نبودى آن گاه که به کارشان تصمیم جدی گرفتند و آن ستم را درباره او روا داشتند در حالی که پیوسته در مکر و فریب بودند، یعنی پیش از انجام مقصود در مقدمات و نقشه کشی آن و پس از آن در کتمان و پنهان داشتنش.

وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ

یعنی: و بیشتر مردم هرچند حریص بر ایمان و گرایش آنها باشی گرونده نیستند.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

یعنی: و تو هرگز از آنها بر بازگو کردن اخبار غیبی و ابلاغ این قرآن مزدی نمی طلبی - با این حال آنها از پذیرش آن سخت امتناع می ورزند - این قرآن جز تذکر و یادآوری برای جهانیان نیست. یعنی پس نمی توان در مقابل آن پاداش گرفت، زیرا چیزی که برای هدایت مجامع بشری و اتمام حجت بر آنها و بیدار کردن عقول آنها و اكمال صفات فاضله انسانی در روح آنها و زدودن رذایل اوصاف از نفس آنها و اعطای برنامه ای جامع برای تربیت فرد و مجتمع آنها و تعلیم اسرار نهفته جهان و علوم و معارف بی پایان الهی و آسمانی برای آنهاست سزاوار نیست در مقابل اجرت برخی از آنها قرار گیرد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٠٥﴾ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾
أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٠٧﴾

لغت و اعراب:

کأین مرکب از کاف تشبیه و «أی» به معنای کم خبریه است و تنوین آخرش به شکل نون ثابت مانده، و کأین من رجل یعنی چه بسیار مرد. کأین مبتدا و یمرون خبر آن و فی السموات و الأرض صفت است. أفامنوا، همزة استفهام بر فاء عاطفه مقدم شده، و استفهام برای تعجب است. غاشیه صفت محذوف است به تقدیر عقبه غاشیه.

تفسیر:

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

یعنی: و چه بسیار از نشانه ها که در آسمان ها و این زمین است و آنان بر آنها می گذرند در حالی که از آنها غافل و رویگردان اند.

مراد از «آیه» جنس است که شامل نشانه های وجود و عظمت و قدرت و جلال و جمال خداوند است، از مناظر عظیم و بهت آور آسمان از کهکشان ها و ستارگان ثوابت و سیار، و خورشید و ماه، و آثار و عجایب زمینی از محیط وسیع و دریاها و صحراها و کوه های سر به فلک کشیده و درّه های در اعماق زمین فرو رفته، و انواع گیاهان و درختان و حیوانات.

و مراد از «مرور بر آنها» دیدن و توجه کردن و گذشتن است. و این مرور بر آیات زمینی گذرایی نظر و یا مرور خود انسان است، و در آیات آسمانی گذرایی و تبادل نظر و یا مرور

ص: ۸۷

خود انسان است به لحاظ آن که کره زمین که انسان در آن ساکن است در جو بی تناهی سیر می کند و از کرات و آیات جوی عبور می نماید.

شرک خفی اکثر مسلمین

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ

یعنی: و بیشتر آنان - مشرکان و اهل کتاب - به خدا ایمان نمی آورند مگر در حالی که مشرک اند. یعنی در جنب اعتقاد به وجود مبدأ اعلی برای موجود دیگری نیز وجود استقلالی یا قدرت و سلطه و تصرف استقلالی قائل اند، مانند بت پرستان، و قائلین به بنوت عزیر و عیسی بن مریم، و قائلین به دختران خداوند از فرشتگان، و معتقدان به ارباب انواع.

و این شرک، شرک اعتقادی و کفر آور است.

و محتمل است مراد از ضمیر «اکثرهم» اعم از کفار و مؤمنان باشد، و مراد از شرک مؤمنان شرک در طاعت باشد. یعنی بیشتر مؤمنان نیز همراه اعتقاد به خداوند، از دیگران نیز مانند شیطان های جنی و انسی اطاعت می کنند. و اقلیت در مقابل این ها معصومان و صالحان اند که از طاعت غیر خدا می پرهیزند.

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

یعنی: پس آیا آنها ایمن و خاطر جمع شده اند از این که عذاب فراگیری از عذاب های خدا به سوی آنها بیاید؟! یعنی عجیب است که چگونه ایمن اند! و عذاب فراگیر مانند زلزله، صاعقه، سیل، قحطی، بیماری های خطرناک گوناگون، هجوم دشمن، سلطه اشرا و غیره. و یا آن که آیا ایمن اند از این که روز قیامت ناگهان به آنها برسد در حالی که بی خبر و غفلت زده اند؟!

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۱۰۸» وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَمَّا دَارُ الْأَخْرَجَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ «۱۰۹»

هذه اشاره است به دعوت به سوی توحید، أَدْعُو إِلَى اللَّهِ بِيَانٍ مِّثْلَ مَا أُدْعُوا، و مَنْ مَوْصُولٌ عَطْفٌ اسْتِثْنَاءٌ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى صِفَتُ رِجَالِهِمْ. أَفَلَا تَعْقِلُونَ عَطْفٌ اسْتِثْنَاءٌ مِنْ هَذِهِ سَبِيلِي.

تفسیر:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

یعنی: ای پیامبر، بگو: این راه من است که من و هر کس از من پیروی کرده جامعه بشری را از روی بصیرت و بینایی به سوی خداوند دعوت می‌کنیم، و خداوند منزّه و پاکیزه است از این که شریکی داشته باشد، و من هرگز اهل شرک نیستم.

مراد از «علی بصیره» این است که دعوت من بر پایه منطق و معجزات کافی و ارائه کتاب آسمانی و عرضه شریعتی باقی و خالد است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى

این آیه پس از بیان کیفیت دعوت پیامبر و یارانش که بر پایه بینش و اتقان دعوت و بدون پاداش است، در ذکر قواعدی است کلی با ایجاز تمام درباره رسالت پیامبران.

یعنی: و ما پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی از اهل شهرها و روستاها را که به آنها وحی می‌کردیم.

همه پیامبرانی که پیش از تو برای هدایت مجامع بشری مبعوث کرده ایم تنها این نیست که در انجام وظایف ابلاغ از کسی پاداشی نطلبیده‌اند، بلکه سنت سنی الهی طبق مصالح عالی نظام تشریح، بر این بوده که همه آنها مرد بوده‌اند نه از صنف زنان؛ انسان بوده‌اند نه از جنس فرشته یا پریان؛ شهری یا روستایی بوده‌اند نه از بادیه نشینان، تا با مردم خوش بچوشند و آزادانه اجتماع کنند، یکدیگر را خوب بشناسند و مانوس شوند و همرنگ گردند تا مسئله ابلاغ و تربیت و تعلیم و تزکیه، نیکو انجام یابد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ

یعنی: ای پیامبر، آیا آنها یعنی مشرکان و مخالفان دعوت، در روی این زمین سیر نکرده اند تا بنگرند سرانجام کسانی که پیش از آنها بودند چگونه بود؟ یعنی عاقبت کفاری که دعوت پیامبران خود را نپذیرفتند و با آنها به ستیزه برخاستند مانند قوم نوح و هود و صالح و لوط و موسی علیهم السلام که به بدترین عذاب های الهی گرفتار گشتند.

و بی تردید، خانه آخرت برای کسانی که تقوا ورزیدند نیکوتر و بهتر است؛ به آنها بگو:

آیا نمی اندیشید؟!

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصِيرُنَا فَنَجَّيْنَا مَن نَّشَاءُ وَلَا يَرُدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١١﴾

لغت و اعراب:

حتیٰ إذا متعلق است به فعل مقدر مفهوم از کلام، به تقدیر «اولئك الكفار امهلوا حتىٰ». استیاس: نومید شد یا در شرف نومیدی قرار گرفت. ظنوا فاعلش مؤمنان به انبیاست. (۱) باس: عذاب. قص الخبر - از باب نصر -: بازگو کرد آن را، و قصص مصدر به معنای مفعول است یعنی بازگو شده، و به لحاظ اطلاقش مرادف قصص - به کسر - می شود، و ضمیر جمع قصصهم راجع است به رسل یا به یوسف و خویشانش. ما کان یعنی

ص: ۹۰

۱- . احتمال دیگر این که فاعل ظنوا کافران و طاغیان باشد و بنابراین ترجمه آیه این است.

قرآن به قرینه مقام.

تفسیر:

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا

یعنی: خداوند به کفار و طاغیان در مقابل پیامبران گذشته مهلت می داد تا آن جا که پیامبران نومید می شدند، یعنی از نزول نصرت خود و شکست دشمن، و یاران و اصحاب آنها نیز گمان می کردند که به آنها دروغ گفته شده، یعنی از شدت امر و سختی کارزار در شرف این گمان قرار می گرفتند، یا برخی از آنها حتی گاهی اکثریت در چنین گمانی می افتادند. (۱)

سنت انتقام از همه مجرمان

جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىٰ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

یعنی: در آن حال بود که نصرت ما فرا می رسید و کسانی را که می خواستیم، یعنی پیامبران و یارانشان، نجات می یافتند. و هرگز عذاب ما از گروه گنهکاران بازگردانده نمی شود. یعنی همان عذاب، کفار را فرامی گرفت و رد نمی شد.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ

یعنی: حقیقت این است که در سرگذشت و احوال پیامبران، و یا یوسف و خویشانش، عبرت و وسیله توبه و تذکر برای صاحبان عقل و خرد است. و این قرآن کلامی نیست که قابل جعل و افترا باشد. یعنی این همان است که اگر آدمیان و پریان گرد هم آیند و یکدیگر را تقویت و با هم تبادل نیرو کنند، نمی توانند یک سوره از آن را بیاورند.

وَلَكِن تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

یعنی: ولکن این قرآن کتابی است که سراپا تصدیق و تأیید است نسبت به آنچه جلو دست اوست؛ یعنی از پیامبران گذشته و شرایع الهی و کتاب های آسمانی. و شرح و تفصیل است نسبت به همه چیز؛ یعنی از اموری که مورد نیاز بشر در ابعاد وجودی اوست از عقاید

ص: ۹۱

۱- که پیامبران از ایمان آوردن دشمنان نومید می شدند، و دشمنان نیز یقین می کردند که تهدیدهایی که توسط پیامبران صورت گرفته، دروغ بوده است.

قلبی و فضایل انسانی و فروع عملی و سایر علوم و معارف. و از این رو این کتاب برای مؤمنان سراپا هدایت و رحمت است.

و الحمد لله و له الشکر

عصر روز نیمه شعبان ۱۴۲۶ مطابق با ۸۴/۶/۲۹

ص: ۹۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ المر

المر

از حروف مقطعه است و درباره آن در سوره های گذشته سخن گفتیم.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ «١» اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا
ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ «٢»

ص: ٩٣

تلک اشاره به آیات و مبتداست و آیات خبر است. والذی مبتدا و الحق خبر است. عَمِدٌ و عُمِدٌ: جمع عمود، یعنی ستون. استوی علی الشیء: مستولی و مسلط شد بر آن.

نشانه ها و نعمت های خدا

تفسیر:

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

یعنی: ای پیامبر، یا ای مخاطب، این آیه ها که در این سوره است آیات این کتاب و این قرآن کریم است. و ممکن است مراد، آیات تکوینی و نشانه های توحیدی باشد که در آفاق و انفس یعنی کرانه های جهان و نفوس بشر و سایر جانداران منتشر است. یعنی این نشانه ها که در جهان می بینی همه آیات تکوینی خدا در این کتاب هستی است که دلالت بر وجود و توحید و قدرت و علم و حکمت او دارند.

و آنچه به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شده از وحی و کتاب آسمانی و احکام شریعت، همه حق و ثابت و درست است، ولكن بیشتر مردم ایمان نمی آورند. زیرا در آنچه به آنها عرضه می شود نمی نگرند و عقل و خرد را به کار نمی گیرند و وجدانشان در اسارت هوا و هوس است.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا

یعنی: خدا کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که شما ببینید بالا برد و بنا نهاد.

مراد از سماوات کرات جوی است که مشاهده می شود، و محتمل است آسمان های هفت گانه به اصطلاح شرع باشد که حقیقتشان بر ما روشن نیست و همه آنچه ما می بینیم از ستارگان و کهکشان ها زینت نزدیک ترین و اولین آسمان است. و ظاهر آیه این است که قوام و ایستایی و حفظ آسمان ها به وسیله ستون های غیر مرئی است، یعنی نیروی جاذبه ای که حافظ همه و حاکم بر جمیع آنهاست.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ

یعنی: خداوند پس از برافراشتن و بنا نهادن آسمان ها بر تخت خود مستولی گشت و مستقر شد. کنایه از این که بر اوضاع کشور وجود و همه مخلوقات که پدید آورده بود مسلط شد و همه را زیر نظر و تحت سلطه خود قرار داد. و خورشید و ماه را مسخر نمود به گونه ای که هر یک برای رسیدن به پایان مدت معین شده ای در حرکت و جریان اند، و پیوسته مشغول تدبیر امور آنهاست.

باید دانست که ذکر خصوص خورشید و ماه از میان کرات ثوابت و سیار به لحاظ این است که انسان مخاطب آیات و ساکن کره زمین عمدتاً در زندگی نیازمند این دو کره نورانی است که خدا آنها را تحت اراده خود مسخر تکوینی او کرده تا به وسیله حرکت های خاص و نورافشانی ها و تأثیرات جوئی، ساکنان زمین را یاری بخشند، و گرنه همه کرات و کهکشان ها و غیر آنها به نحو یکسان مسخر اراده بالغه خدایند.

و گفته شده: حرکت و جریان خورشید سیر مستقیم است هر چند سیر ماه استداره ای است. و محتمل است مضاف الیه مقدر کل، عام باشد، یعنی همه آسمان ها و خورشید و ماه در جریان اند تا انقضای مدت معین که قیام رستاخیز است.

يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ

یعنی: خداوند آیات آفاقی و انفسی را تفصیل می دهد.

آنها را به اشکال و هیئت های گوناگون و با شرح عملی و تفصیل تکوینی نشان می دهد، همانند کهکشان ها، ثوابت، سیارات، کره زمین، فصول چهارگانه، روزها و شب ها، انواع جماد و نبات و حیوان. و محتمل است مراد تفصیل آیات قرآنی باشد که به صورت های مختلف از سوره های بزرگ و کوچک، و آیه های دراز و کوتاه، و معانی و معارف مختلف و گوناگون در آورده عرضه می دارد.

چنین می کند شاید شما مکلفان به ملاقات و دیدار پروردگارتان یقین پیدا کنید. یعنی زندگی پس از مرگ را باور کنید، چه آن که معنای لقاء الله ورود روح به عالم برزخ و بعد از آن به قیامت و سپس به عالم ابدیت است که مراحل سه گانه لقاء الله است و به این حقیقت باید یقین کرد.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ «۳» وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرُوعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِصِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ «۴»

لغت و اعراب:

رواسی: جمع راسیه، کوه های ثابت و پابرجا. أعشاه الثوب: لباس را بر او پوشانید. و فی الأرض قطع خبر مقدم و مبتدای مؤخر. متجاور: هم جوار. أعناب: انگورها یا درختان انگور.

نخیل: خرماها یا درختان خرما. صنوان: دو درخت یا بیشتر که از اطراف تنه اصلی برویند.

أكل: میوه و هرچه قابل خوردن است.

تفسیر:

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ

یعنی: و او کسی است که این زمین را گسترانید، یعنی پهن و وسیع و هموار و قابل حرکت و استفاده نمود، و در آن کوه های مرتفع و عظیم الجثه و ثابت و ریشه دار قرار داد. و نهرها روان ساخت، یعنی رودهای بزرگ و کوچک و وسیعی همانند دریا با اختلاف مبدأ جریان و منتهای آن با الوان و خواص مختلف. و از هر نوع میوه جات یعنی حاصل گیاهان اعم از بذر علفیات و حبوب و میوه جات، در آن دو جفت قرار داد، یعنی دو فرد مرکب از نر و ماده که مجموعاً جفت است.

ص: ۹۶

يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: و او همواره در روی این کره شب را بر روز می پوشاند.

هر روز نزدیک غروب در چشم ساکنان آن، شب را همانند چادری بر روی روز می کشد. و یا آن که از آغاز تابستان در عرض شمالی زمین که شب ها بسیار کوتاه است به تدریج ساعات شب را بر روز غالب می کند تا آن که در اول زمستان گویی ساعت هایی از شب را بر روز پوشانده است.

بی تردید، در این صنع عظیم و بزرگ، یعنی گسترش زمین، کوه های میخکوب شده، آب های روان، حاصل گیاهان، نشانه هایی است از وجود و توحید ذات و صفات خداوند برای کسانی که همواره در امر جهان می اندیشند. زیرا تدبیر و تأمل و تعمق در این نظام اتم حکم می کند که اجزای این دستگاه همه به هم متصل و تحت یک نظم و برنامه است و تدبیر و اداره آن را یک اراده نافذ با تدبیری متین و دقیق و غایت استحکام و اتقان انجام می دهد و آن خدای مقتدر علیم و حکیم است.

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ

این آیه تتمه ای است از شرح حال زمین پس از گسترده شدن و ایجاد صلاحیت ها در آن برای استفاده که دلالت بر قدرت تصرف و کمال تدبیر خالق آن دارد.

یعنی: و در روی این زمین قطعاتی است که در جوار یکدیگر قرار دارند.

مراد انواع مختلف قطعه های روی این کره خاکی است که دارای جوهره ها و اوصاف گوناگون است از زمین طیب و پاکیزه و شوره زار و لجن زار، مستعد و نرم و هموار و دره و کوه و سنگلاخ، خشک و بی آب و لم یزرع و سرسبز و پر آب و بابرکت، محکم و غیرقابل کاوش و نرم و قابل کشت، صالح برای بذر و نهال و ناصالح برای آنها.

وَجَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٍ وَ نَخِيلٍ صِنَوَانٍ وَ غَيْرِ صِنَوَانٍ

یعنی: و نیز در روی زمین باغ هایی است از درختان تاک، و کشت و زرع هایی است گوناگون یعنی از سبزیجات، حبوب، میوه جات روی زمینی، خوراکی های زیرزمینی. و نیز درختان خرماست که برخی برخاسته از اطراف درخت اصلی است و برخی غیر آن یعنی اصلی و مستقل است.

يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفِضَ لِبَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

یعنی: همه آنها با یک آب سیراب می گردد در حالی که ما برخی از آنها را بر برخی دیگر در محصول برتری می دهیم. یعنی کشت و زرع و سبزیجات و حبوب و میوه جات، برخی را از حیث رنگ و بو و طعم و حجم و سایر اوصاف بر برخی دیگر برتری دارد.

حقیقت این است که در این نوع از آفرینش نشانه هایی است برای گروهی که تعقل می کنند، یعنی در نشانه های توحید و قدرت و حکمت آفریدگار.

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَعْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «۵» وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ «۶»

لغت و اعراب:

ان تعجب به تقدیر «ان وقع منك عجب» یا «ان تعجب من شيء». فعجب قولهم خبر و مبتدأست. أغلال: جمع غلّ - به ضم - زنجیر یا طناب و غیره که بر گردن یا دست بسته می شود. مثلات: جمع مثله - به ضم و فتح ثاء - عذاب و عقوبت. سيئه: بلیه و مصیبت. حسنه:

نعمت و خوشی دنیا. علی ظلمهم یعنی مع ظلمهم.

تفسیر:

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَعْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ

یعنی: ای پیامبر، یا ای شنونده، اگر تو را از چیزی تعجب آید پس سزاوارتر برای تعجب گفتار آنهاست که به نحو استفهام انکاری می گویند: آیا چون ما پس از مرگ خاک شدیم،

ص: ۹۸

به راستی در یک آفرینش نوینی قرار می گیریم؟! یعنی چگونه می شود گوشت و پوست و استخوان انسان مبدل به خاک شود و دوباره زنده گردد و به صورت انسان در آید؟!

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

یعنی: آنها هستند کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند کفرشان به خاطر آن بود که او را عاجز دانستند و گمان کردند علم و قدرت بیرون آوردن جسد از خاک را ندارد، در حالی که این عمل در قیامت نسبت به جسم نظیر آفریدن آن از زمین در دنیاست، و روح میت هم در خاک نیست و معدوم نشده، بلکه در عالم برزخ زنده و با ارواح سایر مردگان تا قیامت نگهداری می شوند.

و آنهایند که زنجیرها در گردن دارند. یعنی در دنیا زنجیرهای شرک و کفر و رذایل اخلاق و آداب و رسوم جاهلی باطل بر روان آنها همانند زنجیر بر گردن احاطه کرده است.

و یا آن که در آخرت زنجیرهای آتشین جهنم بر گردن آنها خواهد بود. و آنها اهل آتش اند و در آن جاودان اند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ

یعنی: و ای پیامبر، آنها پیش از آن که از تو حسنه بخواهند - نعمت و رحمت دنیوی الهی بطلبند - از تو می خواهند که به عذاب و عقوبت آنان شتاب کنی. (اشاره به این که چون پیامبر اسلام مشرکان را وعده عذاب آخرت می داد، می گفتند: آخرتی در کار نیست.

و چون وعده عذاب دنیوی می داد، به عنوان مسخره و استهزا تعقیب می کردند و می گفتند:

پس چرا نمی آوری؟) و این در حالی است که بر امت هایی پیش از آنها مثلاًتی گذشته است، یعنی عذاب های گوناگونی که سبب عبرت دیگران شود همانند مسخ شدن به صورت بوزینگان و گرازها، و رَجْفَه و زلزله و صیحه آسمانی و باران سنگ و بادهای مسموم و غیر آنها، و باید اینان عبرت گیرند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ

یعنی: و حقیقت این است که پروردگار تو برای مردم با این که آنها ستم می کنند، دارای مغفرت و بخشایش است. یعنی و از این روست که با وجود استعجال از ناحیه آنها، عذاب

نمی فرستد. و نیز حقیقت این است که خداوند شدیدالعقاب است. یعنی در موقع مقتضی و رسیدن آنها به حد کمال شقاوت و توافق حکمت و نظام اتمّ تشریح، عقوبتش سخت است، چنان که در ادعیه آورده از اهل بیت وحی علیهم السلام آمده است: وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَ اَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ «٧» اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْتَى وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ «٨» عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ «٩»

لغت و اعراب:

غاض الشيء - از باب ضَرَبَ - ناقص شد. و غاض الشيء: ناقص کرد آن را. غیب و شهادت مصدر به معنای فاعل اند، یعنی غایب و حاضر.

تفسیر:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ

یعنی: و کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: چرا بر او یعنی محمد صلی الله علیه و آله از جانب پروردگارش آیه ای نازل نمی گردد؟ یعنی معجزه ای روشن دالّ بر توحید خدا و نبوت او. مرادشان این است که آنچه را از کتاب آسمانی و وحی و معجزات به او داده شده نمی پذیریم و منتظریم آیه و معجزه ای مانند ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی نازل گردد.

ای پیامبر، جز این نیست که تو منذری. یعنی وظیفه تو ابلاغ احکام الهی است که لازم آن بیم دادن مردم از غضب و عذاب خداوند است، و آیه و معجزه در اختیار خداست. و

ص: ۱۰۰

گویی اینان گمان می کنند که باید فرستاده خدا را قدرت مطلقه غیبی باشد که هر چه خود بخواهد بکند و هر چه مردم بخواهند بیاورد؛ و چنین گمانی خطاست.

وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

یعنی: و برای هر گروهی هادی و راهنمایی هست.

این جمله اشاره است به قانون عام و حکم کلی و سنت الهی جاری در مجامع مکلفان جهان از آغاز خلقت تا پایان آن، طبق قاعده لطف، که باید پیوسته هدایتگری از جانب خدا به عنوان پیامبر مندر یا امام معصوم یا هادی دیگر، در میان جامعه بشری باشد؛ و طبعاً هر یک را بر حسب منصب و حال او حجت و برهانی اعطا می شود.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ

یعنی: خداوند می داند آنچه را که هر ماده ای از انسان و غیر انسان بار می گیرد و آنچه را که رحم های آنها می کاهد و آنچه را می افزاید. یعنی جنین در شکم مادر را با تمام اوصاف می داند که مثلاً فرد است یا زوج، نر است یا ماده، تا ما خلقه است یا ناقص، در دنیا عمر دراز می کند یا کوتاه، روزیش زیاد است یا اندک و بالأخره شغل، اولاد، اموال، ایمان، کفر، سعادت، شقاوت، حوادث جاریه او تا مرگ و غیره.

و هر چیزی در نزد او دارای حد و اندازه است. یعنی همه ذرات عالم هستی از کهکشان ها گرفته تا اجزای اتم ها از نظر حقیقت وجود و دوام و بقا و آثار و خواص، در علم ازلی او معین و در لوح محفوظ او مندرج و در مرحله تحقق خارجی اش معلوم است.

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ

یعنی: او دانای هر نهان و آشکار، و بزرگ و برتر است.

مراد از «غیب» هر چیزی است که از حواس ظاهری و باطنی انسان و هر صاحب حاشه ای پنهان است. و مراد از «شهادت» هر چیزی است که در مقابل حواس، حاضر و ظاهر است. پس چیزی نسبت به او غیب نیست؛ و غیب و شهود نسبت به غیر او امر نسبی است. و مراد از بزرگی او عظمت مقام و جلال است، و از تعالی او علو مقام و سلطه و استیلا و تفوق بر ممکنات است. و مراد از متعال آن که او برتر از این است که گنه ذاتش به اذهان مخلوق درک شود و یا به زبان او توصیف گردد.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ «۱۰» لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ «۱۱»

لغت و اعراب:

سواءً خبر مقدم، مَنْ أسرّ مبتدای مؤخر، و دو موصول بعد عطف اند بر موصول اول.

سارِب: راه رونده. معقب: پی گیر و دنبال کننده. ضمیر له و سه ضمیر مذکر دیگر به انسان برمی گردد، و محتمل است ضمیر اول به خدا برگردد. من امر الله، به تقدیر «من أجل أمر الله» است.

تفسیر:

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ

یعنی: مساوی است در نزد او کسی از شما که گفتار خود را پنهان دارد، یعنی در دل نگه دارد و نگوید، یا خصوصی بگوید و از عموم پنهان کند، و کسی که فاش کند و آشکارا گوید. زیرا سخن هر دو برای او مسموع به نحو تساوی است. و نیز مساوی است در نزد او کسی که در تاریکی شب پنهان گردد، و آن کس که در روز روشن پیمایندۀ راه باشد. زیرا او به همه چیز ناظر است و در نزد همه حاضر است.

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ

یعنی: انسان را یا خدا را برای انسان در طول حیاتش معقباتی است - فرشته هایی است - که او را از جلو دست یعنی پیش رو، و پشت سرش مراقبت می کنند و پیوسته او را

ص: ۱۰۲

به دستور خدا نگه می دارند. یعنی جسم او را از گزند و آسیب های دنیا و روح او را از شرور و مضرات شیطانی حفظ می کنند. و ظاهراً این فرشته ها غیر از فرشته های رقیب و عتیدند که حافظان و نویسندگان اعمال اند.

نقش ملت ها در سرنوشت خودشان

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

این آیه اشاره به یک حکم کلی و قانون عام است که سنت الهی در طول تاریخ بشری بر اجرای آن است، و آن این است که میان حالات روحی و نفسی ملت از عقاید و اخلاق و آداب و میان نعمت ها و رحمت ها یا مصایب و بلاها در محیط زندگی او روابط قطعی و تلازم به نحو علیت و معلولیت است، به گونه ای که بقا و زوال حالات نفسانی، تأثیر در بقا و زوال عوارض و حوادث خارجی دارد.

معنای آیه: حقیقت این است که خداوند آنچه را که گروهی واجد آن اند تغییر نمی دهد تا آن که آن ها آنچه را که در نفوس خودشان است تغییر دهند.

مثلاً وضع زندگی گروهی را که در سایه ایمان و عمل صالح در صحت و امنیت اند و اموال و ارحام و رفاه زندگی دارند، از آنها سلب نمی کند مگر آن که نفسیات خود را رها کنند و از عقاید و اعمال نیک دست بردارند. آن جاست که خدا نیز وضع موجود را تغییر می دهد. و یا آن که امتی که به واسطه طغیان و عصیانشان در وضع سخت زندگی و فقر و مرض و ناامنی قرار دارند، وضع حالشان را تغییر نمی دهد مگر آن که نفسیات خود را بزایند و حالات و آداب خود را اصلاح نمایند.

و البته این حکم نیز همانند سایر کلیات و عمومات، طبق علل و اسباب، موارد استثنا هم دارد.

وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ

یعنی: و چون خداوند به ملت و گروهی اراده بدی و عذاب کند - به اراده حتمی در مواردی که مقتضای عقاید و اعمالشان باشد - هرگز آن را برگشت نیست.

یعنی هیچ قدرتی توان رد آن را ندارد. و آن قوم را نیز غیر از خدا یاور و سرپرستی نخواهد بود.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبُرُوقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ (۱۲) وَيَسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمِيدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳)

لغت و اعراب:

خَوْفًا و طَمَعًا هر دو مفعولٌ له یریکم. رعد: صدا و غرّش ابر. صاعقه: آتشی که از تراکم ابرها تولید می شود. بحمده متعلق است به یسبغ به تقدیر «مقارناً بحمده». محال: مصدر مفاعله، فریبکاری و مکر.

تفسیر:

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبُرُوقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ

یعنی: و اوست کسی که برق جهنده را از میان ابرها برای بیم و طمع به شما نشان می دهد. یعنی برای آن که از صاعقه و آتش سوزنده و تگرگ کوبنده و سیل ویرانگر آن بترسید، و به راه افتادن رودها و ذخیره شدن آب ها در زیر زمین و پشت سدها، و رشد گیاهان و درختان و وفور نعمت ها و ظهور برکت ها چشم طمع بندید.

و نیز اوست کسی که ابرهای سنگین را پدید می آورد. یعنی به وسیله تابش خورشید و ایجاد گرما و تصاعد بخارها ابرهای متراکم به درازا و پهنا و قطری فوق تصور در جو بالا- ایجاد می کند که به دقت اقیانوسی از آب تصفیه شده را در خود جا داده، حرکت می کند.

وَيَسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمِيدِهِ

یعنی: و غرّش ابرها او را تسبیح و تنزیه توأم با ستایش می کند. یعنی صدای رعد دلالت تکوینی و عقلی بر منزه بودن او از هر عیب و نقص دارد و بالملازمه او را توصیف تکوینی

به جلال و جمال و کمال می نماید، که چگونه فضا و هوایی در جو ایجاد کرده و آن را مملو از ابرهای مثبت و منفی ساخته و صدایی مهیب و آتشی عجیب در آن پدید آورده است.

وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ

یعنی: و فرشتگان نیز از بیم جلالش تقدیس می کنند. و خداوند صاعقه را به وسیله آن ابرها به اراده تکوینی روانه می کند، پس هر فرد یا مجتمعی را که بخواهد یعنی مستحق عقوبت بیند، به سبب آن مورد اصابت قرار می دهد.

وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

یعنی: در حالی که آنها، یعنی مشرکان مکه، درباره خداوند جدال و ستیز دارند. مراد این است که با این قدرت و عظمت و جلال خداوند، آنها درباره توحید و استقلال در ربوبیت او محاجه و ستیزه دارند و می خواهند بت های بی جان و ستارگان بی روح را در ربوبیت همتای او سازند. و مکر خدا شدید است. یعنی در مؤاخذه ناگهانی و در حال غفلت مجرمان که شبیه مکر و فریب است قوی است. یا در مقابله با مکر فریب کاران و باطل کردن حيله و فریب های آنان سخت و نیرومند است.

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى السَّمَاءِ لِيَبْلُغَ فَمَاءَهُمْ وَبِئْسَ الْإِغْوَى وَمَا دَعْوَةُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ «۱۴» وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ «۱۵»

لغت و اعراب:

دعوه الحق اضافه موصوف به صفت به تقدیر «الدعوه الحق». و الذين يدعون من دونه؛ مراد از موصول، بت ها، و فاعل يدعون مشرکان است، و فاعل لا يستجيبون نیز بت هاست، و لهم یعنی مشرکان. بَلَّغَ - از باب نَصَرَ - رسید. طَوْعًا: مصدر به معنای میل و رغبت. كَرِهَ:

ص: ۱۰۵

مصدر به معنای ناخواستن و مشقت. ضلال: جمع ظل، سایه. غدو: جمع غدوه، اول روز.

آصال: جمع اصيل، عصر روز تا مغرب. بالغدو و الاصال متعلق است به يسجد.

تفسیر:

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ

یعنی: دعوت به جا و به حق و عقلانی از آن اوست. تنها او را سزد که جامعه را به پرستش و عبادت خویش بخواند و چنین امری برای غیر او نسزد و زشت و ناروا و خلاف عقل باشد. و یا آن که دعوت قابل اجابت از آن اوست. بدین معنا که اوست که می تواند درخواست هر خواننده را بشنود و بداند و اجابت نماید و غیر او را این مقام و توان نیست.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

یعنی: و کسانی که مشرکان آنها را به جز خدا و به جای خدا به عنوان رب و شفیع و مقرب می خوانند از بتان و ستارگان و غیر آنها، هیچ گاه آن ها را اجابت نخواهند کرد. و داستان مشرکان نیست مگر مانند شخص تشنه ای که هر دو دستش را به زیر آب فرو برده و با کف های باز بیرون کرده باشد - یا کسی که هر دو دستش را از دور به سوی آب به عنوان درخواست از آب دراز کرده باشد - تا آب به دهانش برسد، و هرگز نخواهد رسید. و دعوت کافران جز در گمراهی و تباهی نیست.

این آیه حاجت خواستن مشرک از بت را تشبیه می کند به درخواست تشنه، سیراب شدن را از آبی دوردست؛ که در مثال و ممثّل هر دو، استجابت غیرممکن است، زیرا مدعو جماد است، نه حاجت را درک می کند و نه توان اجابت دارد.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

یعنی: و برای خدا و در برابر او هرکس و هر چیزی که در آسمان ها و این زمین است به میل و رغبت و به اکراه و اجبار، خود و سایه هایشان در بامدادان و شامگاهان خضوع می کنند.

باید دانست که سجده به معنای مطلق خضوع، دو قسم است: تشریحی اختیاری، و

قسم اول مختص به ذوی العقول است از فرشتگان و آدمیان و پریان. و حقیقت آن هر نوع خضوع و فروتنی است که مصداق روشن آن به سجده افتادن خاص طبق دستور شرع است، در برابر خدا از روی اراده و اختیار با درک عظمت و جلال او.

و قسم دوم اعم و شامل همه موجودات و آفریده هاست و حقیقتش امکان شیء و مسخر و رام بودن تکوینی آن در مقابل اراده خداست. و این قسم، اکراهی و طبیعی و تکوینی است.

و سجده سایه ها مختص است به اجرام سایه دار در هر کره ای از کرات باشد. و مراد این است که اعراض هم مانند جواهر قهراً رام اراده حقانند. و ذکر قید صبحگاه و شامگاه کنایه از دوام سجده و تسخیر اجرام است. و ممکن است قید خصوص سجده اختیاری تشریحی باشد و اشاره به نمازهایی که غالباً در اول روز به صورت نماز صبح و نافله آن، و در نیمه دوم به عنوان نماز ظهر و عصر و نوافل آنها انجام می یابد.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى
وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ «١٦»

تفسیر:

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى
وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ

ظواهر آیات قرآن کریم دلالت دارد که مشرکان مکه، بلکه همه گذشتگان اهل شرک، منکر الوهیت خداوند و خالقیت اشیا بودند و بت ها و غیر آنها را شریک در الوهیت و آفرینش اجزای عالم هستی نمی دانستند، بلکه آنها بت و غیر بت را شریک در ربوبیت و تدبیر و تربیت می دانستند با اختلاف عقایدی که داشتند و خداوند پس از اثبات آن که خلق آسمان ها و زمین و تدبیر آنها از آن خداست، در این آیه به پیامبر اسلام دستور می دهد که پرسش هایی را متوجه مشرکان کند و برخی را هم خود جواب دهد.

معنای آیه: ای پیامبر، به مشرکان بگو: چه کسی رب آسمان ها و زمین است، یعنی تدبیر و تربیت آنها را بر عهده دارد؟ سپس خود بگو: خداوند. اشاره به این که این پرسش را جز این پاسخی نیست و اگر آنها ساکت اند به خاطر تعصب و عناد است.

سپس بگو، یعنی به عنوان انکار و استبعاد عقلی: آیا شما به جز خداوند و به جای او اولیا و سرپرستانی برای تدبیر و تربیت امورتان اتخاذ کرده اید که نسبت به خودشان مالک سود و زیانی نیستند؟! یعنی چه رسد به اداره امور یا جهان هستی. و این دو سؤال تتمه براهین عدم شریک در ربوبیت است.

و نیز بگو: آیا کور و نابینا و بصیر و بینا یکسان اند؟ اشاره به این که در مقایسه میان مشرکان و مؤمنان، اهل شرک به خاطر انکار براهین و بیّنات الهی نابینا، و مؤمنان به واسطه توجه به آیات تشریحی و تکوینی بینا، و نیز آیا ظلمت ها و تاریکی ها با نور یکسان اند؟ اشاره به این که جهل و عناد و نادانی و اعتقاد به ربوبیت جماد و قداست آن، همه ظلمت است که مشرکان را فرا گرفته، و اعتقاد به مبدأ اعلی و ربوبیت و صفات جمال و جلال او نور است که مؤمنان دارند. و این دو سؤال مربوط به مقایسه میان مشرک و مؤمن و شرک و ایمان است.

و ای پیامبر، آیا آنها برای خداوند شریکانی قرار داده اند که آنها نیز در این جهان همانند آفریده های خدا، مخلوقات و آفریده هایی را آفریده اند که در نتیجه انبوه مخلوقات متراکم در صفحه وجود بر آنها مشتبّه شده است؟ یعنی به خاطر این امر آنها طبق دلیل ائی به سوی شرک رفته اند؟!

قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

یعنی: ای پیامبر، بگو: خداوند است که آفریننده همه چیز است، و اوست که یگانه و غالب و مسلط بر همه اجزای عالم است، و خود آنها اعتراف دارند.

مراد این است که بدین منطق بر بطلان عقایدشان پرداز که چگونه می شود عالم هستی با شرشر وجودش از آن خدای غالب و چیره و مسلط بر همه چیز باشد، ولی تدبیر و تربیت آن از آن جماداتی بی روح باشد که بهره ای از درک و توان و تدبیر ندارند؟!

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ «١٧»

لغت و اعراب:

أودیه: جمع وادی، شکاف میان کوه ها و تپه ها که محل جریان آب است و بسا به معنای صحرا استعمال می شود. سالت أودیه نسبت مجازی است نظیر جَرَى المیزاب. زبد: کف. رَبَا الشیءُ - از باب نَصَرَ - بالا آمد؛ رابی: مرتفع و بالا آمده. أوقد النار: برافروخت آتش را. مِمَّا یوقدون خیر، زبدٌ مبتدای مؤخر. فی النار حال است از ضمیرِ علیه. یضربُ اللهُ الحقَّ یعنی مثل الحقِّ و مثل الباطل و یا آن که یثبت الحقَّ و الباطل. جُفَاءً: آنچه سیل و دیگ جوشان از خود دور می افکنند. (۱)

ص: ۱۰۹

۱- و نیز چیز باطل و بی سود.

تفسیر:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا

یعنی: خداوند از آسمان - از ابرهای بالای سرتان - آبی نازل کرد به صورت باران و برف و تگرگ، پس رودخانه هایی بزرگ و کوچک هریک به اندازه گنجایش خود روان گشتند، پس سیلاب جاری کف های برخاسته بر روی آب را حمل نمود.

وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيِّهِ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ

یعنی: و نیز از آنچه در کوره ها برای به دست آوردن زینت و زیور یا وسایل زندگی بر آن آتش می افروزند کفی است مانند کف سیل. این گونه خداوند حق و باطل را ثبوت و تحقق می بخشد، حق را به ثبوتی پرسود و دائم، و باطل را به ثبوتی بی نفع و موقت. (۱) فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

این کلام در بیان وجه تشبیه در اول آیه است، بدین طریق که حال مشبّه به یعنی نزول باران و تصفیه فلزات را بیان می کند تا حال حق و باطل که مشبّه اند روشن گردد.

معنای آیه: اما آنچه کف است دور ریخته می شود و از بین می رود، و اما آنچه مردم را سود می بخشد در زمین باقی می ماند. یعنی همان گونه که کف، موجودی بی ارزش و بی سود است و دوام ندارد هرچند برتری جسته و در بالا- قرار گرفته است، باطل نیز چنین است، بی سود و بی دوام و برتری جو است. و همان طور که آب، موجودی پرنفع و ثابت در امکانه مختلف است، حق و حقیقت یعنی احکام آسمانی و معارف دینی نیز در هر عصری در قلب رسولان شریعت و در درون اهل دین و پیروان حق، ثابت و

ص: ۱۱۰

۱- . یا: این گونه خداوند حق و باطل را مثل می زند. حقایق، آب و فلزات اند و باطل ها کف های آنها.

باقی است. و این تشبیه از قبیل تشبیه امر مرکب به مرکب است. و خداوند مثل ها را این گونه می زند.

لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٨﴾ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١٩﴾

لغت و اعراب:

لَّذِينَ خبر مقدم، الحسنى مبتدای مؤخر. استجاب له: دعوت او را اجابت نمود. الحسنى صفت برای موصوف مقدر است یعنی «العاقبه الحسنى» یا «المثوبه الحسنى». افتدى به: او را فدا قرار داد.

تفسير:

لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ

یعنی: برای کسانی که دعوت پروردگار خود را پذیرفته و اجابت کردند عاقبتی بهتر و پاداشی نیکوست.

مراد، اجابت دعوت خدا در سه بخش است:

اول خواسته های اصولی او که ایمان به وحی و کتاب آسمانی و شریعت است.

دوم خواسته های اخلاقی، که به فضایل نفسانی متصف شود و از رذایل اوصاف بپرهیزد.

سوم خواسته های عملی، که فروع احکام را پیاده کند. و پاداش نیکو توفیقات خاصه در دنیا و سعادت در آخرت است.

وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ

ص: ۱۱۱

الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ

یعنی: و کسانی که دعوت او را اجابت نکردند - پیامبران او را رد کردند و عرضه های آسمانی آنها را انکار نمودند - اگر در آخرت سراسر آنچه در روی زمین است و مثل آن همراه آن برای آنها باشد، بی تردید، همه را فدیة می دهند، یعنی حاضرند همه را در راه نجات خود فدا کنند. آنهایند که بر ایشان حساب بدی خواهد بود، و جایگاه آنها دوزخ است و آن بد جای آرامشی است.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ

استفهام انکاری است و آیه به منزله توضیح و تأکید آیه قبل است.

یعنی: پس آیا کسی که می داند آنچه از پروردگارت به سوی تو فرود آمده - وحی و کتاب و شرایع و معارف - همه حق و درست است، همانند کسی است که نابیناست، یعنی چشم دلش کور است و صحت و حقانیت گفتار و رفتار را درک نمی کند؟ جز این نیست که به فرق میان اینان و عاقبت نیک و بدشان صاحبان عقل و خرد متذکر می شوند.

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿٢٠﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ
﴿٢١﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى
الْدَّارِ ﴿٢٢﴾

اعراب:

الَّذِينَ يُوفُونَ مَبْتَدَأُ، وَالَّذِينَ يَصِلُونَ، وَالَّذِينَ صَبَرُوا عَطْفٌ اَنْدَ بَهِ اَنْ، وَ جَمَلَةُ اَوْلَيْكَ لَهُمْ عَقْبَى الدار خبر اَنْ، وَ يَاسَ جَمَلَةُ
الَّذِينَ بَا صِلَها صَفْت اَوْلُوا الالباب وَ جَمَلَةُ اَوْلَيْكَ لَهُمْ مَسْتَأْنَفَه اَسْت. اَنْ يُوَصَل تَأْوِيل بَهِ مَصْدَر، بَدَل اَسْت اَز ضَمِير بَهِ بَ
تَقْدِير «اَمَرَ اللّهُ بُوَصَلَه».

تفسیر:

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ

یعنی: کسانی که به عهد خدا وفا می کنند و هرگز پیمان نمی شکنند.

مراد از عهد خدا معاهده در پذیرش دین و شریعت و کتاب آسمانی است پس از آن که به وسیله پیامبران به آنها ابلاغ شده است. یا پذیرش توحید و اصول عقاید و احکام مستقلة عقلی است پس از آن که عقل سلیمشان طبق شهادت آیات آفاقی و انفسی بدانها داوری نموده است. و جمله «لاینقضون» اعم است و شامل پیمان هایی نیز می شود که اشخاص با نفس خویش می بندند، مانند صیغه عهد و نذر و قسم. و یا با هم نوع خویش می بندند، نظیر قراردادهای معاملی و نحو آن که میان مردم انجام می گیرد.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ

یعنی: و کسانی که آنچه را خدا به پیوستن با آن فرمان داده می پیوندند.

مراد از پیوستن، ایجاد روابط حسنه و پیاده کردن آثار آن است، مانند پیوند با مبدأ اعلی به اعتقاد و اذعان، و با فرستادگان او به پذیرش و طاعت، و با ارحام و بستگان به نیکی و وصلت، و با جامعه و مردم به معارفه و حسن معاشرت.

و آنها که از پروردگار خویش، یعنی از وعده عذاب او چه دنیوی یا اخروی، بیم دارند و آنها که از بدی حساب در آخرت می ترسند. مراد از بدی حساب، زیادتر نوشتن گناه یا افزودن بر کیفر معین آن یا کم نمودن عدد حسنات یا کسر کردن از پاداش معین آنها نیست، زیرا این ها ظلم است و از ساحت اقدس خداوند دور است، بلکه طبق روایات اهل بیت وحی مراد از سوء حساب، استقصا و مدافه در مقام حساب است، بدین معنا که با آنان به عدالت رفتار شود و به همه گناهانشان به دقت رسیدگی شود و مسامحه و ارفاق و گذشت نباشد.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

ص: ۱۱۳

یعنی و کسانی که به خاطر جلب رضای پروردگارشان صبر ورزیدند. مراد صبر در مراحل سه گانه است:

۱ - صبر در انجام واجبات شرعی و عقلی خود.

۲ - صبر بر ترک محرمات.

۳ - صبر در هنگام هجوم مصائب دنیوی.

و نماز را برپا داشتند، یعنی مواظبت بر خواندن آن کردند، یا آن را در میان جامعه رواج دادند. و از آنچه ما روزی آنها کردیم، یعنی از مال و جاه و دانش و فن و غیر آنها، در نهان و آشکار به نحو وجوب یا استحباب انفاق نمودند.

وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أَوْلِيكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ

یعنی: و آنها که پیوسته به وسیله کار نیک، کار زشت را دفع می کنند.

گناهان خود را به وسیله توبه و پشیمانی یا به واسطه عمل های نیک پاک می کنند، نظیر مفادِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ [هود، ۱۱۴]، و یا گفتار و رفتار بد دیگران را به کلام زیبا و رفتار نیک خویش دفع می نمایند و یا ظلم و ستم دیگران را قلم عفو می کشند؛ آنها هستند که عاقبت این خانه از آن آنهاست، یعنی عاقبتی که محبوب خدا و موافق هدف اصلی خلقت و سکونت در دنیاست و آن بهشت و سعادت جاودان است.

و این جمله یعنی أَوْلِيكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ خبر «الذین» در صدر آیه بیست و معطوف های هشتگانه اوست، و حاصل این است که: کسانی که به عهد خدا وفا می کنند، و پیمان نمی شکنند، و صلّه رحم مادّی و معنوی می نمایند، و از خداوند بیم دارند، و از بدی حساب می ترسند، و برای رضای خدا صبر می ورزند، و نماز را برپا می دارند، و از روزی خویش انفاق می نمایند، و بدی را به نیکی پاسخ می دهند، عاقبت نیک این خانه از آن آنهاست.

باید دانست که ظاهراً اختلاف در تعبیر افعال نه گانه اولوا الألباب که شش تای آنها به صیغه مضارع و سه تای آنها به صیغه ماضی آمده برای تفنّن در عبارت است، و وجوه دیگر را باید از تفاسیر مبسوط طلبید.

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ «۲۳» سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ «۲۴»

لغت و اعراب:

جَنَّاتُ عَدْنٍ بدل است از عقبی الدار در آیه قبل. عدن: بقا و اقامت. سلام عليكم به تقدیر «قائلین». بما صبرتم متعلق است به عليكم یا به خبر «هذه» مقدر.

تفسیر:

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ

یعنی: عقبی الدار که در آخرت نصیب صاحبان خرد و متصفان به صفت های نه گانه می شود، عبارت است از بهشت های اقامت، که خود آنها و هرکس که واجد صلاحیت است از پدران و همسران و فرزندانشان وارد آن می شوند.

مراد از صلاحیت آنها صحت ایمان و تمامیت عقاید اصولی آنهاست هرچند در فروع عملی و جنبه های اخلاقی قاصر یا مقصر و گنهکار باشند، که به احترام این ارحام بخشوده می شود. و عبارت آیه شامل غیر عمودین (۱) و غیر همسر از سایر خویشان نمی شود. و محتمل است که این قسم از احترام یعنی بخشوده شدن گناهان و اذن در ورود به بهشت مخصوص این سه قسم باشد.

و فرشتگان نیز از هر دری بر آنها وارد می شوند.

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ

یعنی فرشتگان هنگام ورود به حضور آنان می گویند: سلام بر شما، این نعمت و

ص: ۱۱۵

این بهشت به پاداش شکیبایی شماسست،(۱) پس چه نیکو و زیباست سرانجام آن خانه ای که گذرانید.

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ «۲۵» اللَّهُ يُبْسِطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ «۲۶»

لغت و اعراب:

الذین مبتدا و جمله اولئك لهم اللعنه خبر است. أن یوصل تأویل به مصدر، بدل است از ضمیر به. بسط: گشایش. قدر الشيء - از باب ضرب -: تنگ نمود آن را. فی الآخرة به تقدیر «فی جنب الآخرة» است. متاع: کالا و آنچه از مال دنیا قابل استفاده است.

تفسیر:

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ

این آیه در حق غیر مؤمن و ذکر اوصاف اوست، در مقابل فضایی که برای مؤمن ذکر شد که در تقابل، به دو صفت تصریح شده و در مقابل باقی اوصاف مؤمن، فسادانگیزی آنها ذکر شده است.

معنای آیه: و کسانی که عهد خدا را پس از استحکام و استواری آن می شکنند، یعنی اصول اعتقادی خود را که به واسطه عقل و قضاوت خرد و تأیید شرع و وحی آسمانی تحکیم شده به شرک و کفر و انکار نقض می کنند؛ و نیز آنچه را که خداوند به وصل و پیوند با آن فرمان داده، یعنی اموری که در آیه ۲۱ گفته شد، قطع می نمایند، و نیز در روی زمین

ص: ۱۱۶

۱- . یا: سلام بر شما، به پاس صبر و شکیبایی تان.

فساد برمی انگیزند، یعنی مردم را در عقاید به انحراف، و در اعمال به فسق می کشانند. و ممکن است مراد از افساد در این جا به قرینه تقابل، ترک اموری باشد که در آیه ۲۲ گذشت از صبر بر امور و برپا داشتن نماز و انفاق از روزی خدادادی در نهان و آشکار، و دفع سیئات به وسیله حسنات. آنها هستند که برایشان لعنت و طرد خدا ثابت است و بدی این خانه از آن آنها و نصیب آنهاست. یعنی عاقبت بد دنیا و کیفر گناهایی که در آن انجام داده اند در عالم آخرت آنها را فرا خواهد گرفت.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ

یعنی: خداوند است که روزی را در این جهان برای هر کس که بخواهد وسعت می دهد و تنگ می کند. مراد از روزی اعم از مادی و معنوی است. مادی مانند وسایل رفاه زندگی فردی و اجتماعی بشر از اموال و موجودات این کره؛ و معنوی مانند علوم و فنون فکری و حالات و ملکات روحی و سایر توفیقات معنوی. و جهت فراخی و تنگی روزی ممکن است درخواست اشخاص باشد، یا اقتضای کوشش و سعی عاملان، یا آثار و لوازم نظام اتم عالم هستی.

و مشرکان و کفار به زندگی این دنیا خوشحال شدند در حالی که زندگی دنیا در جنب آخرت جز بهره ای ناچیز نیست. اشاره به جهل آنها به دنیا و آخرت است و غفلت از این که بالا-ترین ثروت دنیا و کامل ترین برخورداری از آن در مقایسه با عالم آخرت همانند آن است که انگشت در اقیانوسی فرو بری و بیرون آوری و تری انگشت را با آن اقیانوس مقایسه نمایی.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ «۲۷» الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ «۲۸» الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُمْ «۲۹»

أناب: رجوع کرد. الذین آمنوا ی اول بدل است از من أناب در آخر آیه قبل. طوبی: مؤنث اطیب، واوش بدل از یاء است، یعنی پاکیزه تر. الذین آمنوا ی دوم مبتدا و طوبی لهم خبر آن است، و طوبی صفت موصوف محذوف است به تقدیر «الحیاه الطوبی». مآب: محل بازگشت.

تفسیر:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ

یعنی: و کسانی که کفر ورزیدند از مشرکان و کفار مکه، می گویند: چرا بر محمد صلی الله علیه و آله نشانه ای از جانب پروردگارش فرود نیامده؟!

مرادشان این است که ما معجزات محمد صلی الله علیه و آله حتی قرآن او را نمی پذیریم، بلکه باید معجزاتی قانع کننده همه بیاورد، مانند شتر صالح، عصای موسی، مائده عیسی و غیر این ها. و یا آن که چرا معجزات دلخواه و پیشنهادی ما را نمی آورد نظیر اموری که در اواخر سوره اسراء خواسته اند که مثلاً پاره ای از آسمان جدا شود و بر زمین افتد، یا خدا خود با فرشتگانش بیایند و در برابر ما صف بکشند، یا محمد خود به سوی آسمان بالا رود و نوشته ای از خدا بیاورد که همه بخوانند.

قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ

یعنی: بگو ای پیامبر: به یقین، خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می کند.

مراد این است که نازل کردن آیه و معجزه در اختیار خداست و هر نوع از معجزه را بخواهد طبق اقتضای حکمت و مصلحت و بر وفق حال پیامبر و ملت نازل می کند. و معنای گمراه کردن خدا این است که اگر کسی نپذیرد، او را به حال گمراهی خود رها می کند. و اما کسی که طبق استعداد فطری و حسن سریره پذیرفت، خدا او را هدایت می نماید، یعنی به مراحل کمالات انسانی پس از ایمان راهنمایی کرده، مشمول توفیقات خاصه قرار می دهد.

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

یعنی: آنها که به سوی خدا بازگشته و مشمول هدایت خاصه او شده اند کسانی هستند که ایمان آورده اند و پیوسته دل هایشان به یاد خدا آرام می یابد. آگاه باشید که به یاد خدا دل ها همواره آرام می گیرد.

اطمینان قلب با یاد خدا

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ

یعنی: کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، زندگی بسیار پاکیزه در دنیا و عاقبت و سرانجام نیک در آخرت برای آنهاست. زیرا کسی که واجبات دینی خود را انجام دهد و از محرمات الهی دور باشد طبعاً آلوده به پلیدی عقاید و اخلاق و کردار نیست و از این رو دلش را مأمون از خسران داشته و خود را به رکن وثیق غیب و مبدأ اعلی متکی نموده است، پس طبعاً زندگی برای او شیرین و عاقبت امر برای او امیدوارکننده است.

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَلْذُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ « ۳۰ » وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَتَّبِعُوا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصَِّبُهُم بِمَا صَبَّحُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ « ۳۱ »

لغت و اعراب:

كذلك اشاره است به ارسال رسولان مفهوم از سیاق کلام. متاب مصدر میمی است یعنی رجوع، و یاء تکلم اش حذف شده. و لو ان قرآناً جواب شرط مقدر است قبل از بل لله الامر

ص: ۱۱۹

به تقدیر «لما اهدوا» یا «لما آمنوا». قرآناً قرآن عَلم شخص و تنوینش برای اعراب، یا اسم کلی و تنوینش برای تنکیر است، یعنی «کتاباً مَقْرُوءاً». بی‌اس یعنی یَعْلَمُ طبق لغت هوازن.

قارعه: حادثه و مصیبت کوبنده.

اختیاری و محال بودن ایمان کافران

تفسیر:

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَّتَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ

یعنی: ای پیامبر، همان گونه که پیش از تو پیامبرانی در میان امت‌ها و اقوامشان فرستادیم، تو را نیز در میان ملتی فرستادیم که پیش از آنها امت‌ها و اقوامی آمده و رفته‌اند، یعنی تو نخستین پیامبری نیستی که قومت تعجب کند و نپذیرد، نظیر قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاً مِنَ الرُّسُلِ [احقاف، ۹] بدین منظور که آنچه را به سوی تو وحی کردیم از آیات و سوره‌های قرآن و از احکام و معارف شریعت، بر آنها تلاوت کنی؛ و این ارسال در حالی است که آنها به خداوند رحمان کفر می‌ورزند.

و سوق این جمله برای تعجب است، و ذکر «رحمان» از میان صفات خداوند، اشاره به جهل و کفران آنهاست که خدایی را که رحمت و اسعه‌اش همه کس و همه چیز را فرا گرفته، نمی‌پذیرند.

قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ

یعنی: ای پیامبر، تو خود در برابر کفر و انکار آنها آشکارا و به صراحت بگو: او پروردگار من است و جز او معبودی نیست، من بر او توکل نمودم و بازگشت من پس از مرگ به سوی اوست.

و این بیان یکی از راه‌های عقلایی اثبات مدعاست که چون طرف دعوا حق را نپذیرد و عناد ورزد، مدعی خود به مطلب اقرار کند و بر آن تأکید نماید.

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً

یعنی: ای پیامبر، اگر این قرآن و یا هر کتاب آسمانی قابل تلاوت، این اعجاز از آن برمی‌آمد که کوه‌ها به وسیله آن از جای کنده شده و در هوا سیر داده می‌شد و یا کره زمین به

وسیله خواندن آن قطعه قطعه می گردید و یا به وسیله آن با مردگان سخن گفته می شد، یعنی زندگان با آنان تکلم می کردند، باز هم قوم تو ایمان نمی آورند؛ چرا که هدایت قلبی و ایمان، معلول قطعی معجزه نیست، بلکه امر و فرمان به طور کلی از آن خداست. یعنی پس از ردّ ابتدایی دعوت پیامبر، ایمان آنها همانند سایر اجزای عالم هستی در تحت اراده حتمی خداوند است، اگر بخواهد اضلال می کند یعنی در همان حالش رها می کند، و اگر بخواهد هدایت می کند.

سنت مهلت داده شدن و پاره ای از احوال کافران

أَفَلَمْ يَنبَأِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا

یعنی: پس آیا کسانی که ایمان آورده اند تا به حال ندانسته اند که اگر خدا بخواهد همه مردم را یکسره هدایت می کند؟ یعنی اگر خدا اراده حتمی نماید همه را جبراً و قهراً به سوی ایمان و عمل صالح رهسپار می سازد که احدی نتواند تخلف کند، ولی هیچ گاه خداوند چنین کاری نمی کند، زیرا انتخاب دین و هر عمل دیگر مکلف باید به اختیار انجام یابد، پس مؤمنان هم چنین ایمانی را از مشرکان توقع نداشته باشند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ

این کلام، وعده عقوبت پیاپی برای کفار مکه و حوالی آن و نزول پیاپی حوادث بد و مصیبت هاست پیش از رسیدن وعده عظیم الهی مانند بدر و غیره.

معنای آیه: و پیوسته به کسانی که کافر شده اند به خاطر آنچه کرده اند (از ردّ دعوت پیامبر اسلام و اصرار بر شرک و کفر و گناهان) حوادث و مصیبت های کوبنده ای می رسد و یا به نزدیکی خانه و مسکن آنها فرود می آید، مانند هجمه ها و قتل و غارت هایی که مشرکان بیرون حرم دائماً گرفتار آن بودند و ساکنان حرم را نیز از پیامدها و ناامنی های آن می رسید و در اطراف مساکن خود می دیدند.

حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ

یعنی: این حوادث بر آنها ادامه دارد تا آن گاه که وعده خدا بیاید و بی تردید، خدا خلف وعده نمی کند.

ظاهراً مراد از وعده، آمدن روز بدر است که خداوند صولت مشرکان را شکست و کمرشان خم شد به گونه ای که دیگر راست نشد و به نابودی آنها از جزیره العرب انجامید.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٣٢﴾ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ
وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا قَلِيلٌ سَمِئُوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصَيْدُوا عَنِ
السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٣٤﴾

لغت و اعراب:

أملی له: مهلت داد به او. أفمن استفهام انکاری، من موصوله مبتدا، خبرش محذوف است به تقدیر «کمن لیس كذلك». قائم
على الأمر: مراقب و ناظر کار. أم بظاهر به تقدیر «أم تسمونهم بظاهر» است. شق الأمر - از باب نصر - سخت و دشوار شد. من
الله به تقدیر «من عذاب الله» متعلق است به واق، و من دوم زایده است.

تفسیر:

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ

یعنی: ای پیامبر، حقیقت این است که عده ای از فرستادگان پیش از تو نیز استهزا شدند (یعنی قومشان آنها را در پاسخ به
دعوتشان استهزا کردند، رسالتشان را منکر شدند، شخصشان را به مسخره گرفتند و کتاب و شریعتشان را استهزا نمودند) در
نتیجه به کسانی که در برابر آنها کفر ورزیدند زمان ممتدی مهلت دادم. یعنی تا حجت بر آنها تمام شود و تا

ص: ۱۲۲

شاید توبه کنند. سپس آنها را اخذ کردم. یعنی به وسیله غرق در دریا و زلزله و باد سموم و سوزان و خسف زمینی و صیحه آسمانی گرفتار عذاب نمودم. پس چگونه بود کیفر و عذاب من؟! یعنی تعجب آور و سخت و فراگیر و عبرت زا و غیرقابل توصیف بود.

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ

یعنی: پس آیا آن کسی که مسلط و مراقب و ناظر به حال هر نفس و عمل وی است از بشر و غیر بشر، مانند کسی است که چنین نیست؟

مراد از قائم بودن خدا این است که هر نفسی تحت اشراف و احاطه علمی و توانی اوست و زیر نظر فرشتگان او که نگهدارنده و مراقب وجود اویند، و متصدی امور زندگی و نگارنده انفاس و حرکات و اعمال اویند و بالاخره قبض کننده روح او در پایان اجل اویند، و این ها همه در دنیا است و در آخرت قیام و مراقبت، بالاتر از دنیا است. و غرض آن که آیا خدای با این اوصاف قابل مقایسه با بت های جماد است که به دست بشر تهیه و ساخته شده اند؟!!

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ

یعنی: آنها برای خدا شریکانی قرار دادند. ای پیامبر، به آنان بگو: نام آنها را ببرید (یعنی آنها را معرفی و توصیف کنید و از کمالات مادی و معنوی آنها بگویید، و بی تردید در مقابل اسماء و اوصاف: الله، الحی، القادر، الخالق، العالم، السميع، البصیر و نظایر این ها جز اسم لات و هبل و عزری کمال و جمالی نخواهند گفت). آیا خدا را از آنچه در روی زمین سراغ ندارد یعنی از موجوداتی که شما آنها را می شناسید و خدا نمی داند، خبر می دهید و یا آن که آنها را به نام هایی ظاهر و بی محتوا می خوانید؟

بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ

«بل» اعراض از سخن قبل است، یعنی: بگذریم از احتجاج و استدلال بر بطلان عقاید و زشتی کردارشان؛ در نظر کسانی که کفر ورزیده اند مکر و فریبشان آراسته شده است.

مراد، سران مشرکان است که اصرار آنها به طرفداری از بتان و تعظیم و تکریم آنها حتماً برای مشاهده حقیقت و کمالی در آنها نیست، بلکه برای حفظ ریاست و جاه و مالی است که از این ناحیه عایدشان می شود و این عمل در نظرشان نیکو و آراسته شده است.

وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

یعنی: و همه آنان - سران شرک و تابعان آنها که فریبکاران و فریب خوردگان اند - از راه حق بازداشته شده و محروم اند (یعنی خدا آنها را پس از انکار دعوت پیامبر و ردّ دین و شریعت او، از توفیق به راه هدایت بازداشته و به حال گمراهیشان رها کرده). و هرکس را خدا در ضلالتش رها سازد هرگز برای او راهنمایی نخواهد بود.

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ

یعنی: آنها را در زندگی دنیا عذابی است سخت، مانند قحطی ها و بیماری های گوناگون و ناامنی و وحشت اجتماعی و جنگ های قبیله‌گی و زنده به گور کردن دختران و بالاخره کشته و اسیر شدن در جنگ بدر و غیره. و بی تردید، عذاب آخرت سخت تر خواهد بود و هرگز آنها را از عذاب خدا نگهدارنده ای نیست. یعنی کسی را در برابر خدا توان حفظ آنها از عذاب های دنیا و عقوبت های آخرت نیست.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظُلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ «۳۵» وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْبٍ «۳۶»

لغت و اعراب:

مَثَلٌ یعنی صفت، مبتدأست خبرش محذوف است قبل از تجری به تقدیر «هو انه تجری». (۱) أُكُلٌ: میوه، خوراکی. عُقْبَى: عاقبت و آخر شیء. الْكِتَابِ الف لامش عهد است اشاره به قرآن یا تورات و انجیل.

ص: ۱۲۴

۱- . یا: آنها تجری.

تفسیر:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا

یعنی: صفت بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده این است که همواره از زیر آن نهرها جاری می گردد، یعنی از زیر درختان آن. مراد از «متقون» کسانی هستند که عقاید خود را سالم داشته و از کفر و شرک و انحرافات اعتقادی دوری جسته اند. و مراد از «نهرها» رودهای مختلف از انواع مایعات قابل جریان است که چهار قسم آن در آیه (۱۵) نظیر این آیه در سوره محمّد صلی الله علیه و آله ذکر شده است. میوه آن و سایه آن همیشگی است؛ زیرا خلودی که از اوصاف اصل بهشت است وصف میوه جات و سایه درختان آن هم هست.

تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ

یعنی: این بهشت، عاقبت کسانی است که تقوا ورزیده اند؛ یعنی عاقبت زندگی دنیوی آنهاست، و عاقبت زندگی کافران آتش است.

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ

یعنی: و کسانی که به آنها کتاب آسمانی دادیم، از آنچه بر تو نازل شده شادمان می شوند. مراد از «الذین» یاران و اصحاب پیامبرند که کتاب آسمانی قرآن را دریافت کرده اند. و ارجح آن که مراد عده ای خاص از احبار یهود و نصارا هستند که در زمان نزول این آیات در حبشه و در اطراف مکه می زیسته اند و کتاب تورات و انجیل در دستشان بوده و اسلام را پذیرفته بودند هرچند در میان کفر بودند که اینان به هر چه از احکام اسلام و سایر معارف قرآنی بر پیامبر اسلام نازل می شد خرسند می گشتند.

وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ

یعنی: و از احزاب برخی هستند که بعضی از کتاب تو را انکار می کنند.

مراد عده خاصی از مشرکین و یهود و نصارا هستند که تجمع و تحزب بر ضد پیامبر و مسلمین داشتند و برخی از آیات قرآن را انکار می کردند، نظیر مشرکان که آنچه در قرآن درباره بت ها و اثبات عالم آخرت بود منکر بودند؛ و یهود و نصارا که مانند نفی بنوّت عَزْریر و مسیح بود انکار داشتند. و گفته شده که آنها برخی از آیات را مانند قصص پیامبران

خاصه قصه یوسف پیامبر قبول داشتند هرچند نبوت پیامبر را نمی پذیرفتند.

قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْب

یعنی: ای پیامبر، بگو: جز این نیست که من امر شده ام به این که الله را بپرستم، یعنی ذات یگانه واجب الوجود جامع همه کمالات و بری از هر عیب و نقص را، و برای او شریک و انبازی قرار ندهم. من همواره جامعه بشریت را به سوی او دعوت می کنم، و بازگشت من هم پس از مرگ به سوی اوست.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعِيدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ «۳۷» وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ «۳۸» يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ «۳۹»

لغت و اعراب:

ذلك اشاره به کتاب آسمانی است که در آیه پیش گذشت. آنزنانه مرجع ضمیر قرآن مفهوم از کلام است. حکماً مصدر به معنای فاعل است یعنی حاکماً. أجل: مجموع مدت تعیین شده برای چیزی، آخر مدت. کتاب به تقدیر «شیء مکتوب» است.

تفسیر:

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا

یعنی: ای پیامبر، و همان گونه که به گذشتگان انبیا کتاب آسمانی دادیم، برای تو نیز کتابی فرو فرستادیم که حاکم و داور است و عربی است.

اما حاکم است برای این که شأن کتاب آسمانی شامل بودن بر دین و شریعت، و عمده

ص: ۱۲۶

هدف از انزال آن حکومت و داوری آن در میان مردم است که در تمام موارد اختلاف انظار در اصول عقاید و فروع احکام و سایر شئون زندگی بدان مراجعه کنند چنان که در آیه ۲۱۳ سوره بقره فرموده: وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.

و اما عربی است بدان جهت که سنت و طریقت خداوند درباره بعثت پیامبران بر این است که هر پیامبری را به زبان قوم خود برانگیزد، چنان که در آیه ۴ سوره ابراهیم علیه السلام فرموده: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ. علاوه آن که وسعت زبان عربی و رسایی بیان و توجه به نکات و رعایت شئون فصاحت و فنون بلاغت آن اعجاب آور و حیرت انگیز است.

تهدید پیامبر و لزوم پیروی اش از فرمان خدا

وَلَكِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ

یعنی: و حتماً ای پیامبر، پس از آن که دانش به تو رسید - و علم به حقانیت کتاب و شریعت خود از ناحیه وحی و قضاوت خرد برایت حاصل شد -، اگر از هواهای نفسانی آنها پیروی کنی (یعنی درباره قداست بت ها و مقربیت و شفاعت و ربوبیت آنها، و بنوّت مخلوق برای خالق و شرکت ممکن با واجب در الوهیت به نحو تثلیث و غیره) هرگز تو را از جانب خداوند سرپرست و نگهداری نخواهد بود.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً

یعنی: ای پیامبر، حقیقت این است که پیش از تو پیامبرانی فرستادیم (مراد فرستادگان خداست از زمان نوح که نخستین پیامبر مرسل بود تا زمان پیامبر اسلام. و طبق روایت های متواتر از اهل بیت وحی علیهم السلام عددشان صد و بیست و چهار هزار بوده، و اولوالعزم آنها یعنی صاحبان کتاب آسمانی حاوی شریعت و شریعت مستقله پنج نفر بودند) و برای آنها همسران و اولادی قرار دادیم.

یعنی همه آنها از جنس بشر و دارای همسر و زاد و ولد بودند نه از فرشتگان. و از این آیه، شرطیت مرد بودن پیامبران استفاده نمی شود، زیرا ممکن است الفاظ عموم مذکر به عنوان تغلیب باشد و کلمه «ازواج» هم هر دو صنف را شامل است.

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

یعنی: برای هیچ پیامبری صحیح و درست نباشد که نشانه و معجزه ای بیاورد مگر به

اذن خداوند. مراد این است که اظهار معجزه برای رسولان، عقلاً ممکن نیست مگر به اراده تکوینی خدا، زیرا معجزه، تصرف در عالم وجود است به نحو خرق عادت و خارج از توان بشر. و این کلام، جواب درخواست کفار است که می گفتند پیامبر اسلام طبق خواسته آنها معجزه بیاورد.

لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ

یعنی: برای هر مدت و زمانی نوشته ای است.

برای یکایک قطعه های زمان از ساعت ها و روز و ماه و سال و قرن ها، در لوحی از خداوند، چیزی از حوادث مطابق حکمت و مصلحت نوشته شده، و حوادث مانند مدت بقا و دوام موجودات عالم هستی و درازی و کوتاهی عمر هر فرد و نوع از حیوان و انسان و غیره، و قبایل بشرها و دولت هایشان و پیامبران الهی، و مدت نزول و بقای کتاب ها و شرایع آسمانی، و اوقات معین معجزات آنها، همه در لوح مزبور طبق مدت خود ثبت است، و از این رو پیامبران را نشاید در زمان ها و اوقات محدود تبلیغشان که طبق اقتضای صلاح زمان و مکان و امت مقرر شده، خلاف آن را بیاورند.

لوح محفوظ و لوح محو و اثبات

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

ظاهر این آیه این است که خدا را دو قسم لوح است: لوح محو و اثبات، و لوح اصل و مادر که لوح محفوظ است. در لوح محو و اثبات همه حوادث جهان پیش از آفرینش آنها طبق اقتضای اصل علل وجودی آنها و به نحو لابل بشرط یعنی بدون قید و شرط، مندرج است. و این لوح است که در چشم انداز سران و مقربان فرشته ها و ارواح انبیا از احیا و اموات قرار می گیرد و گاهی هم از آن خبر می دهند. و لوح محفوظ آن است که در آن همه حوادث بر طبق علل تامه غیرقابل تخلف مندرج می گردد، و از مفاد این لوح احدی جز خداوند آگاه نیست.

معنای آیه: خداوند آنچه را بخواهد محو می کند و ثابت می دارد، و اصل و مادر کتاب نزد اوست.

یعنی اگر در زمان فعلیت وجود حوادث، در قیود و شروط شیء تغییری حاصل شد، شرطی مفقود یا مانعی موجود شد، خداوند حکم و مکتوب اولی را محو کرده، مقتضای

علت تامه را ثبت می کند. و اگر قید و شرطی خلاف اقتضای اولی پدید نیامد، خداوند همان اولی را ثابت می دارد. و طبعاً این لوح پس از محو و اثبات، مطابق لوح محفوظ می گردد که نزد خدا ثابت است.

باید دانست که از مصادیق روشنگر حال مورد، روایات بسیاری است که در باب صدقه و صلّه رحم و ابواب دیگر احسان وارد شده، مانند: الصّیّدقهُ و بَرُّ الوالِدین و اَصِیْبَانُ العَرُوفِ یُحَوِّلُ الشَّقَاوَةَ سَعَادَةً، و یزید فی العمر، و یقی مصارعَ الشُّوءِ؛ و صلّه الرّحِمِ تزییدُ فی الأعمار. (۱)

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ « ۴۰ » أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ « ۴۱ »

اعراب:

إِنَّمَا نُرِيَنَّكَ «ان» شرطیه و «ما» زائده و نون تأکید ثقیله برای تأکید اتصال شرط به جزاست و جزای شرط محذوف است پیش از فَإِنَّمَا عَلَيْكَ به تقدیر «فلا يحزنك فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ».

تفسیر:

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ

یعنی: ای پیامبر، اگر ما برخی از آنچه را به آنها وعده می دهیم از عذاب های دنیوی پیش از آخرت، نشانت دهیم یا تو را قبض روح کنیم (و عذاب آنها را نبینی)،

ص: ۱۲۹

۱- . صدقه و نیکی به پدر و مادر و احسان به دیگران، شقاوت را به سعادت بدل می کند و عمر را افزایش می دهد و از حوادث ناگوار نگاه می دارد؛ و صلّه رحم عمر را زیاد می کند.

تحقق وعیدهای کفار که خداوند به پیامبرش نشان داد شکست آنها در جنگ های متعدد در زمان حیات پیامبر بود، خاصه در جنگ بدر کبری و کشته و اسیر شدن سران مشرکان و فرار مفتضحانه بقیه آنها. و اما آنچه پس از رحلت او واقع شد، فتوحات مسلمین و همه پیروزی های آنها تا امروز است.

حکم خدا و مرگ و میر زمینیان

فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ

این کلام تعلیل جزای شرط جمله قبل است. یعنی ای پیامبر، نباید نسبت به ندیدن وعیدهای مشرکان غمناک باشی، زیرا مشاهده شکست آنان و آثار پیروزی خود در ابلاغ دین و عرضه کتاب و شریعت، و فتوحاتی که در راه این هدف، تحقق می یابد جزء وظایف نبوت نیست.

معنای آیه: ای پیامبر، جز این نیست که آنچه بر عهده توست رساندن رسالت الهی است، یعنی به وسیله دعوت و بیان و منطق و برهان، یا به جنگ و جهاد ابتدایی یا دفاعی. و آنچه بر عهده ماست حساب آنهاست، یعنی حساب عقاید شرک آمیز و عمل های فسق آور و مقابله آنها با دعوت الهی و جنگ با خداوند و دین و کتاب او، و حساب کیفر دنیوی و اخروی آنها.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا

این آیه سوق شده برای هشدار و عبرت کفار از حوادث پس از وعده عذاب به آنها.

یعنی آیا آنها ندیدند که ما به سوی این زمین روی آورده، پیوسته از اطراف و کرانه های آن می کاهیم؟

مراد توجه اراده تکوینی خدا به سوی ساکنان مکلف این زمین است که همواره آنها را به انواع مرگ و میر می کاهد و کم می کند؛ بزرگان دین را که نعمت های عظیم خدایند از معصومان و عالمان و صالحان به تدریج از میان مردم می برد، و سلاطین جور و ستمکاران مسلط جامعه را به سزای ظلمشان می گیرد، و ملت های طغیانگر و نافرمان های دین و شریعت را به انواع عذاب ها مانند وبا و طاعون و بیماری های گوناگون و زلزله و طوفان صحرائی و دریایی نابود می کند.

و ممکن است مراد از نقص زمین گرفتن کرانه های خود زمین باشد که گاهی از دست ساکنانش می گیرد و به شکل بایر در می آورد، و یا از فرد یا قبیله یا دولتی می ستاند و نصیب دیگری می کند. و این آیه در معنا نزدیک است به آیه ۴۴ سوره انبیا علیهم السلام.

وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ

یعنی: و خداوند حکم می کند در حالی که هرگز احدی معارض و پس زننده حکم او نیست.

مراد، این است که درباره ساکنان این زمین به وسیله فرستادن پیامبران و شریعت، حکم تشریحی می کند، و در مورد اجزای عالم هستی و سراسر موجودات، به واسطه اراده حتمی خود حکم تکوینی می کند، و در هیچ مرحله احدی را توان رد حکم و عقب زدن فرمان او نیست.

وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

یعنی: و او حسابرسی سریع است. در دنیا عمل های اعتقادی و فرعی آنها را به وسیله فرشتگان، به محض صدور، شماره کرده و پاداش و کیفرش را حساب می کند. و در آخرت نیز همه عمل ها را در یک محاسبه سریع اجمالی پیش از حساب تفصیلی علنی حساب می کند. پس او سریع الحساب در دنیا و آخرت است.

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ «۴۲» وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ «۴۳»

تفسیر:

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ

ص: ۱۳۱

یعنی: و حقیقت این است، کسانی هم که پیش از آنها بودند (از مشرکان عصر نوح پیامبر و عصرهای پس از آن تا مشرکان مکه و اطراف آن) با پیامبرانشان مکر کردند، یعنی دعوت آنها را رد کرده، در صدد توطئه و فریب برای ابطال شریعت آنها و معارضه با پیروان آنها برآمدند، و ما همه مکرهای آنها را باطل کردیم و هدف رسولانمان را پیاده نمودیم، پس مکرها یکسره از آن خدا و زیر سلطه اوست. آنچه را هر نفسی کسب می کند از عمل های درونی و ظاهری، خدا می داند، و به زودی کافران، خواهند دانست که عاقبت این خانه از آن کیست.

مراد، آن که عاقبت این کره و تسلط و تصرف و حکومت بر سراسر آن بالأخره از آن بندگان صالح اوست، و عاقبت نیک اخروی آن که سعادت و بهشت جاویدان است نیز از آن آنهاست چنان که در آیات دیگر مذکور است.

علی (ع) عالم علم کتاب

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

این آیه که آخرین آیه سوره است ناظر به حال اولین آیه آن است که در اثبات رسالت پیامبر و رد منکر آن بود.

یعنی: ای پیامبر، کسانی که کفر ورزیدند از مشرکان قریش می گویند: تو فرستاده خدا نیستی. بگو: خداوند بر این که گواه باشد میان من و شما کافی است.

یعنی شهادت قولی او که فرمود: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلِي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [یس، ۳ و ۴] و شهادت فعلی او به وسیله دادن منطق قوی و رسا و علم لدنی و کتاب آسمانی حیرت انگیز و فوق قدرت بشری، بر یک انسان امی مثل من، کفایت می کند. و این گفتار و استدلال، نوعی از استدلال است که عقلا پس از یأس از پذیرش و عناد طرف، انجام می دهند، و گرنه استدلال ابتدایی عقلایی و اقامه برهان و معجزه و اتمام حجت قبلاً انجام یافته است. پس توهم نشود که این استدلال به نحو دَوراست و پیامبر می خواهد رسالت خود از خدا را به رسالت خود اثبات نماید.

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

یعنی: و نیز کافی است در گواه بودن بر رسالت من، کسی که در نزد او علم کتاب است.

عده ای از مفسران اهل سنت گفته اند که مراد از کتاب در این جا تورات و انجیل است، و

مراد از موصول، ابن سلام یهودی یا غیر او از علمای یهود و نصارا هستند که کتاب تورات و انجیل در نزد آنها بوده است. و این قول مرجوح است، زیرا وجهه سخن در این آیات به مشرکان مکه است و تقابل و تعارض با یهود، در مدینه بوده. پس ظاهر حال و تأیید روایات متواتر از اهل بیت وحی علیهم السلام این است که مراد از «من عنده علم الکتاب» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

پس محصل آیه پس از ثبوت شرکت علی علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام در تمام شئون ولایت عامه و امامت امت، این است که پس از شهادت خداوند، گواهی علی علیه السلام امیرالمؤمنین و فرزندان معصومش که علم قرآن بتمامه بلکه همه کتاب های آسمانی نزد آنهاست، در اثبات رسالت پیامبر اسلام کافی است، هر چند کسی نداند و گواهی ندهد.

و صاحب تفسیر روح المعانی پس از نقل از محمد حنفیه و امام محمد باقر علیه السلام که مراد از موصول، علی بن ابی طالب علیه السلام است، گفته: و لَعَمْرِي إِنَّ عِنْدَهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عِلْمَ الْكِتَابِ كَمَالًا، لَكِنَّ الظَّاهِرَ أَنَّهُ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - غَيْرُ مَرَادٍ. ولی علت عدم مراد بودن او را بیان نکرده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ

الر

از حروف مقطعه است و درباره آن در سوره های اول قرآن مانند بقره سخن گفتیم.

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «١» اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ «٢» الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ «٣»

ص: ۱۳۵

کتاب خبر مبتدای محذوف است یعنی «هذا القرآن کتاب». إلی صراط بدل است از إلی النور. عزیز: مقتدر غالب و شکست ناپذیر. حمید به معنای حامد یا محمود یعنی ستایشگر و ستوده. اللّٰه الذی؛ اللّٰه عطف بیان است از العزیز. الذین یستحبّون صفت کافرین در آیه قبل، استحبّه علی الشیء: او را دوست داشت و بر غیرش برگزید. صدّ عن الشیء: امتناع کرد از آن، جلوگیری نمود از آن.

نبوت و خروج از ظلمات

تفسیر:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ

یعنی: این قرآن کتابی است که آن را به سوی تو نازل کردیم - مجموعه آن را از علم ازلی خویش پس از طی مراحل بر قلب تو فرود آوردیم - تا مردم را از تاریکی ها به سوی نور به اذن پروردگارشان بیرون آوری.

یعنی عالم بشریت را از زمان نزول آن تا انقراض نسلش، از شرک و کفر و فسق به سوی توحید و دین وارد سازی. و مراد از «اذن» اذن تکوینی است یعنی به توفیقات خاص و یاری او که پیوسته شامل حال پیامبر ابلاغ کننده نور و امت پذیرای آن می باشد.

گفته شده: وجه آن که «ظلمات» جمع و «نور» مفرد آمده این است که مراد از «نور» هدایت است و هدایت های الهی همه تحت عنوان حق و از مصادیق حق است و حق یکی است هر چند شعب و مصادیقش متعدد باشد؛ از مبدأ واحد سرچشمه می گیرد و به مبدأ واحد بازمی گردد. و مراد از «ظلمات» امور باطل است که از هواهای نفسانی متعدد و متغایر و متفاوت سرچشمه می گیرد و وحدتی میان افراد و مصادیق آن نیست هر چند شیطان هم در آنها تأثیر داشته باشد، چنان که فرموده: وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ [انعام، ۱۵۳].

یعنی: مراد از «به سوی نور» این است که مردم را به سوی راه خداوند مقتدر و ستوده ببری. یعنی به راه معنوی توحید و شریعت او که عبارت است از اصول عقاید حقّه و فضایل نفسانی و فروع عملی آسمانی و علوم و معارف قرآنی. و ذکر دو صفت عزت و ستوده خصال بودن حق در این جا برای این است که خداوند به اقتضای قدرت و عزتش خواهد توانست این کتاب و شریعت محتوای آن را در مجامع بشری به هرگونه که بخواهد و در هر زمان که اراده نماید پیاده کند، و به اقتضای صفات حمیده اش پذیرا شدگان کتاب و دین را مشمول توفیق و یاری در دنیا و بهترین پاداش در آخرت قرار دهد.

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ

یعنی: مردم را وارد کنی به راه «الله» و ذات یگانه واجب الوجودی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است علاوه بر خود آنها از آن اوست، یعنی ملک حقیقی و مالکیت و حاکمیت مطلقه اش به دست اوست به ملاک آن که پدیدآورنده همه و حافظ و مدیر و فانی کننده همه در موعد مقرر اوست. و وای بر کافران از عذابی سخت در دنیا و آخرت.

الَّذِينَ يَشْتَجِبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ

یعنی: کفاری که زندگی این دنیا را دوست دارند و بر آخرت ترجیح می دهند، بدین معنا که از آخرت به کلی اعراض می کنند. و آنها پیوسته از پذیرش راه خدا اعراض و امتناع می ورزند و نیز مردم را از راه خدا باز می دارند، و برای راه خدا کژی و اعوجاج می طلبند، یعنی می کوشند مردم را از راه اسلام به سوی عقاید باطل سوق دهند. و یا آن که سعی می کنند پذیرا شدگان را در اصول و فروع آن در شک و تردید افکنند و آن را منحرف و کهنه و غیرقابل عمل نشان دهند. آنان در ضلالت و گمراهی دور و درازی هستند، زیرا در دنیا از عقاید حقّه و فضایل نفسانی و کردار نیکو دورند، و در آخرت از سعادت و رحمت حق و مصاحبت نیکان و بهشت جاودان محروم اند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾

تفسیر:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ

یعنی: و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان و لغت قوم خودش - مثلاً به قوم یهود موسی و هارون عبری زبان، و به قوم نصارا عیسای سُرّیانی زبان، و به قوم عرب محمّد عربی زبان صلی الله علیه و آله را فرستادیم - به خاطر آن که برای آنها روشن کند، یعنی بتواند رسالت خود و دین الهی و کتاب آسمانی را برای آنها به راحتی بیان نماید پس مراد از «قوم خود» ارتباط در نسب نیست، بلکه آشنایی کامل به زبان و آداب و رسوم و فرهنگ آنهاست.

باید دانست که مراد این است که ابتدای رسالت هر پیامبر به قومی باید به زبان آن قوم باشد و ارسال پیامبری عبری به نصارا و سُرّیانی به عرب و عربی به یهود نشاید. و اما توسعه و گسترش شریعتی از قومی به ملت و قومی دیگر مشروط نیست که به زبان آن قوم باشد، بلکه این امر تابع عمومیت آن شریعت است، و از این رو اسلام، سرایت شریعت مسیح را به ملت عرب امضا کرد و گسترش شریعت اسلام را به ملت های غیر عرب جهان جزو اهداف خود قرار داد.

فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

یعنی: پس از آن که فرستاده خدا دعوت خود را ابلاغ نمود و اتمام حجت کرد، خداوند هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را بخواهد راهنمایی می کند. یعنی کسی را که دعوت

پیامبران را رد کرد، به حال کفر و گمراهی رها می نماید و کسی را که پذیرفت و ایمان آورد، به مراحل کمالات بعدی دینی و انسانی، هدایت می کند.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

یعنی: و او عزیز است، یعنی مقتدر و تواناست که برای مجامع بشری رسولانی لایق و واجد همه شرایط رسالت بفرستد و اهداف خود را در برابر هر قدرتی به وسیله آنان پیاده نماید. و حکیم است که همان گونه که در تدبیر و تصرف عالم تکوین، غایت دقت و حکمت را لحاظ کرده، در مرحله تشریح نیز همه مصالح و مفاسد و علل تشریح را ملحوظ دارد و بالآخره هر یک از مطیع و عاصی را بر پایه رحمت و حکمت، پاداش و کیفر دهد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

یعنی: و حقیقت این است که ما موسی را همراه آیات خود فرستادیم (مراد از آیات، معجزات متعدد و مشهور اوست که همه نشانه توحید، و دلایل صدق رسالت او و برادرش بود، مانند عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، من و سِلموی، تورات گویا) و گفتیم که قوم خود را از تاریکی ها به سوی نور در آور. یعنی از تاریکی های شرک و کفر و از آنچه زیر سلطه فرعون و قوم مشرک او از فساد عقیده و رذایل اخلاق و کبایر گناہانی که عادت داشتند، به سوی نور توحید و حقایق تورات و شریعت موسی در آور.

وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ

یعنی: و آنها را به روزهای خداوند متذکر ساز.

مراد، انتساب روز از نظر خلقت نیست و گرنه روز و شب و ماه و سال و قرن و همه اشیا از آن اوست، بلکه روزهایی است که انتساب خاصی به او دارد، مانند روزهای شریف دینی و اعیاد مذهبی و ایام پیروزی حق بر باطل و شکست دشمنان حق، بلکه روز مرگ انسان و ورود به عالم آخرت.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

یعنی: به یقین، در این یادآوری نشانه هایی است برای هر کسی که بسیار شکیبیا و بسیار سپاس گزار است. زیرا کسی که در بلایا صبور و در نعمت ها شکور است از شنیدن ایام بلیات و مصائب و روزهای نعمت ها و رفاه عیش، بیش از دیگران متوجه

نشانه های توحید می شود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٦﴾ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾

لغت و اعراب:

و إذ قال متعلق است به «اذکر» مقدر. سامه الأمر - از باب نصر - : کار را بر او تحمیل کرد.

یسومون و یذبحون و یستحیون حال اند از آل فرعون. سوء العذاب اضافه صفت به موصوف است. بلاء: امتحان و آزمایش. و إذ تأذّن به تقدیر «اذکروا» عطف است به إذ قال در صدر آیه قبل. تأذّن و آذن: اعلام نمود.

تفسیر:

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

یعنی: و به یاد آورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود یادآور شوید آنگاه که شما را از دست فرعونیان نجات بخشید، که پیوسته عذاب های بدی را بر شما تحمیل می کردند (شما را به بردگی می گرفتند و به یکدیگر می فروختند و کارهای سخت از شما می کشیدند) و پسران شما را دسته جمعی سر می بریدند، و زن های

ص: ۱۴۰

شما را برای بردگی زنده نگه می داشتند، و در این امر برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود.

آری، چه آزمایشی سخت تر و شدیدتر از این که طایفه ای بزرگ در میان انبوه دشمنان خود به صورت متلاشی زندگی کنند؟! مردانشان به بردگی گروهی، و زنانشان به بردگی دیگری تقسیم شوند، نسل ذکورشان فردی یا دسته جمعی سر بریده و نابود شوند و دخترانشان بمانند و رشد کنند!

پیوند شکر با افزایش نعمت

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ

این آیه خطاب به همه انسان هاست. یعنی: و به یاد آورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد، اگر سپاس گزاری کنید بی تردید بر شما فرونی نعمت خواهم بخشید، و اگر کفران نعمت نمایید به یقین عذاب من سخت است.

مراد از اعلام خدا ابلاغ این مطلب است به بشر به وسیله پیامبران و شرایع آنها و به واسطه عقل و خردی که در آنها به ودیعت نهاده، زیرا عقل نیز بر این حاکم است که سپاس و اظهار عکس العمل نیکو در برابر نعمت کریم مطلق، سبب زیادی الطاف اوست و کفران نعمت، زشت و سبب استحقاق کیفر است.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٨﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي أَعْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿٩﴾

إن تكفروا جواب شرط محذوف است به تقدیر «فلن يضر الله»، و فَإِنَّ اللَّهَ عَلَّتْ جِزَا و به جای جزاست. قوم نوح بدل است از الذین. أراب الرجل: تردید کرد، أرابه: او را به اضطراب افکند.

تبلیغ پیامبران و واکنش مردم

تفسیر:

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ

یعنی: و موسی به قوم خود گفت: اگر شما و کسانی که در روی کره زمین اند همگی به خدا کافر شوید، یعنی توحید او را انکار کنید و پیامبران و شرایعش را نپذیرید، هیچ ضرری به خدا نمی زنید، زیرا خداوند غنی است یعنی بالذات بی نیاز است، نه از سپاس کسی سود می برد و نه از کفران کسی ضرر می بیند، و حمید است یعنی بالذات ستوده خصال است، خواه کسی او را بستاید یا نستاید.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ

یعنی: آیا خبر و سرگذشت کسانی که پیش از شما بودند برای شما نیامده؟ همانند قوم نوح و عاد قوم هود و ثمود قوم صالح، و اقوام و ملت هایی که پس از آنها آمده و رفته اند، که آنها را احدی جز خداوند نمی داند. یعنی شمار اقوام و نفوس و مساکن و زبان و معتقدات آنها و رفتار و کیفیت زندگی و سرگذشت دنیوی و سرنوشت حاکم بر آنها و پیامبران و فرستادگان الهی به سوی آنها و طاعت آنها از رسولان و مخالفت و نافرمانی آنها و حوادث جاری و نحوه نابودی آنها را جز خدا نمی داند.

جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَقْوَاهِمُ

یعنی: آنها اقوامی بودند که فرستادگانشان همراه دلایل روشنی به سوی آنها آمدند، (۱) پس آنها دست هایشان را به دهانشان برگرداندند. محتمل است ضمیر جمع «هم» در هر دو مورد به رسل برگردد، یا ضمیر اول به کفار و دوم به رسل، یا هر دو به کفار برگردد.

ص: ۱۴۲

یعنی آنها در آغاز پاسخ عملی دادند و دست پیامبران خود را برگردانده روی دهانشان نهادند که خاموش! سخن نگویند و دعوت نکنید. و یا دست های خود را روی دهان رسل گذاشتند که بس! و یا آن که دست های خود را روی دهان خود نهادند و اشاره به رسولان کردند که ساکت! (۱) وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

یعنی: و پس از آن به صراحت گفتند که بی تردید، ما آنچه را که شما بدان فرستاده شده اید، یعنی از دین و شریعت و کتاب آسمانی، انکار می کنیم و مسلماً از آنچه بدان دعوت می کنید در شکیم، شکی که ما را در اضطراب افکنده است.

ظاهر سخنشان این است که دعوت و رسالت رسولان را بدون تحقیق و دلیل رد می کنیم و در مدعا و آنچه رسولان بدان می خوانند یعنی توحید در ربوبیت خدا، شک و تردید داریم. و جهت اضطرابشان این بوده که می گفتند: اینان دروغ می گویند و داعیه ریاست و جاه و مال دارند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۰)

تفسیر:

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

یعنی: رسولان آنها گفتند: آیا در خدا شک و تردید هست؟ یعنی نباید در وجود و

ص: ۱۴۳

۱- . یا: دست های خود را در دهان کرده، از خشم فشرده.

یگانگی و خالقیت و ربوبیت او نسبت به عالم هستی شک کرد، زیرا او آفریننده آسمان ها و این زمین است. یعنی تمام اجزای عالم وجود، آفریده او و بقا و دوام و اداره و تدبیر همه در تحت اراده اوست؛ بنابراین چگونه از مخلوقات او شریک او خواهد بود؟!

يَدْعُوكُمْ لِيُعْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

این کلام جواب انکار پیامبران و بیان این مطلب است که سنت خداوند جاری بر این است که همه موجودات قابل تکامل را در این جهان به سوی کمال مطلوب هدایت نماید و از آن جمله انسان است که همان گونه که مشمول هدایت تکوینی است باید مشمول هدایت تشریحی نیز باشد.

معنای آیه: خدا شما را دعوت می کند (یعنی به سوی دین و شریعت و کتاب آسمانی) تا در نتیجه از برخی گناهان شما درگذرد و در این دنیا شما را تا آخر مدتی که در علم ازلی خود و در لوح محفوظ برای شما معین نموده و نام برده، مهلت دهد و تأخیر اندازد تا کمال یابید.

ذکر برخی از گناهان اشاره به این است که بشر به طبع الحال هر چند از اهل بهشت باشد باید حداقل در دنیا کیفر بعضی از گناهان خود را ببیند. و حاصل آن که: دعوت می کند تا شما را در مدت محدود و پیش بینی شده تربیت کند و تکامل بخشد و گناهانتان را بزدايد و شما را صالح برای زندگی در جهان دیگر کند.

قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَتْ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

یعنی: مخالفان رسولان الهی در جواب دعوت آنها گفتند: شما جز بشری همانند ما نیستید (به گمان این که پیامبر مبعوث از جانب خدا باید فرشته باشد که جنسی بالاتر از انسان است) که می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند جلوگیری کنید! پس برای ما حجت و برهانی آشکار بیاورید، یعنی دلیل قاطعی بر صلاحیت بشر به رسالت الهی و برهانی بر امتیاز شما از میان ما. و این کلام دلالت دارد که آنها معجزات پیامبران گذشته را باطل و غیرقابل اثبات می دانستند.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢﴾

تفسیر:

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

آیه در پاسخ منکران رسالت بشر است و اثبات این که بشر می تواند رسالت از جانب خدا داشته باشد و شرطش انتخاب خدا از میان بندگان صالح خویش است.

معنای آیه: فرستادگانشان به آنها گفتند: آری ما جز بشری همانند شما نیستیم، ولكن خداوند بر هر کس از بندگان که بخواهد منت می نهد، یعنی او را برای منصب نبوت و رسالت برمی گزیند و توان ارتباط با خود و فرشتگانش را به وی عنایت می کند و او را به همراه کتاب و شریعت و معارف مورد نیاز بشر می فرستد.

وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

یعنی: و هرگز ما را نرسد و نسزد و عقلاً ممکن نباشد که برای شما از خود معجزه و برهانی بیاوریم مگر به اذن خداوند، یعنی به اذن تکوینی او که حقیقتش عطا کردن معجزات و یاری نمودن در عرضه داشتن آن است. و مؤمنان باید بر خدا توکل نمایند.

وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

یعنی: و ما را چه شده و چه مانعی در پیش است که بر خدا توکل نکنیم در حالی که ما را به راه های خودمان (یعنی راه های تکامل ما در عقاید و باورهای درونی و حالات و

صفات روانی و اعمال و کردارهای انسانی) هدایت کرده؟ و بی تردید بر همه اذیت و آزارهایی که بر ما وارد کنید صبر خواهیم کرد. یعنی در برابر ابلاغ دین الهی و اتمام حجت، همه توطئه‌ها و عکس‌العمل‌های ناروا و استهزا و عناد و فتنه و جنگ را از شما متحمل می‌شویم. و متوکلان باید بر خدا توکل نمایند.

حال و روز کافران در دو عالم

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ «۱۳» وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ «۱۴»

لغت و اعراب:

عاد للأمر و في الأمر: رجوع کرد به آن. (۱) و عاد فقيراً یعنی صار فقيراً. لنخرجنكم لام برای قسم است. ملت: طریقت و آیین. مقام: مصدر میمی به معنای قیام، و یا اسم مکان به معنای مقام و منزلت.

تفسیر:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا

پس از آن که کفار در مقابل منطق رسا و معجزات روشن پیامبرانشان عاجز شدند، قصد توسل به زور کردند.

معنای آیه: و کسانی که کفر ورزیدند به پیامبرانشان گفتند: سوگند باد که شما را از سرزمین خودمان بیرون می‌کنیم یا آن که به کیش و آیین ما یعنی شرک و بت پرستی بازگردید.

ص: ۱۴۶

آوردن لام قسم و نون تأکید در هر دو فعل و واو تخییر، دلالت دارد که آنها را به یکی از دو امر مجبور کرده بودند: بیرون شدن از وطن یا انتخاب شرک. و مخاطب کفار در این جا پیامبران و پیروان آنهاست که از شرک به اسلام وارد شده بودند. و دعوت همه به بازگشتن به حال شرک برای تغلیب است(۱) و گرنه پیامبران سابقه شرک نداشتند.

فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ

یعنی: در نتیجه این رفتار مشرکان، پروردگار رسل به آنها وحی کرد که حتماً ستمکاران را هلاک خواهیم کرد، و بی تردید شما را در روی این زمین پس از آنها جا خواهیم داد. این وعده از آن کسی است که از مقام من بترسد، یعنی از قیام و تصدی من به امر جهان و تصرف و تدبیر من در شراشر عالم وجود که از آن جمله پاداش مطیعان و کیفر مجرمان است؛ و یا از مقام منزلت الوهیت و ربوبیت من،(۲) و نیز از وعده های عذاب من بهراسد.

باید دانست که ظاهر این آیه وعده خدا به رسولان گذشته است که همه ظالمان و ستمکاران را هلاک کند و آنها را در مساکن آنان ساکن سازد؛ و این وعید درباره مرسلین جز در موارد خاصی عملی نشده، پس مراد این است که خدا این وعده را به مرسلین نسبت به بقای سلسله آنها در جهان به عنوان امامت و ولایت جامعه بشری داده است و گویی خطاب به آنها فرموده: روزی خواهد آمد که همه ستمکاران روی زمین را هلاک کنم و شما را یعنی آخرین سلسله تان را به عنوان امامت در آن ساکن سازم، و آن آمدن مهدی موعود علیه السلام است که طبق تأیید و تصریح خود آیات قرآنی و روایات فوق تواتر و قطعی الصدور و الدلاله، ظهور می کند و ریشه ستمکاران را از روی زمین می کند و اهداف عالی نبوت و رسالت الهی را تحت عنوان دین اسلام و شریعت کامل محمدی صلی الله علیه و آله و ولایت و امامت الهی پیاده می کند. و جمله «ذلک لمن خاف مقامی» نیز اشاره به این مطلب است.

ص: ۱۴۷

۱- یا برای صیوررت و شدن است، یعنی همه باید دست از توحید بردارید و با ما هم آیین شوید.

۲- و یا از مقام و ایستادن خود در پیشگاه عدل من.

وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿١٧﴾ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَأَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكُمْ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٨﴾

لغت و اعراب:

و استفتحو عطف است به فأوحى، و ضمیر جمع راجع است به رُسل. استفتاح: طلب فتح و پیروزی و گشایش، داوری خواستن. خاب زید: محروم و مأیوس شد.

جبار: متکبر نافرمان. عنید: صاحب عناد و دشمنی. وراء الإنسان: پشت سر او، جلو روی او (ضد). صدید: چرک مخلوط به خون. تجرع: جرعه جرعه و با زحمت نوشیدن. ساغ الطعام و الشراب: به راحتی از گلو فرو رفت. مثل الذين مبتدا، أعمالهم بدل از آن، کرماد خبر. رماد: خاکستر. عاصف: وزنده. ذلک هو الضلال اشاره است به مفاد تمثیل.

تفسیر:

وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

یعنی: فرستادگان الهی پس از جواب رد و اظهار عناد مشرکان و بسته شدن راه از هر

ص: ۱۴۸

سو، استفتاح نمودند یعنی از خداوند طلب فتح و پیروزی و گشایش کار و یا از خدا درخواست داوری کردند. (۱) و در نتیجه هر متکبر نافرمان و عنود در برابر حق محروم و نومید گردید. یعنی در طول تاریخ به نزول عذاب های عظیم مانند غرق و صاعقه و صیحه و سنگباران هلاک شد و از رحمت حق محروم گشت.

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ

یعنی: از پشت سر دنیای او جهنم است. (۲) مراد جهنم برزخ پس از مرگ و جهنم ابدی بعد از قیام رستاخیز است. و پیوسته در آن جا از آب صدید به او نوشانده می شود یعنی از مایعی که ماهیتش چرک و خون جاری شده از ابدان جهنمیان است.

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ

یعنی: در دوزخ همواره از آب صدید، جرعه جرعه و به زحمت می آشامد و هرگز فرو بردن آن به راحتی برای او میسر نمی شود. و مرگ از هر جا به او رو می آورد، یعنی اسباب و علل مرگ از هر جای جهنم متوجه او می شود، مانند شعله های جدید و دودهای غلیظ و گزنده های داخل آتش و خوراک های اضطرابی و پوشاک های آتشین و تازیانه های زبانیه. (۳) و او در آن جا میت نیست، یعنی قابل مرگ نیست، بدین معنا که بیرون شدن روح از جسدهای اخروی پس از زنده شدن در قیامت ممکن نیست، و ازدواج و ارتباط نفوس با اجساد در آن روز طبق اراده حتمی خدا ابدی و دائمی است و از مسلمات عالم آخرت است. و پشت سر این عذاب ها (۴) او را عذابی شدید و غلیظ است. و نعوذ بالله.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ

یعنی: وصف حال کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند - وصف حال اعمال خیر آنها، خواه عمل های قلبی نیکو و درست باشد و خواه عمل های فرعی مانند انفاق به

ص: ۱۴۹

۱- ممکن است فاعل استفتحوا کفار باشند، یعنی کفار درخواست حکم نهایی و عذاب خدا را نمودند.

۲- یا در پیش روی او جهنم است.

۳- زبانیه: مأموران آتش و عذاب دوزخیان.

۴- یا: و پیش روی آن کافر.

مستمندان، معالجهٔ بیماران، عمران و آبادی های قریبی، (۱) ابتکارات در راه راحتی بشر، شناخت اقسام دردها و اکتشاف انواع درمان ها و غیره - مانند خاکستر نرمی است که بادی تند در روزی طوفانی، سخت بر آن بوزد، یعنی طبعاً تمام آن را در هوا منتشر کرده، نابود می سازد.

لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ

یعنی: آنها در آخرت به چیزی از آنچه در دنیا کسب کرده بودند دست نخواهند یافت.

تشبیه عمل های خیر به خاکستر از قبیل تشبیه معقول به محسوس است، و وجه تشبیه این است که همان گونه که خاکستر در مقابل باد شدید منتشر و نابود می گردد، عمل های خیر آنها در آخرت نابود و بی اثر است. و ظاهر کلام این است که تأثیری در تخفیف گناه هم ندارد چنان که فرموده وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا [فرقان، ۲۳].

باید دانست که توهم شده این گونه محرومیت در آخرت خلاف عدل الهی است.

جواب این است که انسان هر عمل خیری انجام دهد اغلب مقدمات و ابزارها از جانب خداست حتی فکر و اعضا و نیروهای بدنی، و اگر چیزی از آن اوست پاداش آن را در دنیا می گیرد از شهرت و نام نیک و احترام و غیره. علاوه آن که پاداش در جایی است که عامل، کار را برای پاداش انجام دهد، در حالی که منکر خدا یا معاد، کار را برای پاداش اخروی نمی کند، علاوه آن که نعمت هایی که خدا در دنیا به آنها داده از پاداش عملشان بیشتر است، مضافاً بر این که طبق ادلّه قطعی، خداوند پاداش اخروی را که همه ملک اوست مشروط به ایمان درست نموده و کافر به شرط عمل نکرده، پس استحقاقی در کار نیست.

ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

یعنی: این رقم بطلان و هدر رفتن اعمال، گمراهی دور و دراز است.

چه گمراهی برای انسان بالاتر از این است که به گونه ای راه را گم کند که همه حسنات عمرش را در عالم جزا بدون پاداش و همه سیئاتش را ثابت بیند؟!!

ص: ۱۵۰

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبِكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ «١٩» وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ «٢٠» وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّعْنُونَ عَلَيْنَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ عَلَيْنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ «٢١»

لغت و اعراب:

عزیز: مقتدر شکست ناپذیر. بَرَزَ - از باب نَصَرَ - ظاهر شد. مراد از فعل های ماضی پنجگانه در این آیات، مضارع است که برای محقق الوقوع بودن حوادث آخرت به صورت ماضی ذکر شده اند و نظیرش در این کتاب کریم زیاد است. لام لله تعلیل است یعنی لِأَمْرِهِ أَوْ لِحَسَابِهِ. أغنى عنه المرض: دور کرد از او مرض را. محیص: مصدر میمی یا اسم مکان است یعنی گریز یا گریزگاه. سواء علينا سواء خبر مبتدای محذوف، و جمله أجزعنا تا آخر آیه مفسر آن جمله است، به تقدیر «الأمران متساویان لنا» ای جَزَعْنَا وَ صَبْرُنَا غیر نافع.

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ

آیات زیر سوق شده برای بیان این که آفرینش جهان بر پایه حق و برای هدفی والا است و زودا که همه جهانیان در عالم دیگری گرد آیند و از حالات یکدیگر آگاه شوند، مؤمنان سعادت جاوید یابند و کافران گرفتار شقاوت ابدی گردند.

ص: ۱۵۱

معنای آیه: آیا ندیدی که خداوند، آسمان ها و این زمین را به حق آفریده؟

مراد از رؤیت در این جا به قرینه متعلقش رؤیت قلب است، یعنی علم و یقین. یعنی آیا به واسطه هدایت و بیان شرایع الهی و قضاوت روشن عقول، علم پیدا نکردی که خداوند، آسمان ها و زمین را به حق و درستی و غرض عقلانی و هدف والایی آفریده است؟ و آن هدف این است که مخلوقات ذوی العقول و مکلف خود را در این جا جا دهد و به وسیله فرستادن پیامبران و انزال کتاب های آسمانی و عرضه شرایع، آنها را در مکتب انسانیت تربیت کند تا صلاحیت زندگی در عالم دیگر را پیدا کنند.

حال شیطان و کافران در آخرت

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ

یعنی: اگر بخواهد همه شما انسان های ساکن روی زمین را از بین می برد و آفریده نوینی در صفحه وجود پدید می آورد. مراد این است کسی که دستگاه با عظمت هستی را آفریده، در صورت نافرمانی بشر، از میان برداشتن او و آفریدن خلقی دیگر برای او آسان است، خواه آن پدیده نو از نوع و صنف او باشد یا از پریان یا از فرشتگان یا نوعی مغایر همه. و این قسم اعدام و ایجاد بر خداوند دشوار یا غیرممکن نیست؛ چنان که فرموده: مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنْفُسٍ وَاحِدَةٍ [لقمان، ۲۸].

وَبَرُّوا لِلَّهِ جَمِيعاً

یعنی: در روز قیامت آنها همگی به امر خدا و برای حساب در پیشگاه خدا ظاهر می گردند.

کلمه «جمیعاً» شامل همه انسان هاست از نخستین مخلوق تا آخرین فرد از نسل آنان که همه از قبر خود پس از حلول روح برزخی بیرون آمده، در محضر خداوند حضور می یابند، و این حضور اختصاص به بشر ندارد، بلکه همه پریان و شیاطین و فرشتگان و حیوانات اهلی و وحشی را هم شامل می گردد.

فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّعْتَدُونَ عَلَيْنَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ

یعنی: پس از حضور مردم در پیشگاه خداوند، ضعفا یعنی کسانی که در طول تاریخ بشری در میان جامعه در ابعاد مختلف فکری و مالی ناتوان شده اند، در خطابی به مستکبران و طاغیان بشر در دنیا (از قبیل شاهان ستمگر و علمای سوء و مدعیان نبوت و

امامت و مخترعان دین و مذهب و همه انسان هایی که دیگران را به زور و قدرت یا به فریب و خدعت پیرو خود کرده بودند) می گویند: بی تردید، ما در دنیا پیرو شما بودیم، پس آیا می توانید چیزی از عذاب خدا را از ما دفع کنید؟

قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سِوَاءَ عَلَيْنَا أَجْرِعْنَا أَمْ صَبْرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ

یعنی: مستکبران و طاغیان در پاسخ ضعفا می گویند: اگر خداوند، ما را در دنیا هدایت می کرد، یعنی هدایتش در ما اثری داشت، ما نیز در آن جا شما را هدایت می کردیم (یعنی ما در آن جا به اختیار خود راه شقاوت گزیدیم و شما نیز به اختیار خود پیرو ما شدید و حال، همه به اقتضای عدل الهی مستحق کیفر شدیم) و اکنون دو کار یعنی جزع و فرع یا سکوت و شکیبایی، بر ما یکسان است، یعنی خواه ناله و بی تابی کنیم یا صبر و شکیبایی، راه گریزی نداریم.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعِدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۲۲»

تفسیر:

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ

یعنی: شیطان پس از آن که در روز قیامت کار تمام شد می گوید...

مراد از شیطان سخن گو در این جا شیطان بزرگ و ابلیس ابالسه است که همه شیطان ها از آغاز آفرینش آنها تا پایان، کار اغوای جهانیان را زیر نظر و مدیریت او انجام داده اند، و

ص: ۱۵۳

اغوای کلی، منسوب به او و اغوای خاص، مربوط به اتباع و زیردستان اوست. و مراد از تمام شدن امر، کارهای قیامت است از اجتماع برانگیخته شدگان و دریافت نامه های عمل و امر عظیم قضاوت خداوند در اختلافات میان انواع ذوی العقول از انسان ها و پریان و شیاطین و میان اصناف و افراد هر نوع، و روشن شدن تکلیف بهشتیان و جهنمیان و اعرافیان، و روانه شدن همه آنها به مقرّ معین خود و بالأخره اجتماع اصناف دوزخیان در دوزخ، که ظاهراً سخنرانی شیطان رجیم در محفل اشقیای عالم در این هنگام و در این مکان است در مقابل خطبه های پیامبر اسلام و برخی دیگر از معصومان در محفل سعادت جهان در محشر و در بهشت برین. و محتمل است که این گفتار شیطان در صحنه قیامت باشد.

إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ

این جمله تا آخر آیه سخن شیطان است شامل چند مطلب صحیح و حساس و اعتراف به باطل و دروغ بودن همه وعده ها و القائنات خود در افکار بشری از ابتدای تعلق تکلیف تا انتهای آن هرچند قدرت اجبار و اکراه نداشته، که باید به این امور در نخستین روز خلقت بشر و دعوت به سجده در برابر او اعتراف می کرد و تسلیم می شد و آن انبوه اجتماع طاغیان را در جهنم گرد نمی آورد.

معنای آیه: بی تردید، خداوند در دنیا به شما وعده داد وعده حق و درست، و من به شما وعده دادم و تخلف کردم.

مراد از وعده خدا این است که پس از این جهان عالم دیگری است و هر کس در این جا دین و کتاب او را بپذیرد و پیاده کند در آن عالم بهترین پاداش ها را به دست می آورد، و اگر رد کند و انکار نماید عذابی دردناک نصیبش می شود. و این وعده را به وسیله پیامبران مرسل و کتاب و شریعت آسمانی و به عقل و خرد به بشر رسانید. و معنای «وعد الحق» این است که همه شما که از زندگی دنیا تا این جا این راه را پیمودید، به نحو علم یقین و عین یقین دیدید که وعده ها یکایک حق و درست و صحیح بوده و از هیچ کدام تخلف نشده است.

و معنای «و وعدتکم فأخلفتکم» این است که و من هم به شما وعده دادم که نه آخرتی

هست و نه قبر و برزخ و قیامتی و نه حساب و کتابی و نه پاداش و کیفری، و گفتم که اگر فرضاً باشد در آخر عمر توبه می کنید و اگر نشد در قیامت شفاعت هست؛ و بالأخره هر کسی را به تناسب فکرش وعده می دادم و همه را تخلف نمودم، زیرا حال به عین الیقین می بینید که همه وعده های من قابل تخلف و فریب و دروغ بوده است.

وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي

یعنی: و در دنیا مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز آن که شما را دعوت کردم و شما اجابت نمودید.

حاصل این است که شیطان تسلط اجباری بر مکلف ندارد و نمی تواند او را در اراده مجبور کند، لکن می تواند از دریچه دل او القای وسوسه نماید، مانند القائات انسان ها به یکدیگر، و با القاء استدلال نماید و راهنمایی کند و یا گناه را در نظرش ثواب سازد و بد را زیبا جلوه دهد. و به هر حال استقلال اراده او باقی است و می تواند گوش ندهد. لکن ممکن است مکلف در آغاز به اراده خود مطیع او گردد و پس از مدتی طبعاً و قهراً در اختیار او قرار گیرد، و این هم در واقع تبعیت اختیاری است.

فَلَا تُلْمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا أَنَا بِمُضِرِّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّ حَيٍّ

یعنی: پس امروز و در این مکان مرا ملامت و سرزنش نکنید و نفس خود را ملامت کنید (زیرا عقلاً انسان را نرسد به کیفر کرده اختیاری خود دیگران را توبیخ و سرزنش نماید) و حال نه من توان آن را دارم که به فریاد شما برسم و شما را یاری کنم و نجات دهم و نه شما فریادرس و نجات دهنده من هستید.

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: و حقیقت این است که من امروز به این که مرا پیش از این در دنیا در اطاعت امر شریک خدا کردید کافر، یعنی منکرم و زشت می دانم. و ممکن است مراد این باشد که من همان روز هم که مرا شریک خدا می کردید منکر بودم. بی تردید ستمکاران را عذابی دردناک است.

باید دانست کلام شیطان در این آیه که گویی از طرف همه شیاطین به عنوان جواب از سؤال ضعفا گفته شده، مطلبی است حق و اعترافی است از ناحیه آنان به گناه بی حد و حصر

خود در طول تاریخ، که در محیط بسیار عظیم و بی سابقه و در حضور همه سران کفر و شرک و نفاق از شیاطین و پریان و انسان ها واقع شده و همه مستمعان آن محیط به نحو عین یقین دانسته اند. و ظاهر این است که شیطان و ذریه اش می خواهند اظهار ندامت کنند، لکن پس از فوت فرصتی که طول آن را جز خدا نمی داند!

وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ «۲۳» أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ «۲۴» تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ «۲۵»

تفسیر:

وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

پس از ذکر دوزخیان عالم آخرت از شیاطین و پریان و آدمیان و اعتراف و پشیمانی و تسلیم شدنشان در برابر عذاب ها و حالات اسفبار، در این آیه سخنی از مؤمنان و گروندگان است.

معنای آیه: و کسانی را که در دنیا به خدا و پیامبران و شرایع و کتاب های آسمانی گرویده و عمل های صالح و شایسته کرده بودند به بهشت هایی در می آورند که از زیر ساختمان ها و درختان آنها نهرهایی از هرگونه مایعات آشامیدنی جاری است و آنها در آن جا جاودان اند.

در آیه ۱۵ سوره محمد صلی الله علیه و آله به چهار قسم از این نهرها تصریح شده است.

بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ

ص: ۱۵۶

یعنی: و این ورود به بهشت به اذن پروردگار آنهاست؛ بدین سبب که آنها را در دنیا توفیق عمل داد و در آخرت دستور ورود به بهشت. پس اذن در این جا اعم از تکوینی و انشایی است. و درود آنها در آن جا سلام است. یعنی درود رسمی و متعارف بهشتیان با یکدیگر، و درودی که از خداوند بلاواسطه تلقی می کنند و درودشان با فرشتگان «سلام علیکم» است.

و معنای این سلام در آن جا یا اخبار از سلامت ابدی از هر نقص و عیب و گزند و ناراحتی است که از آن جمله نقص نعمت یا زوال آن است، و یا انشاست و دعای ابدی بر زیادی رحمت و تفضل خدا زمان به زمان بر بهشتیان.

کلمه طیبه و کلمه خبیثه

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا

مثلاً مفعول ضَرَبَ، کلمه مفعول اول جَعَلَ یا شَبَّهَ ی مقدر و کَشَجَرَه مفعول دوم آن است.

یعنی: آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زده؟ کلمه طیبه و پاکیزه را شبیه درخت پاکیزه ای کرده که ریشه آن ثابت و استوار و شاخه آن سر در آسمان دارد، و در هر زمانی میوه خود را به اراده پروردگارش می دهد.

باید دانست که در این آیه کریمه کلمه طیبه یعنی دین و شریعت آسمانی که مجموعه مرکبی از اصول عقاید و فروع عملی است تشبیه شده به درختی که دارای چهار صفت است: پاکیزه است، ریشه اش ثابت است، شاخه اش در آسمان است و پیوسته بارآور است.

این تشبیه از قبیل تشبیه معقول به محسوس است، و ظاهر آن است که تشبیه در همه اوصاف چهارگانه است.

وجه تشبیه در پاکیزگی درخت که به معنای زیبایی و خوش منظر و بدون عیب و نقص بودن آن در قامت و شاخ و برگ و رنگ و بوست، این است که دین اسلام و همه شرایع الهی از آغاز تشریحش برای بشر در مقابل عقاید و باورهای همه مکاتب و مذاهب ساخته بشری، طیب معنوی و پاک عقلی و زیبا و دارای طراوت روح پرور است، به شهادت خدا و دین و عقل سلیم و خرد سالم.

و وجه تشبیه در ثابت بودن ریشه درخت این است که دین و شریعت در اعماق جان

مؤمنان در هر عصر و زمانی ثابت و استوار است.

و وجه شباهت در بالا رفتن شاخه درخت این است که فروع کلمه طیبه یعنی احکام فرعی و واجبات و محرمات فرعی آن که از اصول عقاید نشأت یافته و از آن نیرو می گیرد، رشد معنوی دارد و در مرحله کمالات انسانی مقامی والا و بالا دارد.

و وجه شباهت در دادن حاصل در همه وقت و همه فصول این است که دین و شریعت الهی از آغاز تشریح، میوه و بار خود را داده و بعداً هم خواهد داد. و میوه دین و شریعت هنگامی که در میان مجتمعی پیاده شد، تکامل اخلاق و فضایل روحی بشر و شیرینی زندگی و آرامش دل ها و بالأخره تشکل جامعه برین و مدینه فاضله است در هر زمانی به تناسب آن زمان. این حقیقت پاک از آغاز نزول شریعت، به وسیله پیامبران در میان بشر گاهی در مجتمعی بس اندک و گاهی نسبتاً بزرگ تحقق یافته، ولی تا حال در میان اکثریت تحقق نیافته و از وضع فطری و روحی بشر پیداست که اکثریت به اراده خود آن را تحقق نخواهند بخشید، به شهادت *إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ [عصر، ۲]* و *إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ [علق، ۶]* و این که او هَلْوَع و جَزْوَع و مَنوع است، (۱) و خدا باید آنچه تا حال به اراده تشریحی خواسته روزی به اراده تکوینی بخواهد که آن روز معنای *تَوْتَى أَكْلَهَا كُلِّ* حین تجلی پیدا کند و آن روز، روز ظهور مهدی موعود علیه السلام است.

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

یعنی: و خداوند مثل ها را برای مردم می زند، شاید متذکر شوند. زیرا مثال مطلب را به ذهن نزدیک می کند، خاصه اگر تشبیه معقول به محسوس باشد.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ «۲۶» يُبَيِّنُ اللَّهُ لِّلَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ «۲۷»

ص: ۱۵۸

۱- . اشاره به آیات ۱۹ تا ۲۱ معارج.

جَنَّتْهُ و اجْتَنَّتْهُ: او را از ریشه کند، اُجْتَنَّتْ یعنی اِفْتُلَعَتْ صفت شجره است، و ما لها صفت دوم. بالقول بآء سببیه متعلق است به یثبت. فی الحیاة الدنیا و فی الآخره هر دو ظرف متعلق است به یثبت.

تفسیر:

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ

یعنی: و مثال کلمه و سخن پلید مانند درخت پلید است که از روی زمین کنده شده، یعنی ریشه اش در داخل زمین و نزدیک سطح آن بوده که گویی از روی زمین گرفته شده، و او را ثبات و دوامی نیست.

این آیه نیز از قبیل تشبیه معقول به محسوس است و کلمه خبیثه به درختی تشبیه شده که دارای سه صفت است: پلید، بدون ریشه و بی ثبات. و مراد از کلمه «خبیثه» عقاید و مذاهب باطل و سنن و رسوم فاسد و بدعت ها و خرافات و هرگونه باور غیرواقع و کذب است، خواه مجموعه ای باشد و به صورت دین و مسلک در آید یا نه. و «شجره» در این جا فرضی است هرچند برخی از مفسران درخت یا بوته خاصی را مثال زده اند مانند درخت خار یا بوته حنظل یا قارچ و غیره. و وجه تشبیه این است که کلمه خبیثه پلید معنوی است و نزد شرع و عقل، زشت و قبیح و نیز بی پایه و اساس است و مبتنی بر منطق و برهان نیست و دوام و ثبات ندارد.

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ

یعنی: خداوند کسانی را که در هر عصری به دین و شریعت گرویده اند به وسیله قول ثابت، در دنیا و در آخرت ثبات و استقرار می بخشد.

مراد از قول ثابت، کلمه طیبه و دین است که به محض ایمان، عنوان ثابت در انسان پیدا می کند و سپس خداوند آن را در دنیا تثبیت و استحکام می بخشد، یعنی یاری می کند که رفته رفته در سایه کوشش در اعمال صالحه در طول عمر، اصولش در مغز و اخلاقی در جان و فروغش در تن استوار گردد، و در آخرت نیز در مراحل و عقبات آن عالم از سؤال

قبر و مواقف قیامت و دریافت نامه عمل و مقام حساب و هنگام داوری و بالأخره وقت عبور از صراط، ثبات و استحکام داشته باشد.

وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

یعنی: خدا در مقابل تثبیت مؤمنان همواره ستمکاران را گمراه می کند.

چون کلمه طیبیه به آنها عرضه شد و اتمام حجت گردید و پذیرفتند و گمراهی را انتخاب نمودند، خدا آنان را در آن گمراهی رها می کند. و خدا آنچه را می خواهد انجام می دهد، و لکن آن را می خواهد که مطابق عدل و حکمت باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ «۲۸» جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيَبْسُ الْقَرَارُ «۲۹» وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ «۳۰»

لغت و اعراب:

رأيتُه: دیدم او را، و رأيت إليه: نگریستم به سوی او. بوار: فساد و هلاکت. جهنم عطف بیان از دار البوار. صلی النار - از باب منع - چشید حرارت آتش را.

تفسیر:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيَبْسُ الْقَرَارُ

یعنی: آیا ننگریستی به سوی کسانی که نعمت خدا را تبدیل به کفر کردند - شکرانه نعمت های او را تبدیل به کفران نمودند - و قوم و ملت خود را به سرای هلاکت که جهنم است در آوردند، که در آن جا می سوزند و حرارت آتش آن را می چشند، و آن بد قرار گاهی است.

مراد از این اشخاص، مشرکان مکه اند که پیش از بعثت، به برکت خانه خدا در خوشی و

راحتی می زیستند، ولكن پس از بعثت پیامبر اسلام به جای پذیرش و تشکر، با او به مبارزه برخاستند و کفران نعمت کردند و خود و پیروانشان به تدریج در غزوه بدر و غزوات دیگر از جزیره العرب ریشه کن شدند و به دوزخ رفتند. و آیه شامل هر ملتی است که در مقابل دعوت پیامبران الهی ایستادند و خود و پیروانشان را اهل دوزخ کردند.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ

یعنی: و آنها بودند که برای خداوند همتاها و شریک‌هایی قرار دادند (از بت‌ها و ستارگان و پریان و برخی از عباد انسان‌ها، و ربوبیت آنها را در مقابل خدا پذیرفتند) بدین جهت که مردم را از راه توحید خدا گمراه سازند. بگو: از خوشی‌های زودگذر دنیا برخوردار شوید، که بی تردید، بازگشتان به سوی آتش است.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ «۳۱» اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ «۳۲» وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ «۳۳»

لغت و اعراب:

سِرًّا و عَلَانِيَةً مفعول مطلق اند به تقدیر «انفاق سِرًّا و علانیه». خِلَالَ و مُخَالَئَهُ مصدر باب مفاعله از خَلَّتْ، به معنای دوستی و مصادقت است. اللَّهُ الَّذِي مبتدا و خبر است. تسخیر: زیر سلطه در آوردن. دَائِبِينَ حال است از شمس و قمر.

ص: ۱۶۱

تفسیر:

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

یعنی: ای پیامبر، به بندگان من که ایمان آورده اند بگو نماز را برپا دارند. یعنی پیوسته خود نماز بخوانند و یا آن را در مجتمع خود رواج دهند. و از آنچه روزی آنها کرده ایم پنهان و آشکار انفاق نمایند.

ذکر نماز و انفاق پس از ایمان، اشاره به اهمیت عمل صالح پس از اعتقاد است. و نماز اشاره به سایر عبادات بدنی، و انفاق اشاره به طاعات مالی است.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَابِيعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ

یعنی: پیش از آن که روزی بیاید که در آن روز نه داد و ستدی است و نه دوستی و رفاقتی.

مراد این است که در آن روز نه تحصیل مال ممکن است که مجرم نیازش را با آن جبران کند و مثلاً- کیفرش را تبدیل به جزای نقدی کند، و نه دوستی های مبنی بر هوا و گناه باقی است، زیرا آن دوستی ها تبدیل به دشمنی خواهد شد. لکن دوستی های قربی و الهی باقی خواهد بود چنان که فرمود: الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ [زخرف، ۶۷].

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ

یعنی: خدا کسی است که آسمان ها و این زمین را آفریده است - آسمان های هفت گانه طبقاتی به اصطلاح قرآن و روایات را، و یا اجرام و کرات و ستارگان در دیدگاه بشر را که همه زینت آسمان اول اصطلاحی است - و از آسمان یعنی ابر بالای سرتان، آبی به صورت باران و تگرگ و برف بر زمین فرو ریخته و بدان وسیله از ثمرات برای شما روزی بیرون آورده است. (۱) مراد از «ثمرات» حاصل گیاهان و درختان است از بذرها و حبوب بی شمار و میوه های بی حد و حصر که تأمین کننده غذاها و داروها و اغلب پوشاکی های بشر است.

وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ

ص: ۱۶۲

۱- . یا: و بدان وسیله برای شما میوه هایی برآورد تا روزی شما باشد.

تسخیر چیزی برای انسان گاهی به اراده است و گاهی تسخیر به نفع. قسم اول یعنی چیزی را تحت سلطه انسان قرار دهند که طبق اراده خود در آن تصرف کند، مانند کشتی و حیوانات اهلی و برخی نهرها و اموال دیگر. و قسم دوم این است که چیزی در تحت سلطه خداست ولی بر وفق سود بشر در جریان است، مانند خورشید و ماه و روز و شب.

معنای آیه: و خدا برای شما کشتی ها را رام نمود تا در دریا به فرمان او جاری گردد، و نیز نهرها را برای شما مسخر نمود.

مراد از تسخیر کشتی و نحو آن برای انسان این است که فکر و استعداد ساخت کشتی را به او داده و مواد اولیه آن را در اختیار وی قرار داده است. و مراد از «امر» در این جا اراده تکوینی است که آب انبوه مواجی به نام دریا آفریده تا کشتی و نظایر آن بتواند در سطح آن حرکت کند.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

یعنی: و نیز خداوند، خورشید و ماه را در حالی که هر دو کوشا و مستمر در حرکت اند مسخر و رام شما کرده است؛ که خورشید در حرکت مستقیم خود و ماه در حرکت مستدیر خود نور دهند و تأثیرات وجودی خود را در جو حرکت به نفع شما فرو پاشند. و نیز خداوند شب و روز را رام شما گردانید. یعنی به واسطه حرکت های محدود و تقابل خاص کرات جوی پر نور و بی نور، اوقات معینی را به نام شب و روز ایجاد نموده که با رفت و آمد منظم و زیاد و کم شدن تدریجی حالات، به زندگی شما نظام بخشند و اوقات خواب و بیداری و کار و کوشش و مطالبات و محاسبات و فراغت و طاعات شما را روشن سازند و برای همه حوادث و وقایع شما منشأ تاریخ گردند.

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿٣٥﴾ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلَلَنِي كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٦﴾

عَدَّ الشَّيْءَ: شمرد آن را. أَحْصَى الشَّيْءَ: همه را شمرد و ضبط کرد. ظَلَمَ و كَفَّرَ مبالغه در ظلم و کفران. بلد و بلده: مسکن عده ای از انسان ها مانند شهر و روستا، و گاهی بر زمین بایر هم اطلاق می شود. جَبَبَهُ - از باب نَصَرَ -: دور کرد او را.

تفسیر:

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ

یعنی: و از همه آنچه خواستید به شما ارزانی داشته است.

این آیه اشاره به مصداقی از عرضه و تقاضای کلی است در زندگی مادی و معنوی انسان. و مراد از «سؤال مردم» تحقق تقاضا در وجود آنهاست از نظر تن و روان. و مراد از «ایته خدا» پاسخ همه تقاضاها از جانب اوست. و حاصل آن که خداوند همه نیازهای جسمی انسان را از خوراک و پوشاک و مسکن و غیره که تقاضا از جانب تن است در این کره خاکی به او عطا نموده، و همه نیازهای روحی او را از دین و اخلاق و احکام به وسیله پیامبران و کتاب های آسمانی و از معارف و علوم و فنون به واسطه عقل و خرد در اختیار او قرار داده. و عرضه خداوند در این باره بیش از تقاضاست هرچند فعلیت تقاضا و عرضه در همه جا فعالیت از جانب متقاضی را لازم دارد. و دعا و درخواست لفظی و ایجاد اسباب یعنی درخواست عملی نظیر پاشیدن تخم و نشاندن نهال و آبیاری، و ازدواج، و خوردن دارو از مصادیق حرکت تقاضایی است.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ

مراد از «نعمت» جنس است که شامل نعمت های مادی و معنوی است.

یعنی: و اگر نعمت های خدا را بشمارید هرگز نمی توانید آنها را تحت شمارش درآورید و بر آنها احاطه کنید. به یقین، انسان سخت ستمگر و کفران کننده نعمت است. یعنی ستمگر به نعمت است، زیرا آن را در غیر مورد مصرف می کند. و ستمگر به خویش است، زیرا خود را از نتایج آن محروم می سازد. و کفَّار به منزله علت ظلم است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا

ابراهیم خلیل علیه السلام در نخستین بار که همسرش هاجر و تنها فرزندش اسماعیل را از بین النهرین به سوی مکه آورد، مکه در آن زمان صحرایی سوزان و بی آب و علف بود.

ابراهیم همسر و فرزندش را در آن جا به خدا سپرد و برگشت. و چون پس از مدتی بازگشت عده ای از قبایل عرب را دید در آن جا گرد آمده، روستایی تشکیل داده اند. این آیه راجع به این حال است.

معنای آیه: و به یاد آور هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا، این مجتمع انسانی را حرم امنی قرار ده.

مراد ابراهیم، امنیت تکوینی یا تشریعی است. امنیت تکوینی یعنی فراهم شدن وسیله ای که آنها مصون از وحوش و درندگان و گزندگان و اشرار انسان ها باشند. و امنیت تشریعی یعنی خدا حکم به مصونیت محل، و جعل وجوب احترام و تحریم هتک حرمت آن نماید. دعوت ابراهیم نسبت به امنیت تشریعی پذیرفته شد و خدا حرم را که محلی وسیع تر از درخواست ظاهری ابراهیم بود مصونیت تشریعی بخشید، یعنی محیط حرم را که همان حرم فعلی و بیضی شکل است و مکه معظمه در اواسط آن قرار دارد به عنوان حرم الهی و مکانی مقدس و لازم الاحترام و محرم الهتک قرار داد که تا امروز نیز بحمدالله باقی است. و ظاهر این است که این تشریح به وسیله خود ابراهیم انجام یافت و مصونیت آن مکان و آنچه در آن باشد از انسان و حیوان اهلی و وحشی حتی درختان و گیاهان به واسطه او تشریح گردید. و تا حال چندین بار امنیت تکوینی آن مورد هتک طاغیان قرار گرفته و نقض شده است. (۱) *وَاجْتَنِبِي وَبَيْتِي أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ*

یعنی: خدایا، مرا و پسران مرا از این که بت ها را پرستیم دور بدار.

اختصاص دعای ابراهیم به پسران و اولاد ذکورش ممکن است به خاطر این باشد که در آن هنگام دختر نداشت. ولی ظاهر این است که «ابن» به عنوان تغلیب به معنای فرزند اعم از پسر و دختر استعمال شده است.

ص: ۱۶۵

رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ

یعنی: پروردگارا، این بتان، بسیاری از مردم را گمراه کرده اند.

نسبت گمراهی مردم به بت های جماد بی اراده، نسبت شیء به وسیله و سبب است.

یعنی سران قریش و خدمت گزاران بت ها به وسیله آنها مردم را گمراه می کنند، زیرا به خاطر حفظ مقام و جاه و عایدات مالی خود پیوسته آنها را ترویج کرده، نسبت ربوبیت و مقربیت و شفاعت نزد خدا و وساطت در روزی خلق و سبب قضای حوایج به آنها می دهند. و گویی ابراهیم علیه السلام می گوید: ای خدا، این اضلال در مقابل من است و در صورتی است که من مردم را به سوی توحید و کتاب آسمانی و شریعت تو دعوت می کنم.

فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: پس ای خداوند، کسی که از من پیروی کرد او از من است، یعنی اسلامش را بپذیرد. و کسی که نافرمانیم کرد و دعوتم را نپذیرفت، او در اختیار توست و تو بی تردید بسیار آمرزنده و مهربانی.

رَبَّنَا إِنِّي أَسِيءْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِعَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتَةً مِنَ النَّاسِ تَهَيُّوهُمُ إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٩﴾ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾

مِنْ ذُرِّيَّتِي يَعْنِي بَعْضَ ذُرِّيَّتِي. وادی: رودخانه، صحرای بی آب و علف. عند بیتک متعلق است به اُسکنت. محرم یعنی محترم و مصون و محرم الهتک. لیتیموا مرجع ضمیر جمع، ذریه است به اعتبار شمول و عموم آن بر اولاد ابراهیم نسلاً بعد نسل.

أَفْتَدَهُ: جمع فواد یعنی قلب. علی الکبیر «علی» به معنای «مع» است و ظرف در موضع حال است به تقدیر «و انا کبیر». و من ذُرِّيَّتِي به تقدیر «بعض ذُرِّيَّتِي» عطف است به یاء «اجعلنی».

تفسیر:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ

یعنی: پروردگارا، به یقین، من برخی از فرزندانم را در درّه ای بی کشت و زرع ساکن کردم.

مراد از برخی از اولاد، بزرگترین فرزندش اسماعیل است که همراه همسرش هاجر هر دو را در آن مکان ساکن کرد. و مراد از «وادی غیر ذی زرع» محل کعبه و مسجد و حوالی آنهاست که همه وسط رودخانه ممتدی است که طرف بالای آن از مقابل رکن حجرالاسود رو به سوی منی و از آن جا رو به مشعر و عرفات می رود، و این اماکن مقدسه همه در میان این دره اند که در برخی از جاها کم عرض و در بعضی عریض است، نه آب دارد و نه قابل کشت است.

عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ

یعنی: خدایا، من ذریه ام را در نزد خانه محرم تو - خانه تو که مصون است و احترامش واجب و هتک حرمتش حرام است - ساکن کردم.

باید دانست که در زمان گفتگوی ابراهیم با خداوند، این خانه وجود خارجی نداشته، پس مراد از «خانه» به اعتبار وجود بعدی است که به دست خود او بنا خواهد شد، و یا به اعتبار حالت سابق است که گفته شده: بنای بیت سابقاً بوده و به مرور

زمان محو شده. و محتمل است که حقیقت بیت ساختمان نباشد بلکه محل بنا و فراغ (۱) محدود و معین است خواه مشغول به بنا باشد یا نه. پس عندالبیت نسبت حقیقی است. و این فرض راجح است به گواهی این که ظاهر کلام ابراهیم این است که حکم حرمت و مصونیت بیت در آن حال جعل شده بود، و احکام بیت مرتب بر نفس بنا و ساختمان نیست، بلکه اگر - نغوذ بالله - بنا به کلی از بین برود، حکم حرمت و مصونیت و هم چنین سایر احکام از قبیل وجوب استقبال در نماز و طواف دور آن باقی است و تنها حکم مرتب بر ساختمان زایل می گردد، مانند حرمت تنجیس و وجوب ازاله نجس از آن.

رَبَّنَا لِتَقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

یعنی: پروردگارا، این کار من به خاطر این است که ذریه و اولاد من نسلی پس از نسلی نماز را برپا دارند، خود بخوانند و در جامعه خود رواج دهند. پس ای خداوند، دل هایی را از مردم این جهان در آینده تاریخ چنان کن که به آنها میل ورزند و از روی محبت و شوق به سوی آنها بشتابند، و نیز از انواع میوه جات آنها را روزی کن، شاید سپاس گزارند.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعَلِنُ

یعنی: پروردگارا، به یقین آنچه را ما پنهان می داریم و آنچه را آشکار می سازیم تو می دانی. مراد عقاید درونی انسان ها از ایمان و اخلاص و کفر و نفاق و حتی خطورات قلبی و حالات و ملکات روانی و عمل های بدنی ای است که از خلق پنهان می داریم.

وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

یعنی: علاوه بر بواطن و اسرار و مضمورات درونی انسان ها، هرگز چیزی بر خدا در این زمین و در آسمان مخفی و پنهان نمی ماند.

این جمله ممکن است تتمه کلام ابراهیم باشد که به عنوان التفات از خطاب به غیبت

ص: ۱۶۸

۱- . یعنی فضای باز و زمین صاف.

انجام گرفته، و یا خطاب خدا در پاسخ خطاب ابراهیم است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ

یعنی: حمد و ستایش از آن خدایی است که اسماعیل و اسحاق را در حالی که من پیرمرد و سالمند شده بودم به من بخشید؛ همانا پروردگار من بسیار شنونده دعاست.

این آیه به منزله جمله معترضه است که خلیل الرحمان در ضمن مناجات با خداوند یادی از نعمت عظیم دو فرزند می کند که پس از گذشت زمان و یأس از تولد اولاد، به او عنایت فرموده و ظاهراً اسحاق در این مقام همراه او نبوده است.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ

یعنی: پروردگارا، مرا پیوسته برپا کننده نماز قرار ده، و از اولاد من نیز برپا کننده نماز قرار ده. تعبیر «من ذرّیّتی» که دلالت بر بعض دارد به خاطر این است که می دانست از نسل او در آینده عده ای مشرک خواهند بود. پس دعا درباره کسانی از اولاد اوست که دعوت پیامبران را پذیرفته و به شریعت وقت خود گرویده باشند. و ای پروردگار ما، دعای مرا اجابت فرما.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

یعنی: پروردگارا، بر من و بر پدر و مادر من و بر همه مؤمنان، روزی که حساب برپا می شود ببخشای.

باید دانست که بی تردید، نسب پیامبر اسلام از طرف پدر به ابراهیم خلیل و از او به نوح نبی و از او به آدم صافی می رسد، و طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام اجداد پیامبر اسلام یعنی اجداد پدری در همه سلسله نسب تا آدم صافی مسلمان بودند یعنی موحد و معتقد به شریعت وقت، و هیچ یک آلوده به پلیدی اعتقاد شرک و کفر نبوده اند. پس معلوم می شود که در زمان صدور این دعا که اواخر عمر خلیل خدا بود والدینش مسلمان بودند که برای آنها دعا کردند. و بنا براین اگر از آیه ۴۶ مریم و ۸۶ شعراء و ۱۱۴ توبه چنین برمی آید که پدر ابراهیم مشرک بوده، مراد در آن آیات پدر صلبی نیست، بلکه پدرخوانده یا شوهر مادرش یا عمو یا معلم او بوده که در آن عصر به این افراد پدر گفته می شد، و تفصیل مسئله باید در آن آیات بررسی شود.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنِدُتْهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ﴿٤٤﴾

لغت و اعراب:

شَخَصَ بصره - از باب مَنَع - بازماند و پلک نزد. هطع: ترسناک و شتاب زده سرعت نمود. أفنع رأسه: بلند کرد سر خود را. طَرف: حرکت پلک. هواء: خالی و تهی. یوم یأتیهم مفعول دوم أنذر است به تقدیر «هول یوم». أخرنا إلى أجل به تقدیر «ردنا إلى الدنيا و أمهلنا قليلاً» است.

تفسیر:

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ

یعنی: وای پیامبر، خداوند را از آنچه ستمکاران می کنند غافل مپندار - از گناهان بزرگ و کوچک اصولی و فروعی آنها، مانند کفر و نفاق و افساد و ظلم به نفس و دیگران -، جز این نیست که خدا آنها را برای روزی که چشم ها در آن خیره می ماند به تأخیر می اندازد. مراد این است که در آن روز به هر چیزی از حوادث محشر بنگرند چشم هایشان از غایت دهشت به همان چیز دوخته می شود و توان انتقال از آن یا

پلک زدن را پیدا نمی کند.

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ

یعنی: آنها در آن روز به محض بیرون آمدن از گور خویش مُهْطِع خواهند بود، یعنی به سوی دعوت کننده ای ترسان و شتابان حرکت می کنند در حالی که سر خود را بالا گرفته و پلکشان روی هم نمی افتد و دل هایشان تهی است، یعنی خالی از هر چیز جز ترس و هول و دهشت است.

باید دانست که در این دو آیه برای ظالمان پنج حالت ذکر شده که چهارم مؤکد اول است: خیره شدن چشم ها، حرکت با شتاب، کشیدن گردن به بالا، روی هم نیفتادن پلک ها و تهی شدن دل. و این حالات مربوط است به ما بعد نفخه سوم، زیرا چون نفخه دوم که نفخه احیا و قیام است طبق آیه ثُمَّ نُفِّخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ [زمر، ۶۸] انجام گیرد، همه از قبر بیرون آمده، مبهوت می مانند و به ناگاه با نفخه سوم که به شکل صیحه طبق آیه إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ [یس، ۵۳] صورت می گیرد، از محل قیام به سوی حساب و داوری می روند و در آن مسیر این حالات رخ می دهد.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ

یعنی: وای پیامبر، مردم را از روزی که عذاب به آنان روی آورد بیم ده، یعنی از روز قیامت که عذاب های گوناگون خداوند قهار به سوی همه مجرمان متوجه می شود.

پس آنان که به خود و دیگران ستم کرده اند می گویند: پروردگارا، ما را تا مدت نزدیکی به تأخیر انداز، یعنی ما را به دنیا بازگردان و در آن جا اندکی مهلت ده، تا بتوانیم دعوت تو را اجابت کنیم، ایمان آوریم و تسلیم شویم و فرستادگانت را پیروی نماییم و مطیع و رام باشیم.

أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ

کلام به تقدیر «يقال لهم» پاسخ است از جانب خدا یا فرشتگان به درخواست بازگشت به دنیا. یعنی به آنها به عنوان استهزا و تحقیر گفته می شود: آیا شما نبودید که پیش از این، یعنی در همان دنیا، سوگند یاد می کردید که شما را فنا و زوال نیست؟ یعنی قدرت و شوکت

ما شکست ناپذیر است، در برابر دعوت تسلیم نمی شویم و از پیامبران پیروی نمی کنیم.

پس حال چگونه این درخواست را می کنید؟!

مکر و انتقام الهی

وَسَيَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ «۴۵» وَقَدْ مَكَرُوا وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ «۴۶» فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ «۴۷»

اعراب:

و سکتتم عطف است به اقسمتم، و ضربنا عطف است به تبیین. و إن کان مکرهم «إن» وصلیه است، و محتمل است نافیہ باشد به تقدیر «و لم یکن مکرهم لتزول».

تفسیر:

وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ

این آیه، تکرار توییح آنهاست. یعنی: و آیا شما نبودید که در مسکن های کسانی که بر خود ستم کردند ساکن شدید؟ (مراد مساکن ملت های پیش از آنهاست که به عذاب شدید ذلت بار و عبرت آور خداوند ویران شده بودند و آنها آباد کردند و در آنها مسکن گزیدند) در حالی که برایتان روشن شد که ما با صاحبان آنها چگونه رفتار نمودیم، و در حالی که برای شما مثال ها زدیم. یعنی مسکن هایشان دلیل روشن عقل و سبب تبه وجدان بود، و مثال های ما در کتاب های آسمانی بیان پند و اندرز بود.

وَقَدْ مَكَرُوا وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ

یعنی: و آنها مکر خود را کردند - آنچه می توانستند مکر و فریب در برابر دعوت پیامبران انجام دادند - و مکر آنها در نزد خدا بود، یعنی همه فکر و نقشه فریب و کیفیت اجرا و زمان آن

ص: ۱۷۲

در علم ازلی خدا ثابت و در لوح محفوظش مندرج بود و در مرآی و دیدگاهش جاری می شد.

هرچند مکرشان به گونه ای شدید بود که نزدیک می شد کوه ها از جای خود برکنده شوند!

این کلام یعنی «عندالله مکرهم» اشاره به این است که مکرهای آنها نسبت به خدا مکر نبود، زیرا مکر آن است که طرف دیگر از آن مطلع نباشد. و اگر «و إن کان» جمله منفی باشد معنا این است که مکر آنها چنین نبود که در برابرش کوه ها از جای کنده شوند. اشاره به این که منطقی قوی پیامبران و معجزات آنها و کتاب های آسمانی و رفتار عملی آنان کوه هایی بودند که به مکر آنها از جای کنده نمی شدند.

جزای گناهکاران

فَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ

یعنی: ای پیامبر، هرگز خدا را چنین مپندار که تخلف کننده وعده خود به فرستادگانش باشد.

مراد از وعده اعم از دنیوی است، نظیر *إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا* [غافر، ۵۱] و *كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي* [مجادله، ۲۱] و *أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ* [توبه، ۳۳] و *إِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ* [صافات، ۱۷۳] و اخروی، مانند «یؤخرهم لیوم» و «أنذر الناس» است که در آیه های پیش گذشت؛ وعده هایی که به همه پیامبران الهی داده شده بود. همانا خداوند، مقتدر شکست ناپذیر و صاحب انتقام است. یعنی و لازم قدرت مطلقه و وعده منجز، عدم تخلف است.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «۴۸» وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ «۴۹» سَرَّابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ «۵۰» لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ «۵۱» هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ «۵۲»

یوم متعلق است به ذواتنقام یا به «أذکر» مقدر. و السموات عطف است به الأرض اول. قَهَّار مبالغه در غلبه است. قَرَّنَ الشَّيْءَ بالشَّيْءِ: آنها را در یک جا جمع کرد و به هم بست. أصفاد:

جمع صَفَد، زنجیر. سربایل: جمع سربال، پیراهن. قطران: مایع سیاه رنگ بدبو که به بدن حیوانات می مالند. تغشی: می پوشاند. لیجزی الله متعلق است به محذوف، به تقدیر «یفعل الله ذلك لیجزی». بلاغ: ابلاغ و رساندن، کافی بودن، به تقدیر «وسیله للبلاغ». و لئینذروا عطف است به محذوف، به تقدیر «أنزل لمصالح جمه و لینذروا».

تفسیر:

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ

یعنی: انتقام خدا در روزی است که این زمین به زمین دیگری تبدیل شود (نه بدین معنا که به جای این کره، کره دیگری بیاید بلکه بدین معنا که تغییراتی عظیم و اساسی در سطح و قشر آن پدید آید، همه کوه ها مبدل به غبار گردد و سپس نابود شود، دریاها و رودها به کلی تبخیر گردند، تپه ها و صخره ها و جنگل ها محو شوند و سطح کره خاکی همانند پوسته تخم مرغ هموار گردد) و نیز آسمان ها تبدیل شوند، یعنی نظم کرات جوی و کهکشان ها دگرگون شود، ستاره ها بی نور گردند و همگی چون مشتی سنگریزه به کنار ریخته شوند یا نابود گردند، و این خورشید و ماه نیز نور خود را از دست بدهند و نزدیک به هم در جوار زمین قرار گیرند.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

یعنی: و برای خداوند یکتا و قهَّار بروز نمایند.

همه مشرکان یا همه مردگان از انسان ها و پریان و شیاطین و حیوانات، از خوابگاه خویش برای حساب خدا و محاکمه و داوری او بیرون آیند و بروز نمایند. و توصیف خدا به یکتا و قهَّار در این جا اشاره به این است که آن روز، روز ظهور و تجلی وحدت خداوند است در مالکیت و سلطنت و حاکمیت و محاسبه و داوری و دادن پاداش به گونه ای که

احدی را توان نفس کشیدن بدون اذن او نباشد، و روز تجلی و شدت قهر خدا نسبت به ظالمان و طاغیان و مستکبران است.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَىٰ وَجُوهُهُمْ النَّارُ

یعنی: و تو ای مؤمن که در سایه ایمان از هول آن روز در امانی، گنهکاران را خواهی دید که همگی در زنجیرها به یکدیگر بسته شده اند؛ پیراهن هایشان از قطران است. یعنی پیراهنی تهیه شده از آن برتن دارند، یا از آن مایع به قدری بر بدنشان مالیده اند که همانند پیراهنی شده است. و صورت هایشان را آتش می پوشاند. یعنی علاوه بر بدنشان، شعله و دود آتش صورتشان را نیز فرا می گیرد. و نعوذ بالله.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

یعنی: خداوند آنان را این چنین عذاب می کند به خاطر آن که هر نفسی را به آنچه کسب کرده کیفر دهد، یعنی در برابر کفر و نفاق و فسقی که در دنیا به دست آورده کیفر اخروی دهد. و یا آن که عین آنچه را که کسب کرده برایش در آخرت متبلور کند و مجسم سازد.

همانا خداوند زودرس به حساب است. یعنی میان اعمال صادر شده از مکلفان و محاسبه و مجازات آنها فاصله زیادی نمی اندازد، زیرا به مجرد مرگ، مجازات شروع می شود. و یا آن که میان دنیا و قیامت از دیدگاه ربوبی فاصله ای نیست.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلِيُنذَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا

یعنی: این کتاب آسمانی، ابلاغی به مردم است. وسیله رساندن هدف و پیام الهی و دین و شریعت اوست. و یا آن که این کتاب از نظر هدایت جامعه بشری به دین کامل و برنامه حیاتی ذات الابد، از زمان فرود آمدنش تا انقراض نسلشان کافی است.

و نیز نازل گشته برای مصالحی بی پایان و برای این که مردم به وسیله آن انداز شده، تنبیه داده شوند. و نیز برای این که بدانند که او خدای یکتاست، یعنی پس از آشنا شدن به منطق قوی و براهین متقن آن علم پیدا کنند که او یگانه و بدون شریک است. و نیز برای این که هر صاحب عقل و خردی به واسطه درک معارف آن متذکر شود که آن حق است و دعوتش سزاوار پذیرش.

باید دانست که در این آیه شش صفت برای قرآن ذکر شده است: این قرآن

ابلاغ رسالت الهی است؛ برای هدایت جامعه کافی است؛ نزول آن برای مصالح بی شمار است؛ وسیله انذار جامعه است؛ راه شناخت توحید ربوبی است و وسیله تذکر صاحبان خرد است.

و الحمد لله رب العالمین

۱۳۸۴/۸/۱۷

ص: ۱۷۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ

از حروف مقطعه است و تفسیر آن در سوره های پیشین گذشت.

تَلَمَّكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ «۱» رَبِّمَا يَوُدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ «۲» ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ «۳» وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ «۴» مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ «۵»

لغت و اعراب:

تلك اشاره به آیات این سوره، و اسم اشاره بعید برای برتری شأن آیات است. رَبُّمَا در این جا برای تکثیر است. لو كانوا «لو» برای تمنی است. ذرهم امر است از ماده وذر یعنی ترک کن، و از این ماده به معنای ترک، غیر از امر و مضارع نیامده است. ألهاه عن كذا: او را از یاد

ص: ۱۷۷

آن منصرف کرد و به خود مشغول نمود. قریه: مجتمع انسانی و محل اجتماع آنان مانند شهر و روستا. اجل: مجموع مدت تعیین شده برای شیء و آخر آن مدت.

منع دنیاطلبی از ایمان

تفسیر:

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ

یعنی: این آیات از این سوره که شأن بالا- و رتبه والا-یی دارد آیات این کتاب آسمانی و آیه های قرآنی مبین است، یعنی قرآنی که خود ظاهر و روشن از حیث الفاظ و معانی است و روشنگر راه هدایت و روشنگر میان حق و باطل است. و ممکن است مراد از «الکتاب» لوح محفوظ باشد، یعنی آیات والا رتبه این سوره در لوح محفوظ و در این قرآن است.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ

یعنی: چه بسا و چه بسیار است این که کسانی که کفر ورزیده اند آرزو کنند ای کاش مسلمان بودند.

وقت این آرزوها هنگام مشاهده پیروزی های پی در پی برای مسلمین در پیشبرد اهداف و در غزوه ها و جنگ هاست. و ممکن است این تمنی وقت فرارسیدن مرگشان باشد که با دیدن علائم مرگ و حضور فرشتگان، حقانیت دین و دعوت پیامبران بر آنها روشن می گردد. و ممکن است در عالم قیامت باشد که همه حقایق و اسرار برای همه مکلفان به نحو علم الیقین آشکار می گردد و آرزوی پذیرش اسلام می کنند.

ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

یعنی: ای پیامبر، آنها را رها کن و به حال خودشان واگذار که بخورند و برخوردار شوند و آرزوی زندگی آنها را مشغول نماید، پس به زودی خواهند دانست.

در این کلام دستور است که پیامبر اسلام و مسلمین پس از یأس از ایمان و گرایش کافران به حال آنها نپردازند و دعوت و استدلال و محاجه نکنند، زیرا به زودی خودشان به علم الیقین خواهند دانست که در طاعت که بودند و با که مبارزه داشتند و به چه کیفی گرفتار شدند! و اشاره است به این که تمام همت آنها در دنیا خوشی زندگی و برخورداری

از لذایذ آن است، و آنها در واقع نظیر حیوانات اند که باید به حال خودشان رها کرد نه با منطق و برهان برخورد نمود.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ

یعنی: و ما هیچ مجتمعی را هلاک نکردیم مگر آن که برای آنها نوشته ای معلوم بود. در لوح محفوظ پیش از آفرینش آنها همه حالاتشان مندرج بود از عدد نفوس و مدت بقا و دوام در دنیا و سرنوشت زندگی و سایر حوادث واقعه، و زمان زوال و انقراضشان.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّه أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ

یعنی: هیچ امتی بر مدت محدود عمر خود و یا بر پایان عمرش سبقت نمی جوید و هرگز آن را به تأخیر هم نمی اندازد.

مراد از «اجل» مجموع مدتی است که در علم ازلی الهی برای هر گروه و قبیله و امتی در طول تاریخ زندگی نوع بشر لحاظ شده و در لوح محفوظ مندرج گشته است. و حاصل آیه این است که همان گونه که برای هر فردی از آدمیان، در طول تاریخ، مدتی ملحوظ شده که مثلاً در فلان عصر به وجود می آید و در فلان زمان هلاک می گردد، برای امت ها نیز در میان ملل و نحل و سلاطین و امرا مدت و اجلی تعیین شده که در چه عصری ظهور کنند و در چه زمانی منقرض شوند. هیچ گروهی نمی تواند مدت خود را از عصر خویش مقدم سازد یا به تأخیر اندازد. و یا آن که چون مدتش فرا رسد قدرت تقدیم و تأخیر از زمان را ندارد.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾ مَا نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾ إِنْ أَنْ نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾

لغت و اعراب:

ذکر: یکی از نام های قرآن. لولا و لوما برای تحریص و ترغیب است. الا بالحق به تقدیر «الا تنزیلاً متلبساً أو مقروناً بالحق».

تفسیر:

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ

یعنی: و مشرکان در خطابی به پیامبر اسلام گفتند: ای کسی که این قرآن بر تو نازل گشته، به یقین تو دیوانه ای.

گفتن کلمه «مجنون» بر پیامبر اسلام به خاطر آن بود که در عقیده آنها فرود آمدن فرشته سماوی و کتاب آسمانی بر بشر زمینی از محالات بود. علاوه آن که انکار قداست بتان و نفی مقام ربوبی آنها و تسفیه و ابلهانه شمردن پرستش آنها و ادعای وحدت رب در جهان هستی از امور غیر معقول و باطل بود که مدعی آن را عنوانی جز مجنون نبود.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

یعنی: چرا برای ما فرشته ها را نمی آوری اگر تو از راستگویانی؟!

مراد این است که حال اگر فرشته ها بر تو فرود می آیند پس چرا عده ای از آنها را برای ما ظاهر نمی کنی که ببینیم و با آنها سخن گوئیم و انس گیریم و آنها نبوت تو را تصدیق نمایند و مخالفانت را نیز سرکوب کنند؟!

مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ

پاسخ خداوند است به گفتار مشرکان. یعنی: ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی کنیم - جز برای هدفی صحیح و عقلانی که اثبات حق مطلوب و داوری بدون مهلت است - و اگر چنین کنیم آنها مهلت داده نمی شوند.

مراد این است که سیره ما بر این است که هر معجزه ای را که به درخواست مردم پدید آوریم، خواه نزول آشکار فرشتگان باشد یا غیر آن، اگر آنها نپذیرفتند بدون مهلت بر آنها عذاب می فرستیم؛ و فعلاً وقت آن نرسیده که با مشرکان چنین کنیم.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

یعنی: به یقین ما خود این قرآن را نازل کردیم، و بی تردید ما خود نگهدار آنیم.

یعنی این قرآن را که سراپا ذکر و یادآوری است - یادآوری از پیامبران گذشته و کتاب های آسمانی آنها و سرگذشت آنان و ملت هایشان و برخورد مردم با مرسلین، و یادآوری از آینده بشر و عوالم برزخی و قیامت و آخرت ابدی، و از اصول و فروع شریعت

و برنامه زندگی جامعه و معارف بی پایان دینی و دنیوی - ما خود فرستادیم و احدی را دخالت در انشا و تنظیم الفاظ و معانی، و ابلاغ و ایصال آن به پیامبر اسلام نیست. و ما آن را از تحریف و تغییر و تبدیل الفاظ و معانی و نسخ احکام و قوانین و متروک شدن عبارتش از زبان ها و حقایقش از دل ها و غلبه و پیروزی کتاب دیگری بر او در معارضه با او و تمام شدن مدت احکام و معارفش، نگاه خواهیم داشت.

نقش گناه در کفر به خدا

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ «۱۰» وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ «۱۱» كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ «۱۲» لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ «۱۳» وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ «۱۴» لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ «۱۵»

لغت و اعراب:

و لقد ارسالنا به تقدیر «رسالاً». شیع: جمع شیعه، گروهی معتقد به یک هدف یا یک مذهب. كذلك اشاره به تکذیب و استهزا. نسلکه: وارد می کنیم و نفوذ می دهیم آن را. و ضمیر منصوب آن و ضمیر به هر دو راجع است به ذکر. لا- يؤمنون به حال یا صفت است برای مجرمین. ظلّ از افعال ناقصه است به معنای صار. سكر الباب: بست در را.

تفسیر:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ، وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

یعنی: و به حقیقت پیش از تو پیامبرانی را در میان فرقه ها و طوایف پیشینیان فرستادیم. و هیچ فرستاده ای نزد آنها نمی آمد مگر این که او را استهزا و مسخره می کردند.

كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ، لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ

ص: ۱۸۱

یعنی: این گونه ما این قرآن را در دل های آنان وارد می کنیم و نفوذ می دهیم در حالی که بدان ایمان نمی آورند (مراد این است که همان گونه که رسولان گذشته، رسالت و شریعت خود را عرضه می داشتند و مواجه با انکار و استهزای مردم می شدند، این قرآن را بر مجرمان مکه عرضه می داریم و در دل هایشان نفوذ می دهیم و مواجه با انکار و عدم ایمان آنها می شویم) و حقاً که طریقت و روش پیشینیان همواره چنین گذشته است.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ، لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ

یعنی: و اگر بر روی آنها دری از آسمان می گشودیم پس همواره در آن عروج می کردند و بالا می رفتند (یعنی و حقایقی را در عالم بالا از قبیل افواج فرشتگان و لوح محو و اثبات و لوح محفوظ و جایگاه صحایف اعمال و کیفیت تقدیر امور جهان از حیات و مرگ و روزی و حوادث دیگر می دیدند) بی تردید می گفتند: جز این نیست که چشمان ما بسته شده، یعنی حقیقت بر ما پنهان مانده و آنچه دیدیم تخیلات بوده؛ بلکه می گفتند: ما گروهی جادو زده ایم. یعنی نه تنها چشمان بسته شده و خود آگاهیم که به جای حقایق، موهومات دیدیم، بلکه روانمان جادو زده شده و تخیلات بر ما غلبه کرده است.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ ﴿١٧﴾ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾ وَالْأَرْضَ مِيدَانَهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ﴿١٩﴾ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿٢٠﴾

لغت و اعراب:

حفظناها یعنی حفظنا السماء. رجیم به معنای مرجوم: رانده شده، لعن شده. استرق الشیء: دزدید آن را. سمع به معنای مسموع. أتبعه و تبعه: دنبال کرد آن را. شهاب: جرقه یا

ص: ۱۸۲

شعله ای از آتش. مَدَّ الشَّيْءَ: کشید و گسترش داد آن را. رواسی: جمع راسیه، شیء ثابت و استوار، کوه. موزون: سنجیده شده. و من لستم عطف است به ضمیر جعلنا لکم.

نفوذ شیطان به آسمان ممنوع

تفسیر:

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ

این آیه تا ده آیه دیگر در برابر مشرکانی است که قرآن را به اعجاز نپذیرفته و معجزه دیگری مانند نزول علنی فرشته را می خواستند، و اشاره به آیاتی از آسمان و زمین است که هر یک سری از اسرار وجود و دلیل روشنی بر توحید است.

یعنی: حقیقت این است که ما در آسمان برج هایی قرار دادیم و آسمان را برای ناظران و تماشاگران زینت بخشیدیم و آراسته کردیم.

مراد از «آسمان» جو لایتناهی در انظار است، و مراد از «بروج» منازل و جایگاه های دوازده گانه خورشید در طول سیرش در مجموع سال شمسی است که به نام های: حَمَل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت نامیده می شوند. و مراد از تزئین و آراستن آسمان، آرایش آن به واسطه ستارگانی است که مشاهده می شود اعم از برج ها و غیر آنها، زیرا برج ها عبارت اند از ستارگانی که به شکل آن عناوین از حَمَل تا حوت تنظیم شده اند.

و باید دانست که این آرایش برای ناظران به دیده عقل و خرد بسی اعجاب انگیز و بهت آور است و حَقًّا که سؤال برانگیز است که آیا حقیقت این موجودات چیست؟ و فاصله میان ما و آنها چقدر است؟ و آنها از کی به وجود آمده و یا شروع به حرکت کرده اند؟ و آیا حرکتشان مستقیم است یا مستدیر و یا به اختلاف؟ تند است یا کند؟ ساکن دارند یا خالی از سکنه اند؟ ساکنانشان کیان اند؟ و آیا این گردش ها تا کی ادامه دارد؟ و آیا امتداد و وسعت این جو محیط که همه آن چراغ ها در میان آن افروخته شده تا کجاست؟ و چون همه ممکن اند محدودند، و چون به آن حد برسیم ما بعد آن چیست؟ سبحان من لا يعلم عَظَمَ مُلْكِهِ إِلَّا هُوَ.

وَحَفِظْنَاَهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

ص: ۱۸۳

یعنی: و ما آسمان را از ورود هر شیطان رانده شده و مطرودی نگه داشتیم.

مراد این است که شیاطین را قدرت دخول در جو آسمان نیست هر چند حد فاصل میان کره زمین و حوالی آن که مسکن انسان ها و مقرّ پریان و شیاطین است، و آسمانی که کرات جوّی و ستارگان در میان آنها شناورند و مرکز سکونت فرشتگان و محل عبادت و فعالیت های مختلف آنهاست بلکه جایگاه ورود ارواح برخی از برزخیان و پیامبران و صالحان و محفل انس ارواح آنهاست که زمینیان نسبت به آن نامحرم اند، برای ما روشن نیست.

إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ

یعنی: مگر کسی از شیاطین که استراق سمع کند - پنهانی به جوّ بالا نفوذ کند و از مسموعات عالم بالا بدزدد - که بلافاصله شعله آشکاری از آتش او را دنبال می کند. یعنی قطعه ای از برخی کرات فروزان یا از کرات دیگری که به واسطه سرعت سیر تبدیل به جرقه آتش شده او را تعقیب می کند تا از جوّ ممنوع عالم بالا بیرونش سازد.

نعمت های خدا

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ

یعنی: و این زمین را گسترده کردیم - به منظور سکونت طایفه بشری در آن و به تناسب نفوس و نیازشان در مدت محدود اقامتشان در آن، بدین مقدار از قطر و طول و عرض که می بینی آفریدیم و گسترش دادیم - و در آن کوه هایی ثابت و استوار افکندیم، یعنی در سطوح مختلف آن برای حفظ نظام وجودی و نگهداری از تزلزل و فروپاشی آن کوه هایی محکم و ریشه دار در آن قرار دادیم. و در آن از هر نبات و رویدنی سنجیده شده رویاندیم، یعنی از هر نوع و صنف گیاه و درخت که شمارش از حد و حصر بیرون است و دارای اوصاف و الوان و خواص بی شمارند و همه در نزد ما موزون و سنجیده است، پدید آوردیم.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ

یعنی: و در آن زمین برای شما انسان ها و کسانی که شما روزی دهنده آنها نیستید وسایل زندگی تهیه نمودیم.

مراد از «معایش» همه اسباب زندگی است از اجناس این گیتی و خارج از آن از آب و هوا و خورشید و ماه و ستارگان و ابرها و گیاهان و حیوانات و غیره. و مراد از «من لستم له»

برازقین» همه روزی خواران روی زمین است از اجنه و پریان و حیوانات و نباتات که همه به تناسب اقتضای وجودی خود روزی خوارند.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿٢١﴾ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿٢٢﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ﴿٢٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

لغت و اعراب:

خزائن: جمع خزانة و خزینه، محل ذخیره کالا. لواقح: جمع لاقحه، حامل و باردار؛ و جمع لاقحه به معنای ملقحه یعنی تلقیح کننده؛ حال مقدره از ریاح است. سقاه و أسقاه الماء: آب به او نوشانید.

تفسیر:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

یعنی: و هیچ چیزی نیست مگر آن که گنجینه های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه ای معین نازل نمی کنیم.

مراد از «شیء» در این جا همه چیزهایی است که در این گیتی به چشم می خورد از نباتات و حیوانات و آدمیان و غیر آنها از انواع ماهیاتی که قابل وجود است. و مراد از «خزائن» مواد اولیه آن است که در جهان پراکنده است و از اجتماع و ترکیب آنها آن شیء

ص: ۱۸۵

پدید می آید. و مراد از این که نزد خداست آن است که تحت اراده اوست و مخلوق یا تحت کلمه «کن» است. و مراد از «تنزیل» آفریدن یعنی جمع کردن مواد و ترکب بخشیدن و فعلیت وجودی دادن به آن است که گویی از مقام والای واجب الوجود به صحنه امکان، فرود آمده است. و مراد از «قدر معلوم» معین بودن حدود آن است از نظر مصداق و کم و کیف آن.

و حاصل آیه این است که چیزی از موجودات یا انواع قابل وجود در این گیتی خواه از ارزاق یا غیر آن نیست جز آن که مواد اولیه آن در نزد خدا و تحت اراده اوست، و هر چند پراکنده در جهان باشد ولی خلق و تولید آن محدود است و میزان معلومی طبق اقتضاءات و مصالح نظام اتم دارد. مثلاً خزاین گندم مواد اولیه آن است از بذر و قوای زمینی و نزول باران و تابش خورشید و وزش نسیم و غیره است و تا آن حد که خدا بخواهد تولید می شود. و آیه شریفه را معانی دیگری گفته اند که ما به این معنا قناعت کردیم.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ

یعنی: و ما بادهای و نسیمها را در حالی که باردار است و تلقیح کننده، فرستادیم.

مراد این است که بادهای که به واسطه حمل ابرهای متراکم باری سنگین بر دوش دارند وزانندیم تا ابرها را به وسیله تولید سرما و انباشتن روی هم باردار نماید، و یا گیاهان و درختان را به ریزش باران باردار کند، و یا آن که به نقل ذرات تلقیح از ذکور به اناث، آنها را باردار نماید.

فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ

یعنی: پس ما از آسمان و جانب بالای سرتان آبی نازل کردیم و شما را بدان سیراب نمودیم و شما نبودید که آن را ذخیره کرده باشید. یعنی شما نبودید که آن همه آبها را در ابرهای متراکم به صورت باران یا برف یا تگرگ ذخیره کرده باشید تا صدها فرسخ از محلی به محلی نقل دهید و فرو ریزید. و یا آن که آن را در زیر سطوح زمین ذخیره کرده باشید که پیوسته به صورت چشمه و رود و غدیر ظاهر گردد و مورد مصرف قرار دهید.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ

یعنی به یقین این ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم، و این ماییم که وارث همه ایم.

مراد این است که زنده کردن هر موجود قابل حیات در آن حد از حیات که دارد از نبات و حیوان و انسان به دست ماست، و نیز میراندن هر قابل مرگ در حد خویش به اراده ماست. و مراد از وارث بودن خدا، بقای ذات اقدس او پس از مرگ همه است که مجموع آنچه ترک کرده اند از آن خدا خواهد بود هر چند در حال حیاتشان نیز حقیقتاً از آن خدا بوده است.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ

خطاب به موجودین بشر در حال نزول این آیات است.

یعنی: حقیقت این است که ما به گذشتگان شما از پیش علم داشتیم و به آیندگان نیز علم داشتیم. مراد این است که همه گذشتگان بشر از آغاز خلقتشان تا حال با تمام خصوصیاتشان در علم ازلی ما ثابت و در لوح محفوظ ما مندرج است، و همه آیندگان نیز با خصوصیاتشان نزد ما از پیش معلوم و در لوح مندرج است.

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

یعنی: و بی تردید پروردگار تو همه آنها را، یعنی پیشینیان و پسینیان را، در روز رستاخیز گردآوری خواهد نمود. مراد آن که افراد بشر را از نخستین آفریده تا آخرین آنها که بر حسب طول زمان و بُعد مکان پراکنده اند در یک زمان و یک زمین جمع خواهد کرد و آن روز قیامت، و آن مکان صحنه محشر است.

زیرا خداوند دارای حکمت و دانش است. حکمتش مقتضی و علمش محیط به همه چیز است. یعنی به لحاظ آن که از ازل تصمیم گرفت که بشر آفریند و کره زمین را برای او مسکن موقت قرار دهد و تکالیفی به عنوان آزمایش به آنها متوجه کند، مطیعان را در محلی پاداش و عاصیان را کیفر دهد، این بساط دنیا را بگسترده. و چون همه مقدمات تمام شود حکمتش اقتضا دارد که مسأله پاداش و کیفر را عملی کند، و علمش که نافذ در همه چیز است و به مکلفان احاطه دارد و تمام خصوصیات و کم و کیف اعمال قلبی و بدنی آنها را بدون جهل و شک و خلط و اشتباه می داند، راه را برای پیاده کردن هدف اصلی هموار نموده است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٦﴾ وَالْحَيَّانُ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾ وَإِذْ قَالَتْ لِمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٨﴾ فَاذًا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٢٩﴾ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣١﴾

لغت و اعراب:

صلصال: گِل خشکیده که صدا دهد. حَمَأٌ و حَمَاءُ: لای گندیده. من حَمَأٌ صفت صلصال.

مسنون: بدبو. یا از سَنِّ الطَّيْنِ: آن را سفال کرد، یا آن را صورت بندی نمود. سَمُومٌ: باد گرم. نار السموم اضافه موصوف به صفت است. جان: اسم جمع جن. سَوَّى الشَّيْءَ: درست کرد آن را.

ابلیس: عَلم جنس است برای شیطان.

تفسیر:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ

یعنی: و حقیقت این است که ما انسان را از گِل خشکیده صدادارِ برگرفته از لای بد بو آفریدیم.

مراد از انسان در این جا نخستین فرد از این نوع است که بدون سابقه مثل و نمونه و به نحو اعجاز آفریده شده و جدّ اعلای این نوع قرار گرفته و به نام آدم و ابوالبشر نامیده شده، و هر صفتی در کیفیت خلقت برای او ذکر شود همسر وی که او را حَوَا و اُمّ البشر هم می نامند

در آن شریک است، و محتمل است که در این جا نیز هر دو مراد باشند.

و حاصل آیه این است که ما آدم ابوالبشر را در آغاز خلقت از گل و لایی که به سبب ماندن در زیر آب و مرور زمان رنگش تیره و بویش متعفن شده بود برگرفتیم و اجزای بدن پیش بینی شده او را که همان اعضای ریز و درشت و ظاهری و باطنی انسان بالفعل است جدا جدا از آن ساختیم، و سپس همه را ترکیب بخشیده صورت بندی کردیم، و چون خشکید و مجسمه و تندیس کامل انسان شد و همانند سفال و چینی صدا داد، از روح خویش یعنی روح مخلوق و منسوب به خود که از این جهت شرافت و قداست یافته در آن دمیدیم تا زنده شد و نخستین مصداق این نوع به نحو اعجاز و خرق عادت به وجود آمد و به نام انسان و بشر نامیده شد.

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ

یعنی: و طایفه اجنه و پریان را پیش از انسان از آتشی بدون دود و نافذ در اجزا و درون اشیا آفریدیم.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ

یعنی: و به یادآور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین تصمیم دارم بشری بیافرینم از گل خشکی که همانند سفال صدا دهد و متخذ و ترکیب یافته از لای بدبو و متعفن باشد.

باید دانست که مراد از فرشتگان در این جا ملاً اعلا و ساکنان عالم بالاست یا همه موجودین آنها در صفحه هستی، و هدف از خطاب آنها اعلان امری است که آن را اراده نموده و بر آن تصمیم گرفته، لکن صلاح در این دیده که آن را به فرشتگانش نیز ابلاغ نماید و با آنها مطرح سازد، چه آنکه آنها نزدیک ترین موجودات محضر و مقربان در گاه و متصدیان امور عالم تکوین و پیاده کنندگان اراده بالغه اش در شراشر اجزای جهان اند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

یعنی: پس چون او را درست کردم و در آن از روح خویش دمیدم، سجده کنان در برابرش بیفتید.

مراد از درست کردن، جمع کردن اعضای پراکنده ساخته شده از لای بدبو و

ترکیب بندی و تکمیل تندیس کامل انسانی اوست که آمادهٔ نفخ روح گردد. و نسبت دادن خداوند روح او را به خود نسبت تشریفی است، یعنی روحی که آن را خود بدون واسطه آفریدم و به گونه ای دقیق و رقیق و عجیب و حیرت زا قرار دادم که احدی را توان درک حقیقت آن نیست، و اثر عجیب حیات به آن دادم که با هر جسم ناچیزی تماس گیرد آن را حیات می بخشد و موجودی زنده و پراج می سازد.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

یعنی: پس از صدور فرمان سجده از جانب خدا و حلول روح در آن مجسمه به نفخ الهی و مزین شدن صفحهٔ وجود به قدوم نخستین مصداق انسان، همهٔ فرشتگان یکسره به سجده افتادند، جز ابلیس (که هر چند از جنس آنها نبود لکن از پیش در میان آنها و مشمول فرمان اشجدوا بود) که ابا کرد و سر باز زد از این که همراه سجده کنندگان باشد.

این ابلیس جدّ اعلاى همهٔ شیاطین و ابالسه است و مدت مدیدی پیش از این حادثه در عالم بالا داخل فرشتگان می زیست و به ظاهر با آنها عبادت می کرد؛ باطنش سیاه و پلید و مملوّ از کبر و استکبار و غرور و بدخواهی بود و تا آن حادثه، زمینهٔ بروز خبث درونش پیش نیامده بود و این دستور، نخستین امر امتحانی الهی دربارهٔ او بود.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ «۳۲» قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ «۳۳» قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ «۳۴» وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ «۳۵»

تفسیر:

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ، قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

ص: ۱۹۰

یعنی: خدا فرمود: ای ابلیس، تو را چه شد و چه باعث شد که همراه سجده کنندگان نباشی؟ ابلیس گفت: هرگز مرا نسزد در برابر بشری که او را از گل خشکِ فرا گرفته از لای بدبو آفریده ای سجده کنم. مرادش این است که مرا از آتش آفریده ای و او را از گل، و آتش از گل بهتر است، پس تولد یافته از بهتر نیز بهتر است، و بهتر را نباید در مقابل پست خضوع کند.

باید دانست که ابلیس می دانست مراد از سجود فرشتگان بر آدم، اکرام و احترام اتفاقی به شخص آدم نیست، بلکه آدم مقدمه بر نوع انسان در ضمن همه افراد و مصادیق اوست تا آن گاه که نسلش باقی باشد. و امتناعش از سجده و خضوع در برابر نوع بوده نه شخص، یعنی امتناع و سرباز زدن از این که او و نسلش همانند فرشتگان زیر نظر آنها یا نوع خاصی در مقابل آنها در خدمت این نوع باشند و پیوسته مسخر او، و مأمور به تأمین سعادت او در دنیا و آخرت، و حافظ او از کودکی تا آخر عمر، و متکفل تقسیم روزی میان اولاد او، و متصدی آوردن وحی آسمانی و دین و کتاب برای او، و نوشتن و تنظیم صحایف عمل های خیر و شر او، و الهام و تشویق او به سوی خیرات و نهی او از ارتکاب شرور، و یار و یاور بودن برای او در مواقع حساس زندگی و گرفتاری ها و جنگ و نبردها، و دعا و استغفار برای گنهکاران او، و تصدی امر میراندن و امور مربوطه او پس از مرگ در عالم برزخ و خاصه در صحنه قیامت و غیر اینها.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ، وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

یعنی: خدا فرمود: پس، از میان فرشتگان و از بهشت و از آسمان بیرون رو، زیرا تو رانده شده و مطرودی و بی تردید لعنت و نفرین برای تو تا روز جزا ثابت و مسلم است.

باید دانست که اجرای امر خداوند به بیرون شدن او بر عهده فرشتگان بود که پس از صدور فرمان «فاخرج منها» انجام یافت. و جمله «و إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ» و عید است از جانب خدا، و مراد لعنت های انشائی خدا و همه لعنت کنندگان از فرشتگان و آدمیان و پریان است. و ظاهر «یوم الدین» روز قیامت و پس از نفخه دوم صور است که بعد از آن فعلیت لعنت ها یعنی عذاب موعود خواهد بود.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾

تفسیر:

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

یعنی: ابلیس گفت: پروردگارا پس مرا مهلت ده تا روزی که آنها برانگیخته می شوند.

مرا و ذریه و اولاد مرا تا نفخه دوم صور ممیران و از مرگ مهلت ده. و ضمیر جمع «یُبْعَثُونَ» راجع است به آدم و اولاد او هرچند در عبارت نگذشته اند، و ذکر این ضمیر شاهد آن است که او فهمیده بوده متعلق سجده و خضوع، خصوص آدم نیست، بلکه او و ذریه او تا دامنه قیامت است. و علت این درخواست چنان که از تهدید بعدی وی معلوم می شود سوء قصد نسبت به آنها و شروع به دشمنی و گرفتن انتقام از آنهاست، و نیز فرار از مرگ است که اصلاً مرگ را نچشد، زیرا پس از روز بعث، مرگ خود می میرد و احدی را نمی گیرد.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

یعنی: خدا فرمود: تو از مهلت یافتگانی، لکن تا روز وقت معین (اضافه روز به وقت، اضافه بیانیه است).

پس اصل درخواست ابلیس پذیرفته شده و انتها و پایان آن روز معلوم در نزد خداست که ظاهراً مراد نفخه اول است که همه زنده ها در آن روز می میرند و شیطان هم مجال وسوسه پیدا نمی کند.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: ابلیس گفت: پروردگارا، بدین سبب که مرا گمراه کردی من نیز به یقین برای آنها

در روی این زمین همه بدی ها و زشتی ها را مزین و آراسته خواهم نمود و آنها را یکسره گمراه خواهم کرد.

مراد ابلیس بیرون کردن بشر از راه سعادت و قرار دادن او در راه شقاوت است. و مرادش از مزین نمودن این است که آنچه را دین و شرایع الهی و عقل سلیم به بدی و زشتی آن حکم کرده، من در انظار آنها زیبا و نیکو و آراسته نشان خواهم داد.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ

یعنی: مگر آن بندگان تو را از میان آنها که خالص و ناب شده اند.

استثنا می کنم از اغوا بندگان را که در سایه تبلیه به دعوت تو و پذیرش پیامبران و شرایع تو و پیاده کردن احکام تو، در جمیع ابعاد انسانی خالص و ناب شده اند. و این اخلاص را می توان به خود آنها بالمباشره نسبت داد و به خدایشان بالتسبیب. و البته استثنا از اغواست نه از تزیین و نه از هر دو، زیرا اغوا، افکندن انسان در کفر و فسق است و مخلصان از آن دورند. و «تزیین»، وسوسه و القانات قلبی است که درباره همه هست.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْءِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿٤٤﴾

تفسیر:

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ

ظاهر کلام ابلیس در اغوا که آن را با کلمه «لأغوينهم» به نحو مؤکد به خود نسبت داد ادعای دو امر است: استقلال در اغوای اکثریت در مقابل اراده خداوند، و سلطه تام بر مردم که آنان را قهراً و جبراً اغوا خواهد نمود. و بنابراین «هذا» اشاره به امر هدایت و ضلالت

ص: ۱۹۳

بندگان است و «مستقیم» صفت «صراط» و «علی» ظرف مستقر متعلق به ثابت، صفت دیگر صراط است.

معنای آیه: خدا فرمود: این امر، یعنی راهنمایی بندگان و اعطای اختیار به آنها، راهی است درست و مستقیم و بر عهده من است. یعنی احدی را توان آن نیست با آن معارضه کند یا آن را تغییر دهد.

هفت در برای جهنم

عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ

این آیه به منزله تمیم آیه قبل است. یعنی: بی تردید تو را بر بندگان من تسلطی در اغوا نیست مگر گمراهانی که در آغاز به اختیار خود از تو پیروی کرده اند. پس نه تو را استقلال در تسلط است و نه آنها مجبور و مقهورند.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: و حقا که دوزخ وعده گاه همگی آنهاست. مراد آن که خدا وعده داده که پس از اتمام ایام تکلیف در دنیا و حضور در عالم آخرت برای حساب و محکوم شدن به استحقاق عذاب دائم، آنها را برای چشیدن عذاب های مورد استحقاقشان در دوزخ گرد آورد.

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ

یعنی: جهنم را هفت در است و برای هر دری بخشی از آنان تقسیم شده است.

مراد این است که از غاویان و گمراهان محکوم به جهنم، برای ورود از هر دری عده ای تعیین شده اند، یعنی به تناسب نوع گناهشان از کفر و شرک و نفاق و فسق کبیره و صغیره و تزییع حق خدا و حق مردم و نحو اینها. و برخی گفته اند: مراد از ابواب در این جا طبقات است، زیرا مساکن بهشتیان در عرض هم است و در فضای آزاد، و مسکن های دوزخیان طبقه هایی روی هم و در طول هم، و هر چه طبقه پایین تر رود عذاب و شکنجه شدیدتر است، و نخستین طبقه آن اختصاص به گنهکاران مسلمان در هر عصر دارد، یعنی کسانی که اصول عقایدشان درست و جرمشان ارتکاب گناه فرعی است، و خروج از دوزخ تنها برای این طبقه ممکن است. و آخرین طبقه آن مختص به منافقان در اصول است، چنان که فرموده: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ [نساء، ۱۴۵]. و البته این طبقه بندی مطابق

قاعده و حکم عقل است، زیرا مراتب عصیان و طغیان که سبب حدوث عذاب است مختلف است، نظیر شرک و نفاق و کفر و گناهان فرعی کبیره و صغیره.

متقین در بهشت

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾

لغت و اعراب:

ادخلوها به تقدیر «یقال لهم». بسلام حال است از فاعل ادخلوا به تقدیر «سالمین» یا «مسلماً علیکم». آمین نیز حال از فاعل است. غل: کینه و غش و حسد. اخواناً و متقابلین حال اند از ضمیر هم. نصب: رنج و خستگی.

تفسیر:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ

یعنی: بی تردید پرهیزگاران در آن روز در میان باغ ها و بهشت ها و چشمه سارها استقرار می یابند. به آنان هنگام اجازه دخول از جانب خداوند، گفته می شود: به سلامتی وارد این باغ ها شوید در حالی که مورد احترام و سلام فرشتگان قرار گرفته و در حالی که در امن و امان باشید. یعنی از همه حوادث ناگوار و آسیبی که در دنیا می رسید از مرض و فقر و ترس و اندوه و دشمنی، و حوادث آسمانی و مصایب زمینی و خاصه از مرگ و فنا و زوال و ناقص شدن نعمت و تمام گشتن عمر زندگی و غیره در امان خواهید بود.

وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ

یعنی: و ما در آن جا آنچه در سینه های آنها از زندگی دنیا مانده بود از کینه و عداوت و حسد برکنده می زداییم در حالی که برادرانه بر روی تخت ها مقابل هم قرار می گیرند.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ

ص: ۱۹۵

یعنی: هرگز آنها را در آن محیط، هیچ رنج و خستگی نمی رسد، و هیچ گاه آنها از آن مکان بیرون رانده نمی شوند.

خوف و رجا

تَبَّئَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ «٤٩» وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ «٥٠» وَتَبَّئَهُمْ عَن ضَعْفِ إِبْرَاهِيمَ «٥١» إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ «٥٢»

لغت و اعراب:

تَبَّأه: خبر داد او را. ضيف: مهمان، مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. اذ دخلوا متعلق به محذوف، به تقدير «وليد کروا». و جِل - از باب عِلِم - ترسيد.

تفسير:

تَبَّئَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ

یعنی: ای پیامبر، بندگان مرا خبر ده که بی تردید من بسیار آمرزنده و مهربانم. و این که عذاب من همان عذاب دردناک است، یعنی در دنیا و برزخ و آخرت.

در این دو آیه خداوند ابتدا به نحو کلی از غفران و رحمت، و عذاب و عقاب خویش یاد کرده و سپس در آیات بعد به مصادیقی از غضب و رحمت در ضمن قصه ابراهیم و لوط اشاره فرموده و ذکری از قوم شعیب و اصحاب حجر و قوم صالح نموده است.

داستان ابراهیم (ع)

وَ تَبَّئَهُمْ عَن ضَعْفِ إِبْرَاهِيمَ، إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ

یعنی: و نیز آنها را آگاه ساز از مهمانان ابراهیم (از حال عده ای از فرشتگان الهی که به عنوان مهمان او و به منظور مأموریت برای اهلاک و نابود کردن شهرها و روستاهای قوم لوط اعزام شده بودند و ضمناً مأمور ابلاغ بشارتی برای ابراهیم و همسرش بودند که خدا آنها را فرزند یا فرزندانی خواهد داد) که یاد کنند از هنگامی که آن مهمانان بر ابراهیم وارد شدند و سلام گفتند، ابراهیم گفت: ما خانواده از شما بیمناکیم.

ص: ۱۹۶

ظاهر آیه این است که ابراهیم به جای جواب سلام، اظهار خوف و ناراحتی کرده به جهت آن که آنها نابهنگام و سرزده و بدون اجازه وارد خانه شده بودند و این طرز ورود، رویه دشمن است.

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ «۵۳» قَالَ أَبَشْرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ «۵۴» قَالُوا بَشْرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ «۵۵» قَالَ وَمَنْ يَقْتُطِّ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ «۵۶»

لغت و اعراب:

علی آن مسنی محتمل است علی به معنای مع باشد. قنط - از باب نصر و علم - : مایوس شد.

تفسیر:

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ، قَالَ أَبَشْرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ

یعنی: مهمان ها گفتند: هرگز مترس، ما تو را به پسری دانا مژده و بشارت می دهیم.

نام این فرزند چنان که در آیه ۱۱۲ سوره صافات آمده اسحاق است: وَبَشِّرْنَاهُ يٰٓإِسْحٰقَ نَبِيًّا مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ. و ذکر صفت «علیم» اخبار از این است که در آینده دارای مقام نبوت و علم سماوی و دانا به کتاب های آسمانی پدر خود و سایر پیامبران خواهد بود.

ابراهیم گفت: آیا مرا مژده می دهید در حالی که پیری ام در رسیده و وجودم را فراگرفته! پس چه چیز را بشارت می دهید؟

و این سخن به لحاظ آن بود که بر حسب عادت و در آن سن که قریب صد سال بود، یأس و نومیدی بر انسان چیره می شود خاصه آن که همسرش نیز نازا بود، و از این رو به نحو استفهام انکاری گفت: به چه چیز مژده می دهید؟

ص: ۱۹۷

قَالُوا بَشْرُنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ، قَالَ وَمَنْ يَقْنُطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ

یعنی: مهمان‌ها گفتند: ما تو را مژده به حق و بشارت راستین دادیم (زیرا علم آنها فرا گرفته از علم ازلی الهی و مندرج در لوح محفوظ بود و احتمال خلاف در آن محال بود) پس هرگز از نومیدشدگان مباش. ابراهیم گفت: و چه کسی است جز گمراهان که از رحمت خدا نومید گردد!

گویی ابراهیم خلیل می‌خواست در پاسخ فرشتگان بگوید: تعجب و استفهام انکاری من بر پایه عرف و عادت و سنت جاریه حق در عالم تکوین است نه به لحاظ قدرت بالغه حق که مسلط بر خرق عادت و اعجاز در تکوین است چه رسد به خرق سنت جاریه.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٧﴾ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٥٨﴾ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٩﴾ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٦٠﴾

لغت و اعراب:

خَطْبُ: کار مهم و بزرگ. آل آل لوط استثنای منقطع از قوم مجرمین. عَبَّرَ - از باب نَصَرَ -

مکث کرد و باقی ماند.

تفسیر:

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ، قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ، إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ

ابراهیم خلیل از این که واردین، مرسلون اند یعنی گروهی از فرشتگان الهی، و مناسب با بشارت یک فرزند یک نفر است نظیر بشارت زکریا و مریم، دانست که آنها را مأموریتی است مهم، از این رو گفت: پس ای فرستادگان خدا، کار مهم و اصلی شما چیست؟ گفتند:

حقیقت این است که ما به سوی گروهی گنهکار فرستاده شده ایم، مگر خاندان لوط که همه

آنها را نجات خواهیم داد.

از استثنای آل لوط معلوم می شود که مراد از «مجرمین»، قوم لوط است و از اخبار به نجات آل لوط معلوم می گردد که همه آن قوم محکوم به هلاکت اند.

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ

یعنی: از خاندان لوط استثنا می کنیم زن او را که مقدر کرده ایم حتماً او از بازماندگان است.

مراد از تقدیر فرشتگان در این جا تصمیم گیری پیش از مرحله اجرا طبق دستور الهی است. یعنی میان خود چنین نقشه کشیده ایم که خاندان لوط را بیرون بریم و تنها زن او باقی بماند و به هلاکت رسد.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٦٢﴾ قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾ وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾ فَاسِيرٍ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْيَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾

لغت و اعراب:

منکر: ناشناس. امتری فی الشیء: شک کرد در آن. اسراء: سیر دادن در شب. قَطَع: قطعه و پاره ای از شیء. ادبار: جمع دُبر، پشت سر. دابر: اصل و ریشه شیء. قضاء: حکم قطعی، به تقدیر «قضینا موحیاً الیه» به قرینه الی (۱). جمله أن دابر بدل است از ذلك.

ص: ۱۹۹

۱- و در کتاب های لغت آمده: قضی الأمر الیه: أبلغه. (قضینا الیه ذلك الأمر: یعنی به او ابلاغ کردیم). پس می تواند چیزی در تقدیر نباشد.

تفسیر:

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ، قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنكَرُونَ

یعنی: پس چون فرستاده های خدا نزد لوط و خاندانش آمدند، لوط گفت: شما گروهی ناشناس و بیگانه اید.

این سخن بدین جهت است که لوط آنها را در قیافه پسرانی زیبا و جوان هایی با طراوت و خوش صورت دید که شباهتی به جوان های قوم خود نداشتند و مشاهده چنین افرادی در محیط خانه خود با فساد اخلاقی ای که قومش داشتند بسیار سخت بود.

قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكِ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ، وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

یعنی: آنها گفتند: چنین نیست که نسبت به شما ناشناس و مورد سوء ظن و مظنه شر باشیم، بلکه ما همان را که آنها در آن شک می کردند و امری حق و ثابت و غیرقابل تردید است برای تو آوردیم و حتماً ما راستگوییم.

مرادشان عذاب مقدری است که خدا برای قوم لوط از ازل مقرر کرده و در لوح محفوظ مندرج نموده و آنها پیوسته هنگام اظهار لوط نبی در آن تردید می کردند و استهزا می نمودند.

فَأَسْرِبْ أَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ

یعنی: پس ای لوط، خانواده خود را چون پاسی از شب گذشت حرکت ده و تو خود دنبال آنها روانه شو، یعنی سرپرستی کن جا نماند و یا بیراهه نروند، و کسی از شما التفات و توجه نکند، یعنی به پشت سر ننگرد که مبادا حادثه دهشتناکی بیند و طاقت نیاورد؛ و یا کنایه است از این که به مسکن خود بازنگردد. و به هر سو دستورتان دادند روانه شوید.

مراد دستور فرشتگان است که آنها را به سوی مصر یا شام هدایت کنند.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ

یعنی: و ما این حکم قطعی را به لوط وحی و ابلاغ نمودیم و آن این که ریشه این قوم بدون تردید هنگامی که وارد سپیده دم شوند بریده خواهد شد. مراد از دابر و ریشه، نسل و اولاد و مساکن و باغات و اموال و اعمال آنهاست که همه منقطع گشت.

ص: ۲۰۰

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبِشِرُونَ ﴿٦٧﴾ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَعِيفٌ فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ﴿٦٩﴾ قَالُوا أَوْلَمْ نُنْهَكْ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٧٠﴾ قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٧١﴾ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾

لغت و اعراب:

استبشر بالشيء: خوشحال شد از آن. هؤلاء اسم اشاره برای جمع مذکر و مؤنث. ضيف:

مهمان، مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. خزی: خواری و رسوایی. عمر و عمر: زندگی، و چون لام قسم داخل شود مفتوح خوانده می شود. عمه زید - از باب مَنَع و عَلِم -: حیران و سرگردان شد.

تفسیر:

وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبِشِرُونَ، قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَعِيفٌ فَلَا تَفْضَحُونِ، وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ

یعنی: و اهل آن شهر در حالی که خوشحالی می کردند روی آوردند. آن شهر سدوم بود و مراد این است که جمعیتی به خانه لوط هجوم آوردند که گویی همه اهل شهر بودند و دسته جمعی اظهار سرور می کردند. و ظاهر این است که وارد حیاط و خانه لوط شدند.

لوط پیامبر به آنها گفت: این جوانان مهمان من اند، مرا مفتضح و رسوا نکنید، و از خدا پروا نمایید و مرا خوار مسازید. زیرا توهین و ایدای مهمان توهین و ایدای میزبان است.

قَالُوا أَوْلَمْ نُنْهَكْ عَنِ الْعَالَمِينَ، قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

یعنی: قوم لوط گفتند: آیا ما تو را از جهانیان منع نکرده بودیم؟! یعنی از پناه دادن آنها و دفاع از ناموس آنها، و یا از ورود بیگانگان از هر جای دنیا. لوط در اصرار بر دفاع و عدم توان از مدافعه گفت: اگر شما اهل شهوتید و میل آمیزش دارید، اینان دختران من اند، یعنی با آنها ازدواج کنید. و ممکن است مراد از «هؤلاء» همسران خود آنها باشد به لحاظ آن که

ص: ۲۰۱

زن های ملت به حکم دختران پیامبرند، یعنی بروید با همسرانتان آمیزش نمایید.

لَعْمَرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ

یعنی: ای پیامبر، سوگند به جان تو که آنها در مستی خود حیران و سرگردان بودند.

یعنی در مستی کفر و گناه و شهوترانی در کمال انحراف و غفلت زندگی می کردند.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾
وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

لغت و اعراب:

أَشْرَقَ الرَّجُلُ: وقت طلوع خورشید وارد شد. (۱) ضمیرهای مؤنث در عالیها سافلها راجع اند به مدینه یا به مدائن و اراضی.
سَجِيلٌ: سنگ مخصوص یا گل متحجر. و در قاموس است: سَجِيلٌ حِجَارَةٌ كَالْمَدْرِ مَعْرَبٌ سَنَكٌ كِلٌ. تَوَسَّمُ الشَّيْءُ: به فراست دریافت آن را. مقیم:

ثابت و مستمر.

تفسیر:

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ، فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا

معنای فاء تفریع که بر سر أَخَذَتْهُمُ درآمده این است که پس از آن که فرستادگان خدا خبر هلاکت قوم را دادند و به لوط و خاندانش دستور بیرون شدن از شهر و دیار را ابلاغ نمودند و آنها از آن شهر و محیط بیرون شدند و این کار تا نزدیکی طلوع خورشید طول کشید، صیحه آسمانی که گفته شده به وسیله جبرئیل یا به خلق صوت در آن منطقه بوده، آن قوم را به هنگام ورود روز فرا گرفت. و ظاهراً از شدت صیحه احدی از جانداران باقی نماند.

ص: ۲۰۲

۱- . وارد وقت طلوع خورشید شد، صبح کرد.

و پس از آن صیحه آن شهر را زیر و رو کردیم. مراد این است که شهر سدوم یا همه شهرها و روستاهایی را که گرفتار آن مرض و گناه بودند از عمق نامعلومی بالا بردیم و وارونه کردیم که سطح شهر در زیر، و عمق آن در رو قرار گرفت.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ

یعنی: پس از هلاکت همه با صیحه و پیش از زیر و رو شدن، پاره های سنگ بر آنها باریدیم. و یا آن که پس از صیحه و زیر و رو کردن محل، سنگ پاره ها را بر زمین زیر و رو شده آنها باراندیم. (۱) إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ، وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مَّقِيمٌ

یعنی: در آن محل و مکان، بی تردید نشانه هایی است برای کسانی که فکر می کنند و حقایق را به فراست درمی یابند. و به یقین آن منطقه و شهر و روستا اکنون بر سر راهی است میان مکه و شام که مقیم است و پیوسته محل رفت و آمد است. یعنی باید مردم در آن سیر کنند و دقت نمایند و متنبه شوند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

یعنی: و نیز در آن ماجرا و حادثه نشانه ای است برای مؤمنان و گروندگان.

ظاهراً اسم اشاره در «انّ فی ذلک» اول، اشاره به منطقه و مکان های حادثه است که علایم و نشانه های حادثه در آن جا زیاد است و انسان های متوسّم و تیزبین درک می کنند و از این جهت «آیات» جمع آمده است، و در «انّ فی ذلک» این آیه اشاره به وقوع حادثه است که دلالت بر توحید و قدرت و عظمت خدا دارد و مؤمنان به نور ایمان بدان پی می برند، از این جهت مفرد آمده است.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿٧٩﴾

ص: ۲۰۳

۱- این تفسیر مبنی بر کلمه علیها به جای علیهم است که در سوره هود، آیه ۸۲ آمده است.

و ان كان ان مخففة است به قرينه دخول لام در خبر كان، به تقدير «ان الشأن كان كذا».

أَيْحَكَ الشَّجَرُ - از باب عِلْم - : انبوه و متراكم و درهم گشت. مرجع ضمير تشنيه در و انهما لبامام مسكن قوم لوط و ايكة قوم شعيب است، و باء بامام به معنای علی است، و امام به معنای راهنما و وسیله هدايت و مراد راه و جاده و یا لوح محفوظ است.

قوم شعيب (ع)

تفسير:

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ، فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ

این آیه اشاره به قوم شعيب پیامبر است که در سرزمینی پر برکت و مملو از درختان و در میان جنگلی طبیعی یا مصنوعی زندگی می کردند. شعيب نبی که در دعوت، قوی و در سخن، خطیب بود، از دعوت آنها فروگذاری نکرد، لکن آنها نپذیرفتند و طغیان نمودند.

معنای آیه: و حقیقت این است که اهل ایکه یعنی صاحبان باغ های انبوه با درختان سر به هم آورده، سخت ستمکار بودند. یعنی مشرک بودند که ستم به خدا می کردند و دعوت پیامبر را رد می نمودند که ستم به او و شریعت او و به نفس خویش بود. در نتیجه ما از آنها انتقام گرفتیم. یعنی گرمای شدید طاقت فرسایی را هفت شبانه روز بر آنها مسلط کردیم، سپس ابری بر آنها فرستادیم که از شدت گرما بدن پناهنده گشتند و به ناگاه آتش پاره هایی مشابه برف بر آنها بارانیدیم که همه خاکستر شدند. و البته هر دو محل و موضع عذاب بر سر راهی روشن و پر تردد قرار دارند.

سدوم شهر لوط میان مکه و شام و ایکه شهر شعيب میان مدینه و شام است. و ممکن است مراد از «امام مبین» لوح محفوظ باشد، یعنی منطقه هلاکت قوم لوط و قوم شعيب با نقشه کامل و حوادث و سرگذشت دقیق در لوح محفوظ الهی که مرجع و رهنما و هدايت گز فرشتگان ملاً اعلی است، ثابت و مندرج است.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾ وَكَانُوا يُنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ﴿٨٢﴾
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْحِكِينَ ﴿٨٣﴾ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

لغت و اعراب:

اصحاب حجر قوم نمود و امت صالح پیامبرند و حجر نام شهر آنهاست. نَحَتَ الْعُودَ - از باب ضَرَبَ -: تراشید چوب را.

تفسیر:

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ، وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ

یعنی: و حقیقت این است که اهالی شهر حجر، مسکن نمود قوم صالح همه فرستادگان ما را تکذیب نمودند (یعنی آنها با تکذیب صالح پیامبر گویی همه پیامبران را انکار نمودند، زیرا مرسلین همگی از جانب یک مبدأ و برای ابلاغ یک دین و یک هدف آمده اند و انکار یکی به منزله انکار همه است. و ممکن است قوم صالح از شدت طغیان همه را منکر شده اند)، و ما آیات خود را به آنها دادیم ولی آنها پیوسته از آیات ما روگردان بودند.

مراد از «آیات» معجزاتی است که به دست صالح ظهور کرد از تولد شتر به نحو خرق عادت و خوردن قسمت عظیمی از آب چشمه، و دادن شیر برای همه طایفه. و ممکن است مراد از آیات، احکام و قوانین آسمانی باشد که هر یک آیه الهی بود و مردم از همه اعراض کردند.

وَكَانُوا يُنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ، فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْحِكِينَ، فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

یعنی: و آنها پیوسته در دل کوه ها خانه هایی برای خود می تراشیدند و در سکونت و استفاده از آنها در ایمنی بودند، یعنی از فروریزی سقف و تأثیر زمین لرزه و نقب دزدان و تخریب دشمنان آسوده بودند. پس به ناگاه صیحه ای از آسمان آنها را در حالی که وارد صبح می شدند فرا گرفت، و آنچه در طول عمر کسب می کردند (از اموال و خدم و حشم و سپاه و وسایل دفاعی) عذابی را از آنها دفع نکرد.

فرامین و آموزش هایی به پیامبر

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْرِفْكَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ «۸۵» إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ «۸۶»
وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ «۸۷»

لغت و اعراب:

صَفْحَ عَنْهُ - از باب مَنَع - روی گرداند و اعراض نمود از او. مَثَانِي: جمع مَثِي، مصدر میمی است یعنی مکرر. مِنَ الْمَثَانِي مِنَ تَبْيِينِهِ است یا تَبْعِيضِهِ، به تقدیر «سبعاً هي المثنائي» یا «هي بعض المثنائي».

تفسیر:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ

یعنی: و ما آسمان ها و این زمین و آنچه را در میان آنهاست (از هوا و فضا و جو غیرمتناهی و فرشتگان و آدمیان و پریان و غیر آنها) نیافریدیم مگر به حق و درستی و هدفی والا و برتر، و غرضی صحیح و عقلانی، و حکمتی بالغ و رسا، و نه بر باطل و لغو و بی هدف. و ذکر این مطلب پس از بیان هلاکت طاغیان، مبین این است که مهلت دادن به طاغیان و مفسدان پس از یأس از تبتّهشان برخلاف هدف مقدس اصلی است و مقتضای

ص: ۲۰۶

حکمت بالغه نابودی آنهاست.

وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ

یعنی: و حتماً روز قیامت خواهد آمد؛ پس ای پیامبر، به طرزی نیکو و عاقلانه از آنها روی گردان.

جمله اول در این جا به منزله تعلیل جمله دوم است. یعنی در برابر کردار ظالمانه و بدشان، روش خشن و عکس العمل کیفری نشان مده، زیرا در قیامت به حسابشان می رسیم.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

یعنی: همانا پروردگار تو خلاق داناست.

خلاق یعنی توانا در آفرینش، مخترع بی نظیر، مبتکر بی بدیل، آفریننده بدون تقلید و خالق منحصر به فرد و یگانه در ایجاد و خلق جواهر به گونه ای که هر چه دیگران کنند، از قبیل خلق در اعراض و مونثاژ از خلق اول است. و علیم یعنی دانای مطلق و بدون قید که همه آنچه می بینی بخشی از آن است وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ [بقره، ۲۹].

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ

یعنی: ای پیامبر، حقیقت این است که ما تو را هفت تا از تکرار شده ها و قرآنی عظیم دادیم.

طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام مراد از «سبع» سوره حمد است که به اتفاق فریقین هفت آیه است، و کلمه «مِن» برای تبیین است یا برای تبعیض، و حاصل آیه بنابر تبیین چنین است: ما به تو سوره حمد دادیم که هفت آیه است و خود مثنایی است که در هر نمازی واجب یا مستحب حداقل دوبار باید خوانده شود و نماز بدون آن نماز نیست. و بنابر تبعیض، معنا چنین است: ما تو را سوره حمد دادیم که جزء این کتاب است که خود آن نیز مثنایی است: كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي [زمر، ۲۳] یعنی سوره ها و آیه های آن بیان یکدیگر است که گویی اعاده و تکرار می شوند. و نیز تو را قرآنی بزرگ دادیم.

و ذکر فاتحه الکتاب که سوره است و جزء، و قرآن عظیم که مجموع است و کل، در مقام امتنان به طایفه بشری، دلیل کمال عظمت و قداست و ارتفاع مقام این دو نعمت است به

گونه ای که نتوان تصور کرد.

لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿٨٩﴾
كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿٩١﴾ فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

لغت و اعراب:

مَدَّ بصره الى الشيء - از باب نصر - باز کرد به سوی آن چشم خود را و به دقت نگریست. ازواج: جمع زوج، جفت و صنف. خَفِضَ الشيء: پایین آورد آن را. كما أنزلنا متعلق است به فعل محذوف، به تقدیر «نزل علیکم العذاب». مقتسم: قسمت کننده. عضین: جمع عِضَه مخفف عِضْوَه، قطعه و پاره پاره شیء، مانند سنین جمع سنه.

تفسیر:

لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ

یعنی: ای پیامبر، هرگز چشمان خود را مدوز و خیره خیره منگر به سوی آنچه به اصناف و گروه هایی از آنها یعنی مشرکان و کفار، داده ایم. مراد ثروت های دنیوی آنهاست که دیگران بدان چشم می دوختند و آرزو می کردند از چارپایان و باغات و مزارع و فرزندان. و نیز هیچ گاه بر حال آنها اندوهگین مباش. یعنی غم مخور که چرا دعوت حق را نمی پذیرند و اصرار بر انکار دارند و دین و وسایل کمال انسانی را از دست می دهند و برای روز واپسین، عذاب بی پایان فراهم می کنند؟!!

وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ

ص: ۲۰۸

یعنی: و ای پیامبر، در مقابل مؤمنان و گروندگان به دین و کتابت تواضع کن و بال فرود آر.

این تعبیر کنایه است، زیرا مرغ در برابر جوجه های خود برای جمع آوری آنها زیر پر و بال، بال های خود را پایین می اندازد. و غرض آن که برای جذب مؤمنان و تعلیم و تربیت آنها فروتنی کامل انجام ده.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ، كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ

یعنی: و ای پیامبر، به مشرکان وقت نزول این آیه بگو که من به یقین بیم دهنده آشکارم و خدایم می گوید که ما بر شما عذاب می فرستیم همانند آن که بر قسمت کنندگان فرستادیم، آنها که این قرآن را پاره پاره کردند.

مراد از آنها مشرکان مکه در اوایل بعثت است که به عنوان ردّ و استهزا قرآن را به چند قسمت تقسیم می کردند و می گفتند: قسمتی از آن جادو، و قسمتی افسانه های پیشینیان و پاره ای شعر، و پاره ای کهنات و برخی دروغ و خلاف واقع است. و یا آن که آنها برخی را پذیرفته و برخی را انکار می کردند. و همه این اشخاص به تدریج در مرأی و منظر سایرین به عذاب های مختلف هلاک شدند. و این تهدید و انداز درباره پیروان آنهاست.

فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: پس ای پیامبر، سوگند به پروردگارت که بی تردید همگی آنها را در روز واپسین از آنچه می کردند مورد سؤال و بازجویی قرار خواهیم داد. یعنی از آنها به سؤال توبیخی و تحقیری و اهانتی از همه آنچه در دنیا می کرده اند خواهیم پرسید، از شرک و کفر و نفاق و عناد درونی، و فسق و کبایر عملی، و از آنچه علیه دعوت خدا و رسول او و مسلمین توطئه و فعالیت و نبرد نموده اند.

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ «۹۴» إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ «۹۵» الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ «۹۶»

تفسیر:

فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ

کلمه فاء دلالت بر تفریع آیه بر امور گذشته دارد، یعنی لزوم ابلاغ توحید و اعراض از درگیری با آنها و اندازشان از عذاب موعود.

معنای آیه: پس ای پیامبر، آنچه را که بدان مأمور می شوی آشکارا بیان کن و به جامعه برسان، یعنی توحید ذاتی و ربوبی را و نفی شرک در ابعاد مختلف را و دعوت به پذیرش شریعت الهی و کتاب آسمانی را. و نیز اعراض کن و روی برتاب از مشرکان، یعنی از ستیزه و نبرد با آنها، زیرا این شهر فعلاً جای مبارزه و این زمان فعلاً وقت مبارزه و این گروندگان را فعلاً توان مبارزه نیست. و این آیه به منزله تأکید بر صفح در آیه ۸۵ است.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ، الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

یعنی: ای پیامبر، ما بدون شک، شر و فساد استهزاکنندگان را که به پیروی از سران خود انجام می دهند از تو دور ساختیم، همانها که با وجود خداوند معبود دیگری برای خود قرار می دهند، پس آنها به زودی خواهند دانست.

وَلَقَدْ نَعَلَّمَ أَنَّكَ يَظِيْقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿٩٧﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ﴿٩٨﴾ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿٩٩﴾

تفسیر:

وَلَقَدْ نَعَلَّمَ أَنَّكَ يَظِيْقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ

یعنی: در حقیقت می دانیم که تو بی تردید سینه ات به خاطر آنچه آنها می گویند، تنگ می شود. یعنی آنچه کفار و مشرکان قریش و اهل مکه می گویند، نظیر سخنان کفرآمیز، تعریف و توصیف بت های معبود خود، دادن شعارهای باطل به نفع آنها، انکار و تکذیب معجزات و کتاب آسمانی تو. و این کلام، تسلیت و تشفی قلب پیامبر اسلام است که

ص: ۲۱۰

نظیرش در سوره های مکی بسیار است، زیرا فشار روحی بر آن حضرت در مکه زیاد بود.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ

یعنی: پس ای پیامبر، پروردگارت را همراه حمد تسبیح کن و از سجده کنندگان باش.

توأم با اثبات همه صفات جلال و جمال برای پروردگار در مرحله اعتقاد و گفتار، و اثبات همه عمل های خیر در جهان تکوین برای او، هر عیب و نقص را از حیث اعتقاد و گفتار از او دور کن و او را منزّه و مقدس بدان و به تناسب مقام او در برابرش خضوع تکوینی و سجدۀ تشریحی کن.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

یعنی: و پروردگار خود را تا آن گاه که برایت یقین بیاید پرستش نما.

مراد از یقین، امر متیقن و حتمی است یعنی مرگی که همه صاحبان حیات را درخواهد یافت؛ فرد انسان ها را به تدریج و مجتمع آنها را در خاتمۀ جهان دفعتاً و یکجا.

۸۴/۹/۷

ص: ۲۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿٢﴾ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣﴾

لغت و اعراب:

فلا تستعجلوه ضمير منصوب راجع است به امر یا به الله. روح موجودی است به غایت لطیف و نورانی و سماوی که با هر جسمی تماس گیرد آن را حیات می بخشد. بالروح باء معیت است. من امره یعنی بامره و لأجل امره. من موصوله منطبق بر پیامبران است. أن أنذروا به تقدیر «یوصیهم أن أنذروا». سماء: آنچه بالای سر است.

بشارت به پیروزی در جنگ بدر

تفسیر:

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ

صدر این سوره تا آیه ۴۱ نشان می دهد که در مکه در اواخر اقامت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

ص: ۲۱۳

نازل شده به قرینه وعده به نزدیک شدن شکست مشرکان که اشاره به غزوه بدر است که در اوایل هجرت در مدینه واقع شد. و از آیه ۴۱ به بعد دلالت دارد که در مدینه نازل شده به قرینه این که از حال کسانی که هجرت کرده اند و جهاد می کنند سخن گفته است و این پس از هجرت است. پس صدر سوره مکی و باقی مدنی است.

معنای آیه: امر و فرمان خدا فرا رسید، پس شتاب در آمدن آن نکنید.

این خطاب به مشرکان است و مراد رسیدن فرمان خدا به جنگ بدر و شکست فاحش و تاریخی مشرکان است، و خبر از نزدیکی آن می دهد به نحوی که گویی فرارسیده و مشرکان به عنوان استهزا تعجیل در آمدن آن داشتند.

سخنی با مشرکان

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

این جمله مستأنفه و به عنوان التفات از خطاب به غیبت است و اشاره به این که توهم نشود بتان قریش می توانند از آنچه خدا وعده داده جلوگیری کنند، بلکه خداوند منزّه و برتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند.

يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ

یعنی: خداوند، فرشتگان خود را همراه روح به دستور خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرومی فرستد و آنها را توصیه می کند که به مردم ابلاغ و تعلیم نمایند که معبودی جز من وجود ندارد، پس از من پروا کنید و تقوا ورزید.

مراد از روح در این جا دین و شریعت و کتاب آسمانی است، زیرا همان گونه که روح، بدن را زنده می کند آنها هم به پیکر جامعه بشری حیات می بخشند و مجتمع انسانی را از نظر عقاید و باورها و حالات و ملکات و آداب و رفتار، زنده و با طراوت می سازند. و مراد از «من یشاء» پیامبران و رسولان الهی است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

یعنی: خدایی که آسمان ها و این زمین را به حق و هدفی درست و والا آفریده است. مراد از آسمان ها ستارگان و کرات فوق است که هر یک سماء است، یا طبقات هفتگانه به اصطلاح شرع است. و الف لام «الأرض» عهد حضوری و اشاره به این زمین، یا جنس است بنابراین که کره زمین نیز متعدد است. و خداوند برتر است از آنچه برای او

شریک قرار می دهند.

نعمت های خدا برای بشر

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٤﴾ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾

لغت و اعراب:

انعام: جمع نعم، چهارپایان چهارگانه اهلی و وحشی (۱) یعنی شتر و گاو و گوسفند و بز.

دَفِئَ الشَّيْءِ - از باب عَلِمَ - گرم شد، دِفْءٌ: گرما. أَرَاخَ الدَّابَّةَ: حیوان را از صحرا به مُرَاح یعنی خوابگاه خود آورد. سَيَّرَاحَ الماشية - از باب مَنَعَ - حیوان را از خوابگاه به صحرا برد.

تفسیر:

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ

یعنی: خداوند انسان را از نطفه آفرید. مراد آفریدن نسل دو انسان اولی است که جدّ و جدّه اعلای او هستند، از مایع مخصوصی که در صلب پدر و رحم مادر او پدید می آید و از امتزاج آنها پس از طی مراحل از حرکت تکاملی جنین پیدا می شود و پس از تولد و سیر حالات و کمالاتی به رتبه بلوغ می رسد. «فاذا هو خصيم مبين» یعنی پس به ناگاه می بینی که او در مقام دفاع از حقوق خود، ستیزه گری قوی و مجادله کننده ای آشکار می گردد.

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

یعنی: و نیز خداوند، چهارپایان را آفرید که برای شما در آفرینش آنها گرمی است، گرمی بدن به وسیله پشم و کرک آنها، و گرمی زندگی به خاطر نگهداری و استفاده متنوع از

ص: ۲۱۵

آنها. و شما را نیز در آنها سودهایی است از شیر و پشم و موی و کرک و فضولات و گوشت و پوست و انواع دیگر استفاده ها. و نیز از آنها می خورید، یعنی یکی از مهم ترین قسمت های غذای شما گوشت آنهاست. و مراد از «انعام» چهارپایان هشت گانه است:

وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ [زمر، ۶] یعنی شتر و گاو و گوسفند و بز از اهلی و وحشی. (۱) وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ

یعنی: و برای شما روستاییان و دامداران هنگامی که آنها را شامگاهان از صحرا بازمی گردانید و صبحگاهان به چراگاه می فرستید، جمال و آرایش و شکوه در زندگی است.

وَتَحْمِيلٌ أَنْتَقَالُكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا يَبَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۷) وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸)

لغت و اعراب:

شِقٌّ: مشقت. خیل اسم جمع اسب است. بغال: جمع بغل، استر. حمیر: جمع حمار. و نصب این سه کلمه به تقدیر «خَلَقَ» است. زینة مفعول له و عطف است به محل لتركبوها به تقدیر «لرکوبکم و للزینة».

تفسیر:

وَتَحْمِيلٌ أَنْتَقَالُكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا يَبَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ

یعنی: و آن چهارپایان - نوع شتر از میان آنها - کالاهای سنگین شما را به سوی شهر و روستایی برمی دارد و می رساند که اگر خود به پای خویش آن جا می رفتید جز با مشقت و

ص: ۲۱۶

تحمل دشواری نمی رسیدید. به یقین پروردگار شما بسیار رئوف و مهربان است.

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: و خداوند اسبان و استران و خران را نیز آفرید تا سوار شوید و برای شما زینت و آرایش و تجمل زندگی باشد، و خدا در آینده چیزهایی خواهد آفرید که نمی دانید.

این جمله اشاره است به وسایط نقلیه موتوری از زمینی و دریایی و هوایی که در عصر نزول آیه نبوده و تا امروز انواع مختلفی پیدا شده و نیز پیدا خواهد شد. و نسبت آفرینش آنها به خدا به تسبیح است که مواد اولیه آنها را در زمین قرار داده و فکر و ابتکار ساختن آنها را به بشر عنایت کرده که مباشرتاً انجام دهد.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ «۹» هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ «۱۰» يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ «۱۱»

لغت و اعراب:

قصید: استقامت، مصدر به معنای فاعل است و اضافه آن به سبیل اضافه صفت به موصوف است. جائر: منحرف از حق و عدالت. لکم منه شراب جار و مجرورها خبر و شراب مبتداست. شجر: گیاه و درخت. أسام الماشیه: حیوان را به چراگاه برد.

تفسیر:

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ

یعنی: و ارائه و نشان دادن راه مستقیم بر عهده خداوند است (مراد راه معنوی در عقاید

و اخلاق و رفتار است که طبق قاعده لطف بر او واجب است مجتمع بشری را بدان راهنمایی نماید، و این آیه نظیر **إِنَّ عَلَيْنَا** **لَلْهُدَىٰ [لیل، ۱۲]** است. و برخی از راه‌ها جائز و منحرف است، یعنی در همه ابعاد انسانی نظیر شرک و کفر که انحراف در اصول، و فسق و گناهان کبیره که انحراف در اعمال است. و اگر خدا می‌خواست، همه شما بشرها را بدون استثنا به اراده حتمی و به نحو جبر و اکراه هدایت می‌کرد. یعنی ولکن خداوند بنا ندارد بشر را در کارهای ارادی خویش چه در مادیات و چه در معنویات در اعمال قلبی یا بدنی مجبور نماید، بلکه دنیا خانه اختیار است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ

یعنی: خدا کسی است که از آسمان، یعنی از بالای سرتان، آبی نازل کرد به صورت باران و برف و تگرگ، که از آن برای شما آب‌های آشامیدنی است (اشاره به این که در هر جای زمین آب بنوشید خواه از چشمه و رود و نهر بزرگ و خواه از چاه‌های عمیق و غیر عمیق، از همان آبی است که از بالای سرتان فرو ریخته است) و از آن آب، درخت و گیاهی است که در میان آن، یعنی در میان انبوه درختان و چمن‌ها و علفزارها و فضاها سرسبزی که همه به برکت آن آب پدید آمده، حیوانات و مواشی خود را می‌چرانند.

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: به وسیله آن آب برای شما کشت و زرع و درخت زیتون و درختان خرما و انگور، و میوه زیتون و خرما و انگور، و از هر نوع میوه جات و حاصل گیاهان می‌رویانند.

حقیقت این است که در این کار نشانه‌ای است برای گروهی که فکر می‌کنند و می‌اندیشند.

کلمه «ذلک» در جمله اخیر اشاره است به انزال آب و استفاده بشر و گیاه از آن و یافتن حیات به وسیله آن که هر یک نشانه روشنی بر توحید و قدرت و حکمت و رحمت اوست. و «یتفکرون» اشاره است به این که می‌اندیشند که این همه آب از کجا سرچشمه گرفته، و چگونه از دریایی شور برخاسته و مسافت‌هایی بس دراز پیموده، و کجا و کی شیرین شده، و چگونه به مناطق نیازمند این کره عادلانه قسمت

شده، و چگونه از یک نوع آب و یک قطعه زمین درختان مختلف و نباتات گوناگون با اختلاف رنگ و بو و طعم و هیئت و خواص و آثار رویداده، و چرا و به چه حکمتی گاهی در جریان ابرها و تقسیم آب ها و کیفیت ریزش آنها و در تقسیم حاصل ها و ثمرات، اختلال و خلاف نظم رخ داده و جریانی ناروا و خلاف صلاح و زیانبار و فسادآور پیش آمده است!

وَسَيَحْزَنُ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾

لغت و اعراب:

والنجوم مسخرات مبتدا و خبر است. ذرأ الشيء: آفرید آن را. الوان: جمع لون، رنگ، نوع و صنف شیء. و ما ذرأ عطف است به الليل در آیه قبل. (طری: تر و تازه. حلیه: وسیله آرایش از فلزات و احجار کریمه و غیره. مخر الماء - از باب نصر و منع - شکافت آن را.

مواخر: جمع ماخر و ماخره، شکافنده. ولتبتغوا عطف است به محذوف، به تقدیر «لتنتفعوا بها و لتبتغوا».

ص: ۲۱۹

۱- در مجمع البیان آمده است: ما ذرأ منصوب است به فعل مقدر، به تقدیر «و خلق ما ذرأ».

تفسیر:

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ

یعنی: و برای شما شب و روز و خورشید و ماه را مسخر و رام نمود. او کره زمین و مسکن اصلی شما را در برابر خورشید به حرکت وضعی در آورد تا شب و روز پدید آید و به نفع شما رام گردد، و نیز خورشید و ماه را به اراده حتمی خود رام نمود که حرکت مستقیم و مستدیر کنند و به تناوب در روز و شب شما را نور دهند و از تابش خود اجساد شما و هوا و خاک و گیاه و حیوانات را نیرو بخشند و تربیت کنند. و نیز همه ستارگان نزدیک و دور که در منظومه های شمسی و کهکشان ها قرار دارند مسخر فرمان و رام اراده اویند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

یعنی: در این تسخیر نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند. زیرا تسخیر این امور در ضمن تسخیر شرایش اجزای عالم هستی است که بسیار عظیم و عجیب و بهت آور و فوق توان درک بشر است، و جملگی آیه و نشانه است بر توحید ذات و عظمت و علم و قدرت و سلطه تام و حکمت خداوند در نزد کسانی که می اندیشند.

وَمَا ذَرَأَّا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ

یعنی: و نیز مسخر و رام کرد [یا آفرید] و در اختیار شما گذاشت آنچه را که در این زمین به خاطر شما آفریده از انواع (۱) نعم دنیوی و الوان مختلف و اقسام بی پایان و سایل زندگی؛ که بی تردید در این امر نشانه ای است برای کسانی که اهل تذکرند.

یعنی در رام کردن و تحت اختیار قرار دادن یکایک نعمت ها و مواهب و عطایای خدا در روی زمین برای ساکنان آن که وسیله بقا و تکامل موجودات زنده آن است، نشانه توحید و عظمت و رحمت و حکمت او برای اهل تذکر است.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبِيَّةً تَلْبَسُونَهَا

ص: ۲۲۰

۱- و آفرید برای شما انواع....

و اوست کسی که دریا را مسخر و رام تکوینی شما کرد، یعنی انبوه آبی موج و متراکم ناپیدا کرانه راکد و ثابت را قابل تسلط و تصرف شما و مهیای سواری و بهره برداری و مسافرت در سطح وسیع آن قرار داد که محفوظ از طغیان غیرعادی و تلاطم و توفان غیرطبیعی باشد و به راحتی بر آن تسلط یابید و استفاده کنید. این چنین کرد برای این که از آن گوشتی تر و تازه خواه ماهی یا سایر خوراکی های حلال آن بخورید و از اعماق آن وسایل زینت و آرایش زندگی که می پوشید استخراج نمایید.

وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

یعنی: و کشتی ها را هنگام حرکت در سطح آن می بینی در حالی که مقدمشان سینه دریا را می شکافد و پیش می رود. و این به خاطر آن است که شما انواع استفاده را بکنید و برای آن که از فضل و رحمت خدا و ارزاق مختلف و وسایل گوناگون زندگی به وسیله کسب و تجارت جستجو نمایید، و شاید شما سپاسگزار باشید.

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ «۱۵» وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ «۱۶» أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ «۱۷» وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۸» وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ «۱۹»

لغت و اعراب:

رواسی: جمع راسیه، شیء ثابت و استوار، کوه. ماد الشیء - از باب ضَرَبَ - متحرک و مضطرب شد. آن تمید بهم به تقدیر «کراهه آن تمید». و آنهاراً و سبلاً به تقدیر «و جعل» یا «و خلق». عد الشیء - از باب نَصَرَ - شمرد آن را. أحصى الشیء: شمار آن را به دست آورد و بدان احاطه نمود.

ص: ۲۲۱

تفسیر:

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

یعنی: و نیز خداوند در روی کره زمین کوه هایی ثابت و استوار و ریشه دار بیفکند.

محتمل است مراد از «افکندن» این باشد که کوه ها از کرات دیگر به سوی این کره پرت شده اند تا در محل خود جا باز کنند و مستقر گردند. و این گونه کرد که مبادا این زمین شما را متزلزل و مضطرب کند، یعنی به واسطه زلزله و حرکت های مختلف، ساکنانش را در خطر اندازد. و نیز برای شما در این زمین نهرهای آب روان از کوچک و بزرگ و همانند دریا و نیز راه هایی مختلف کوتاه و دراز، مستقیم و منحنی، کم عرض و پهن، در صحراهای هموار و کوه و دره قرار داد، شاید شما به سوی هدفتان هدایت یابید.

وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

یعنی: و نیز برای شما علامت ها و نشانه هایی قرار داد، یعنی نشانه ها برای هدایت و رسیدن به اهدافتان در روی این کره از قبیل سمت خاور و باختر و شمال و جنوب و جهت وزش بادهای، و کوه و دره ها و جریان آب ها و جاذبه قطب و غیر آنها. و نیز آنها به وسیله ستاره ره یابی دارند. مراد طایفه عرب آن عصر است که مشهور به درایت در حالات نجوم بودند و به وسیله ستاره قطبی جدی و ستاره های دیگر راه صحرا و دریا را ره یابی می کردند.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

این آیه متفرع بر شمارش نعمت های بی پایان عالم هستی است که از آیه چهار تا این جا بدانها اشاره شده است. یعنی: پس آیا کسی که پیوسته در این جهان موجود می آفریند و همه موجودات آفریده اوست همانند کسی است که هیچ گونه آفرینشی ندارد؟ مانند بتان و سایر معبودات مشرکان که خود جمادی بیش نیستند. پس آیا متذکر نمی شوید؟ خطاب به مشرکان است یا به مؤمنان.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: و اگر نعمت های خدا را بر شمارید هرگز احصا نمی کنید. زیرا از کثرتشان

نمی توانید همه را بشمارید و بر آنها احاطه کنید. و لازم مطلب این است که بشر در انجام شکر آنها نیز عاجز و قاصر است، و از این رو فرمود: خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

یعنی: و خداوند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می کنید می داند.

او آنچه را پنهان می دارید از خطورات قلبی و تصمیمات درونی و باورهای نیک و بد اعتقادی و حالات و ملکات روانی و کارهای بدنی و غیره، و آنچه را آشکار می کنید از ضمیرتان و اعمال و کردارتان می داند.

بطلان شرک

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ « ۲۰ » أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ « ۲۱ » إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ « ۲۲ » لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ « ۲۳ »

لغت و اعراب:

والذین یدعون ای یدعونهم. و ما یشعرون ایان یدعون هر دو ضمیر جمع راجع است به بتان، و ممکن است دومی راجع باشد به مشرکان. لاجرم غلبه استعمال پیدا کرده در معنای تحقیق، به تقدیر «حقُّ أنَّ الله يعلم».

تفسیر:

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ

یعنی: و کسانی که مشرکان، آنها را به جز خدا و به جای خداوند می خوانند، همانند بتان و ستارگان، آنها چیزی را نمی آفرینند و آنها خود مخلوق اند که آفریده می شوند.

ص: ۲۲۳

یعنی: آن بتان مردگان اند و از آغاز نیز بی روح اند و خود نمی دانند کی برانگیخته می شوند. یا و نمی دانند پرستندگانشان کی برانگیخته می شوند. یعنی ربّ و معبود انسان ها باید چنین علمی را داشته باشد.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

یعنی: خدای شما خدایی است یکتا، پس کسانی که به روز واپسین ایمان نمی آورند دل هایشان منکر و خود مستکبرند. یعنی عدم ایمان آنها به آخرت با اعتراف به توحید بدین سبب است که دل هایشان به وسیله عناد و تقلید کورکورانه منکر شده و خود در برابر دعوت پیامبران الهی و قضاوت عقل سلیم، سخت در تکبر و خودبینی قرار دارند.

لَا جَزْمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ

یعنی: حقّ است و برگشت ندارد که خداوند هر چه را آنها پنهان می دارند و آشکار می سازند می داند. و تفصیل این دو جمله در آیه ۱۹ گذشت. و بی تردید خداوند مستکبران را دوست ندارد؛ استکبار در برابر هر حقّی که در رأس آنها استکبار در مقابل پیامبران الهی و دعوت به توحید و دین و شرایع است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ «۲۴» لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَمِثْلِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنَ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ «۲۵» قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ «۲۶»

اساطیر: جمع اسطوره، افسانه و تزهات و اباطیل. لیحملوا لام عاقبت است. بغير علم حال است از ضمیر هم در یضلونهم. أتى المكان: آمد به آن مکان، و نیز خراب و ویران نمود آن مکان را. من القواعد یعنی از اساس و پایه هایش. خَرَّ السَّقْفُ: فرو ریخت.

سرانجام کفر، مکر با خدا، تقوا

تفسیر:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

یعنی: و چون به مشرکان مکه و قریش گفته شود - هر گاه برخی از افراد خودشان یا برخی از مؤمنان از آنها درباره آیات و سوره های قرآنی پرسند - که پروردگارتان چه چیزی نازل کرده؟ آنها در جواب از روی استهزا و انکار وحی بودن آن می گویند: آنچه می خواند افسانه های پیشینیان است.

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ

یعنی: این گفتار آنها درباره قرآن برای این است که در روز قیامت بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش گیرند و نیز از گناهان کسانی که آنها را در دنیا از روی جهل و نادانی گمراه می کردند بر دوش کشند (یعنی عاقبت کار آنها این شد نه آن که در حال عمل چنین قصدی داشتند. و مراد از حمل گناه آنها این است که گناه گمراه شدگان هرچند نسبت مباشری به خودشان دارد ولی به نسبت تسبیبی و روی قاعده «مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وَرَثَةٌ مِمَّنْ كَفَرَ بِهَا» آنها نیز مثل آن گناهان را خواهند داشت. و اطلاق عنوان «بغير علم» بر گمراه شدگان بدین جهت است که مُضِلَّانَ غالباً سران جامعه و علمای سوء و سلطه گران جور هستند، و گمراه شدگان، نادان ها و جاهل های آنها). آگاه باشید که بسی زشت و بد است آنچه از گناه بر دوش می کشند.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوَقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

یعنی: به حقیقت کسانی که پیش از آنها بودند از طغیانگران ملت و مخالفان پیامبران

خدا مکر و فریب کردند، پس خداوند بناها و ساختمان های آنها را از پایه و اساس ویران کرد، یعنی در حالی که در مساکن خود آرمیده بودند به وسیله زلزله یا سیل یا صاعقه ای بنیان خانه ها را در هم شکست، و به ناگاه سقف خانه از بالای سرشان بر آنها فرو ریخت، و عذاب خدای قهار بر آنها از راهی که نمی دانستند و گمان نمی کردند فرا رسید.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ «۲۷» الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «۲۸» فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ «۲۹»

لغت و اعراب:

أخزاء: او را خوار و رسوا کرد. شاقه: با او دشمنی و عداوت نمود. الذين تتوفاهم صفت کافرین در آیه قبل است. سلم: انقیاد و تسلیم شدن. تکبر زید: کبر را پذیرفت و بدان متصف شد. خالدین فیها حال مقدره است از فاعل ادخلوا.

تفسیر:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ

یعنی: سپس خداوند روز رستاخیز آنها را خوار و رسوا خواهد کرد - به وسیله آشکار کردن کفر و طغیان و نفاق و خبث درونی و گناهان عملی آنها - و نیز به آنها خواهد گفت:

ص: ۲۲۶

کجايند شريکان من، يعنى بتان و ستارگان و معبودات ديگر که آنها را شريك من مى خوانديد و درباره آنها با من دشمنى مى کرديد؟! (۱) قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ

يعنى: كسانى که به آنها علم و دانش داده شده، در آن جا مى گویند: به يقين امروز خواری و بدی بر کافران است. مراد اين است که پس از محکوميت و خواری مشرکان در صحنه محشر و در منظر و دیدگاه فرشتگان و اهل محشر، آنان که در دنیا به آنها علم دين و معارف الهی اعطا شده بود، خاصه متصدیان دعوت آنها که مرارت مخالفت و ستیزه های آنها را چشیده بودند، به عنوان اظهار انزجار و تحقير و اهانت آنها و شعار عليه هر باطلی، در میان انبوه اهل محشر خواهند گفت: حَقًّا که امروز رسوایی و خواری و بدی و وخامت عاقبت بر کافران است. بنابراین مراد از کافران در اين جمله اعم از مشرکان است هرچند صدر آیه مربوط به مشرکان است.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْفَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ

يعنى: کفار همان ها هستند که فرشتگان مرگ آنها را در حالی که ستمکار به نفس خویش اند قبض روح مى کنند (مراد اين که آنها تا دم مرگ هم از کفر برنگشتند و بدان اعتقاد تسليم مرگ شدند)، پس آنها در آن روز بعد از مشاهده جلال و قدرت مالک آن روز و دستگاه محاکمه و دقت محاسبه، و فزونی و صداقت شهود، و علم و متانت و درایت داوران، سر تسليم فرود مى آورند و از هول جان و دهشت منظره و عجز خود چنین مى گویند: ما هرگز کار زشت نمی کردیم.

بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

يعنى: آری خداوند به آنچه در دنیا مى کرديد داناست.

این خطابی است از جانب خدا یا از فرشتگان به آنها. و معنای «علیم» آن است که عمل های قلبی و بدنی شما پیش از آن که آفریده شوید، در علم ازلی الهی ثابت بود و الآن هم هست.

ص: ۲۲۷

۱- . این ترجمه بنابر قرائت تشاقون به کسر نون است، اما بنابر فتح نون چنان که در قرآن کریم آمده ترجمه اش این است: ... درباره آنها با من یا با مؤمنان دشمنى مى کرديد.

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

یعنی: پس از محکومیت آنها و رد و بدل گفتار و پاسخ، به آنها خطاب می شود:

وارد درهای جهنم شوید. یعنی همه شما باید از این هفت در وارد دوزخ شوید.

و این آیه مبین اصل انقسام است و کیفیت تقسیم و دخول در آن محول به روایات است که برحسب اقسام کفر و شدت و ضعف آن و انضمام و عدم انضمام فعالیت های ضد دینی در برابر رسل الهی و گناهان کبیره دیگر و زیادی و کمی اتباع و پیروان تقسیم می شوند. و در حالی وارد شوید که در آن جاودان باشید، و به یقین بد جایی است جایگاه متکبران.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَبُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسِبَتَهُ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٠﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٢﴾

تفسیر:

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا

یعنی: و به کسانی که تقوا ورزیدند، یعنی ایمان آورده و عمل صالح کردند، گفته شود:

پروردگارتان چه نازل کرده؟ گویند: خداوند خیر نازل کرده است.

محتمل است که پرسش کننده در این جا مشرکان یا جاسوسان آنها باشند که پیوسته از مسلمین به عنوان امتحان پرسش داشتند، و مسئول عنه یعنی مورد سؤال، هر آیه و سوره و حکم تازه ای است که برای توطئه علیه آن تحقیق می کردند. و ممکن است راجع به اصل

ص: ۲۲۸

دین و کتاب و شریعت اسلام باشد که مسلمین را در عقایدشان بیازمایند. و پاسخ مؤمنان اظهار پذیرش و اذعان به خیر بودن آن است.

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ

این کلام بیان اجمالی خیر بودن چیزی است که نازل شده است.

یعنی: روح آنچه نازل شده این است: برای کسانی که در این دنیا کار خیر اعتقادی و عملی انجام داده اند، به تناسب کار و گنجایش دنیا پاداشی نیکوست، و البته خانه آخرت خیر و بهتر است، زیرا وضع آن جا برای پاداش عمل های صالح و کیفر کارهای شر است. و حَقًّا که نیکو خانه ای است خانه پرهیزکاران.

جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ

یعنی: خانه آخرت متقین بهشت ها و باغ های جاودانی است که پس از پایان یافتن روز قیامت بدان جا وارد می شوند، از زیر ساختمان ها و درختان آنها نهرهایی در جریان است، یعنی از همه انواع مایعات که در رأس آنها چهار نهر عظیم مذکور در آیه ۱۵ سوره محمد است. در آن بهشت ها هر چیزی که بخواهند برای آنها حاضر و آماده است، و این گونه خداوند پرهیزکاران را پاداش می دهد.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: متقین کسانی هستند که فرشتگان مرگ، آنها را در حالی که پاکیزه اند قبض روح می کنند، یعنی پاکیزه از پلیدی کفر و نفاق و رذایل اخلاق و آلودگی گناهان فرعی.

فرشتگان در آن هنگام به آنها می گویند: سلام بر شما، داخل بهشت شوید به سزای آنچه انجام می دادید.

این سلام پس از خروج روح از جسد و پیش از ورود به بهشت در نخستین ملاقات و برخورد فرشتگان با روح مؤمن است، و الف لام «الجنة» عهد حضوری است و اشاره به بهشت برزخ است که بدون فصل زیادی پس از مرگ شروع می شود و در فاصله میان مرگ و قیامت در آن جا خواهند بود.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
«۳۳» فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ «۳۴»

لغت و اعراب:

نَظَرَ الشَّيْءَ - از باب نَصَرَ - نگاه کرد به آن، و نیز منتظر آن شد. سَيِّئَاتٌ ما عملوا یعنی جزاؤها یا نفسها. حاق به - از باب ضَرَبَ - احاطه کرد به آن، و حاق به الأمر: لازم و واجب شد. و این کلمه همیشه در شر استعمال می شود.

تفسیر:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

آیه بازگشت به حال مشرکان مکه و بیان استکبار و عناد آنها در برابر دعوت پیامبر اسلام است. یعنی: آیا کفار قریش با اصرار به ردّ دعوت خداوند جز انتظار این را دارند که به ناگاه فرشتگان عذاب بیایند و جان همه را بستانند، و یا آن که فرمان پروردگارت برسد؟! یعنی دستور نزول عذاب دسته جمعی نظیر قوم نوح و هود و لوط صادر کند. و آنها که پیش از اینها بودند این چنین کردند، یعنی اقوام طغیان گر گذشته اصرار کردند تا فرشته ها یا فرمان حق فرا رسید. و هرگز خدا بر آنها ستم نکرد، و لکن آنها خود به نفس خویش ستم می نمودند.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

یعنی: و سرانجام کیفر گناہانی که کرده بودند به آنها رسید. و یا آن که خود گناہان

اعتقادی و عملی دنیوی در آخرت به نحو تجسم به عذاب و تبلور به عقوبت های اخروی، آنها را فرا گرفت، و آنچه بدان استهزا می کردند، یعنی آتش و دوزخ و عذاب های آخرت، آنها را احاطه نمود.

جبرگرایی مشرکان

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ «۳۵»

تفسیر:

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ

این آیه در بطلان استدلال مشرکانی است که بت می پرستیدند و حلال های خدا را مانند بحیره، سائبه، وصیله و حام که در آیه ۱۰۳ مائده ذکر شده، حرام کرده بودند و می خواستند اثبات کنند خدا خود به این پرستش و تحریم راضی است.

معنای آیه: و کسانی که شرک ورزیدند (در مقام اعتذار از بت پرستی و تحریم حلال) گفتند: اگر خدا می خواست که ما بت پرستیم هرگز ما و پدرانمان جز او چیزی را نمی پرستیدیم و هرگز بدون حکم و رضای او چیزی را حرام نمی کردیم.

و غرضشان این است که تخلف اراده خدا از مراد، محال است، پس اگر خدا اراده داشت که ما مرتکب بت پرستی و تحریم حلال نشویم قهراً و جبراً ما نمی کردیم و حال که ما بت می پرستیم و حلال و حرام می نماییم پس اراده ترک ندارد و بدان راضی است!

كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

یعنی: کسانی از مشرکان که پیش از اینان گذشته اند نیز این گونه عمل کردند.

ص: ۲۳۱

آنها بت پرستیدند و حلال خدا را حرام کردند و خواستند همه را به خدا نسبت دهند به دلیل این قاعده باطل که هر عملی را انجام دادیم معلوم می شود خداوند ترک آن را نخواسته و گرنه واقع نمی شد، پس بدان راضی است!

فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

یعنی: پس آیا بر فرستادگان خداوند وظیفه ای جز رساندن آشکار است؟

مراد آن که پیامبران و فرستادگان خداوند باید حقایق را به نحو آشکار به مردم برسانند، و از آن جمله فساد سفسطه و بطلان گفتار مشرکان در این مورد است، زیرا مراد از این که خداوند بت پرستی و بدعت و تحریم حلال را نمی خواهد این است که از آنها نهی انشائی تشریحی نموده، نه آن که اراده حتمی بر ترک و عدم تحقق آنها در خارج دارد، بلکه خدا در باب تکالیف و در مرحله امتثال آن، بنده خود را آزاد گذاشته است، و تخلف اراده خدا از مراد در اراده تشریحی ممکن است.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَبَّوْا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ «۳۶» إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ «۳۷»

لغت و اعراب:

أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ متعلق است به محذوف، به تقدیر «و قلنا لهم بلسانه أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ». طاغوت:

متجاوز از حد در طغیان، و هر چیزی غیر خدا که پرستش شود؛ مفرد و جمع در آن یکسان است. فان الله لا يهدي به جای جزای شرط است به تقدیر «لم ينفعهم حرصك». من يضل ضمير فاعل به الله برمی گردد.

ص: ۲۳۲

تفسیر:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ

یعنی: و حقیقت این است که ما در میان هر امت و ملتی رسولی برانگیختیم و روح این بعثت و برانگیختن پیامبران این بود که به مردم به زبان انبیا می گفتیم که خدا را پرستش کنید و از طغیانگران جنی و انسی دوری جوئید.

باید دانست که کلمه «کُلُّ أُمَّةٍ» عام است و شامل انسان هایی از نسل آدم می شود که در مناطق دور از نوع انسانی در سلسله تاریخ ما زندگی می کردند، و نیز انسان هایی اگر فرض شود پیش از خلقت آدم جد ما در روی کره زمین زیست داشتند، و هم چنین اگر فرض شود در کرات دیگر بودند. و اگر صحت و اعتبار آنچه نقل می شود که خلق الله أَلْفَ أَلْفِ عَالَمٍ و أَلْفَ أَلْفِ آدَمٍ ثابت شود و چنین عوالمی بوده باشد، این آیه دلالت دارد که همه آن امت ها رسولی برانگیخته از خودشان داشته اند و دعوت به توحید ذات و صفات می کرده اند. و حاصل آیه این است که سنت جاریه الهی بر این است که از آغاز اجتماع مکلفان در صحنه وجود که عنوان امت بر آنها صادق باشد خدا آنها را از نعمت بعث رسول و دعوت به عبادت حق و ترک طاغوت محروم نکرده است.

و مراد از «طاغوت» شیطان و پیروان اوست از پیشوایان مذاهب باطله و سلاطین جور و علمای سوء.

فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ

یعنی: پس از بعثت رسولان به سوی ملت ها، برخی از آنها را خداوند هدایت نمود و برخی از آنها گمراهی در حقشان ثابت شد، یعنی دعوت را نپذیرفتند و گمراهیشان ادامه یافت.

در این جملات، هدایت به خداوند نسبت داده شده است، زیرا هدایت مخصوص اوست و غیر او از پیامبران و غیر آنها هدایتی ندارند جز به واسطه او، و اما ضلالت نه، زیرا پس از اتمام حجت، ضلالت به اختیار و اراده خود شخص است. ولی به خاطر آن که خدا او را در آن گمراهی رها می کند به خدا هم نسبت داده می شود چنان که در آیات دیگر است.

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

یعنی: پس در روی این زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت و سرانجام کار انکارکنندگان در ادوار و اعصار گذشته چگونه شد. یعنی به ویرانه های دیار فراعنه و اکاسره و عاد و ثمود و قوم لوط و آثار و خرابه های همه طاغوت ها و ستمگران عصرها و مصرها (شهرها) سرزید و عبرت گیرید.

إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ

یعنی: ای پیامبر، اگر به هدایت آنها که ضلالت در حقشان ثابت شده حرص ورزی سودی ندارد، زیرا خداوند کسی را که خود گمراه می کند، یعنی او گمراهی را انتخاب می کند و خدا اراده می کند که او را در ضلالتش رها کند، هدایت نمی کند.

زیرا علاوه بر آن که تناقض در اراده لازم می آید، اکراه و اجبار در هدایت می شود. و هرگز آنها را یاورانی نیست، یعنی یاورانی که در برابر اراده حق آنها را در دنیا و از عذاب آخرت یاری بخشند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٩﴾ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾

لغت و اعراب:

جهد مصدر است به معنای اجتهاد و کوشش، و حال است از فاعل أقسموا به تقدیر «جاهدین فی ایمانهم». بلی وعداً به تقدیر «بلی یبعث الله من یموت و وعد ذلك وعداً».

علیه و حقاً هر دو صفت وعداً است. لیبین متعلق است به «یبعث الله» مقدر.

تفسیر:

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ

یعنی: و کفار مکه به خداوند سوگند یاد کردند در حالی که سعی در تحکیم سوگندهایشان داشتند که هرگز خداوند کسی را که می میرد برنخواهد انگيخت. یعنی پس از مرگ، زندگی دیگر و تجدید حیاتی در کار نیست. و این گفتار منافات ندارد با آنچه بدانها نسبت داده اند که قائل به تناسخ بوده اند، زیرا مرادشان از تناسخ این است که روان انسانی پس از مرگ دوباره در همین جهان به بدن انسان یا حیوان دیگر وارد می شود و ادامه زندگی می دهد نه آن که در عالم آخرت در بدنی حلول کند. هرچند تناسخ نیز باطل است.

بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: چنین نیست که آنها می گویند، بلکه خداوند هر مرده ای را مبعوث خواهد کرد و برخواهد انگيخت، و این مطلب را خدا وعده داده وعده ای که برعهده اوست و حق و ثابت و مسلم است. و کیفیت آن وعده این است که پس از تعلق علم ازلی و اراده حتمی بر اقامه قیامت، آن را در لوح محفوظ مندرج نمود و به ملا اعلی و فرشتگان و ارواح ساذجه (۱) عالم بالا اعلام کرد و سپس در کتاب های آسمانی به صراحت آن را تکرار نمود و پیامبران خود را مأمور ابلاغ آن ساخت و در همه شرایع آسمانی، رکن رکن اصول عقاید قرار داد.

ولکن بیشتر مردم نمی دانند. یعنی از این امر عظیم غفلت دارند و نمی دانند که روز موعود از وعده های غیرقابل تخلف و جزء اصول عقاید بشری و به اقتضای حکمت بالغه و قطعی الهی و لازم عقلی گذشت جهان مقدمی تکلیف است که پس از آن باید عالم اصلی و ذی المقدمی و جهان وسیع ابدی بیاید.

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ

یعنی: خداوند مردگان را برمی انگیزد تا برای آنها آنچه را که در دنیا در آن اختلاف داشتند روشن کند. مراد روشن شدن همه موارد اختلاف در دنیاست خواه اختلاف در الوهیت باشد که میان موحدان و نصاراست، یا اختلاف در ربوبیت در میان یکتاپرستان و انواع مختلف مشرکان و بت پرستان، یا اختلاف در رسالت در میان معتقدان و منکران و

ص: ۲۳۵

اختلاف میان یهود و نصارا و مسلمین در باب رسالت، و اختلاف میان ادیان و مذاهب مختلف، و در فروع احکام و جزئیات آن، و اختلاف در امور دنیوی مانند اختلاف سلاطین در سلطه ها و کشورها و اراضی و حدود و ثغور، و اختلاف قبایل تا اختلاف میان دو نفر بر سر سوزنی؛ که همه باید در آن روز روشن گردد و همه شک و تردیدها در هر موضوعی تبدیل به علم و یقین شود و علم های عادی مبدل به علم یقین گردد. **كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ** [تکاثر، ۳ و ۴] تا میان آنها به عدل و قسط قضاوت و داوری شود.

و نیز خداوند مرده ها را برمی انگیزد تا همه پیروان راه کفر و شرک و نفاق و هر راه باطل که شمارشان در آن روز از حیطة تصور بشر بیرون است، بدانند که همه دروغ می گفته یا راه خطا می رفته اند.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

یعنی: جز این نیست که سخن ما درباره چیزی که وجود آن را بخواهیم این است که به او می گوییم: باش؛ پس می باشد.

این آیه نظیر آیه ۱۱۷ بقره است: **وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** زیرا مراد از «قَضَىٰ» قول قطعی و مراد از «امر» شیء است. و نظیر آیه ۸۲ یس است: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**. زیرا مراد از «امر» در این جا همان قول است. و مراد از آیات سه گانه این است که ایجاد هر شیء برای ما در غایت سهولت و سرعت است. و سوق این آیه برای رفع توهم کفار است که خیال کردند برانگیختن تمام جانداران که در دنیا مرده اند از ابتدای خلقت آنها تا انقراض دنیا محال است و قابل قبول نیست. و جواب این است که زنده کردن آنها همانند زنده کردن یک مگس با گفتن کلمه «کن» تحقق می یابد. لکن می توان گفت که در تحقق و پیدایش اشیا به اراده خداوند، گفتن کلمه «کن» هم لازم نیست بلکه به محض تعلق اراده خدا به وجود شیء، موجود می شود. و گویی این آیه به این تعبیر است: «اذا أردنا شيئاً يكون». بلکه اگر آفرینش هر چیزی نیاز به ایجاد کلمه «کن» داشته باشد مستلزم تسلسل می شود، زیرا خود «کن» نیز شیء است که نیاز به کلمه دیگر دارد.

پس ادراج این کلمه برای بیان تسهیل امر و تقریب به ذهن بشر است و یا از باب **أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرَى الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا** است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾

لغت و اعراب:

بَوَّأه المكان: مهیا کرد برای او مکان را (۱). حسنه صفت محذوف است به تقدیر «بلده حسنه» یا «مبأه حسنه». فاسألوا خطاب به مشرکان عصر یا همه مسلمین است. اهل الذکر مراد از «ذکر» تورات و انجیل یا قرآن است. بالبیّنات جمع بیّنه، دلیل روشن و روشنگر، متعلق است به «أرسلناهم» مقدر. زبر: جمع زبور، کتاب و هر گونه نوشته.

تفسیر:

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

این آیه و آیه بعد در توصیف هجرت و حال مهاجران و وعده جمیل به آنها در دنیا و آخرت است.

معنای آیه: و کسانی که پس از کشیدن ستم، از وطن خویش در راه رضای خدا هجرت کردند، بی تردید ما برای آنها در دنیا جایگاه و مسکن نیکو مهیا می کنیم (۲)، و البته پاداش

ص: ۲۳۷

۱- و نیز: او را در آن مکان جا داد.

۲- یا: بی تردید ما آنها را در دنیا در جایگاه و مسکنی نیکو جای می دهیم.

آخرت، بزرگ تر و والاتر است اگر بدانند.

مصدق والا و بزرگ از این گروه پیامبر اسلام و یاران او هستند در صدر اسلام که در نتیجه ظلم و ستم قریش عده ای از مکه به سوی حبشه و عده ای به سوی مدینه هجرت نمودند و آیه معنای عام دارد، یعنی هر کس که به خاطر حفظ اصول و فروع دین خود مورد تعدی قرار گیرد و از وطن به جای دیگر هجرت نماید این پاداش را دارد.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

یعنی: همان ها که صبر ورزیدند و بر پروردگارشان توکل می کنند.

گفته شده: در توصیف مهاجران به این دو صفت، اشاره است به این که کسانی که در راه دین خود متحمل زحمات می شوند و صبر و توکل می کنند پاداش فوق را دارند هر چند هجرت ننمایند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ

یعنی: ای پیامبر، ما پیش از تو نیز نفرستادیم جز مردانی را که به سوی آنها وحی می کردیم.

مراد این است که از ابتدای خلقت بشر و تصمیم بر ایجاد روابط حشری و ظاهری میان خود و آنها به وسیله رسولان و کتاب های آسمانی، تنها مردانی را فرستادیم که به سوی آنها وحی می کردیم، نه فرشتگان و پریان را که تماس بشر و انشس با آنها مشکل است، و نه زنان از بشر را که حال آنان به خاطر ضعف قوای جسمی و برخی عوارض طبیعی و سختی اداره امور جامعه و نیاز آن به نیروی مقاومت با افراد مختلف و اشرار و طغیانگران و حضور در مواضع سخت جدال و نبرد، تناسب با این منصب و مقام نداشت و تکلیف مالایطاق بود.

باید دانست که از این آیه استفاده نمی شود که باید پیامبر رجل باشد، یعنی انسان به سنّ بلوغ رسیده، پس غیر بالغ نمی تواند نبوت داشته باشد، زیرا حصر مستفاد از نفی و استثنا حصر اضافی است نه حقیقی، یعنی غرض نفی نبوت از سه طایفه است نه اثبات نبوت برای شخص بالغ و عاقل.

فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید.

محتمل است این جمله خطاب به مشرکان مکه و اطراف آن در عصر نزول آیه باشد که منکر نبوت بشر بودند و می گفتند پیامبر باید از جنس فرشتگان باشد. پس مراد از «اهل ذکر» علمای تورات و انجیل است که مشرکان با آنها تماس داشتند و در برخی از مسائل دینی و معنوی به آنها اعتماد می کردند و خدا امرشان می کند که در این مطلب رجوع به اهل کتاب کنند. و محتمل است خطاب به همه مسلمین و پیروان قرآن باشد و مراد از «اهل ذکر» خصوص اهل بیت وحی و ائمه معصومین باشد که اهل ذکر و عالم به معارف قرآن اند؛ یعنی در این مسأله کلامی (و به طور کلی هر مسأله ای که) همه باید از اهل بیت وحی بپرسند.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: و همه آن رسولان را همراه بینات و زُبر فرستادیم. «بینات» یعنی دلایل روشن و حجت بالغه و معجزات قانع کننده، و «زبر» یعنی کتاب های آسمانی.

و ای پیامبر، به سوی تو هم این قرآن را که ذکر است، یعنی سراپا یادآوری از معارف دینی و اصول عقاید و ملکات نفسانی و فروع عملی و آداب و سنن عقلی و الهی است، فرو فرستادیم تا آن که برای مردم آنچه را که به سوی آنها نازل شده است بیان کنی، و تا شاید آنها فکر کنند و بیندیشند.

أَفَأَمِّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٤٧﴾

لغت و اعراب:

مَكَرَ الشَّيْءَ: عَمَلَهُ، یا به تقدیر «مکروا المکرات السیئات». خَسَفَ به - از باب ضَرَبَ -:

فرو برد او را. یأخذهم فاعلش خدا یا عذاب است. تَقَلُّبٌ: تردد و رفت و آمد. تَخَوُّفٌ:

ترسید. و تَخَوُّفُ الشَّيْءِ: به تدریج کم کرد آن را.

تفسیر:

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

یعنی: پس آیا کسانی که گناہانی را به عنوان مکر و توطئه علیه پیامبر و اسلام مرتکب شدند ایمن و خاطر جمع شدند از این که خداوند آنها را همانند قارون و اموالش در زمین فرو برد؟ یا عذاب دیگر الهی به آنها را در حالی که غافل اند فرا رسد؟

أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ

یعنی: یا آن که خداوند آنها را در حال تردد و رفت و آمد روزانه خود بگیرد و مؤاخذه کند؟ یعنی به عذاب های ناگهانی از بالای سر یا زیر پاها مانند تگرگ و صاعقه و گرما و سرمای سوزان و زلزله و غرق گرفتار سازد؛ و آنها عاجز کننده نیستند. یعنی پس ببینند که توان مقابله با خدا را به دفع بلاها و فرار از زیر سلطه او و ناتوان کردن او ندارند.

أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ

یعنی: یا آن که آنها را در حالی که از دیدن یا شنیدن عذاب دیگران در هراس اند گرفتار همان عذاب ها کند؟ و یا آنها را به تدریج از حیث نفوس و اموال بکاهد تا نابود گردند؟ زیرا پروردگارتان رئوف و مهربان است. یعنی تهدید اهل گناه به انواع عذاب و یا تدریج در نابودی و ترک تعجیل در اخذ و تعذیب، مبنی بر رأفت و رحمت است.

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥٠﴾

رأى يرى رؤيه - از باب مَع - دیدن به چشم یا به دل و عقل، و چون با الی متعددی شود به معنای نظر و نگریستن باشد. تَفِيئًا الظَّلُّ: بازگشت سایه. ظلال: جمع ظلّ، سایه. شمائل:

جمع شمال، طرف چپ شیء، و جمع آن به لحاظ افراد و مصادیق است. سُجَّد: جمع ساجد. داخر: ذلیل و رام. و هم لایستکبرون مرجع ضمیر جمع هم و فاعل چهار فعل آتی ملائکه است. من فوقهم متعلق به «کائناً» که حال است از ربهم.

سجده و خوف موجودات از خدا

تفسیر:

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَتَّيُونَ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ

یعنی: آیا به سوی آنچه خداوند از اشیا آفریده است ننگریسته اند (یعنی چرا کفار قریش که در توحید و ربوبیت خدا تردید یا ردّ و انکار دارند به اعیان و اجناس سایه دار این جهان نگاه نکرده اند) که چگونه سایه آنها هنگام مقابله با خورشید در اوقات پس از زوال، از جانب راست و از اطراف و جوانب چپ بازمی گردد؟

یعنی: مثلاً- اگر انسانی پشت به آفتاب بایستد، پس از ظهر سایه او از مقابل رویش به سمت راست می چرخد و اگر روی به خورشید بایستد سایه اش از جانب پشت سر رو به طرف چپ می چرخد. و این مثال مربوط به محیط ماست که در طرف قطب شمال قرار گرفته ایم و گرنه نقاط مختلف کره زمین و ایام فصول در این فرضیه فرق می کند. و سجده سایه در آیه ۱۵ سوره رعد نیز ذکر شده است. و غرض این است که همه باید فکر کنند که چگونه سایه های اجرام در کره زمین در طرف صبح رو به جانبی است و در طرف عصر رو به جانب دیگر و باید از این مطلب پی ببرند به سبب حرکت های اضلال و سایه ها که نشأت یافته از چرخش وضعی کره بزرگی در برابر کره بزرگ تری است که پیوسته دور او می چرخد، و پس از اندیشه در عظمت این دو کره و مأموریت تکوینی آنها به سیر مستقیم و مستدیر به گونه ای که میلیون ها سال این حرکت های منظم باقی است و اندک خللی در کارشان پیدا نشده، خدا را بهتر بشناسند.

«سَيَجِدُ اللَّهُ وَهُمْ دَاخِرُونَ» این دو جمله هر دو حال اند از «ظلال» یعنی آن سایه ها همه در حال سجده به خداوند و در برابر او رام و ذلیل اند، و همان گونه که خود سایه اند و وجودشان تابع صاحب سایه، خضوعشان نیز تابع است و همه در تحت اراده خداوند قرار دارند.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ

آیه قبل در بیان سجده سایه جمادات بود و این آیه درباره سجده جانداران است. یعنی و نیز به خدا سجده می کند آنچه در آسمان ها و آنچه در این زمین است از هر جنبنده ای.

ظاهراً کلمه «دابه» شامل انسان ها و پریان نیز می شود. و مراد از سجده در این جا اعم از سجده تکوینی و تشریحی است. یعنی آنها که از صاحبان خرد و تکلیف اند سجده تشریحی و اختیاری می کنند و غیر آنها هم هر یک اظهار خضوع در حد استعداد خویش دارند. و این اخبار نسبت به انسان و طایفه پریان به نحو فی الجملة و موجب جزئی است نه استغراق. و ظاهر آیه این است که در آسمان ها نیز غیر از فرشتگان، جنبنده و حیواناتی موجود است. و محتمل است که مراد از سماوات، کرات جوئی باشد نه طبقات آسمان های اصطلاحی.

وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ، يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

ظاهر این است که این جملات در بیان حال فرشتگان است. یعنی: و فرشتگان نیز خدا را سجده می کنند و هرگز تکبر نمی ورزند، و آنها پیوسته از پروردگارشان که بالای سرشان است می ترسند، و آنچه را که بدانها دستور داده شود انجام می دهند.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ «۵۱» وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِباً أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ «۵۲» وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ «۵۳» ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ «۵۴» لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ «۵۵»

رَهْبَه - از باب عَلِم - ترسید از او. وَصَب - از باب ضَرَب - دائم و ثابت شد. دین:

طاعت، جزا، مجموعه قوانین منسوب به خداوند. و ما بکم باء ملامسه به تقدیر «ما یلابسکم و یتصل بکم». جَارَ الیه - از باب مَنَع - او را با صدای بلند خواند، زاری کرد به او.

لیکفروا لام غایت و متعلق به یشرکون در آیه قبل است. و محتمل است لام امر غایب باشد به عنوان تهدید.

کفران نعمت بندگان

تفسیر:

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِنِّي فَارِهُونَ

یعنی: و خداوند گفت که دو خدا اتخاذ نکنید، جز این نیست که او خدای یکتاست، پس تنها از من بترسید.

این آیه اشاره به عقیده است و عادتی که برخی از طوایف بشری در آن عصر داشتند.

آنها معتقد به دو نوع خدا بودند: خدای ایجاد و آفرینش که کارش آفریدن و پدید آوردن وجود از کتم عدم بود، و خدای رب که کارش تربیت و تکمیل خلق شده ها و تدبیر و نظم امور آنها بود. و این قسم دوم در نظر آنها از فرشتگان و پریان و بتان و ستارگان بودند که می گفتند: هُوَ لَأَشْفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ [یونس، ۱۸] و می گفتند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى [زمر، ۳] و آنان خدای اول را خدای خدایان و خالق اشیا، و خدای دوم را خدای عبادت می گفتند و معتقد بودند که علم و دانش ما به خدای ایجاد نمی رسد و ما را نسزد که او را عبادت کنیم، بلکه چون زندگی ما و اداره امور عالم به دست ارباب رتبه دوم است، باید آنها را عبادت کنیم تا جلب رضای آنها یا دفع غضب و مضار آنها را بکنیم. و این قسم بر حسب اختلاف مربوبات ارباب، مختلف بودند و نام های جداگانه داشتند.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ

یعنی: و آنچه در آسمان ها و این زمین است همه از آن اوست، یعنی آنچه در آنهاست علاوه بر خود آنها. و معنای لام در «له» در این جا این است که ملکیت حقیقی، همه از آن

اوست، زیرا او آفریده و او حفظ می کند و تدبیر و تصرف دائم از آن اوست، و اوست که در وقت موعود فانی خواهد کرد.

و نیز همیشه و پیوسته دین از آن اوست. یعنی مجموعه دین و شریعت آسمانی که تأمین کننده سعادت بشری در دو جهان است، در هر عصری از اعصار باید از جانب او باشد و غیر او را نسزد و نرسد که تشریح دین کند و احداث شرع نماید و اگر مرتکب آن شد حرام بزرگ انجام داده و پذیرش آن بر همه حرام است. و دین به معنای طاعت نیز از آن اوست و طاعت هیچ بشری بر بشر دیگر واجب نیست جز آن که او لازم و واجب نماید، مانند پیامبران و معصومان و اشخاص خاصی که در شرع ثابت شده است. و دین به معنای جزا نیز از آن اوست، زیرا مجازات مجرمان در دنیا و کیفر و پاداش مکلفان در آخرت غیر او را نشاید و نسزد و نرسد.

و مفاد جمله أَفَعَيَّرَ اللَّهُ این است که آیا پس از درک این حقایق که ملکیت همه چیز از آن او و تشریح دین به دست او و طاعت و انقیاد، تنها از آن اوست، باز هم از غیر خدا می ترسید؟! یعنی بت ها و ستارگان را دارای تأثیر می دانید و موجود دیگری را در مقابل او مؤثر در سود و زیان می بینید؟!

وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ

خطاب به همه انسان هاست با اختلاف مراتب کفر و ایمان و عمل.

یعنی: و آنچه به شما می رسد از نعمت ها از جانب خداوند است، خواه نعمت وجود و آفرینش جسم و جان، یا نعمت عوارض وجود که نعم مادی حافظ جسم، و معنوی حافظ روان است، زیرا هر چه در محیط این کره می بینی همه وسایل بقا و تربیت تن است، و آنچه پیامبران الهی به ارمغان آورده اند از دین و کتاب و معارف، همه وسایل بقا و تکامل روان است و همه از جانب خداوند است.

ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَاوَرُونَ، ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

یعنی: سپس آن گاه که شما را ضرر و آسیبی رسد هرچند به واسطه زوال برخی از نعمت ها، تنها به سوی او داد و فریاد به دعا بلند می کنید. (مراد این است که هنگام گرفتاری و ضرر و اضطراب به سوی خدا به نحو خاصی رو می آورید نه به سوی غیر او از بت ها و

غیر بت‌ها. اشاره به این که طبع اولی بشر - هر چند در اعتقاد منحرف و در عمل متکی به غیر او باشد - این است که در حال اضطراب متوجه به معبود حقیقی و فطری خود شود. سپس چون خداوند ضرر و آسیب از شماها بزدود آن گاه گروهی از شما که غرق در نعمت حقّاند به پروردگارشان شرک می‌ورزند. مراد شرک هر گروهی بر حسب حال و اعتقاد و مسلک خویش است از شرک در الوهیت و ربوبیت و عبادت و طاعت.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ

وجهه خطاب در جمله اول این آیه مؤمنان و در جملات بعد کفار است.

یعنی: عاقبت کسانی که پس از دریافت نعمت‌های خدا شرک ورزیدند این است که نعمت‌هایی را که به آنها دادیم کفران کنند. و ممکن است تهدید کفار به نحو امر غایب باشد، یعنی آنها به نعمت‌هایی که دادیم کفران کنند. مراد این که ما نیز آنها را مجازات می‌کنیم.

فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

یعنی: پس ای مشرکان، از نعمت‌هایی که در دنیا به شما دادیم برخوردار باشید - بخورید و در شهوات غوطه‌خوید - که به زودی خواهید دانست. و این امر تهدید است.

دختر دانستن فرشتگان و زنده به گور کردن دختران!

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَسَأَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ ﴿٥٦﴾ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾

لغت و اعراب:

لا يعلمون ضمير فاعل راجع است به بتان یا مشرکان. لتسئلن خطاب خداست به مشرکان، یا به تقدیر «قل لهم». ظلّ یعنی صار. كَظَمَ الشَّيْءَ و على الشَّيْءِ - از باب ضَرَبَ :-

حبس کرد آن را. تواری: پنهان شد. هون: خواری و ذلت. دَسَّهَ فِي التَّرَابِ - از باب نَصْر -:

پنهان کرد آن را زیر خاک.

تفسیر:

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ

سخن دربارهٔ مشرکان مکه است و مراد از موصولِ «لِما» بت ها و فاعل «لا يعلمون» نیز بت ها یا مشرکان است. یعنی: ای پیامبر، مشرکان قریش برای بتانی که دانشی ندارند و جمادی بیش نیستند، (و یا خودشان دربارهٔ آنها به علمی نرسیده اند و هر چه در حق آنها ادعا می کنند که حاجت می دهند و شفیع نزد خدایند و مقرب به الله اند همه ظنّ و گمان و یا جهل مرکب است) از آنچه ما روزی آنها کرده ایم بهره و نصیبی قرار می دهند. یعنی از کشت و زرع و درخت و میوه جات و چهارپایان که مثلاً یک پنجم یا یک دهم از آن آنها باشد، بلکه از فرزندانشان نیز برای خدمت آنها یا قربانی در راه آنها بهره ای تعیین می کردند.

ای مشرکان، به خدا سوگند در روز قیامت از آنچه افترا می بستید بازجویی می شوید.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ

یعنی: و آنها برای خداوند دختران را قرار می دهند، یعنی معتقد می شوند که برخی از فرشتگان، دختران خدایند - منزّه است خدا از این نسبت ها - و برای خود آنچه دوست دارند.

این آیه به عنوان تعجب و تحقیر کار مشرکان است که دختران را چون دوست ندارند و سبب ننگ عائله می دانند و گاهی زنده به گورشان می کنند، به خدا نسبت می دهند و پسران را که دوست دارند و پر ارج می دانند سزاوار و لایق خود می شمارند.

گفته شده این عقیده که در میان مشرکان عرب رواج یافته از وثینین هند و مصر و بابل و روم و یونان است که فرشتگان را دختران خدا می دانستند به لحاظ آن که پیوسته در حجاب اند و در مرأی و دیدگاه مردم قرار نمی گیرند.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ

یعنی: و چون یکی از آنها را به تولد دختری بشارت دهند صورتش سیاه شود در حالی

که از شدت غیظ و غضب، خشم خود را فرومی خورد. این مطلب از رسوم زشت آنها بود و خشمشان راجع به زن خود یا به بت ها بود.

يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

یعنی: از مردم خویش به خاطر بدی و زشتی خبری که به او داده شده پنهان گردد و در نزد خود متحیر و سرگردان باشد که آیا مولود را روی خواری و با تحمل سرافکنندگی نگه دارد و یا آن که او را زنده در میان خاک پنهان سازد. آگاه باشید که بسی زشت است آنچه حکم می کنند.

یعنی بسی زشت است آن که حادثه ای را که باید مژده تلقی کنند و خوشحال شوند، به شنیدن آن رنگشان سیاه شود و پر از خشم گردند و میان دو کار سخت و ننگین متحیر مانند.

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «٦٠» وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ «٦١» وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ «٦٢»

لغت و اعراب:

سوء - به فتح - مصدر است یعنی بد کردن؛ و به ضم، اسم مصدر است یعنی بدی. مثل:

صفت، و کلام دایر و سایر در زبان ها. علیها من دابته ضمیر علیها راجع است به ارض که از

كَلِمَةُ النَّاسِ مَعْلُومٌ مِي شُود. دَابَّةٌ - بَه تَاءِ وَحْدَتٍ - : هَر جَانِدَارِ مَتَحَرِّكٍ، مَذَكَّرٌ وَ مُؤَنَّثٌ دَر آن يَكْسَانِ اسْت. سَاعَتٌ: مَدَتِ اِنْدَك. وَ لَا يَسْتَقْدَمُونَ جَمْلَةً اسْتِيْنَاْفِيَه اسْت. جَزْمٌ بَه مَعْنَاي «ثَبَّتَ» وَ لَا زَايِدَه، وَ مَجْمُوعٌ مَانِنْد «لَا اِقْسَمُ» مَفِيْد اَثْبَاتِ اسْت، لَكِنْ غَالِبًا بَه مَعْنَاي «حَقًّا» وَ «لَا مَحَالَه» اسْت. اَفْرَطَ الشَّيْءُ: مَقْدَمٌ دَاشْتِ آن رَا.

تفسير:

لِّلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْاَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ

يعني: براي كساني كه به روز واپسين ايمان نمي آورند صفت هاي زشت است مانند كفر و شرك و نفاق و استكبار و حسد و بخل و غير اينها، و از اين قبيل است سنن جاري در ميانشان نظير خضوع در برابر جمادات، انزجار از ولادت دختر، زنده به گور كردن او و غارت اموال يكديگر. و براي خداوند صفت هاي برتر و والا است مانند اتصاف به وحدت و احديت و وجوب وجود و ازليت، و متصف شدن در هر وصفي از اوصاف جلال و جمال به حد اعلى و مرتبه كمال آن؛ و در اخبار اهل بيت وحي عليهم السلام خاصه در ادعيه و اذكار مانند جوشن كبير قسمت وافري از آن وارد شده است. و اوست كه مقتدر غالب و با حكمت است.

رحم خدا به جنندگان

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِّنْ دَابَّةٍ

يعني: و اگر خداوند مردم را در برابر ستمشان مؤاخذه مي کرد، در روي اين زمين جنبنده اي را زنده نمي گذاشت.

مراد از ستم اعم از ستم به خویش و ديگران و ستم در اعتقادات و عمل است. و توهم شده كه عذاب مذکور در اين آيه شامل بي گناهان نيز مي شود نظير انبيا و معصومين و طفلان غير مكلف و حيوانات، و هلاك نمودن آنها به گناه مجرمان، خلاف عدل الهي و مخالف آيه وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى [فاطر، ۱۸] است.

در جواب گفته شده كه چون همه گنهكاران هلاك شوند انبيا و كودكان هم به وجود نمي آيند و همچنين حيوانات، چون آنها براي بشر آفريده شده اند. پس گناه بشرهاي مجرم نسبت به گنهكاران عنوان رفع دارد و نسبت به بي گناهان عنوان دفع.

و ممكن است گفته شود كه طبع دنيا اين است كه گناه بزرگ تأثير در نابودي غير مجرم

از انسان و حیوان و نبات را دارد، و روایاتی در این باب نیز وارد است، پس مانعی نیست که گناه مجرم سبب هلاکت غیر مجرم نیز باشد، لکن خداوند، هلاکت بی گناهان را جبران می کند، و این معنا مقتضای عدل الهی و حکمت در رعایت نظام اتم خلقت است.

وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

یعنی: ولکن آنها را تا مدت معین و زمان نامبرده ای تأخیر می اندازد (و فاصله میان جرم مقتضای اهلاک، و اجل نامبرده زمان امهال است، و مراد از مدت معین مدتی است که در لوح محفوظ برای افراد و گروه ها و قبایل و نسل ها به لحاظ مصالح اجتماعی و اقتضای نظام تعیین گردیده) پس چون آخر مدت معین فرا رسید اندک زمانی هم تأخیر نمی کنند، یعنی توان تأخیر ندارند؛ و توان پیش افتادن از اجل معین را هم ندارند.

دختر دانستن فرشتگان و زنده به گور کردن دختران!

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ

یعنی: و مشرکان آنچه را نمی پسندند و مبعوض آنهاست برای خدا قرار می دهند.

چنان که فرشتگان را دختران خدا می خوانند که خود از آنها بیزارند، و به هنگام انفاق پست ترین مال خود را در راه خدا می دهند. و زبان هایشان پیوسته دروغ می پردازد که حتماً عاقبت نیکو از آن آنهاست. مرادشان این است که فرزندان ذکورمان به زودی رشد می کنند و زندگی مرفهی پیدا می کنیم. و اگر آخرتی باشد آن جا نیز ما بهتر برخوردار خواهیم بود، وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ [فصلت، ۵۰].

یعنی: ای پیامبر، حقاً و بدون برگشت، آتش دوزخ برایشان ثابت است و آنها مفرطاند.

به واسطه این رفتار دنیویشان، در آخرت جلوتر از همه راهی جهنم خواهند بود.

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۶۳» وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «۶۴»

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَرَثُهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: به خدا سوگند حقیقت این است که ما به سوی امت‌ها و ملت‌های پیش از تو رسولان خود را فرستادیم نظیر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبران دیگری که در فواصل زمانی میان آنها و پیرو شرایع آنها بودند. و نتیجه در تمام اعصار این شد که شیطان کارهای زشت و باطل آنها مانند کفر و شرک و رسوم جاهلی را در نظرشان مزین و آراسته نمود، یعنی تا آن جا که رسولان ما را نپذیرفتند و شرایع ما را رد کردند. و هم امروز نیز شیطان یاور و سرپرست آنهاست، و آنها را عذاب دردناکی در پیش است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

یعنی: ای پیامبر، ما این کتاب یعنی قرآن را بر تو فرو نفرستادیم مگر برای این که آنچه را که در آن اختلاف دارند برای آنها روشن کنی. یعنی اختلاف در امور دینی نظیر اختلاف مشرکان با مسلمین در توحید ربوبی و رسوم جاهلی؛ و اختلاف یهود در نبوت عیسی و پیامبر اسلام و شریعتشان؛ و اختلاف نصارا در الوهیت و توحید و تثلیث و شریعت اسلامی و نبوت محمد صلی الله علیه و آله؛ و هر اختلاف و نزاعی در دین و دنیا که نیاز به قضاوت دینی دارد. و نیز این کتاب را نفرستادیم مگر برای آن که هدایت باشد برای عموم انسان‌ها از زمان نزول آن تا دامنۀ قیامت و برای آن که رحمت باشد برای گروهی که به آن ایمان می‌آورند.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٦٥﴾ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَوْثٍ وَدَمٍ لِّبَنَاءٍ خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ ﴿٦٦﴾ وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سِكْرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

انعام: جمع نَعَم، چهارپایان چهارگانه: شتر و گاو و گوسفند و بز، اهلی و وحشی، و در ضمیر عاید به اسم جمع، مفرد و جمع جایز است چنان که این جا مفرد و در آیه ۲۱ مؤمنون جمع آمده است. نسقیکم جمله مستأنفه و توضیح مفاد جمله قبل است. مِمَّا فی بطونه «مِن» تبعیضیه و ضمیر مفرد عاید به انعام است. من بین فرث متعلق به نسقیکم. فرث: غذای حیوان در حالی که در شکم و روده هاست. سائغ: گوارا و چیزی که به راحتی به حلقوم رود. و من ثمرات متعلق است به «رَزَقَکُمْ» مقدر. نخیل: درختان خرما، میوه خرما. اعناب: درختان تاک و میوه انگور. تَتَّخِذُونَ به حذف موصول یعنی «ما تَتَّخِذُونَ» مفعول «رزقکم». سَکِرَ زَيْدٌ - از باب عَلِمَ - : عقلش زایل شد.

تفسیر:

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

یعنی: و خداوند از آسمان - از ابرهای متراکم بالای سرتان - آبی نازل نمود، گاهی به صورت باران و گاهی به شکل برف و تگرگ، پس بدان وسیله روی زمین را پس از مرگش حیات بخشید. مرگ زمین عبارت است از رکود و خمود آن که علف و گیاه و درخت نرویند، نظیر فصل زمستان و ایام خشکسالی. و زنده شدن آن حرکت نامرئی و بالا آمدن تدریجی و رشد و رویش گیاه و درخت در آن است. بی تردید در این کار نشانه ای است برای گروهی که می شنوند. یعنی در فرود آمدن باران از ابرها و رویش و سرسبز شدن زمین، نشانه توحید و قدرت و حکمت و رحمت اوست برای ملتی که گوش سرشان سخنان خدا و گوش دلشان نداهای ذرات عالم هستی را می شنود.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً

یعنی: و بی تردید برای شما انسان ها در چهارپایان عبرتی است.

در آفرینش هشت قسم از چهارپایان که عبارت اند از شتر و گاو و گوسفند و بز، اهلی و وحشی آنها(۱) و در لحاظ عظمت این نعمت ها و منافع و برکات وجودی آنها آگاهی و تبه و

ص: ۲۵۱

عبرت است یعنی فکر انسانی از مشاهده و تأمل در آثار و خواص آنها عبور می کند به قدرت و حکمت و رحمت خداوند، زیرا تمام اجزای وجودشان از موی و کرک گرفته تا پوست و گوشت و شیر و دنبه و پیه و استخوان و توالد و تناسل تا فضولاتشان، سود و نفع و برکت در تأمین زندگی بشر است و گویی هر یک کارخانه ای است مولد انواع وسایل زندگی وی.

نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ

این آیه اشاره به بخشی از عجایب خلقت و آثار وجودی انعام است و آن شیر چهارپایان است که دنیای امروز بیش از گذشته به اهمیت و منافع و خواص آن پی برده و قدم هایی در کیفیت استحصال و نگهداری و توزیع و مصرف آن برداشته است.

معنای آیه: از طرق عبرت بودن آنها این است که به شما از آنچه در درون شکم های آنهاست، از میان غذاهای نیمه هضم آنها که در مسیر معده و روده در حرکت است و خون های جاری در رگ های آنان، شیری ناب و خالص می نوشانیم که هیچ گونه آلودگی و بویی از مجاورت با فرث، و تأثر و تلونی از نزدیکی با خون نداشته باشد؛ شیری که برای کسانی که آن را می آشامند گوارا و سهل التناول است.

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا

یعنی: شما را روزی کرد از میوه های درخت خرما و انگور چیزی را یعنی عصاره هایی را که از آنها شیء مست کننده و روزی نیکویی اتخاذ می کنید.

مراد این است که خداوند این دو قسم میوه مهم و پرسود و پربرکت را مانند سایر میوه جات روزی شما کرده، لکن شما همان گونه که از آنها روزی حلال و نافع و نیروبخش به دست می آورید اجناس مستی آور نیز به اشکالی مختلف در نوع و صنف و نحوه استعمال اتخاذ می کنید.

باید دانست که توهم شده که این آیه دلالت دارد بر جواز خوردن و استفاده کردن از مسکرات و اعیان مستی آور متخذ از خرما و انگور، زیرا آیات مورد، در مقام امتنان به نعمت هاست و مسکر نیز در ردیف آنها ذکر شده است. لکن این توهم باطل است، زیرا اولاً اگر سیاق آیات ظهور در جواز داشته باشد تقابل سکر با رزق حسن ظهور در بدی و

مبغوضیت آن دارد. ثانیاً اگر فرضاً در آیه ظهور ضعیفی در حلیت باشد، در چندین آیه از این کتاب کریم تصریح بر حرمت و رجس و عمل شیطانی بودن آن شده است مانند آیه ۲۱۹ بقره و آیات ۹۰ و ۹۱ مائده.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

یعنی: بدون تردید در خلقت درختان خرما و انگور و کیفیت ارتزاق بشر از آنها نشانه ای است از قدرت و حکمت و رحمت و روابط نظام اتم جهان، برای گروهی که می اندیشند.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾

لغت و اعراب:

وحی: القای معنا از غیب در قلب کسی یا در مغز حیوانی به نحو پنهانی. نحل: زنبور عسل، مذکر و مؤنث در آن یکسان است. عَرَشَ الْبَيْتَ - از باب ضَرَبَ وَ نَصَرَ - : سقف زد بر خانه، عَرَشَ الْكَرْمَ: شاخه های تاک را بر روی داربست سقف زد. ثمر: حاصل و بذر گیاه و میوه درخت. سَلَكَ الْمَكَانَ - از باب نَصَرَ - : داخل شد در آن، و سَلَكَ الطَّرِيقَ: روانه شد در آن. و سلکه المكانَ: وارد کرد او را در آن و روانه نمود در آن. ذُلُّ: جمع ذُلُول، رام و منقاد.

تفسیر:

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

یعنی: و ای پیامبر، پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد (یعنی به وحی تکوینی بدین

معنا که در وجود او غریزه و نیرویی قرار داد که او را به سوی این هدف ناخودآگاه تحریک کند و روانه نماید. و ممکن است مراد این باشد که شعور و ادراکی در وجود او قرار داد که الهامات غیبی را درک کند و عمل نماید و آن وحی غریزی و الهام غیبی این است) که از کوه ها و درخت جنگل ها و باغ های روی زمین و از درختان تاک که بر روی داربست سقف می سازند، برای خود خانه هایی اتخاذ کن.

مراد از کوه ها شکاف سنگ ها در آن و ارتفاعات قلّه ها و پرتگاه های درّه ها و مواضع دیگر قابل سکونت اوست، و مراد از خانه ها محل مناسب برای تعبیه شانه های موم است که جایگاه عسل است.

ثُمَّ كَلِيٍّ مِنْ كُلِّ الشَّجَرَاتِ

یعنی: سپس از همه میوه جات بخور.

گفتیم از خانه خود به سوی صحرا و گیاهان روانه شو و از حاصل همه رویدنی ها و گل ها و شکوفه ها و برگ درخت ها و از هر مواد غذایی و دوائی پاکیزه استفاده کن.

فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا

یعنی: پس راه های پروردگارت را به آرامی و تواضع بپیمای.

پس از تهیه مواد مطلوب، در برگشت خویش راه های هوایی خود را که پروردگارت الهام کرده به آرامی و بدون اذیت و آزار به جاننداری بپیمای.

و ممکن است مراد از راه ها این باشد که پس از تهیه مواد اولیه خام، آن را در اثنای زمان بازگشت در راه های تجزیه و تصفیه قرار ده تا هنگام رسیدن به خانه تبدیل به عسل مصفا شود، و در این پالایش مهم، رام و تسلیم الهامات فطری خویش باش.

يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ

یعنی: از درون شکم او نوعی از آشامیدنی که دارای رنگ های مختلف است بیرون می آید. پس از فعالیت نحل در تصفیه مواد اولیه، عسلی که قابل آشامیدن با مایعات و دارای رنگ های مختلف سفید و زرد و سرخ و سیاه بر حسب اختلاف سن زنبورهاست از آن به دست می آید، که در آن برای مردم شفاست.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی: حَقّاً که در این امر مهم - در آفرینش حیوانی بدین شکل خاص، و بخشیدن شعور غریزی به او که یک زندگی اجتماعی سلطنتی منظم و حیرت آور را در داخل محیط محدود خود تشکیل دهد، و برای فرد آن در داخل وجودش کارگاه تولید معجون غذایی و دوایی تعبیه کند تا آن که تولیدات بی نظیر خود را که وسیله شفای امراض مختلف است در بسته بندی های خاص عجیبی تحویل جامعه بشری دهد - نشانه ای است برای گروهی که تفکر و تعقل می ورزند.

آزایم در کهنسالی

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اَرْذَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَْعَلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ ﴿٧٠﴾ وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِى الرِّزْقِ فَمَا الَّذِيْنَ فَضَّلُوْا بِرَادٰى رِزْقِهِمْ عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيْهِ سَوَآءٌ اَفَبِئْسَ مَا يَجْحَدُوْنَ ﴿٧١﴾

لغت و اعراب:

توفی: قبض روح. ارذل: حقیر و پست. عمر - به سکون و ضمّ میم -: زندگی و مدت بقای هر شیء. کی حرف تعلیل است که بر مضارع داخل می شود و غالباً با لام تعلیل و عاقبت جمع می شود. فَمَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ جمله اسمیه است به جای جمله فعلیه جواب نفی، به تقدیر «لم یردوه علیهم فیستوا فیهِ». جَحَدَ الشَّيْءُ - از باب مَنَعَ -

انکار کرد آن را.

تفسیر:

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اَرْذَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَْعَلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ

خطاب به انسان های موجود در حال نزول آیه است با اشاره به این که روش ما در

گذشته و آینده این است.

معنای آیه: و خداوند شما را آفرید، سپس شما را قبض روح خواهد نمود، و برخی از شما به پست ترین دوران عمر بازگردانده می شود تا پس از علم و دانش چیزی را نداند (یعنی عاقبت این مرحله از عمر این است که به حال طفولیت بازگردد و نیروی فکری و مغزی و نیروهای بدنی را از دست بدهد تا آن جا که پس از تحصیل دانش وافر و کمالات فراوان، چیزی را درک نکند). بی تردید خداوند دانا و تواناست. یعنی دانا به علت این که چرا آفرید و چرا می میراند و چرا ابتدا همه دانش ها را داد و بعد به ارذل عمر آورد و همه را پس گرفت؛ و توانا به اجرای این برنامه در تمام افراد بشر از نخستین فرد تا آخرین آنهاست.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ

یعنی: و خداوند برخی از شما را بر برخی دیگر در روزی برتری و فزونی بخشیده.

ظاهر روزی اعم است و شامل روزی مادی مانند مال و ثروت و اولاد و خدم و حشم، و معنوی نظیر عقل و دانش و کمالات روحی می شود، لکن مراد به قرینه ما بعد آیه ثروت و مال مادی است.

فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فِيهِمْ فِيهِ سَوَاءٌ

یعنی: پس کسانی که به آنها برتری داده شده و دارای مال و ثروت اند چنین نیست که روزی خودشان را بر ملک یمین ها یعنی برده های خود بدهند تا همگی یعنی سید و برده در ملکیت مال و سلطه بر تصرف مساوی باشند.

مراد این است که هیچ گاه مالک ها پاره ای از اموالشان را به برده خود نمی دهند که هر دو در مجموع شریک در مال شوند و در عرض هم مالکیت و سلطه بر تصرف پیدا کنند در صورتی که بردگان نیز صلاحیت مالکیت و تصرف دارند. پس چگونه مشرکان بت ها را در ربوبیت خدا و سلطه بر تصرف موجودات، شریک خدا می کنند در صورتی که آنها صلاحیت این اوصاف را هم ندارند و این صفت ها درخور آنها نیست؟!

ص: ۲۵۶

شریک عیش و لذت و محرم اسرار و یاور مستمر زندگی او باشد. و نیز برای شما از همسرانتان فرزندان و نوه ها قرار داد، یعنی تا از نوع خود و متناسب با اهداف تکوینی و تشریحی خودتان باشد. و اگر همسران از نوع دیگری بود، در کیفیت تبعیت اولاد از پدر یا از مادر یا از نوع سوم در ناراحتی بودید.

وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفْبَالِبَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ

یعنی: و شما انسان ها را از پاکیزه ها روزی بخشید. مراد از «طیب» هر پاکیزه و طبع پسند و حلال و شرع پسند است از انواع روزی های دنیا که صالح برای استفاده بشر است، خواه مادی مانند خوراکی و پوشاکی و مسکن، یا معنوی مانند علوم و معارف.

و استفهام در «أفبالباطل» انکاری و توییخی است. یعنی ای پیامبر، آیا این کفار به باطل نظیر پرستش بت ها و آداب و سنن جاهلی می گروند، و به نعمت خدا مانند کتاب آسمانی و معارف الهی، کفر می ورزند؟

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ

یعنی: و آنها به جز خدا و به جای او چیزهایی را می پرستند که آن چیزها مالک آن نیستند و توان آن را هم ندارند که از آسمان ها و زمین برای آنها چیزی از روزی تهیه کنند.

مراد این است که وسایل تهیه و تولید روزی از باران و تابش خورشید و نسیم وزان که منسوب به بالا- و آسمانی است و استعداد رویاندن خاک و مواد اولیه تغذیه و آب و شرایط دیگر که زمینی است هیچ یک در تحت اراده و اختیار آنها نیست. «وَلَا يَسْتَطِيعُونَ» یعنی و اصلاً آنها قدرت بر هیچ چیز ندارند چه رسد به روزی بشر.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

یعنی: پس از توجه به پستی و عجز معبودانتان، برای خداوند مثال ها ننید. مراد این که برای او اشباه و نظایری از مخلوقات او مثل بت ها و ستارگان و غیر آنها قرار ندهید که

تکلم به مثال کنید. بی تردید خدا می داند و شما نمی دانید.

یعنی: او می داند که یگانه و واجب الوجود و بدون شریک است، همه چیز مخلوق او و همه زیر سلطه اوست و هیچ شباهتی میان او و مخلوق او نیست، و شما غفلت دارید.

دو مثال در تفاوت بندگان

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عِبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمِيدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «۷۵» وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكُمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۷۶»

تفسیر:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عِبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ

در این آیه خداوند در مقام مقایسه خود با شرکایی که برای او قرار داده اند و تفهیم مشرکان و تعلیم بندگان خود و ابطال شرک در ربوبیت مثالی زده است.

معنای آیه: خداوند مثالی زده و آن این است که آیا برده مملوکی که بر هیچ چیزی قدرت ندارد، نه بر نفس خویش و نه بر اموال خود و نه بر اموال مولای خود، و شخص آزادی که ما او را روزی خوبی دادیم یعنی مفصل و فراوان، و او طبق سلطه مطلقه اش

ص: ۲۵۹

پیوسته از آن مال پنهانی و آشکارا انفاق می کند، آیا اینان با هم برابرند؟ استفهام انکاری است، یعنی بی تردید برابر نیستند. شرکای خدا همانند آن برده و خداوند همانند آن آزاد است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

یعنی: همه ستایش ها از آن اوست. زیرا همه کمالات از آن اوست و شریکان او هیچ ندارند. بلکه بیشتر آنها نمی دانند. یعنی چنین نیست که همه آنها جاهل به این حقایق باشند، بلکه سران و دانشمندانشان می دانند و انکارشان از روی عناد و هوا و حب ریاست است، و بیشترشان نمی دانند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ

این آیه تمثیل دیگری است در مقام مقایسه خداوند با شریکانش.

معنای آیه: و خداوند مثال دیگری زده، یعنی مثال دو نفر مرد را که یکی از آنها گنگ مادرزاد بوده و بر هیچ چیزی قادر نیست (زیرا گنگ مادرزاد غالباً معلول ناشنوایی مادرزادی است و چنین شخصی جز معلومات محدودی حاصل از راه دید ندارد و محروم از ادراکات از راه گوش است که اکثریت قاطع معلومات بشری از آن راه است) و بار سنگینی بر دوش سرپرست خویش است، زیرا نه توان فهمیدن دارد و نه توان فهمانیدن، به گونه ای که به هر سو روانه اش کند خیری نمی آورد.

هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

یعنی: آیا او با کسی که به عدل فرمان می دهد و بر راه مستقیم است یکسان است؟

این کلام سؤال است از تساوی آن گنگ عاجز از هر فعالیت درست با انسانی گویا و قادر بر نطق و بیان که پیوسته فرمان به عدل می دهد و همه امور را عادلانه اجرا می کند و خود در عقیده و رفتار بر راه راست است. غرض آن که بی تردید جواب این سؤال نفی تساوی است؛ و کار آنها در مقایسه با خدا چنین است و مشرکان، ناگزیر از اعتراف به عدم تساوی میان خدا و بت هایشان هستند.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمُرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمِيحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «٧٧» وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «٧٨» أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «٧٩»

لغت و اعراب:

غیب: مصدر به معنای فاعل، آنچه از حواس انسان و غیره غایب است و بنابراین امر نسبی است. ساعه: مدت کوتاهی از زمان شامل کمتر از ساعت اصطلاحی نیز می شود، و در اصطلاح شرع غلبه دارد در روز قیامت. لَمِح و لَمَحَه - مانند تمر و تمره - افتادن پلک بالا روی پلک پایین، به تقدیر «کوقوع الطرف الأعلى على الأسفل من البصر». اُمّهات: جمع امّ با اضافه هاء زائده. سمع: عضو گوش، نیروی شنوایی. أبصار: جمع بصر، چشم، نیروی بینایی. أفئده: جمع فؤاد، قلب.

تفسیر:

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمُرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمِيحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یعنی: و غیب آسمان ها و این زمین از آن خداست - هر چه در آنها از احساس و ادراک هر صاحب حواسی بیرون است خدا بدان احاطه وجودی و توانی و علمی دارد، زیرا همه

ص: ۲۶۱

مخلوق او و پایبند به او و زیر تدبیر و تصرف اویند - و کار قیامت که از مصادیق روشن غیب است در نزد او جز مانند بر هم زدن چشم نیست و یا از آن هم نزدیک تر است. یعنی برپا کردن قیامت که عبارت است از بر هم زدن نظام هستی از ثوابت و سیّارات و کھکشان ها گرفته تا اجزای اتم ها و زنده کردن همه انسان ها و جانداران و احضار همه در یک محیط برای محاسبه، در برابر قدرت و اراده خداوند در سهولت و سرعت مانند چشم بر هم زدن در نزد شماست. و حقاً که خداوند بر همه چیز تواناست.

وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ

یعنی: و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد - به جز جدّ و جدّه اعلایتان که آنها را بدون پیمودن راه طبیعی آفرینش انسان، به نحو اعجاز از گِل خشک به وجود آورد - و شما در آن حال چیزی نمی دانستید. و در همان رحم مادر برای شما گوش و قوه شنوایی و دیدگان و نیروی بینایی و دل ها پدید آورد، یعنی دل هایی که حواس ظاهری جسمتان در استخدام او و وسیله ادراک اوست خاصه حاسه شنوایی و بینایی که مدرکات جزئی را تحویل او می دهند تا استفاده کلیات کند و پی به مجهولاتش برد. و خداوند چنین نعمت ها را به شما داد شاید سپاس گزارید.

اَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطّٰيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِى جَوِّ السَّمَآءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ اِلَّا اللّٰهُ

یعنی: آیا این مردم به سوی پرندگان ننگریستند که در جوّ بالا مسخّر و رام اند، یعنی با جسدهای سبک و سنگین همه بر ضد جاذبه زمین در جوّی میان آسمان و زمین مسخّر و رام اند و به هر سو در تکاپو و پیران. آنها را جز اراده تکوینی خدا در آن جا نگه نمی دارد، زیرا اوست که با تعبیه دستگاہ پرواز در وجود آنها (از طرز ساختمان بدن و بال ها و دم و پاهای خاص، و الهام کیفیت پرواز) آنها را به جوّ بالا برده است.

اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لَآيٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ

یعنی: حقیقت این است که در این خلقت - در آفرینش این نوع از جانداران که مسیر حرکت آنها هوا باشد نه آب و خشکی، و در تهیه بهترین غذا برای انسان از آنها - نشانه هایی است بر توحید و علم و قدرت و حکمت او برای گروهی که ایمان می آورند.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ ﴿٨٠﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٨٢﴾ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾

لغت و اعراب:

سَكَن: وسیلهٔ انس و آرامش. ظعن: سفر کردن، گردش در صحرا. أوبار: جمع وَبَر، کرک حیوان. من بیوتکم «من» تبعیضیه یا تبیینیه است. ظلال: جمع ظل، سایه و سایبان. اکنان:

جمع کَن، خانه، پوشش هر چیزی. سرابیل: جمع سربال، پیراهن و هر قسم لباس. بَأْس:

عذاب، آسیب، ترس. تَقِيكُمُ الْحَرَّ به تقدیر «والبرد» حذفش برای اختصار و روشن بودن محذوف است.

تفسیر:

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ

یعنی: و خداوند برای شما از خانه هایتان وسیلهٔ آرامش و انس با یکدیگر قرار داد،

ص: ۲۶۳

یعنی از خانه های گلی و آجری و مانند آنها. و نیز برای شما از پوست چهارپایان اهلی:

شتر و گاو و گوسفند و بز، خانه های یعنی خیمه هایی قرار داد که آنها را در روز سفر و سیر در صحرا و روز اقامت موقت در حال سفر و اقامت در حالی که ایلات و خانه به دوش هستید به راحتی و آسانی حمل می کنید.

وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ

یعنی: و نیز خداوند از پشم ها و کرک ها و موهای آن چهارپایان اثاث خانه و وسایل انتفاع و برخوردارگی تا مدتی را قرار داد. یعنی از پشم شتر و گوسفند و از کرک آنها و از موی و کرک بز، زیر اندازهای مختلف و اثاث خانه و پوشاک های متنوع پر ارج ساخت. و مراد از قرار دادن خدا تعلیم راه های این استفاده ها و توفیق پیاده کردن آنهاست.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا

یعنی: و خدا برای شما از آفریده های خود سایه ها و سایبان ها ساخت - انواع درختان مرتفع رویانید که در زیر سایه اش بیارامید. و سایبان هایی از چوب و شاخه های پربرگ آنها بسازید - و نیز برای شما از کوه ها وسیله پوشش ساخت، یعنی خانه های نقبی برای سکونت خود و ذخیره کردن وسایل زندگی از آذوقه و حیوانات و وسایط نقلیه روز و وسایل جنگی و غیره.

وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ

یعنی: و نیز برای شما لباس هایی قرار داد که شما را از گرما و سرما ننگه می دارد، و لباس هایی که شما را از ضرر و آسیب وارده بر یکدیگر حفظ می کند (مانند زره های آهنی، جلپتقه های ضد گلوله، جلپتقه های فرود از هواپیما یا افتادن در آب و دریا). این گونه خداوند نعمت های خود را بر شما تمام می کند، شاید شما تسلیم اراده حق شوید، یعنی دعوت پیامبرانش را تلبیه گوید، کتاب های آسمانیش را بپذیرید و شریعتش را در جامعه خود پیاده کنید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ

یعنی: پس اگر اعراض کردند، جز این نیست که بر تو رساندن آشکار است و بس.

مراد این است اگر با این همه اصرار در دعوت و اتمام حجت و شمارش نعمت و وعده رحمت و بیم از عقوبت، قوم تو روی برتابند، در این صورت وظیفه تو تنها ادامه ابلاغ آشکار است، و اما اجبار آنها بر اعتقاد قلبی صحیح نیست، زیرا اجبار بر ایمان غیر ممکن است، و جنگ و جهاد با آنان که تسلیم حکومت اسلامی شوند زمانش نرسیده، و مجازات دنیوی و کیفر اخروی بر عهده خداوند است.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ

یعنی: نعمت خدا را می شناسند سپس انکار می کنند.

مراد از این نعمت خود پیامبر اسلام است که مشرکان او را می شناختند، یعنی از راه اخبار و توصیف اهل کتاب، او را همانند فرزندان خود می شناختند و هم چنین کتاب آسمانی و شریعت او را، و لکن روی هوا و حب جاه و مال انکار می کردند. و ممکن است مراد از این نعمت، نعمت هایی باشد که در آیات گذشته به آنها اشاره شد از نزول باران، زنده شدن زمین، منافع چهارپایان، عواید گیاهان و درختان، شهد شفابخش زنبوران، و همسران و فرزندان که می دانستند همه نعمت و مخلوق خدا هستند، لکن از خدا سلب می کردند و به بت ها و رب های واسطه نسبت می دادند. و بیشتر آنها کافرند، یعنی در کفر خود سرسخت و مستحکم اند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يَخَفُّ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾ وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾

یوم متعلق به «أذکر» مقدر است. استعته: استرضاه أو أَرْضَاه، یعنی رضای او را طلبید یا او را راضی نمود. فَلَايَخْفُفُ به تقدیر «فَعَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَخْفُفُ». أَلْقَى إِلَيْهِ الْقَوْلَ: سخن را به او رساند. فَالْقَوْلَا يَعْنِي شُرَكَاءَ، إِلَيْهِمْ يَعْنِي إِلَى الْمُشْرِكِينَ. سَلَّمَ: تسلیم و انقیاد، و الْقَاءَ سَلَّمَ کنایه از اظهار تسلیم است.

احوال قیامت

تفسیر:

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا

یعنی: و به یاد آور روزی را که ما از هر امتی گواهی برمی انگیزیم.

مراد از امت در این جا مانند عنوان یهود و نصارا نیست که هر یک امت پیامبری محسوب می شوند، بلکه چون طبق اراده الهی هیچ عصر و زمانی خالی از پیامبر یا حجت معصوم نمی شود. پس مراد از امت، مردم معاصر هر پیامبر یا حجت معصوم است. و مراد از شهید هم همان پیامبر یا معصوم است. بنابراین معاصرین هر پیامبری از پیامبران الهی، امت او است و در فواصل زمانی میان پیامبران، امام و حجت از ناحیه آنها هستند. بنابراین، معاصرین پیامبر اسلام از جامعه بشری، امت او و معاصرین هر یک از امامان معصوم پس از او امت او هستند، و اگر چند پیامبر یا حجت در یک عصر بوده امتیاز امت به واسطه پیامبر یا حجت متبوع است نه تابع هر چند ممکن است شاهد، هر دو یا بیشتر باشند چون کلمه شهید، مطلق است.

و باید دانست که شهادت و گواهی در هر واقعه ای دو مرحله دارد: مرحله تحمیل و مرحله ادا. و در مورد آیه تحمیل در دنیا است و ادا در آخرت، و آیه اشاره به مرحله اداست که شهید در روز محشر به ایمان و کفر و طاعت و فسق امت معاصر خود شهادت خواهد داد. و کیفیت تحمیل و اطلاع او از حالات امت در دنیا طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام این است که فرشتگان نویسندگان اعمال، هفته ای دوبار عمل های آنها را از اعتقادی و فرعی به معصوم وقت می رسانند و همه به تفصیل در ذهن او منتقل می گردند تا آن گاه که در محکمه الهی ادا کند.

ثُمَّ لَا يُؤَدَّنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

یعنی: سپس به کسانی که کفر ورزیده اند اجازه سخن داده نمی شود و هرگز رضایت آنها جلب نمی گردد. (۱) مستفاد از آیه این است که این قضیه در حالی است که امت ها در محکمه الهی حضور یافته و مورد محاکمه قرار گرفته اند و طبق کتاب عمل خاص و کتاب عظیم عام، همه عمل ها بررسی شده و نوبت به اقامه شهود رسیده و زمان گواهی شهدای الهی و معصومان وقت رسیده و طبعاً در حال شهادت آنها یا پس از آن به کفار اجازه سخن نمی دهند که مطلبی ادعا کنند یا عذری بخواهند، زیرا همه مراحل، طی شده است. و اینجاست که جایی برای جلب رضای آنها نیست، زیرا راه آن عفو است و آن ممکن نیست، و آنها هم نمی توانند خدا را راضی کنند، زیرا مستلزم این است که به دنیا بازگردند و دعوت انبیا را بپذیرند و دین را در جامعه خود پیاده کنند.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

مراد از ظالمین در این جا به قرینه سیاق، کفار است که به وسیله شهادت گواهان محکوم به عذاب دوزخ شده اند.

معنای آیه: و چون کسانی که در دنیا ستم کردند عذاب دوزخ را ببینند، یعنی در شرف ورود به آن قرار گیرند، برای آنها علم یقین پیدا می شود که هرگز عذاب از آنها تخفیف داده نخواهد شد و به آنها مهلت هم داده نمی شود. یعنی مهلت مدتی پیش از ورود یا توقف موقت عذاب در خلال مکث دائم. و سبب حصول این علم برای آنها آگاه شدنشان از کفر و فسق و استحقاق عقاب خودشان است.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِن دُونِكَ

یعنی: و چون کسانی که در دنیا مشرک شدند شریکان خود را در آن روز ببینند - بت های دنیوی خود را که در عبادت شریک خدا کرده بودند همه را در آن جا حاضر ببینند - در خطابی به خدای خود می گویند: پروردگارا، اینها هستند شریکانی که ما در دنیا به جز تو و به جای تو آنها را به خدایی و ربوبیت می خواندیم. و سبب این گفتار، اظهار پشیمانی و اعتراف به خطا و گناه و تحقیر بت هاست.

ص: ۲۶۷

۱- و نیز: هرگز از آنها نمی خواهند که رضای خدا را جلب کنند (زیرا راهی برای آن نیست).

فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ

یعنی: پس از صدور آن کلام از مشرکان، بت‌ها به سوی مشرکان این گونه القای سخن می‌کنند یعنی پاسخ می‌دهند که شما جداً دروغ‌گویید.

مراد این است که خداوند به بت‌های جماد در آن روز قدرت نطق می‌دهد که این گونه پاسخ دهند و آنها را دروغگو شمارند به لحاظ این که اعتقاد و عمل آنها خطا و خلاف واقع بوده هرچند به آن معتقد بودند. و محتمل است مراد از مخاطب بتان سران مشرکان باشد که بطلان بت‌ها را می‌دانستند و به دروغ و برای هوا و هوس و حب جاه و مال، آنها را می‌پرستیدند.

وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

یعنی: و آنها در آن روز تسلیم خدا می‌شوند - مشرکانی که پیوسته در دنیا در مقابل خداوند طغیان و استکبار داشتند، در آن روز اظهار انقیاد و تسلیم می‌کنند - و آنچه به خدا افترا می‌بستند از معتقدات باطل نظیر اذعان به قداست و ربوبیت بت‌ها و مقام قرب و شفاعت آنها و قضای حاجت‌های پرستندگان، همه از آنها گم می‌شود، یعنی بطلان و فساد و تباهی آنها روشن می‌گردد.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾

تفسیر:

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ

یعنی: کسانی که کفر ورزیدند و دیگران را نیز از راه خدا یعنی از دین و شریعت و کتاب

ص: ۲۶۸

آسمانی و احکام اصولی و فروعی الهی، بازداشتند، در آخرت به خاطر آن که این گونه افساد می کردند عذابی بر عذابشان می افزاییم. پس جمله «بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ» اشاره به منع دیگران است.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ

یعنی: و متذکر روزی باشید که در میان هر امتی گواهی را بر آنها از خودشان برمی انگیزیم و ای پیامبر، تو را هم بر اینان یعنی بر امت خود گواه می آوریم.

مراد از این که گواه هر ملتی از خودشان خواهد بود یعنی اکتفا به فرشتگان نمی کنیم و از پریان هم گواه نمی آوریم. و صدر این آیه تکرار و تأکید صدر آیه ۸۴ است، لکن ذکرش در آن آیه برای این است که پس از شهادت جایی برای سخن و اعتذار کفار نمی ماند و راهی دوزخ می شوند. و در این آیه برای این است که پیامبر اسلام هم گواه ملت خود خواهد بود.

و ممکن است کلمه «هؤلاء» اشاره به شهدای امت ها باشد که مفهوم از کلمه شهید است.

یعنی ای پیامبر، تو را هم به عنوان شاهد و گواه بر گواهان امت ها از پیامبران و معصومان و غیر آنها حاضر خواهیم کرد تا بر نبوت و عدالت آنها و بر صدق گواهی آنان درباره امتشان گواهی دهی، یا اگر اشتباه و فروگذاری شده تکمیل نمایی. و کیفیت تحمل این شهادت یعنی راه اطلاع پیامبر اسلام از حوادث واقع شده در امم گذشته و علم به حال شاهدها و مشهود علیهم، اخبار جبرئیل است در حال حیات پیامبر اسلام یا در برزخ یا همان عالم قیامت.

و باید دانست که هر چند ممکن است خداوند در روز قیامت پس از آن که مکلفان را از قبر بیرون آورد، طبق علم محیط ازلی خویش بهشتیان را به پاداش حسنات دنیوی روانه بهشت و دوزخیان را به کیفر گناهانشان در دنیا روانه دوزخ نماید و سؤال و حساب و کتاب و محکمه و اقامه شهود پیش نیاورد، لکن چنین اراده نکرده که کفایت به صرف تعبّد کند و عمل به علم خود نماید، بلکه مشیت تامّه بالغه اش بر این تعلق گرفته که صحنه ای پیش آورد که همه باطن ها ظاهر گردد و حال همه بر همه روشن شود و مکلفان جهان از جنّ و انس و شیاطین از جزئیات اعمال یکدیگر آگاه شوند و مفاد «تُبَلَى السرائر» تحقق یابد و کسی را ابهام و اعتراض در پاداش و کیفر کسی نماند، و از عظمت امر و حکمت

حکیم مطلق و از گواهان مختلف آن روز که عبارت اند از فرشتگان کاتب اعمال، و خود عمل های تجسم یافته، و اعضای که اعمال از آنها سرچشمه گرفته، و زمان و مکان ظرف اعمال و بالاخره پیامبران و معصومان و غیر آنها آگاه و باخبر گردند تا در نتیجه نوبت مسأله شفاعت برسد و مراتب شهدا و مقام محمود آنان ظاهر گردد؛ مضافاً بر عجایب بهت آور دیگری که از شئون آن روز است و ما را قدرت درک آنها نیست.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ

یعنی: و این کتاب را بر تو به تدریج - در مدت ۲۳ سال - فرو فرستادیم که مبین و روشنگر همه چیز باشد، یعنی از علوم و معارف دینی، و احکام اصولی و فروعی شریعت اسلام، و علوم بی پایانی از اخلاق انسانی و ملکات نفسانی، و فنون مورد احتیاج بشری و مجامع انسانی و آنچه بدان نیازمندند یعنی بخش عمده ای از حالات امت های گذشته تاریخ و شهیدان آنها که در آخرت بدان گواهی خواهی داد. و این کتاب سراپا هدایت و رحمت و بشارت و مژده است (۱) به پاداش های بی نهایت اخروی برای کسانی که تسلیم حق شوند و آن را بپذیرند.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾

لغت و اعراب:

عدل: استقامت در امور و اجتناب از افراط و تفریط، و میانه روی و تساوی. فحشاء: هر گفتار و کردار بسیار زشت و هر منکر و ناروا از گفتار و کردار. بغی: تعدی به حقوق غیر. ایفاء و

ص: ۲۷۰

۱- . هدی و رحمة و بشری عطف است به تبیاناً، یعنی و نیز این کتاب را فرستادیم که هدایت و رحمت و بشارت باشد....

وفاء: عمل بر طبق گفتار. بعهد الله اضافه به سوی مفعول. توکید: تأکید. کفیل: ضامن، مراقب.

تفسیر:

فرمان هایی از خداوند

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ

یعنی: حقیقت این است که خداوند به عدالت و نیکی و بخشش به خویشان فرمان می دهد.

متعلق امر و فرمان، همهٔ مجامع بشری است از موجودین در حال نزول آیه تا آخرین فرد از نسل بشر در دنیا. و مراد از عدل، استقامت و حد اعتدال و عدم انحراف است، خواه در عقاید باطنی به اجتناب از نفی مطلق اله و اثبات آلهه متعدد، و یا در اخلاق و ملکات نفسانی به احتراز از جانب افراط و تفریط صفات، و یا در افعال و کردار شخصی، و یا در ارتباط با مجامع بشری. و تعیین مصداق عدل و استقامت و تشخیص از انحراف محوّل به قضاوت خرد و بیان شرع است.

و مراد از احسان، نیکی به دیگران است در انواع مختلف آن؛ و مصادیق آن نیز محوّل به شرع و عقل است. و مراد از ایتاء ذی القربی، صلة رحم است نسبت به ارحام و خویشان نزدیک یا دور در موارد وجوب نظیر انفاق به عمودین^(۱)، یا غیر آن. و از روایات اهل بیت وحی علیهم السلام استفاده می شود که مراد از ذی القربی اعم است از خویشان شخص و خویشان پیامبر اسلام یعنی دوازده نفر معصوم خلیفه او، به مراعات حقوق شرعی آنها از اعتقاد قلبی به امامت الهی آنها و اطاعت فرامین ولایی آنها و اخراج و بذل حقوق مالی آنها.

وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

یعنی: و خداوند نهی می کند از فحشا یعنی هر پندار و گفتار و کردار بسیار زشت، و از منکر یعنی هر عملی که شرع یا عقل آن را ناروا می شمارد که شامل هر حرام شرعی و قبیح عقلی می شود. و نیز خدا نهی می کند از بغي یعنی ظلم و تعدی به حقوق دیگران. و حاصل این سه امر دور داشتن بشر از گناهان کبیره و از هر گناهی نسبت به خود و از تعدی نسبت به حقوق دیگران است.

خدا شما را به وسیله این گونه امر و نهی موعظه می کند و متبّه می سازد به معارف دینی

ص: ۲۷۱

و وظایف آسمانی، شاید متذکر شوید.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا

یعنی: و به عهدتان با خداوند هر زمان که معاهده کردید وفا کنید. مراد از عهد در این جا عهد شرعی است، نظیر آن که بگویید: عهد می کنم با خدایم که فلان عمل نیک را به جا آورم، یا فلان کار زشت را ترک کنم. و سوگندهای خود را پس از آن که محکم کردید هرگز نشکنید. مراد از سوگند، قسم شرعی است و مراد از توكید، این است که در قصد جدی باشد و نام خدا را نیز در آن ببرد، نظیر آن که بگوید: وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ كَذَا، یعنی به خدا سوگند که فلان کار نیک را به جا آورم.

وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ

یعنی: و چگونه سوگندها را می شکنید در حالی که خدا را بر خودتان ضامن و مراقب قرار داده اید!

یعنی مثلاً اگر کسی بگوید: وَاللَّهِ لَأَصُومَنَّ غَدًا، گویی روزه فردا را به نحوی متعلق به خدا کرده و او را ضامن و مراقب خویش نموده، پس بر اوست در صورت مخالفت، طبق ضمانت و مراقبت کیفر دهد. و حَقًّا که خداوند آنچه را انجام می دهید می داند.

این آیه از ادلّه کلی و اجمالی صحت عهد و یمین است که هر یک در فقه کتابی دارای مسائل بسیار است. در آیه ۸۹ سوره مائده حکم یمین مفصل تر ذکر شده است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٩٢﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ يَشَاءَ وَكَتَشَاءُونَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

ص: ۲۷۲

نقض: شکستن چوب و مانند آن، باز کردن گره و شیء تاب خورده. غَزَل: مصدر است به معنای مغزول و رشته شده. قَوْه: مصدر است یعنی تقویت و تحکیم. اَنكَاث: جمع نِکث به کسر اول، یعنی باز شده، منصوب است به فعل مَقْدَر به تقدیر «فَجَعَلْتُهُ اَنكَاثًا». تَتَّخِذُونَ اَیْمَانَكُمْ یعنی «نقض اَیْمَانَكُمْ». دَخَلَ: فساد و خیانت. اَن تَكُونَ به تقدیر «لَا جَلَ اَن تَكُونَ».

أرَبی: بالاتر و بیشتر. یَلُوكُم اللّٰهُ به، مرجع ضمیر مجرور ایجاب عمل به قسم و عهد است.

تفسیر:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا

سوق این آیه برای تفسیح شکستن سوگند و آوردن مثالی برای آن است و ملاک حکم، شامل غیر سوگند از عهد و نذر و سایر قراردادهای عقدی و ایقاعی است. (۱) و مثال آیه اشاره به حال زن ثروتمند کم شعوری به نام ریطه یا خرقاء مکه است که کنیزان خود را هر روز دستور می داد مقداری از پشم یا پنبه را از بامداد تا زوال آفتاب با دوک می رشتند و مهیای بافتن می کردند و پس از ظهر دستور می داد همه رشته ها را برخلاف بتابند که دوباره همه به صورت پشم و پنبه درآید و شاید عمل آن زن این بود که نخ ها و رشته های نازک را در مدتی به هم می تابید و رشته های قطور و محکم تری درست می کرده و سپس همه را برخلاف، می تابیده و به صورت نخ های نازک اولی در می آورده است.

معنای آیه: و هیچ گاه همانند آن زن نباشید که رشته خود را پس از تابیدن و محکم کردن (یعنی از حالت پشم و پنبه به صورت رشته های نخ در آوردن) و تابیده، باز می نمود و همه را به صورت قطعه هایی از پشم و پنبه در می آورد.

حاصل آن که به هم زدن قراردادهای شخصی یا اجتماعی پس از آن که به وسیله ایقاع یا عقدی، مستحکم و واجب الوفا شد، در حکم عقل و خرد و نزد عرف کاری عبث و غیرعقلایی است و حرمتش هم از نهی خود آیه استفاده می شود.

تَتَّخِذُونَ اَیْمَانَكُمْ دَخَلًا بَیْنَكُمْ اَن تَكُونَ اُمَّةٌ هِيَ اَرْبِی مِنْ اُمَّةٍ

ص: ۲۷۳

سوق این جمله استینافیه برای بیان مفسده دیگری است که بر نقض قسم و قراردادهای دیگر مترتب می شود.

معنای آیه: و نیز شما سوگندهای خود را وسیله فساد و خیانت میان خود قرار می دهید بدین جهت که گروهی از گروهی دیگر برتر است. اشاره به این که مثلاً گروهی که از نظر نفوس بیشتر و از حیث مال و ثروت برتر بوده با قبیله ای پایین تر و ضعیف تر قراردادی به نحو سوگند و عهد و غیره می بستند، سپس به اتکای برتری و قدرت خویش آن را می شکستند و سبب فساد و خیانت درباره طرف ضعیف می شدند. پس مراد از «امت اربی» مخاطبان آیه و از «غیر اربی» طرف ضعیف است.

و ممکن است اشاره آیه به حادثه دیگری باشد و آن این که دو قبیله غیر از مخاطبان آیه یکی قوی تر و دیگری ضعیف تر بوده، میانشان اختلاف و درگیری پیدا شده بود و مخاطبان آیه را سابقه قراردادی نظیر کمک به یکدیگر یا فروش سلاح به یکدیگر در اوقات لزوم با قبیله ضعیف بوده، ولی به خاطر ضعف آنها و قدرت و برتری دیگری قرارداد خود را نقض کرده و سبب ورود فساد و خیانت درباره ضعیف شده بودند. پس مراد از «اربی» قبیله قوی تر و «غیر اربی» قبیله ضعیف تر است.

إِنَّمَا يَلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

یعنی: جز این نیست که خدا شما را بدین سبب می آزمايد - یعنی به سبب تشریح و جواب عمل به سوگند و هر قراردادی و تشبیه نقض آن به عمل سفیهانه زن حمقاء، شما را می آزمايد - و بی تردید برای همه شما در روز قیامت آنچه را که در دنیا پیوسته در آن اختلاف داشتید بیان خواهد کرد. یعنی حق و باطل مورد اختلافتان را خواه در امور مهمه مانند توحید و اصول عقاید، یا غیر آن نظیر فروع دینی و مذهبی و موضوعات خارجی به گونه ای روشن می کند که همه چیز بر همه کس به نحو علم الیقین آشکار گردد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً

یعنی: و اگر خدا می خواست بی تردید شما را یک امت می کرد.

مراد از مخاطب در این جا همه انسان ها هستند و مراد از وحدت، وحدت در دین و شریعت است. یعنی اگر خدا به اراده حتمی تکوینی می خواست، همه شما قهراً و جبراً

مسلمان و مؤمن می گشتید، بدین طرز که استعداد فکری و ملکات روحی شما را به گونه ای یکسان می آفرید که طبعاً و بدون اختیار، همگی یک راه صحیح انتخاب می کردید. و یا بر فرض اختلاف در فکر و خصال و اقتضائات روانی، اراده شما را جبراً و قهراً به یک سو معطوف می نمود که همانند فرشتگان، بدون اختیار مرید به اراده خدا بودید.

وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

یعنی: ولكن هر کس را که بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت می کند.

مراد این است که آن گونه وحدت اجباری را درباره شما مکلفان نخواست، بلکه طبق اراده ازلی خود درباره انسان ها و همه مکلفان چنین خواست که طبایع و فطرت ها را مختلف بیافریند تا به سوی خیر و شر میل کنند و پس از عرضه تکلیف و اتمام حجت، آنان را در انتخاب راه اصولی و فروعی مختار و آزاد گذارد، سپس کسی را که از دعوت سرپیچید و راه شر اختیار کرد به بازگشت اجبار نکند، بلکه او را در ضلالت و گمراهی رها سازد (که معنای گمراه کردن خداوند همین است) و کسی را که دعوت را پذیرفت و راه خیر را انتخاب نمود به توفیق خویش او را به سوی کمالات بعدی هدایت نماید.

وَلْتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

یعنی: و البته از آنچه عمل می کردید بازخواست می شوید. در عالم آخرت طبق آنچه در دنیا انجام می دادید از ایمان و کفر و طاعت و فسق، سؤال و بازخواست خواهید شد.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعِيدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا الشُّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۹۴» وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا - إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ «۹۵» مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۹۶»

دَخَلَ: فساد و عیب و خیانت. صَدَّ عَنْهُ - از باب نَصَرَ - : اعراض کرد از آن، جلوگیری نمود از آن. اشتراء: خریدن و فروختن، از اضرار است. و نیز به معنای مطلق به دست آوردن چیزی. اَنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ «ما» ی موصوله اسم اَنَّ و «خَيْرٌ» خبر آن. نَفَدَ الْمَالُ - از باب عَلِمَ -: تمام شد و فانی گشت. بأحسن ما كانوا بَاءَ برای مقابله، و اضافهً أحسن به موصول اضافهً صفت به موصوف است به تقدیر «بما يعملون الأحسن».

تفسیر:

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا

یعنی: و هیچ گاه سوگندهای خود را وسیلهٔ فساد و خیانت در میان خود قرار ندهید (نهی سابق از سوگند مربوط به شکستن آن بود و مراد در این آیه نهی مؤمنان است از این که از ابتدا سوگند و عهد و قراردادها را به قصد غدر و فریب انجام دهند) که در نتیجه قدم برخی از شما پس از ثبوت و استحکام بلغزد. یعنی پس از آن که اسلام آوردید و قدم هایتان در مراحل ایمان استوار گشت به خاطر این گونه معاصی بلغزید و به گناه درافتید.

وَتَذُقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

یعنی: و نیز در نتیجهٔ آن برای این که از راه خدای خود اعراض کردید و دیگران را نیز بازداشتید، بدی و تلخی عذاب را در دنیا بچشید، و در آخرت نیز شما را عذابی بزرگ باشد.

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا

یعنی: و هرگز به وسیلهٔ شکستن پیمان خداوند بهای اندکی به دست نیاورید.

مراد از پیمان در این جا اعم است از پیمان هایی که خدا با خلق می بندد، مانند همهٔ احکام آسمانی که خداوند از بشر پیمان محکمی بر عمل به آنها گرفته است (نظیر آیهٔ ۶۰ و ۶۱ یس) پس گویی هر یک از انشئات و احکام الله متعلق به عمل های مکلفان، پیمانی است متعلق به آن عمل، و عصیان هر حکمی به طمع دنیا نقض آن پیمان است در برابر بهایی اندک؛ همچنین است پیمان هایی که مردم با یکدیگر می بندند، نظیر عقود و ایقاعات

واجب و مستحب میان آنها که همه به منزله پیمان خداست، زیرا که گویی مقتضای فرمان **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** [مائده، ۱] این است که هر عقد و ایقاعی پیمانی است از جانب خداوند به هر دو طرف عقد؛ و نقض هر یک به خاطر منافع دنیوی، به دست آوردن مال بی ارزش دنیا به بهای شکستن پیمان است.

إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

یعنی: بدون شک آنچه در نزد خداست برای شما بهتر است اگر بدانید.

مراد این است که پاداشی که از خداوند در برابر وفا به پیمان ها دریافت خواهید نمود بهتر از این چیزی است که با عهدشکنی به دست می آورید اگر اهل این دانشید که پاداش اخروی هر طاعت را با منافع دنیوی مخالفت آن می سنجید.

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: آنچه در نزد شماست - از اموال و کالاهای دنیا خاصه آنچه به وسیله نقض عهد به دست می آورید - تمام و فانی می شود؛ و آنچه در نزد خداست یعنی از نعمت های آخرت که پاداش کارهای نیک است، باقی و ثابت است، زیرا هیچ نعمتی در عالم آخرت زوال و فنا ندارد و همه اجزای آن جهان مانند ساکنان آن جا جاودانه است. و به یقین کسانی را که صبر کرده اند - در پذیرش دین الهی در مرحله اعتقاد و عمل - پاداششان را در برابر عمل های بسیار نیکشان که در دنیا انجام می دادند حتماً پرداخت خواهیم نمود.

حیات طیبه

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٠﴾

من عمل صالحاً «مَنْ» موصوله در لفظ، مفرد و در معنا جمع است و از این رو سه ضمیر نزدیک تر آن مفرد و سه ضمیر دورتر جمع آمده است و این روش در این کتاب کریم زیاد به کار رفته است. لَنْجَزِيَنَّهُمْ یعنی لَنْعَطِيَنَّهُمْ از قبیل تجرید است. بأحسن بآء برای مقابله و اضافه أحسن از قبیل اضافه صفت به موصوف است. فاذا قرأت به تقدیر «أردت قرأتَه».

فاستعذ بالله گفته شده تقدیرش «قل أعوذ بالله» است. تولاه: دوست داشت و سرپرست خود نمود او را. مرجع ضمیر مفرد به مشرکون، الله است.

تفسیر:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی: هر کس از مرد یا زن عملی شایسته و نیک به جا آورد در حالی که مؤمن باشد، به یقین او را به زندگی پاکیزه ای زنده خواهیم داشت.

مراد از «ایمان» این است که اصول عقاید و باورهای مذهبی درونیش آلوده به پلیدی کفر و شرک و نفاق نباشد. و مراد از «حیات طیبه» این است که زندگی چنین شخصی طبعاً توأم با توکل بر حق و آرامش خاطر و رضا و اطمینان به وعده های الهی، و مقرون به حسن معاشرت با عائله و اجتماع بزرگ جامعه خواهد بود.

و باید دانست که در این آیه بشارتی به طایفه زن هاست که در تمام شئون زندگی و پاداش اعمال، مساوی با مردها ملحوظ شده اند.

و نیز در این آیه همه عمل های نیک، مشروط به مقارنت با ایمان است و گرنه حبط است چنان که این آیات دلالت دارد: وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً [نور، ۳۹] و أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ [ابراهیم، ۱۸] و وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيْمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ [مائده، ۵]. و البته اجر و پاداش آنها را در دنیا و آخرت در برابر عمل های بسیار نیکی که به جا می آورده اند خواهیم داد.

فَإِذَا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم

یعنی: و چون خواستی قرآن بخوانی، از شیطان رانده شده به خدا پناه بر.

ظاهر آیه این است که مراد از استعاذه توجه باطنی و التجا و پناهندگی قلبی به خداست. یعنی متوسل به حق شو تا شیطان، تو را در فهم معنای عبادت نلغزاند و خلاف مراد را القا نکند و از تدبیر و تفکر در معانی و بطون آن باز ندارد و تأثیر آن را در مرحله عمل خنثی نسازد. و برخی گفته اند که مراد از استعاذه گفتن أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است هنگام شروع به قرائت. و این معنا خلاف ظاهر و مرجوح است، و امر «فاستعذ» در این جا استجابی است مانند إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا [اعراف، ۲۰۴] که اجماع، قائم است بر عدم وجوب.

شرط تسلط شیطان

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

یعنی: حقیقت این است که او را، یعنی شیطان را، تسلطی نیست بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگار خود توکل می کنند.

مراد از تسلط، این است که او قدرت تکوینی بر اجبار مؤمن ندارد، بلکه فقط وسوسه می کند یعنی امر و نهی و راهنمایی به سوی شرور دارد و مؤمن هم بدان اعتنا نمی کند هر چند احیاناً می لغزد و صغیره یا لَمَمی از او صادر می گردد که آن را هم با توبه و استغفار جبران می کند.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

یعنی: جز این نیست که تسلط او بر کسانی است که همواره او را دوست و یاور و سرپرست خود اتخاذ می کنند یعنی در نتیجه تبعیت های تدریجی کارشان به جایی می رسد که بر آنها سلطنت می یابد و امر و نهی به آسانی در آنها نافذ می گردد هر چند مسلمان باشند. و نیز سلطه او بر کسانی است که مشرک اند.

وَإِذَا يَدُلُّنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةِ وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَّا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ «۱۰۱» قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُبَيِّنَ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ «۱۰۲»

نزله ضمیر منصوب راجع به ناسخ و منسوخ است که از کلام استفاده می شود و یا به مجموع قرآن. بدّلنا: تغییر دادیم. روح موجودی است علوی و نورانی و حیات بخش که با هر جسمی تماس گیرد آن را زنده می سازد. قُدس - به ضم دال و سکون آن - مصدر به معنای فاعل است یعنی پاکیزه، و اضافه آنها از قبیل اضافه موصوف به صفت است مانند مسجد الجامع و حاتم الجود به تقدیر «الروح القادس». هدی به تقدیر «هو هدی».

پیرامون قرآن

تفسیر:

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ

این آیه درباره جواز نسخ حکم شرع است که مشرکان آن عصر آن را باطل می دانستند و ظاهراً آنها هم مطلب را از یهود گرفته بودند که جداً با نسخ احکام مخالف بودند، زیرا مشرکان از قدیم با اهل کتاب رابطه داشتند و مطالبی از آنها فرامی گرفتند.

معنای آیه: ای پیامبر، چون آیه ای را به جای آیه ای بگذاریم، یعنی لفظ اول را برداریم و معنا را هم نسخ کنیم و یا معنا را نسخ نماییم و لفظ را باقی بگذاریم و حکم دیگری به جای آن قرار دهیم نظیر تغییر وجوب استقبال بیت المقدس به استقبال کعبه - و البته خدا خود دانایتر است به آنچه نازل می کند - می گویند: جز این نیست که تو افتراگری.

مرادشان این است که حکم الهی قابل تغییر نیست و چون این عمل از تو چند نوبت سر زده پس عادت تو افترای به خداست، زیرا یا حکم اول باطل است یا دوم. و جمله «والله أعلم» اشاره به جواب ادعای آنهاست و این که نسخ در احکام صحیح است و ممکن است حکم نسخ شده و نسخ کننده هر دو صحیح باشد، زیرا زمان جعل حکم و قانون و مکان و محیط آن و حالات و صفات مکلفان، دخالت در مصالح و مفاسدی که ملاک تشریح احکام است دارد و هر دو حکم در زمان خود دارای صلاح بوده و هیچ یک افترا نیست. و منشأ اشتباه آنها این است که خیال کرده اند لازم تشریح ناسخ این است که برای حاکم کشف می شود که جعل حکم اولی از راه خطا و جهل بوده یا دومی از روی جهل و خطاست.

معنای «بل» این است که چنین نیست که آنها با علم به کیفیت تشریح حکم و جواز تبدیل احکام، از روی عناد انکار کنند، بلکه بیشتر آنها روی جهل و تقلید کورکورانه از سران و علمای سوءشان چنین می گویند.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ

یعنی: ای پیامبر، در پاسخ آنها بگو: آیه و حکم ناسخ و منسوخ و یا مجموع این قرآن اعم از احکام ثابت و منسوخ را روح القدس از جانب پروردگارت به حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده اند استواری قدم و استحکام روح و ثبات ایمان بخشد.

روح القدس یعنی موجود زنده و مخلوق به اراده حق و پاکیزه از هر عیب و نقص غیر امکانی (غیر از امکان) (۱). و به حق بودن نزول یعنی درست و برای غرضی صحیح و هدفی والا و عقلانی و صلاح مجامع انسانی است. و این قرآن سراپا هدایت و مژده و بشارت برای مسلمین است.

وَلَقَدْ نَعَلِمَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ «۱۰۳» إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۱۰۴» إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ «۱۰۵»

لغت و اعراب:

الحاد: میل کردن و منحرف کردن (۲). أعجمی: منسوب به عجمت و ابهام یعنی غیر فصیح و نارسا چه عربی باشد چه عجمی.

ص: ۲۸۱

۱- . نقص امکانی - ظ

۲- . و نسبت دادن.

تفسیر:

وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ

یعنی: حقیقت این است که ما می دانیم که مشرکان می گویند: جز این نیست که این قرآن را بشرها به محمد صلی الله علیه و آله یاد می دهند.

مفسران نوشته اند که مراد از «بشر» در این جا چند نفر رومی و نصرانی هستند که در مکه بودند و آشنایی به تورات و انجیل داشتند و گاهی آن دو کتاب را می خواندند و پیامبر اسلام در نزد آنها می نشست و گوش می داد و چون از آنها سؤال می شد: محمد را شما می آموزد؟ می گفتند: محمد ما را می آموزد. و برخی از آنها بعداً اسلام آوردند و اسلامشان نیکو بود.

لِسَانَ الَّذِي يُلِحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ

این کلام جواب آنهاست. یعنی: ای پیامبر، جواب آنها این است که زبان کسی که قرآن را به او منسوب می کنند غیر فصیح و نارسا و نامفهوم است، زیرا ذاتاً عبری یا سریانی است و عربی را بعداً یاد گرفته اند، و این قرآن زبان عربی آشکار است، یعنی در فصاحت کلام و زیبایی بیان، فصحای عرب از معارضه با آن عاجزند.

باید دانست که مشرکان درباره قرآن چند قسم افترا به پیامبر اسلام می بستند: اول آن که این مجموعه مرکب از الفاظ و معانی ساخته بشر فراگرفته از آدیان است و محمد صلی الله علیه و آله آن را به جبرئیل و خدا نسبت می دهد؛ و ظاهر آیه اشاره به این قسم است. دوم آن که مجموع قرآن را محمد صلی الله علیه و آله خود انشاء و تألیف و تنظیم نموده و به خدا نسبت می دهد. سوم آن که مفاد و معانی را از بشرهای فهمیده و دانشمند آموخته و در قالب عربی ساخته خود ریخته و مجموع را به خدا نسبت می دهد. (۱) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: بی تردید کسانی که به آیات خدا ایمان نمی آورند، خداوند هرگز آنها را هدایت نمی کند. مراد از آیات آیه های قرآن است یا همه نشانه های توحید و ادله دعوت پیامبر از

ص: ۲۸۲

۱- . پاسخ آنها در همین آیه و آیه ۱۰۵ آمده است.

کتاب آسمانی و معجزات دیگر. و غرض این است که خداوند پس از اتمام حجت و رد انکارشان آنها را به حال خود رها می کند و توفیقات را از آنان سلب می نماید. و برای آنها در دنیا و آخرت عذابی دردناک است.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ

این آیه پاسخ هر سه قسم از افترای آنهاست، و ممکن است پاسخ دو قسم اخیر باشد، چون پاسخ اول در ذیل آیه ۱۰۳ داده شد.

معنای آیه: جز این نیست که دروغ را کسانی به خدا می بندند که به آیات و نشانه های او ایمان نمی آورند و خود دروغگو و تکامل یافته در دروغ اند. یعنی بنابراین، پیامبری که حتی به تصدیق آنها به آنچه آورده از کتاب و احکام شریعت خود ایمان دارد و کردارش پیوسته کاشف از صدق گفتار اوست و آیه ها و سوره هایی آورده که مملو از نکوهش از دروغ و افتراست، چگونه می شود او چنین افترای را به خدا ببندد!

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ «۱۰۶» ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ «۱۰۷» أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ «۱۰۸» لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ «۱۰۹»

مَنْ كَفَرَ مَبْتَدَأُ، خَبْرُ شِ مَقْدَّرٌ اسْتِ و از خبر موصول سوم معلوم می شود، و تقدیر «فعلیه غضبٌ» است. شَرَحَ صَدْرَهُ لِلشَّيْءِ و بالشَّيْءِ: سینه خود را گشود و وسعت داد. ذَلِكَ بَأْتُهُمْ ذَلِكَ اشاره به غضب و عذاب است. اسْتَحَبَّ الشَّيْءَ عَلَى الشَّيْءِ: ترجیح داد آن را. طَبَعَ عَلَى الشَّيْءِ - از باب مَنَعَ - مهر زد بر آن. سَمِعَ: گوش و نیروی شنوایی. بَصَرَ: چشم و نیروی بینایی. لاجرم: لامحاله، حقاً، و گاهی «لا» زائد و «جَرَمٌ» به معنای ثَبَّتَ استعمال می شود نظیر لَأُقْسِمَ.

فرجام کافران

تفسیر:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ

یعنی: کسی یا کسانی که پس از ایمان به خداوند کفر ورزیدند، غضب خداوند شامل حال آنهاست.

مراد از ایمان، اعتقاد به توحید و همه اصول عقاید واجبه است و مراد از کفر، انکار همه یا برخی از آنهاست. و این آیه ناظر به حکم ارتداد است از جنبه اخروی آن که مرتد جایش دوزخ و عذابش بزرگ است. و اما آثار و احکام شرعی دنیوی آن بسیار است و از جمله آن که در آغاز، موضوع ارتداد به دو قسم منقسم می شود: فطری و ملی، و هر دو قسم در اغلب آثار شرعی تکلیفی و وضعی یکسان اند و همه احکام اسلام از آنها برداشته می شود، و تفصیل مطلب در فقه اسلامی است.

إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ

یعنی: غضب و عذاب اخروی همانند آثار دنیوی شامل حال همه مرتدهاست مگر مرتدی که به ظاهر مُکْرِه و مجبور شود و در دل صفت ایمانش محفوظ و قلبش مطمئن و آرام باشد.

مراد این است که حقیقت ارتداد عبارت است از تغییر اعتقاد قلبی از اسلام به کفر و ظهور آثار آن از گفتار و کردار باطل، مانند انکار اصول به زبان و انجام عمل های کفرآمیز.

و کسی که در مورد اکراه و ترس از قتل و جرح و ضرر قرار می گیرد اکراه قلبی ندارد، زیرا

باطن اکراه پذیر نیست، و گفتار و کردار کفر آمیز نیز آثار حرمت و کفر و ارتداد را ندارد، به خاطر آن که عنوان اکراه و اضطراب نظیر خطا و نسیان و جهل، از عناوین ثانویه اند و بر هر فعلی که به عنوان اولی حرام باشد عارض و منطبق شوند حرمت آن را برمی دارند؛ مثلاً خوردن مال یتیم و آشامیدن مسکر حرام است و اگر از روی اشتباه یا خطا و فراموشی و اکراه و اضطراب واقع شد حرمت آن برداشته می شود. بنابراین اگر کلمات کفر و کارهای کفر آور از روی اکراه واقع شود اثر کفری و حکم ارتدادی آن برداشته می شود.

وَلَكِنَّ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

این جمله به منزله بیان حال مستثنی منه است و گویی می فرماید: مرادم از «مَن كَفَرَ بِاللَّهِ» مکره مورد استثنا نیست، بلکه کسی است که سینه خود را پس از ایمان، به کفر گشوده و دلش به عقاید فاسد وسعت یافته است، پس بر چنین اشخاصی غضبی شدید از خداوند در دنیا و برای آنها عذابی بزرگ در آخرت است.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

یعنی: آن غضب و عذابی که شامل حال مرتدان و صاحبان انشراح صدر به کفر می شود به خاطر این است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند. یعنی زندگی پست و موقت و توأم با کفر و فسق دنیا را بر زندگی والا و برتر و دائم آخرت برگزیدند و لازم این انتخاب دخول در غضب و عذاب خداست. و نیز برای این است که خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. یعنی مشیت الهی بر این نیست که کافران مصرّ و عنود را به اراده تکوینی و جبر از آن راه منحرف کند و به راه راست بکشاند. و حاصل آن که درباره آنها مقتضی غضب و عذاب، موجود و مانع از جانب خداوند مفقود است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

یعنی: آنهايند کسانی که خدا بر دل ها و نیروی شنوایی و بصیرت و بینایی آنها طبع کرده و مهرزده است. تعبیر طبع در این اعضا کنایه از این است که انسان را در سایه اصرار بر کفر و گناهان حالت خاصی در دل پیدا می شود که او را از راه شنیدن دلایل روشن شرع و خرد، و دیدن مناظر تنبّه آور و عبرت زا در جهان هستی و نگاه به آفاق و انفس در صفحه وجود، تنبّهی حاصل نمی گردد و از این روست که فرمود: و آنهايند که در

کمال غفلت به سر می برند.

لَا جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ

یعنی: نتیجه این حالات نفسانی و رفتار عملی آنها آن است که لامحاله و بدون برگشت آنها در عالم آخرت زیانکارند. زیرا سرمایه عمر و زندگی را که عبارت از مجموع نیروها و فعالیت های اوست و باید همه در راه تحصیل خیر دنیا و سعادت آخرت مصرف شود همه را هدر داده و چیزی به دست نیاورده اند، بلکه در عوض، شقاوت و عذاب ابدی تحصیل کرده اند، و به این اعتبار است که در آیه ۲۲ هود تعبیر به «أخسرون» نموده است.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۱۰» يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ «۱۱۱»

لغت و اعراب:

ثم برای تفریع کلام به ما قبل. فتن الذهب: طلا را آب کرد تا میزان خلوصش را بیازماید، و کنایه می شود از آزمایش یا از تعذیب. ان ربك دوم تأکید اول است. من بعدها مرجع ضمیر مؤنث امور مذکور از عذاب، هجرت، جهاد و صبر است. یوم متعلق به «أذکر». نفسها مرجع ضمیر مضاف الیه نیز نفس است. توفیه: به تمام معنا پرداختن حق و مانند آن. ما عملت به تقدیر «جزاء ما عملت» یا «نفس ما عملت».

تفسیر:

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

این آیه درباره کسانی است که در صدر اسلام در مکه اسلام آوردند و در نتیجه

ص: ۲۸۶

شکنجه های سخت مشرکان و پس از کشته شدن برخی، به سوی مدینه هجرت کردند.

یعنی پس می گوئیم که بی تردید پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از چشیدن طعم امتحان و دیدن شکنجه ها هجرت کرده، سپس جهاد نموده و صبر کردند، بی شک پروردگار تو پس از آن همه عذاب و هجرت و شکنجه و صبر، بسیار آمرزنده و مهربان است.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

یعنی: متذکر شوید روزی را که هر نفسی از مکلفان به صحنه محشر می آید در حالی که دفاع از خود می کند. مراد آن که از هول محشر و دهشت اوضاع محیط، همه چیز را فراموش می کند و به حال خویش می پردازد که چگونه از مسئولیت ها و جرم ها نجات یابد. و در آن روز به هر نفسی، یعنی به هر فردی از جنّ و انس، جزای آنچه از ایمان و کفر و اعمال بدنی در دنیا انجام داده به نحو کامل پرداخت می شود. و یا به هر نفس آنچه در دنیا کرده، به نحو تجسم در نفوس و تبلور در نعمت و عذاب داده می شود، و هرگز آنها مورد ستم قرار نمی گیرند. یعنی محروم از پاداش خیر نمی شوند و بیش از استحقاق شر کیفر نمی بینند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ «۱۱۲» وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ «۱۱۳»

لغت و اعراب:

قریه: مجتمع انسانی، محل اجتماع آنها از شهر و روستا، و آن بدل است از مثلاً. رَغَدًا:

وسعت و فراوانی. اذاقه کنایه از رساندن و پوشاندن، و اطلاق اذاقه و لباس اشاره به احاطه

ذوق است و تقدیر «جعل الجوع و الخوف محیطین بها لتذوق مرارتها».

عاقبت کفران نعمت

تفسیر:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ

یعنی: و خداوند مثلی زده است - برای هر اجتماع دارای نعمت فراوان که کفران ورزند - مجتمعی را که در حال امن و امان و آرامش دل بودند و روزی آنها فراوان از همه جا می رسید. یعنی از سه نعمت عظیم الهی برخوردار بودند: ایمنی از حملات دشمن خارجی و طغیان مخالف داخلی، آرامش از امراض و آفات و آسیب های محیط، و برخورداری از روزی های فراوان که از هر سوی گیتی به آن جا جلب می شد.

فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

یعنی: پس آن اجتماع به نعمت های خدا کفران ورزیدند، به این معنا که نعمت های دنیوی خود را در مصارف فاسد و ناروا از نظر شرع و عقل مصرف نمودند و نعمت های اخروی مانند اصول عقاید حقه را به کفر و شرک، و فضایل اخلاقی را به رذایل مبدل نمودند و کردار و آداب و رسوم نیک را به فساد در گفتار و کردار تبدیل کردند. پس خداوند بر آن مجتمع لباس گرسنگی و ترس پوشانید، یعنی این دو صفت را همانند لباسی بر پیکر آن مجتمع پوشانید به گونه ای که تلخی آن را با ذائقه روح چشیدند. و اینها همه به خاطر جرم هایی بود که پیوسته مرتکب می شدند.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ

این آیه در بیان این است که آنها همان گونه که نعمت های مادی را کفران کردند نعمت های معنوی را که در رأس آنها آمدن رسول و شریعت است کفران نمودند.

یعنی: و حقیقت این است که برای آنها فرستاده ای از خودشان آمد، یعنی بشری از جنس خودشان نه از فرشتگان و نه از اجنه و پریان؛ پس او را تکذیب نمودند، یعنی دعوت او را رد کردند و کتاب و شریعت عرضه شده او را نپذیرفتند، و در نتیجه عذاب خدا آنها را در حالی که ظالم بودند فرا گرفت. یعنی نقصی در دعوت و کتاب و شریعت نبود، آنها بودند که در رد و انکار آن ستمکار بودند.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ «۱۱۴» إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۱۵»

لغت و اعراب:

اکل: خوردن با دهان، تصرف در هر چیزی به تناسب حال آن. حلالاً طیباً حال اند از «ما» ی موصول. میده در لغت مردار است و در اصطلاح شرع حیوانی است که روحش از بدن بدون تذکیه شرعی بیرون رود. أهلاً زیداً الهلال: صدای خود را به دیدن ماه بلند کرد. بَغَى: طلب، باغی: جستجو کننده. عادی: تجاوزگر. غیر باغ ولا عاد هر دو حال اند از فاعل اضطر. فان الله غفور علت جزای شرط است که به جای آن است، به تقدیر «لَا يُؤَخِّدُ بِهِ فَاِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ».

تفسیر:

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

فأ تفریح اشاره به این است که چون کفران نعمت الهی، سبب عذاب است، پس برخوردار شوید و سپاس گزارید.

معنای آیه: پس ای انسان ها و مکلفان، در آنچه خدا روزی شما کرده در حالی که حلال و پاکیزه باشد تصرف کنید و از آن برخوردار شوید، و اگر شما کسانی هستید که خدا را می پرستید نعمت های او را سپاس گزارید.

باید دانست که «ما» ی موصول در «مما رزقکم» در این آیه شامل همه نعمت های مادی

و معنوی است که باید از همه با دو شرط استفاده کرد: نخست آن که حلال باشد یعنی شریعت وقت آن را جایز شمرده باشد. دوم آن که طیب باشد یعنی نیروی جسمی انسان آن را پاکیزه داند و خبیث نشمارد.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ

آیه اشاره به این است که مقتضای عموم موصول در آیه قبل هر چند شمول تحلیل و فراگیر بودن حلیت به همه خوراکی های بشر است، لکن در باب خوردنی ها موارد خاصی متعلق تحریم است ولو این که نسبت به موارد تحلیل اندک است.

معنای آیه: جز این نیست که خداوند بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را از حیوانات هنگام تذکیه نام غیر خدا بر آن برده شده، حرام نموده است. یعنی مثل ذبیحه مشرکان که نام بت ها را بر آن می برند و ذبیحه مسیحیان که نام ابن، ام و روح القدس را بر آن می برند و هم چنین ذبیحه کفار دیگر حرام است و این قسم اخیر از مصادیق میته است که برای تأکید تحریم آن مستقلاً ذکر شده است.

باید دانست که ظاهر آیه این است که محرّمات خوراکی در اسلام منحصر به این سه عنوان است، لکن کلام از قبیل حصر اضافی است، یعنی در حیوانات خوراکی آنچه مشرکان به نام بحیره، سائبه، وصیله و حام حرام کرده اند (۱) آنها حرام نیست بلکه این اقسام حرام است. و ممکن است تعبیر حصر برای بیان موارد عمده خوراکی حرام از حیوانات باشد و یا آن که مراد حصر محرّمات قرآنی باشد یعنی آنچه در این کتاب مجید ذکر شده است و باقی محرّمات در سنت اسلامی است.

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یعنی: پس اگر کسی گرفتار تصرف و استفاده در این موارد شد در حالی که نه باغی باشد و نه عادی، مؤاخذه ندارد، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

مراد از این دو عنوان این است که در مقام تصرف و استفاده جستجوی بیش از حد ضرورت نکند و از آن حد تجاوز ننماید. بنابراین جواز خوردن در موارد اضطرار یک شرط بیشتر ندارد و آن این است که از حد ضرورت تجاوز ننماید طبق قانون عام:

ص: ۲۹۰

۱- در تفسیر این عناوین به تفسیر آیه ۱۰۳ از سوره مائده مراجعه شود.

«الضرورات تتقدّر بقدرها» یعنی هر حرام اضطراری به اندازه اضطرار حلال می شود چنان که هر ترک واجب اضطراری به اندازه اضطرار است، لکن در روایات اهل بیت وحی علیهم السلام آمده است که مراد از باغی اهل بغی اصطلاحی است یعنی کسی که بر امام وقت و ولی امر شرعی مسلمین خروج کرده باشد، و عادی کسی است که از حد ضرورت تجاوز نماید. بنابراین اگر باغی بر امام در جایی مضطر به خوردن میته شد حلال نمی شود، زیرا جواز خوردن در مورد اضطرار، حکم ارفاقی و امتنانی است و باغی و محارب علیه امام منصوب از جانب خدا استحقاق ارفاق ندارد.

و باید دانست که این چهار عنوان حرام در این آیه، به همین طرز در چهار مورد از این کلام الهی ذکر گردیده و در همه ابتدا حکم به تحریم عناوین چهارگانه، سپس بیان اباحه در موارد اضطرار با دو قید مذکور شده است: (۱) در آیه ۱۴۵ انعام که از اوایل سوره های نازل شده در مکه است. (۲) در این سوره مورد بحث که از آخرین سوره های مکی است. (۳) در آیه ۱۷۳ بقره که اوایل سوره های مدنی است. (۴) در آیه ۳ مائده که آخرین سوره مدنی است.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَنَسْتَوْا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ «۱۱۶» مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ «۱۱۷» وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ «۱۱۸»

لغت و اعراب:

لما تصف «ما» مصدریه است به تقدیر «لوصف ألسنتهم». الكذب مفعول تصف. هذا حلال و هذا حرام هر دو مفعول لا تقولوا. لتفتروا متعلق به لا تقولوا و لامش لام عاقبت است.

ص: ۲۹۱

هَادَ إِلَى الشَّيْءِ: رجوع کرد به سوی آن، و هَادَ فُلَانٌ: یهودی شد.

تفسیر:

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ

یعنی: و هرگز به خاطر آنچه زبان هایتان به دروغ توصیف می کند نگوئید این چیز حلال است و این چیز حرام است، تا در نتیجه بر خدا دروغ بندید و افترا گوئید.

حاصل این است که حکم به حلال و حرام بودن چیزی نظیر سایر احکام دین و شرایع آسمانی در هر موضوعی به پیروی از گفته ها و نوشته های بی اعتبار جایز نیست، بلکه باید مستند به کتاب الهی و سنت پیامبران و اهل بیت وحی باشد. و از مصادیق این کبرای کلی، تحلیل ها و تحریم های گذشته است که حکم به حلیت میت و خون می کردند و حکم به حرمت بحیره و سائبه و غیره. و این آیه شامل اغلب احکام اصولی و فروعی است که مندرج در کتب آسمانی منسوخ است و آنچه در مذاهب و مکاتب مختلف باطل به خدا نسبت می دهند.

إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ

یعنی: بدون تردید کسانی که بر خداوند دروغ می بندند هرگز رستگار نمی شوند.

مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

یعنی: برخوردار اندکی است و آنان را عذابی دردناک است.

طبعاً تمام این گناهان و افتراها برای طمع مال و جاه و برخورداری از دنیاست، پس هر چه باشد و هر قدر باشد در برابر آخرت متاعی است کم یا عذابی است بسیار.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

این آیه گویی پاسخ از سؤالی مضمراست و گوینده ای می گوید: اگر محرمان خوراکی منحصر به این چند قسم است، پس مقدار زیادی از خوراکی ها که بر یهود حرام شده چیست؟

معنای آیه: ای پیامبر ما، به طایفه یهود آنچه را که از پیش بر تو بازگو کردیم حرام نمودیم. یعنی درست است که برای آنها اضافه بر دیگران حرام نمودیم، لکن در این تحریم ما بر آنها ظلم نکردیم و بی جهت نبود بلکه آنها پیوسته به خویشتن ستم می کردند. پس

تحریم، کیفر جرمشان بوده، چنان که فرمود: **فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَيَّأُوا حَرَمَنَا عَلَيْهِمْ...** [نساء، ۱۶۰]. و مراد از آنچه بازگو کرده مفاد آیه ۱۴۶ انعام است که پیش از نحل نازل شده و در ذیلش اشاره به علت تحریم شده است. و حاصل جواب آن است که امور چهارگانه، محرّم به عناوین اولیه اند و حکم حرمت نشأت یافته از مفاسد فعل و مضارّ اعیان است، و محرّمات اضافی بر یهود حرام به عناوین ثانویه اند و حرمت جزایی و کیفری دارند.

شرط پذیرش توبه

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ «۱۱۹» إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۱۲۰» شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۱۲۱» وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ «۱۲۲» ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۱۲۳»

لغت و اعراب:

جهاله: عدم علم، و غالباً استعمال می شود در سفاهت و نادانی، یعنی آن جا که مکلف، علم فی الجملة ای که منجز تکلیف باشد دارد ولی توجه کامل به حقیقت تکلیف و مقام مولا و عواقب مخالفت و اثر سوء عصیان ندارد. ان ربك دوم بدل از اول است.

تفسیر:

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

ص: ۲۹۳

یعنی پس از اشاره به حرام و اقسام آن می‌گوییم: بی تردید پروردگار تو نسبت به کسانی که گناه را به نادانی مرتکب شده‌اند، سپس بعد از ارتکاب آن توبه کرده‌اند و صالح شده‌اند، یعنی کمبودها و نقایص خود را از جنبه اعتقاد و اخلاق و عمل اصلاح نموده‌اند، به یقین پروردگار تو پس از توبه آنها بسیار آمرزنده و مهربان است.

بدان که مراد از جهالت در این آیه عدم علم به حرمت نیست، زیرا در این فرض جاهل معذور است و گناهی حاصل نشده که توبه نماید، بلکه مراد جهل به مقام ربوبی و عظمت خداوند و غفلت از قبح جرأت به حق و مفسد گناه است و این را نادانی گویند که منافات با علم به حرمت ندارد و عامه مردم گناهشان از این طریق است.

اسلام دین ابراهیم

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

سوق این آیه و سه آیه آتی، مبین این است که خدا پس از ذکر امت موسی و احکام اصلی و کیفری آنها اشاره ای به عنوان تجلیل، به ابراهیم دارد و پیامبر اسلام را به پیروی از آیین او توصیه می‌کند..

معنای آیه: به یقین ابراهیم یک امت بود، یعنی یک فرد بود لکن از نظر کمال اوصاف انسانی و استواری و استحکام عقیده و توان و اخلاص عمل مانند یک امت بود، و یا آن که مدتی از عصر زندگی خود به تنهایی مصداق موحد، مسلمان و مؤمن بود و کسی بدو نگرویده بود. قانت بود یعنی مطیع و فرمانبر کامل خدای خود بود. متواضع در پیشگاه او و نماز گزار بود. حنیف، حق‌گرا و مایل به حق بود یعنی در تمام دوره‌های مراحل اعتقاد و اخلاق و عمل جانب حق را می‌گرفت و به سوی باطل میل نمی‌کرد. و او هرگز از مشرکان نبود، یعنی حتی در ایام کودکی و اوایل جوانی که خویشان او همانند دیگران غرق در شرک و کفر بودند، او با بت پرستی‌ها و آداب و سنن شرک مبارزه می‌کرد و تسلیم قلبی نمی‌شد و در هر مبارزه راه نوری به افق توحید می‌یافت.

شَاكِرًا لِّلنَّعْمَةِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

یعنی: سپاسگزار نعمت‌های خدا بود - به تناسب هر نعمتی از نعم مادی و معنوی او به زبان و قلب و اعضا سپاس می‌گذاشت - خدا او را برگزید و به سوی راهی راست هدایت نمود. برگزید یعنی در آغاز جوانی، او را از میان مردم عصر خویش به نبوت و رسالت و سپس به امامت جامعه و خُلت خود انتخاب نمود. و مراد از راه راست راه مستقیم توحید

و عقاید و اعمال است. و به عبارت دیگر او را به راه شریعت و کتاب آسمانی خود راهنمایی کرد.

وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

یعنی: و او را در دنیا حسنه عطا کردیم. این کلمه عام است و شامل هر نعمت و صفت و مَلَکَه و عمل نیک می شود مانند عمر دراز و اولاد صالح که هر یک از آن پیامبران مشهور تاریخ است، و شریعت مستقل و کتاب شریعت آسمانی، و بنای خانه ای برای خدا و خلق، و نام نیک در میان ملل مختلف جهان، و مبارزه بی سابقه با بت پرستی تا خوض در آتش و آزمایش سخت در قربانی فرزندان در حج الی الله. و بی تردید او در آخرت نیز از صالحان و نیکان است.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

کلمه «ثم» برای تراخی است. یعنی: پس از گذشت چندین قرن از زمان ابراهیم، به سوی تو وحی کردیم که باید از آیین و شریعت ابراهیم حق گرا پیروی کنی. مراد این است که هر چند میان شریعت ابراهیم و پیامبر اسلام فاصله زمانی طولانی است به وسیله بعثت دو پیامبر اولوالعزم و عرضه دو شریعت مستقل برای مجتمع بشری که هر یک ناسخ دیگری بوده مانند شریعت موسی و عیسی، لکن ما به محمد صلی الله علیه و آله وحی کردیم که پیروی از آیین ابراهیم کن، یعنی در خصوص روش مبارزه با شرک و بت پرستی، زیرا منطقه حجاز در آن روز همانند عصر نمرود در بین النهرین شده بود.

و یا آن که مراد پیروی کردن در اصل شریعت ابراهیمی و احکام آن است بنا بر این که شریعت اسلام محمدی صلی الله علیه و آله مکمل شریعت ابراهیم خلیل است و ناسخ بودن شریعت محمدی نسبت به آن به واسطه بعضی از احکام فرعی آن است، یا نسبت به شریعت موسی و عیسی است.

و نیز وحی کردیم به سوی تو که هرگز ابراهیم از مشرکان نبوده است. این جمله تکرار و تأکید بر کمال توحیدی مقام ابراهیم و نفی انتساب شرک به اوست در حالی که او اسوه موحدان جهان بود.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ «۱۲۴» اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ «۱۲۵»

سبت: قطع کردن، روز شنبه. جعل السبت به تقدیر «جعل تعظیم السبت» یا «جعل وبال السبت». اختلفوا فيه یعنی «ترددوا الی نبیهم فيه» یا «تفرقوا فيه». حکمت: کلام حق و متقن و منطقی، وصول به عقل و دانش.

هتک حکم روز شنبه

تفسیر:

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ

یعنی: جز این نیست که تعظیم روز شنبه و بار کردن آثار عید بر آن، تکلیف بر کسانی است که درباره آن به نزد پیامبرشان تردد کردند. بدین معنا که چون موسای کلیم به آنها پیشنهاد تعظیم روز جمعه نمود آنها نپذیرفتند و به جای آن روز شنبه را پیشنهاد کردند و رفت و آمد نمودند تا تعظیم آن روز تشریح شد و به عنوان روز تعطیلی و فراغت از کار و اشتغال به عبادت تعیین گردید. و این معنا مبتنی بر این است که مراد از اختلاف تردد باشد.

و ممکن است مراد از آیه این باشد که وبال و کیفر دنیوی هتک روز شنبه بر کسانی است که در آن اختلاف نمودند و پس از تشریح حکم تعظیم آن، در پذیرش اختلاف کردند، عده ای نپذیرفتند و پذیرندگان نیز در امثال و عمل تخلف نمودند و راه نیرنگ پیش گرفتند. و کیفر موعود این بود که خداوند همه را به صورت بوزینه مسخ نمود و وسیله عبرت دیگران کرد و مورد لعن در تاریخ شدند. در آیه ۲۶ بقره و ۴۷ نساء نیز اشاره به این کیفرها شده است.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

یعنی: بی تردید پروردگار تو در میان آنها روز قیامت درباره آنچه در آن اختلاف می کردند داوری خواهد نمود. یعنی در خصوص تردیشان به نزد پیامبر و تبدیل تشریح عید اول به دوم، و یا تخلف از حکم سبیت و اعمال نیرنگ در مخالفت با خدا.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

یعنی: ای پیامبر، مردم را به راه پروردگارت به وسیله حکمت یعنی کلام حکیمانه ای که فکر و مغز طرف را به تسلیم در برابر حق وا دارد، و با موعظه نیکو یعنی پند و اندرزی که دل او را به حقایق دینی متنبه کند و بیدار و رام سازد دعوت کن، و با آنها در مقابل محاجه و جدالشان، با دلیل و برهان به جدالی نیکوتر برخیز.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

یعنی: به یقین پروردگار تو داناتر است به حال کسی که از راه او گم گشته و او داناتر است به هدایت یافتگان. مراد این است که خداوند اهل ضلالت را که قابل هدایت نیستند و آنها را که استعداد هدایت دارند، می شناسد و روی این زمینه تأثیرات دعوت تو را نیز در دل آنها می داند.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ «۱۲۶» وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ «۱۲۷» إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ «۱۲۸»

تفسیر:

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ

یعنی: و اگر خواستید عقوبت کنید، به مانند آنچه عقوبت شده اید عقوبت کنید.

خطاب به مسلمین است به منظور اشتراط مماثلت در مورد استیفای حق مجازات از مسلمین یا همه مردم به نحو قانون کلی اعم از قصاص در نفس، یا در قصاص اعضا و

جوارح مانند بریدن دست و پا، یا قصاص در ازاله منافع مانند کر و کور و لال کردن یا در جرح های دیگر. و محتمل است شامل موارد استیفای دیه و سایر اموال و حقوق مالی نیز باشد. و بنابر اشتراط مماثلت، باید در مورد قصاص نفس، کشتن، مماثل کشتن باشد و در موارد قصاص اعضا و ازاله منافع، قصاص مجازاتی مشابه جرح و ضرر اصلی باشد و بالأخره در نوع مجازات و کیفیت آن از محدوده شرع و عقل تجاوز نشود، و در موارد اموال و حقوق نیز رعایت مماثلت شرع و عرف بشود.

وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ

یعنی: و اگر صبر کنید حتماً این صبر برای صابران و شکیبایان نیکوتر است.

اگر در موارد قصاص و مجازات برخلاف خواسته نفس، از قاتل یا قاطع اعضا یا جارح و آسیب رسان بدن بگذرید و عفو بلاعوض کنید یا تنزل به دیه نمایید بهتر است، زیرا انتقام تشفی نفس است و عفو طلب رضای حق.

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ

یعنی: ای پیامبر، در همه امور، خاصه در ابلاغ رسالت خود، بر فشارها و زحمات صبر کن و صبر تو جز به توفیق خدا نیست. یعنی شکیبایی تو در همه جا به حول و قوه خدا و بخشیدن نیروی استقامت نفس است به شهادت تهیه اسباب و وسایل خارجی. و نیز هرگز بر آنها اندوهگین مباش. مراد آن که بر مشرکان و کفار که در مخالفت تو به هر نوع مبارزه برمی خیزند غصه مخور که چرا چنین شده اند؟ و نیز از آنچه مکر و فریب و توطئه می کنند در مضیقه روحی قرار مگیر.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

یعنی: به حقیقت خدا با کسانی است که تقوا ورزیده اند و کسانی که نیکوکارند، یعنی با کسانی که در محوطه مغزشان از عقاید و باورهای پلید، و در داخل روانشان از رذایل اخلاق، و در اندام ها و جوارحشان از کردار ناپسند پرهیز نموده اند، و کسانی که با دیگران نیز در معاشرت نیکی کرده اند. و معنای معیت خدا با اینان ادامه توفیق و الهام باطنی و تهیه اسباب تکامل ظاهری است. و الحمد لله رب العالمین

۸۴/۱۱/۱۱

ص: ۲۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾

لغت و اعراب:

سبحان مصدر (۱)، به معنای تنزیه و تقدیس انشائی است و غالباً مفعول مطلق فعلی است که به تناسب محل، مقدر است و به معنای آن فعل و مصدرش استعمال می شود، مثلاً معنای سبحان ربی اسبَحُ تسبیحاً ربی، و معنای سبحان الذی أسرى سَبَّحَ الذی أسرى تسبیح، یا لیسبَحَ الذی أسرى تسبیحاً است. و ممکن است در نتیجه کثرت استعمال در مقام اظهار تعجب و تجلیل و تبرئه از عیوب، به عنوان خبر مقدم و مابعدش مبتدای مؤخر شود به تقدیر «منزّه الذی أسرى». أسراه و أسرى به: در شب او را سیر داد. و چون «لیل» ذکر شود تجرید می گردد و به معنای مطلق سیر می شود. اقصی: دورتر. بارک: پربرکت کرد آن را.

ص: ۲۹۹

۱- سبحان مصدر ثلاثی مجرد از باب مَنَع است، گویند: سَبَّحَ سَبْحَانًا یا سَبَّحَ تَسْبِيحًا یعنی سبحان الله گفت.

تفسیر:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى

یعنی: تنزیه و تقدیس کن کسی را که - یا منزّه است کسی که - بنده خود را در شبی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی سیر داد.

این آیه بیانی صریح از سفر اعجازی پیامبر اسلام است که در حدود یک سال پیش از هجرت، از مکه معظمه از حجر اسماعیل اتفاق افتاد و طبق روایات، جبرئیل امین و انبوهی از فرشتگان، پیامبر اسلام را پس از اقامه نماز مغرب و عشا از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی که در آن عصر دورترین مسجد از مکه و فاصله میان آنها ۲۲۰۰ کیلومتر بود، سیر دادند. مرکب او از جنس مرکب های زمینی نبوده، بلکه مرکب خاص آسمانی و دارای درک و شعور و کیفیت سیرش پرش در فضا بود.

و ظاهر کلمه «عبده» این است که این سفر در حال بیداری نه در خواب، و با بدن زنده ذی روح نه روح بدون بدن واقع شده است. این سفر به نحو غیر عادی و به طریق معجزه بوده است به شهادت ظهور کلام در اعجاب و تسبیح و تنزیه خدا در انجام یافتن آن، و اصرار کفار قریش بر انکار، و وقوع رفت و برگشت در یک شب.

الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ

یعنی: مسجد الاقصایی که اطراف و جوانب آن را مبارک کردیم.

مراد سرزمین شامات و دمشق و اردن و فلسطین است که همه پر خیر و برکت است به برکت مادی و معنوی، زیرا آن جا از زمان های قدیم مرکز نزول وحی و محل بعثت پیامبران الهی بوده و همه منطقه، سرسبز و خرم و پر باران و دارای زمین و خاک مستعد و حاصلخیز و درختان انبوه پرحاصل است.

لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا

یعنی: ما او را این گونه سیر عجیب دادیم و به سفر خارق العاده بردیم و به سوی الله عروج بی سابقه دادیم، تا از آیات و نشانه های خود به او نشان دهیم، زیرا این سفر از آغاز تا پایان آن مملو از علایم توحید و آثار قدرت و مالکیت و ملک و جبروت و عظمت و

حکمت خدا بود، از آمدن بُراق، مرکبی که نظیر آن را کسی سوار نشده، و یاری فرشتگان مقرب و عظیم الشان الهی توأم با تکبیر و تحمید و تهلیل، و مشاهده مناطقی از کره زمین به روشنی در میان شب تار، و فرود آمدن پس از لحظاتی در مسجدالاقصی، و ملاحظه سوابق مسجد و آثار باقیه سلیمان بن داود و علایم و صنایع لشکریان او از انس و جن و پریان و طبعاً زیارت قبور پیامبران آن سامان و اطلاع از قبر موسی بن عمران، و سر زدن به اصحاب کهف و تماس اعجازآمیز و تاریخی با آنها.

و محتمل است که مراد از نشان دادن آیات، معراج معروف پیامبر اسلام باشد بنابراین که در همان شب از مسجدالاقصی به سوی آسمان ها سفر کرده و عجایبی از خلقت آسمان ها و ساکنان آنها دیده است هر چند از این آیه بیش از سفر تا مسجدالاقصی استفاده نمی شود و باید به اوایل سوره نجم و مانند آن مراجعه نمود.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

ظاهر این است که هر دو ضمیر راجع به خداست.

یعنی: چنین کرامت از خدا برای این است که او شنوا به گفتارها و خطورات و درخواست های قلبی بنده خود، و بینا به حالات و کمالات و استحقاق کرامت اوست.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا ﴿٢﴾ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

لغت و اعراب:

جعلناه مرجع ضمیر منصوب موسی یا الكتاب. أَلَّا تَتَّخِذُوا أَنْ مَفْسَرَه بَا نَفِي، تفسیر هدایت است به تقدیر «أَي لَا تَتَّخِذُوا» و یا آن که کلام به تقدیر «أَمْ رَهْمَ أَلَّا تَتَّخِذُوا» است. ذُرِّيَّة - به تثلیث ذال - اسم جمع است به معنای اولاد صغار، و گاهی بر یک فرد و بر اولاد کبار نیز اطلاق می شود و نصب آن به تقدیر «أَعْنَى» است.

ص: ۳۰۱

تفسیر:

وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا

یعنی: و به موسی کتاب دادیم (مراد تورات است که سومین کتاب آسمانی و مفصل ترین و مشروح ترین آنها و شامل احکام شریعتی مستقل است) و آن را هدایت کننده و راهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم، و حاصل و روح هدایتش این بود که جز من و کیلی اتخاذ نکنید. یعنی مرا متکفل امور تشریحی و متصدی امور تکوینی خویش بدانید؛ دین و شریعتی جز از ناحیه من نپذیرید و توکل و اعتماد در زندگی جز به من نکنید، زیرا شرشر عالم وجود در تحت تکفل و اراده من است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا

یعنی: بنی اسرائیل اولاد کسانی هستند که آنها را همراه نوح در کشتی سوار کردیم (مراد اولاد نوح و اصحاب او از مؤمنان است). بنابراین تعبیر ممکن است بنی اسرائیل از اولاد نوح نباشند) حقاً که او بنده شکرگزار بود. اشاره به این که به خاطر سپاس گزاری او همه را از خطر غرق و طوفان عالمگیر نجات دادیم. و ممکن است مراد از «ذُرِّيَّة» خود موسی باشد.

وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا ﴿٤﴾ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿٥﴾

لغت و اعراب:

قضی الیه: وحی قطعی کرد به او. بَأْس: شجاعت و قوت. جاسَ الشیء - از باب نَصَرَ :-

به شدت و تا آخرین فرصت طلب کرد او را. و عُد مصدر به معنای مفعول است یعنی موعود. مرجع ضمیر اولاهما مرتین است با حذف مضاف، به تقدیر «جاء وعد عقاب

تفسیر:

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا

این آیه و چهار آیه بعد در شأن بنی اسرائیل و مبین مطالبی است غیر از آنچه در سوره بقره و غیر آن ذکر شده و اشاره است به دو نوبت از فساد انگیزی های آنها در روی زمین که در تورات ذکر شده است و این که در هر نوبت کیفر متناسب طغیان خود را می چشند.

معنای آیه: و ما به بنی اسرائیل در کتاب تورات وحی جزمی و ابلاغ حتمی کردیم که بی تردید در آینده تاریخ در سرزمین فلسطین دو بار فساد برمی انگیزید و سرکشی بزرگ و طغیان عظیمی برپا می کنید. (یعنی ما هم در هر بار، کیفر دنیوی شدیدی متناسب طغیانتان درباره شما جاری می کنیم).

طبق تواریخ برای بنی اسرائیل از روزی که سلطه فرعونیان از آنها بریده شد، در طول سال های متمادی حوادث بسیاری رخ داده و در فراز و نشیب های عجیبی قرار گرفته اند، گاهی قدرت و استقلال و رفاه حال و گاهی سقوط و ذلت و فقر شدید. و تاریخ در شرح حالشان مبهم و غیر قابل اعتماد است. ولی معلوم می شود که طغیانشان در هر بار غیر عادی و شدید بوده، احکام تورات را زیر پا می گذاشتند، حلال آن را حرام و حرام آن را حلال می کردند و پیامبران حافظ و مبلغ آن را می کشتند چنان که گفته اند: در بار اول دو پیامبر خود شعیا و ارمیا، و در بار دوم دو پیامبر دیگر زکریا و یحیی را کشتند و پس از آنها برای قتل عیسی بن مریم توطئه چیدند و به گمان خود او را نیز کشتند.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ شَدِيدِٰ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا

یعنی: پس چون وعده نخستین یعنی زمان مجازات و کیفر نخستین آن دو افساد فرارسد، بر شما برانگیزیم بندگانی را که از آن ما و تحت اراده ما، ایند، آنهایی که نیرومندان قوی و جنگاوران سخت اند؛ آنها بر شما حمله می آورند و در داخل خانه هایتان به جستجو می پردازند، یعنی همه را طعمه مرگ می سازند. و این عذاب و ذلت برای شما

وعدة الهی است که باید انجام یابد.

بدان که در روایات و تواریخ درباره این دو افساد بنی اسرائیل اختلاف بسیار است و طبق برخی از تواریخ، حادثه سرکوب آنها در افساد اول به دست بخت نصر از شاهان بابل در حدود سیصد سال پیش از میلاد مسیح بوده است. وی از شاهان پر قدرت و جباران مشهور عصر خود بوده و بنی اسرائیل در آغاز تحت حمایت او می زیستند و پس از مدتی بر ضد او شورش کردند. او شهرها و روستاهای آنها را محاصره نمود و به قهر بگشود و خانه به خانه به تجسس پرداخت و خراب نمود و بیت المقدس را ویران کرد و مسجدالاقصی را به صورت مخروبه ای درآورد، و نسخه های تورات و هر کتاب آسمانی را که در مسجدالاقصی و جاهای دیگر بود طعمه حریق نمود، و اکثریت بنی اسرائیل را از دم شمشیر گذراند و بقیه ای اندک از زنان و کودکان و سالمندان را به اسارت به سوی بابل برد و تا بخت نصر زنده بود همه در اسارت و ذلت به سر می بردند، تا آن گاه که کورش از شاهان ایران به بابل حمله برد و آن جا را فتح کرد و بنی اسرائیل را مورد عنایت و ملامت قرار داد و به آنها اجازه بازگشت به وطن خود یعنی ارض مقدس داد و آنها را در تعمیر مسجدالاقصی پس از هفتاد سال ویرانی و در تجدید بنای خانه های خود یاری کرد و عزراء را که از کاهنان آنها بود اجازه داد تورات را از نو بنویسد، و همه این امور در حدود چهارصد و پنجاه سال پیش از میلاد مسیح اتفاق افتاد.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾ إِنَّ أَحْسَنَ نِعْمَةٍ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرِ لِيُسْوَءُوا وُجُوهُكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيَبُذَرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ﴿٧﴾ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

ص: ۳۰۴

کَرِه: حمله کردن در جنگ، و مراد در این جا حمله با غلبه و پیروزی است. نفیر و نَفْر:

جمعی است که همراه انسان کوچ کنند. لأنفسکم لام برای نفع یا برای اختصاص و لام در اساتم فلها برای مجرد انتساب و اختصاص است. وعد الآخرة یعنی وعد مجازاه المَرَه الآخرة من الافساد. ساء وجهه: بد و زشت نمود صورت او را، کنایه از تشدید عذاب است که آثارش در قیافه و صورت ظاهر گردد. لیسوءوا و لیتبروا متعلق اند به بعثنا رجلاً مقدراً مفهوم از بعثنا علیکم اول. تیره: هلاک نمود او را. عسی ربکم استعمال کلمه عسی که ملازم با شک است به لحاظ حال مخاطبان است نه خطاب کننده. حَصَرَ الشیء - از باب ضَرَب و نَصَر -:

احاطه کرد و تنگ گرفت بر او. (۱) تفسیر:

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا

یعنی: پس از سپری شدن مدت مدیدی از عمر شما در اسارت، حمله و پیروزی بر آنها را به شما باز گردانیم و به وسیله اموال و فرزندان، بسیاری شما را تقویت کنیم، و از حیث نفوس و نفرات فزونی بخشیم.

باید دانست که ظاهر آیه این است که بنی اسرائیل به کسانی که در افساد اول، آنها را شکست داده و سرکوب نمودند حمله کرده و پیروز شده اند، لکن این مطلب با وقایع خارجی مطابقت ندارد، پس ممکن است مراد حمله و پیروزی نسل آنها باشد بر دشمن کلی، و غرض دست یافتن به استقلال و قدرت و نیل به هدف دینی و پیاده کردن آن در مجتمع خویش باشد.

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا

یعنی: اگر نیکی به دیگران کردید به نفس خود و به نفع خود کردید، یا از آن شما و مختص به شماست و به خودتان بازخواهد گشت. و اگر بدی کردید آن نیز از آن خودتان

است و مجازات و کیفرش به خودتان بازمی گردد.

این کلام ادامهٔ خطاب به بنی اسرائیل و به عنوان اندرزی است به آنها که سیرهٔ جاریهٔ الهی، مجازات برخی از اعمال در دنیا و آخرت است و مقتضای طبع جهان هستی نیز انعکاس آثار عمل‌ها به خود عامل است: ان خیراً فخیراً، و ان شراً فشرراً. و ممکن است این کلام جملهٔ معترضه باشد و خطاب به مسلمین برای تنبیه و هشدار از کارهای زشت و گناهان باشد.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرِ لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيراً

یعنی: و چون وعدهٔ آخر - زمان کیفر و مجازات بار دوم از افسادتان - فرا رسد، برمی انگیزیم بر ضد شما گروهی را تا صورت‌های شما را بد و زشت و غمگین و اندوه بار سازند. کنایه از این که آن چنان بر شما بتازند و قتل و غارت و شکنجه و آزار کنند که آثارش در صورت و قیافه‌های شما ظاهر گردد. و داخل مسجدالاقصی شوند همان گونه که در بار اول داخل شدند، و نیز بر هر چیزی دست یابند و مسلط شوند نابود گردانند.

مراد این که ورودشان توأم با فزونی سپاه رزمنده و عِدّه و عِدّه و فتح و پیروزی باشد و عملکردشان ویرانی بیت المقدس و تخریب خانه‌ها و کشتار نفوس اقویا و اسارت ضعفاء و اتلاف و به آتش کشیدن اموال غیر منقول و غارت کالاهای منقول باشد.

گفته شده: در این بار از شکست، مجتمع بنی اسرائیل به کلی از هستی و عنوان و تشکل ساقط شدند و تبدیل به عده‌ای اسیران جنگی و ملتی ذلیل و متفرق در جهان گشتند. و این حادثه در حدود یک قرن پیش از میلاد مسیح علیه السلام واقع شد و آنها تا زمان ظهور اسلام و پس از آن نیز در همان حال ذلت و تفرقه باقی ماندند.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيراً

خطاب به بنی اسرائیل است برای دمیدن امید رحمت و رجاء نجات از ذلت و رسیدن به تشکل و قدرت پس از اسارت و تفرق دوم. یعنی: امید است که پروردگارتان بر شما ترحم کند و به حال قدرت و رفاهتان بازگرداند. و اگر پس از آن نیز به حال طغیانتان برگردید ما

نیز به حال غضب و انتقام در دنیا برمی گردیم و در آخرت دوزخ را برای همه کافران حصیر قرار داده ایم یعنی حبسی محیط و فراگیر همه و حصارى تنگ.

رسالت قرآن

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿٩﴾ وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾ وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿١١﴾

دعای شر و عجله

تفسیر:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

آیات گذشته از آیه دوم تا هشتم راجع به جریان سنت الهی است درباره فرستادن کتاب آسمانی و ارسال پیامبران گذشته و سرگذشت طاغیان و مطیعان تاریخ و کيفر و پاداش آنان. و این آیه و آیاتی پس از این، راجع است به قرآن مجید و احوال امت اسلامی در طاعت و عصیان و مطالبی در این رابطه.

معنای آیه: حقیقت این است که این قرآن به راهی یا به شریعت و آیینی هدایت می کند که پایدارتر و استوارتر است و مؤمنانی را که پیوسته کارهای صالح و نیک انجام می دهند مژده و بشارت می دهد که بی تردید برای آنها در دنیا و آخرت پاداشی بزرگ است.

بدان که اگر مراد از موصوف مقدر «التي» مطلق طریقت و راه باشد، شامل همه موارد می شود. یعنی این قرآن بشر را در هر موردی به حکم حق و استوار آن خواه در نقلیات و خواه در نقلیات هدایت می کند. لکن ظاهراً مراد از موصوف مقدر، شریعت و آیین است یعنی شریعت اسلام، و توصیف آن به «اقوم» به لحاظ این است که این شریعت پایدار و استوار و باقی و غیر منسوخ تا ابد است و همانند شرایع گذشته محکوم به نسخ نیست و

ص: ۳۰۷

اصول و فروعش محکم و استوار و مطابق عقل سلیم و تأمین کننده همه مصالح فردی و اجتماعی جامعه بشری است.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

و «آن» عطف است به «آن لهم» در آیه قبل.

یعنی: و نیز این قرآن بشارت می دهد مؤمنان را به این که کسانی که به نشأه آخرت و زندگی واپسین ایمان نمی آورند، ما برای آنها عذابی دردناک تهیه و آماده کرده ایم.

پس برای مؤمنان دو بشارت است: پاداشی بزرگ برای خودشان، و عذابی دردناک برای کفار و دشمنانشان. و منحصر کردن عذاب آخرت به عدم ایمان به معاد تنها در صورتی که عدم تحقق ایمان به هر یک از اصول عقاید سه گانه یا پنج گانه همانند عدم مجموع، سبب کفر و استحقاق عذاب اخروی است، به لحاظ اهمیت اعتقاد به معاد و تأثیر به سزای آن در پذیرش سایر اصول عقاید و عمل به احکام فرعیه است.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

یعنی: و انسان شر خود را می خواهد و درخواست می کند بدان گونه که خیر خود را می طلبد! و همواره انسان شتاب زده است.

مراد از دعا در این جا اعم است از دعای لفظی نظیر طلب حاجت از خداوند، و دعای عملی نظیر زراعت به قصد حاصل و مانند آن. و غرض این است که انسان گاهی با درخواست لفظی از خداوند شر و ضرر و بدی خود را می خواهد، مثل حال غضب و عصبانیت و مانند آنها و یا از روی جهل و عدم اطلاع از عواقب امور، و گاهی با درخواست عملی نظیر آن که اسباب و وسایلی را به قصد رسیدن به مسببات شر و ضرر به شدت تعقیب می کند و فراهم می سازد و در اطراف و جوانب کار دقت نمی کند و عقل خود را هر چند از راه مشورت و غیره به کار نمی اندازد.

و در کلمه «و کان الانسان» کان برای ربط است، یعنی انسان طبعاً شتاب زده است. و ممکن است برای سبق زمانی باشد، یعنی از آغاز خلقتش این صفت و استعداد در وی ودیعت است. و ضعیفاً گفته شده (۱) که مراد از انسان آدم ابوالبشر علیه السلام است و عجله وی این

ص: ۳۰۸

۱- . یعنی به قولی ضعیف.

است که هنگام دمیده شدن روح از ناحیه سر به همه بدن نرسیده عجله کرد و خواست برخیزد و نتوانست.

کارکرد شب و روز

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾

لغت و اعراب:

اضافه آیه به اللیل و النهار هر دو اضافه بیانیه است، یعنی آیه هی اللیل و آیه هی النهار. و ممکن است هر دو اضافه لامیه باشد. مبصره: روشن و روشنی بخش. لتبتغوا متعلق است به جعلنا ی دوم، و لتعلموا متعلق است به جعلنا ی اول.

تفسیر:

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً

یعنی: و ما شب و روز را دو نشانه قرار دادیم، پس شب را که نشانه اول است محو و تاریک و بی نور کردیم، و روز را که نشانه دوم است روشن و نوربخش نمودیم.

توضیح آن که شب عبارت است از ظلمت و سایه مخروطی شکلی دوار به دور کره زمین که معلول تقابل زمین با خورشید و حرکت وضعی آن است، و روز عبارت است از روشنی و تابش مستقیم خورشید به کره زمین، و این دو صفت انتزاع می شوند از وجود دو کره مختلف در حجم و بزرگی و تاریکی و روشنی و حرکت مستقیم و استداره ای که همه به نظمی دقیق و عجیب در گردش و چرخش و حرکت اند و دلالت بر توحید و عظمت و قدرت و علم و حکمت و رحمت خالق و صانع آنها دارند. بنابراین این دو جمله در آیه، هر دو ناظر به حال شب و روز است که در جمله اول نشانه بودن آنها، و در دوم صفت و ماهیت آنها بیان شده است.

ص: ۳۰۹

و ممکن است اضافه آیه به اللیل و النهار لامیه باشد و مراد از «آیه اللیل» قرص ماه و از «آیه النهار» قرص خورشید باشد. پس دو جمله با هم متباین اند و غرض این است که هر یک از دو آیه خود آیت و نشانه دارد، و ما آیت شب را محو کردیم یعنی جمادی تاریک و بی نور آفریدیم، و آیت روز را روشن و پرتوافکن ساختیم.

لَتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ

جمله «لتبتغوا» تعلیل جعل دوم است، یعنی: بدین جهت روز را روشن یا خورشید را که نشانه روز است روشنگر کردیم که شما به راحتی در طلب فضل و رحمت و در جستجوی روزی از جانب پروردگارتان باشید. و جمله «لتعلموا» متعلق به جعل اول است، یعنی آفریدن شب و روز با صفت های خاص، و یا آفریدن آیه های آنها هر یک با وصف خاص، برای این است که شمار سال ها و حساب را بدانید. یعنی از شب و روز، ماه ها را در آورید و از ماه ها سال ها را استخراج نمایید و بدان وسیله حساب حوادث زندگی را از اعمار و احوال و افعال و نیازهای مختلف بدانید.

وَ كُلِّ شَيْءٍ فَضْلَنَا تَفْصِيلاً

یعنی: و همه چیز را بیان کردیم و تفصیل دادیم بیانی کامل و تفصیلی روشن و وافی.

مراد از همه چیز، علوم مورد نیاز بشر است راجع به مادیات و معنویات، خاصه علوم شریعت و احکام آخرت و عوالم ماورای دنیا. و البته درک و استخراج همه از کتاب الله مطلق نیست و نیازمند شرایط است.

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا «۱۳» أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا «۱۴» مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا «۱۵»

طائر: پرنده، مراد کارهای اختیاری انسان است. اِقْرَأْ کِتَابَکَ به تقدیر «یُقال له». بِنَفْسِکَ بَاءُ زائده است. وَزَرَ الشَّيْءَ - از باب ضَرْبٍ -: برداشت آن را. وَزَرَ: مصدر، بار سنگین و گناه.

وازره به تقدیر «نفسِ وازره». وَزَرَ اِخْرَى به تقدیر «وزر نفسِ اِخْرَى».

نامه اعمال

تفسیر:

وَكُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ

یعنی: و هر انسانی پرنده اش را به گردن او بسته ایم.

مراد از پرنده عمل های اختیاری شخص مکلف است، خواه قلبی و باطنی یا بدنی و ظاهری، و خواه عمل های نیک یا بد. و اطلاق پرنده بر عمل بدین لحاظ است که عمل های هر انسانی از ازل برای او پیش بینی شده و به عنوان سعادت و شقاوت برای او مقدر گشته و گویی در دنیا آنها از مرکز غیب و منبع تقدیرات الهی به سوی او می پرند و به او لاحق می شوند، و یا بدین لحاظ که از او سرچشمه می گیرند و صادر می شوند، گویی که از وجودش بیرون می پرند. و مراد از بسته شدن به گردن او این است که همه از آن اوست و او مسئول نیک و بد و پاداش و کیفر آن است، و جمله بعدی مفسر این الزام است.

وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا

یعنی: و برای او در روز قیامت نوشته ای بیرون می آوریم که آن را گشوده در جلو خویش ملاقات می کند. یعنی همه اعمالی که به گردنش بسته بود به صورت کتابی گشوده در برابرش قرار می گیرد.

اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

یعنی: به او خطاب می شود: بخوان کتاب عمل خود را، امروز این نوشته تو را کفایت می کند که خود به ضرر خویش حسابرس باشی.

معلوم نیست که کتاب مزبور همانند کتاب های دنیوی تنها الفاظ حاکی از معانی است

یا طرز دیگری است و مثلاً توأم با تصاویر و اشکالی است که همهٔ اوضاع و احوال جو عمل را نیز نشان می دهد.

و ظاهر این که خواندن کتاب کفایت در حسابگری شخص می کند این است که کتاب به گونه ای است که خواندنش برای شخص ابهامی نمی گذارد و اطلاعاتی حاصل می شود که خود می تواند به کمیت همه و حق و باطل و حسن و قبح و استحقاق ثواب و عقاب تمام آن یقین حاصل کند و قضاوت نماید.

سه قانون در حسابرسی و کیفر الهی

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا

این آیه در حکم نتیجهٔ مسئولیت انسان نسبت به اعمال خویش و مختار بودن اوست.

یعنی: کسی که هدایت یابد جز این نیست که به سود خویش هدایت می یابد، و کسی که گمراه گردد جز این نیست که او نیز به ضرر خویش گمراه می گردد.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا

یعنی: و هیچ باربرداری بار گناه دیگری را بر نمی دارد. استحقاق ثواب یا کیفر کسی بر دیگری در دنیا نوشته نمی شود، زیرا خلاف عدالت است، و پاداش و کیفر کسی در آخرت دربارهٔ دیگری اجرا نمی شود، زیرا که ظلم است. و اگر در موارد اضلال و فریب و غیره گناه تابعان بر متبوعان تحمیل می شود مراد این است که نظیر و مماثل آن گناه است نه خود آن به گونه ای که تابع بی گناه محسوب شود.

و ما هرگز عذاب کننده نبودیم تا آن که رسولی برانگیزیم. یعنی عادت دیرین و سنت جاریهٔ ما بر این است که هیچ ملت و قومی را عذاب نمی کنیم مگر آن که پیامبری مبعوث گردانیم که ابلاغ شریعت و اتمام حجت نماید و مردم رد کنند و طغیان ورزند. پس آیه دربارهٔ عذاب دسته جمعی ملت های طغیان گر و ریشه کن کردن آنهاست نظیر قوم نوح و هود و صالح و لوط و موسی. و ممکن است بعث رسول کنایه از بلوغ حکم الزامی الهی به مکلف و تمامیت حجت باشد، خواه فرد باشد یا اجتماع. پس آیه در مقام تأیید این قاعدهٔ عقلی کلی است که عقاب بلا بیان جایز نیست.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ
وَكَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٧﴾

لغت و اعراب:

قریه: مجتمع انسانی، و محل اجتماع انسان ها مانند شهر و روستا. امرنا مترفیها به تقدیر «امرناهم بالطاعة یا بالفسق». مترف: کسی که نعمت واسع و فراوان دارد. دمره: هلاک کرد او را. قزن: گروه هایی از انسان که در یک زمان زندگی می کنند. بذنوب عباده متعلق است به خبیر و بصیر به نحو تنازع.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا

یعنی: و چون اراده کنیم ملت و مجتمعی از انسان ها را هلاک نماییم - به خاطر سوابق طغیان و کفرانشان - اعیان و خوشگذران های آنان را امر می کنیم، پس در آن محیط نافرمانی می کنند. مراد امر تشریحی است و متعلقش «بالطاعة والتسليم» است، و غرض آن که دوباره آنها را به منظور تکرار و تأکید در اتمام حجت، فرمان تسلیم و طاعت می دهیم، پس باز نافرمانی می کنند و از طاعت خارج می شوند.

و ممکن است مراد از «امرنا» در این جا امر تکوینی و متعلقش «بالفسق» باشد، یعنی درباره آنها استدراج می کنیم و به وسیله افزودن نعمت و اموال و رفاه حالشان بر مقدمات فسق و طغیانشان می افزایشیم پس آنها فسق و طغیان بیشتر می کنند.

فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا

یعنی: پس از آن، قول و حکم ما به ضرر و زیان آنها ثابت و مسلم و منجز می گردد (مراد از قول، حکم و وعده حتمی او از ازل است که در لوح محفوظ نیز نگاشته شده که باید طغیان گران در دنیا پیش از آخرت به کیفر طغیانشان نابود گردند) پس آنها را هلاک و نابود می سازیم. «تدمیراً» مفعول مطلق است، یعنی به شدیدترین طرز هلاکت یا هلاکتی که

ص: ۳۱۳

متناسب طغیان آنها باشد.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

این آیه بیان مصادیق کبرای کلی در آیه قبل است. یعنی و چه بسیاری از قرن ها و مجتمعات انسانی پس از نوح که در یک عصر با هم زندگی داشتند و ما آنها را هلاک نمودیم، و کافی است پروردگار تو در آگاهی و بینایی به گناهان بندگان خود (یعنی آگاهی از گناهان باطنی و سرّی، و بینایی به گناهان آشکار و ظاهری). غرض آن که اهلک آنها با علمی محیط و دیدی گسترده به همه نهران ها و آشکارها از گناهان آنها و استحقاق عذاب آنان انجام گرفته، وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا [کهف، ۴۹].

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا «۱۸» وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا «۱۹» كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا «۲۰»

لغت و اعراب:

عاجله: دنیا. صَالِي النَّارِ - از باب عَلِمَ - : چشید حرارت آن را. مدحور: طرد شده. كَلًّا مَفْعُولُ فَعْلٍ بَعْدِي، و تنوین آن بدل از واحد است یعنی «كُلٌّ وَاحِدٌ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ» و هَؤُلَاءِ و هَؤُلَاءِ بدل از تنوین كَلًّا است، حَظَرَ الشَّيْءَ و عَلَى الشَّيْءِ - از باب نَصَرَ - : منع نمود آن را از او.

تفسیر:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا

ص: ۳۱۴

یعنی: کسی که تنها عاجله را یعنی دنیای زودگذر (۱) را می طلبد و کاری با آخرت ندارد، ما هم برای او در این دنیا تعجیل می کنیم، یعنی خواسته دنیویش را می دهیم، لکن آن مقدار که می خواهیم و برای آن کس که اراده می کنیم؛ سپس دوزخ را برای او آماده و مهیا می سازیم که پس از مرگ حرارت آن را خواهد چشید در حالی که مذموم است، یعنی مورد ملامت و مذمت نفس خویش و فرشتگان و صالحان عالم آخرت است؛ و مدحور است، یعنی دور از رحمت خداوند است.

باید دانست که خواستن دنیا و ترک آخرت گاهی به گفتار و عمل است، مانند کفار و غیر معتقدها؛ و گاهی تنها به عمل است با اعتقاد قلبی به دین و شریعت، مانند مسلمان های منغم در دنیا و غافل از آخرت. و تهدید آیه شامل هر دو قسم است هر چند در دوم امکان شمول عفو و شفاعت است و بر فرض عدم آنها دخول موقت در جهنم است.

یاری همگانی خدا

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا

یعنی: و کسی که آخرت را بخواهد و کوشش خود را به آن متوجه سازد در حالی که مؤمن است یعنی اصول عقایدش صحیح و کامل است، پس آنها هستند که کوشش و سعیشان مورد تقدیر و سپاس خواهد بود. یعنی در آخرت تشکر قولی و عملی از او می شود و پاداش به سزایی دریافت می کند.

بدان که در این آیه به مَنْ موصوله در صدر آیه سه ضمیر و یک اشاره برگشته است. سه ضمیر به لحاظ لفظ موصول و قرب مرجع، مفرد آمده و اشاره به لحاظ معنا و بُعد مرجع، جمع آمده و امثال آن در این کتاب شریف زیاد است.

كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا

یعنی: هر یک از آنان و اینان را یاری می دهیم (هر یک از طالبان دنیا و طالبان آخرت را در محدوده خواسته اش یاری می دهیم، و محدوده خواسته اهل دنیا نعمت های دنیا و رفاه حال تا انتهای زندگی مقدر او، و محدوده خواسته اهل آخرت جهان ابدی است که به او وعده داده شده) و هر دو از عطای پروردگار توست و هرگز عطای پروردگار از احدی ممنوع نیست.

ص: ۳۱۵

حاصل این است که: کافر با این که مورد غضب خدا و تمام عقاید کفری و عمل های فسقی اش مبعوض اوست و برای همه مستحق مجازات بد است، در دنیا از هیچ نعمت مادی و معنوی خداوند ممنوع نیست، زیرا نعمت ارسال رسولان و عرضه دین و شریعت و کتاب آسمانی از آن همه است و نعمت های مادی نیز در اختیار همگان است که طبق تقدیرات ازلی به همه می رسد.

درجات بی شمار آخرت

أَنْظُرُ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلاً «٢١» لَاتَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعِدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا «٢٢»

تفسیر:

أَنْظُرُ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلاً

یعنی: بنگر که چگونه برخی از آنها را بر برخی دیگر برتری دادیم - در اسباب و ملاکات تفاضل دنیوی نظیر اوصاف روانی و صفات جسمی و اموال و اولاد و اقوام و قبایل و جاه ها و مناصب - و بی تردید آخرت از نظر درجات و تفاضل بزرگ تر است. زیرا درجات مردم در دنیا بر پایه خصوصیات نفسانی و جسمانی و اختلاف اموال و اولاد و غیره است که همه حقیر و اندک و محدود است، و آخرت درجاتش براساس کمالات روحی و فضایل معنوی و نعمت های گوناگون بهشتی و جهان ابدی است و برتری درجات و تفاضل برحسب آن درجات است.

لَاتَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعِدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا

یعنی: هرگز با خداوند معبود دیگری قرار مده و اتخاذ مکن - خواه از بتان و ستارگان باشد یا از عباد و صالحان و یا از پریان و خواه عیسی و مریم و روح القدس یا غیر آنها از آنچه بشر گمراه پیدا کند که پست ترین آنها هوای نفس است - تا مذموم و مخذول بنشینی، یعنی مورد مذمت و ملامت نفس خود و فرشتگان الهی و نیکان و صالحان در عالم آخرت

قرارگیری، و بی یار و یاور و رسوا و خوار گردی. و کلمه قَعَدَ به معنای صَارَ استعمال می شود که مناسب این مقام است.

احسان به والدین

وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا «۲۳» وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا «۲۴»

لغت و اعراب:

قضی: حکم قطعی و حتمی نمود. و بالوالدین متعلق است به قضی، و احساناً مفعول آن است و تقدیر کلام: «قضی بعدم العباده (۱) و بالاحسان» و یا آن که تقدیر: «و أحسنوا بالوالدین احساناً». إِمَّا يَبْلُغَنَّ «ان» شرطیه و «ما» زایده است به تقدیر «ان یبلغن». أُفَّ اسم فعل است به معنای اظهار ناراحتی. نَهْرَةٌ - از باب مَنَع - داد زد بر او و پرخاش کرد و راند او را. خَفَضَ - از باب ضَرَب - پایین آورد.

تفسیر:

وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

یعنی: ای پیامبر، یا ای مخاطب، پروردگار تو حکم قطعی کرده - به جامعه بشری و مکلفان تاریخ از زمان خطاب تا انقراض نسلشان - که احدی را جز او پرستش نکنید و به پدر و مادر خود نیکی کنید.

باید دانست که مسأله توحید نخستین حکم عقلی و نقلی و اصل اعتقادی الهی و

ص: ۳۱۷

۱- . بعدم عباده غیره صحیح است.

مهم ترین دستور خداوندی برای بشر است و پس از القا و عرضه آن به فرشتگان پیش از خلقت آدمیان در رأس دعوت انبیا و سرلوحه افتتاح کتاب های آسمانی قرار گرفته است و در این کتاب حکیم نیز بیش از همه چیز بر آن تأکید و اصرار شده است، و در این سوره شریفه از این آیه تا آیه ۳۹ در ضمن ۱۶ آیه، ۱۴ یا ۲۰ حکم مهم اصولی و فروعی و جویی و تحریمی ذکر شده که در صدر آنها مسأله توحید و در آخر آنها مسأله شرک بیان شده و در میان این مبدأ و منتهی اشاره به احکام زیر شده است چون: وجوب احسان به والدین (یعنی اف نگفتن، نراندن، وجوب قول کریم، خفض جناح و دعا برای آنها و گفتار میسور و لین) و وجوب دادن حق ذی القربی، و حرمت تبذیر، و حرمت بخل، و حرمت اسراف، و حرمت قتل اولاد از ترس فقر، و حرمت زنا، و حرمت قتل نفس و ثبوت قصاص، و حرمت تعدی در مقام استیفای حق، و حرمت خوردن مال یتیم، و وجوب وفای به عهد و توفیه و پر دادن کیل و وزن، و حرمت تبعیت از شک و جهل، و حرمت تکبر و تبختر در مشی، و شرک به خداوند.

إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

یعنی: و اگر یکی از آن دو یا هر دوی آنها در نزد تو به سن پیری رسند، به آنها اف مگو - اگر روی گذشت سن و سالمندی آنها متحمل زحماتی شدی از جهت انفاق و سرپرستی و تحمل گفتار زشت و رفتار خشن آنها، اظهار ناراحتی بر آنها مکن حتی به گفتن اف یا عبارت های مشابه - و بر آنها داد مزین و پرخاش مکن و آنها را از خود مران، و به آنها سخنی شایسته و نیکو و محترمانه بگو.

وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْنِي صَغِيرًا

یعنی: در مقابل آنها از روی ترحم و مهربانی، بال های ذلت فرود آر و پرهای تواضع بگستر، و بگو: پروردگارا، هر دو را مورد رحمت و احسانت قرار ده همان گونه که آنها مرا در حال خواری و کودکی تربیت نمودند.

ظاهر آیه شمول آن به حال حیات و پس از مرگ آنهاست. و ظاهر امر به دعا استجاب آن است در هر دو حال. و توصیه اولاد به دعا برای ابویین و عدم توصیه ابویین به دعا برای فرزند کاشف از این است که شفقت اولاد نسبت به ابویین کمتر است و نیاز به امر دارد، و

تبذیر شیطانی است

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُوراً ﴿٢٥﴾ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيراً ﴿٢٦﴾ إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً ﴿٢٧﴾

تفسیر:

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُوراً

آیه در مورد این فرض است که گویی امری ناروا و ایذا و آزاری از فرزند نسبت به ابوین رخ داده و بعد پشیمان شده و به صلاح گراییده است.

معنای آیه: پروردگار شما به آنچه در دل های شماست داناتر است - از خودتان و حتی از فرشتگان رقیب و عتیدتان، زیرا خطورات مغزتان و تصورات ذهنتان را پیش از آن که به مرحله تصدیق و جزم و عزم و اراده برسد می داند و بنابراین پشیمانی و بازگشت به خدا را که در دل دارید می داند - اگر شما نیکوکار باشید، بی تردید او نسبت به رجوع کنندگان به سوی حق بسیار آمرزنده است.

اطلاق صیغه مبالغه برای سرعت به توبه است که مصداق *يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ* [نساء، ۱۷] باشند. یا اشاره به تکرر است یعنی هر گناهی صادر شد باید توبه ای پشت سر آن صورت گیرد.

وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيراً

یعنی: و حق خویشاوند را پرداز. و طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام عنوان خویشاوند در این جا همان گونه که شامل خویشان نسبی شخص از عمودین واجب النفقه (۱) و سایر

ص: ۳۱۹

نزدیکان است، شامل خویشان پیامبر اسلام نیز هست یعنی معصومین از ارحام او که ذی القربای معنوی با مؤمنان اند، و حقّ ذی القربای نسبی شخص، صلّه رحم و انفاقات واجب و مستحب است، و حق ذی القربای معنوی حقوق شرعی ولایی آنهاست نظیر خمس از اصناف هفتگانه و انفال و فیءها.

و نیز حقّ فقیر و در راه مانده را پرداز. و مراد از سبیل در این جا اعم است از حیّی و معنوی، پس ابن سبیل هر مؤمنی است که در مسافرت هزینه سفرش تمام شده و دسترسی به اموال خود در وطن ندارد، و هر مؤمنی که در راه هدفی حلال، واجب یا مستحب قدم برداشته و هزینه اش وفا نمی کند مانند شاغلان به تحصیل علوم دینی واجب یا مستحب و علوم دنیوی مورد نیاز جامعه مسلمین.

و هیچ گاه تبذیر مکن. یعنی مصارف ناروا و باطل نظیر صرف مال در راه حرام و یا تجاوز از حد عقلی و عرفی در صرف حلال که به اسراف بکشد انجام مده.

إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا

یعنی: به حقیقت تبذیرکنندگان برادران شیاطین اند - نظیر و شبیه آنهایند در ارتکاب پیاپی گناه و کفران نعمت، زیرا پول داران و ثروتمندان دنیا هستند که پیوسته خود منغم در گناه و رواج دهنده گناه و مرتکب بالاترین کفران نعمت اند - و شیطان پیوسته در مقابل پروردگارش بسیار کافر و ناسپاس بوده است. مراد از شیطان کفور در این جا ابلیس، شیطان اول است که برای نخستین بار در ملاّ اعلی مرتکب بزرگ ترین گناه و کفران شد. و ممکن است جنس شامل همه افراد شیطان باشد.

وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ائْتِيَاءَ رَحْمِهِ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا «۲۸» وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا «۲۹» إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا «۳۰»

أَمَّا تَعْرِضَنَّ «ان» شرطیه و «ما» زایده است. قَعَدَ: صار. حَسِيرٌ زَيْدٌ - از باب نَصِيرٍ و ضَرْبٍ -: ضعیف و خسته شد، و منکشف و عریان شد. غَلَّه - از باب نَصَرَ -: به دست یا گردن او زنجیر گذاشت.

حسن معاشرت و میانه روی در هزینه کردن

تفسیر:

وَأَمَّا تَعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا

یعنی: و اگر به خاطر فقر و تنگدستی از آنها اعراض نمایی و به ناچار انفاق آنها را قطع کنی در حالی که طالب رحمت و روزی از پروردگار خود هستی و پیوسته بدان امید داری، پس به آنها سخنی نرم و ملایم و محبت آمیز بگو. یعنی چنین کن تا شاید آثار سوء اعراض و قطع انفاق جبران شود و رضایتشان مخدوش نگردد.

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا

این آیه در مقام نهی از افراط و تفریط است و بیان این که این دو صفت در انفاق نیز همانند سایر اعمال قبیح است.

یعنی: و هرگز دست خود را به گردن خویش زنجیر مکن؛ کنایه از این که در مورد اموال خود بخل موز که دست احسانت به سوی کسی دراز نشود. و نیز هرگز دست خود را یکسره مگشای؛ کنایه از این که آنچه داری همه را به کلی انفاق منما، تا ملامت زده و خسته و عریان بنشینی. (۱) یعنی ملامت زده در نزد خود و عقلا و فرشتگان، و محسور یعنی وامانده و بریده یا عریان.

ظاهر این است که «ملوماً» قید هر دو کار است، زیرا افراط و تفریط و بخل و اسراف را هر عاقلی حتی خود عامل مذمت می کند. و قید «محسوراً» متعلق به بسط ید است که در نتیجه آن شخص، وامانده و بریده از اجتماع می گردد و یا همانند عریان، غیر قادر به ظهور در میان اجتماع می شود.

ص: ۳۲۱

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

یعنی: بی تردید پروردگار تو روزی را برای هر کس بخواهد بسط و توسعه می دهد و یا سخت می گیرد، زیرا او به حال بندگان خود آگاه و بیناست. غرض این است که خدا روی علم به حال فردی و اجتماعیِ بندگان و اطلاع از مصالح و مفاسد کار آنها روزی آنها را در حد اعتدال کم و زیاد می کند و قبض و بسطش به نحو عدل و قسط است، پس شما بشرها نیز در انفاقات خود چنین باشید.

چند حکم واجب و حرام

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ﴿٣١﴾ وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾

لغت و اعراب:

املاق: فقر، انفاق مال تا آن که تمام شود. خطاً: خطا و انحراف، الخِطْأُ كَالِإِثْمِ لَفْظًا و معنی: فاحشه: هر چیزی که از حد تجاوز کند، ظاهره القبح و زائده القبح.

تفسیر:

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا

یعنی: و هرگز فرزندان خود را از بیم فقر و تنگدستی نکشید، ما هستیم که آنها و شما را روزی می دهیم، حقاً که کشتن آنها خطا و گناهی بزرگ است، یعنی به قضاوت عقل و خرد و تحریم شرایع آسمانی.

این آیه نهی است از آنچه در جاهلیت پیش از اسلام مرسوم بوده که هرگاه از اوضاع محیط علایم خشکسالی و گرانی را حس می کردند برخی از نانخواران را که نان آور نبودند می کشتند. و این مسأله غیر از واد بنات یعنی زننده به گور کردن دختران برای ترس از اسیر شدن آنهاست.

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا

یعنی: و هرگز به زنا نزدیک نشوید، زیرا آن عملی بسیار بد و راهی زشت است.

تعبیر از حرمت زنا به این که به آن نزدیک نشوید یعنی مقدمات آن را نیز از قبیل القای روابط و دوستی و شوخی در گفتار و خلوت در یک مکان و تقبیل و غیره به جا نیاورید. و هم چنین استعمال کلمه «فاحشه» و «ساء سبیلاً» مفید این معناست که این عمل قبیح است و راهی است منتهی به فساد اجتماع و زوال معنویت از دل ها و رغبت جامعه به هر امر قبیح و اختلال نظام دینی اجتماع، و شاهد است بر شدت حرمت این کار. و خداوند در صفات مؤمنین می فرماید: وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا [فرقان، ۶۸ و ۶۹].

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا «۳۳» وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا «۳۴»

تفسیر:

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ

یعنی: و هرگز نفسی را که خدا حرام نموده نکشید مگر آن که به حق باشد.

حرام کردن نفس عبارت است از مصونیت بخشیدن و محترم شمردن آن، که از آثارش حرمت توهین و هتک احترام و اذیت و آزار و کشتن اوست. و این حکم درباره نفس انسانی، اصل اولی و قاعده کلی عقلی و عقلایی است که در همه شرایع الهی و کتاب های آسمانی، ثابت و مندرج است، و انشاء نهی در این جا امضای آن کلی و تأکید بر ثبوت و دوام آن در اسلام است. بنابراین، جواز کشتن انسان

ص: ۳۲۳

در هر موردی نیاز به دلیل خاصی دارد که استثنای آیه مبین آن است، نظیر موارد ارتداد از اسلام و قصاص و حدود شرعی و مقدمات آن بر امری مهم تر از آن، و هكذا.

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا

یعنی: و کسی که مظلوم کشته شود، ما برای ولی دم و صاحب خون او سلطنت تشریح کردیم.

مراد از ولی دم اعم است از اولیای شخصی نظیر وارثان شرعی مقتول، و ولی عام نظیر حاکم اسلامی و ولی امر شرعی در فرض نبود وارث نسبی و سببی. و مراد از سلطان، جعل حکم وضعی است یعنی سلطه و قدرت بر این که قاتل را عفو کند یا قصاص نماید یا قصاص را در فرض رضایت طرف تبدیل به دیه کند.

فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا

کلام به عنوان نهی غایب است. یعنی پس نباید ولی دم در مقام اجرای حکم قصاص اسراف کند و از حد تجاوز نماید و مثلاً در قتل یک نفر، دو نفر یا بیشتر را بکشد. و هم چنین در مقام استیفای قصاص اعضا یا قصاص منافع از حد تجاوز نماید. و این بدان جهت است که او یاری شده از جانب خداوند است. یعنی به واسطه آن که خدا قصاص را تشریح نموده و نیروی قضایی اسلامی او را در مقدمات اجرا کمک کرده است، پس نباید از این ارفاق سوء استفاده کند.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

یعنی: و هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید مگر از راهی که نیکوتر است.

مراد از قرب، تمام تصرفات است و تعبیر به قرب، کنایه از شدت حرمت آنهاست. و مراد از راه نیکوتر، تصرفاتی است که شرع یا عقل آن را جایز می شمارد، نظیر تصرفات ولی یتیم از جد پدری و حاکم یا وصی پدر و جد، و تصرفات حسبی هر انسان خیرخواهی در صورت عدم وجود ولی و وصی.

حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ

یعنی: تا آن گاه که به بلوغ برسد.

أَشَدَّ جَمْعُ شُدٍّ - به ضم - به معنای قوه و نیرو است. (۱) و مراد از رسیدن یتیم به نیروها بالغ شدن اوست، زیرا بلوغ عبارت از این است که نیروهای جسمی و روحی انسان و سایر حیوانات از حیث نمو و رشد به مرحله کمال برسد، و از علایم آن در انسان، بلوغ سن به حد خاص و قدرت آمیزش جنسی و روییدن موهای خشن در عانه است.

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ

یعنی: و به پیمان و قرارداد وفا کنید.

مراد از «عهد» در این جا اعم از عهد و پیمانی است که خدا با انسان در مورد احکام دین می بندد به لحاظ آن که عرضه داشتن شریعت از جانب حق به بشر و پذیرفتن او پیمانی است که خدا با او درباره یکایک احکام آن می بندد؛ و پیمانی که بشرها با یکدیگر می بندند، نظیر معاهدات مالی و تجاری و غیره؛ و پیمان هایی که انسان با خود می بندد، مانند عهد و نذر و قسم اصطلاحی که همه معاهده با نفس و واجب الوفاء است.

إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا

اگر تقدیر کلام «کان مسئولاً عنه» است، معنای عبارت این است که در روز قیامت از صاحب عهد و پیمان درباره پیمانش سؤال خواهد شد که آیا وفا کردی یا نه؟ و اگر کلام تقدیر ندارد، معنا این است که از خود عهد پس از تجسم و تبلور می پرسند که آیا مورد وفا قرار گرفتی یا نه؟

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَسْبَغِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا «۳۵» وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا «۳۶» وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا «۳۷»

ص: ۳۲۵

۱- . در مجمع البیان ذیل آیه ۱۵۲ انعام چنین فرموده، ولی در المنجد گوید: أَشَدَّ جمع است که واحد ندارد، یا واحدی است که بر وزن جمع آمده است.

أوفوا: پر و تمام دهید. قسطاس: ترازو، کلمه رومی دخیل است و یا عربی است و گفته شده مرکب است از قسط به معنای عدل، و طاس کفه ترازو با حذف مکرر. تأویل: مآل و عاقبت هر امری. قَفَى الشَّيْءَ - از باب نَصِير - : دنبال کردن آن را. أولئك اشاره به اعضای سه گانه است. کان عنه مسئولاً مرجع ضمیر «کان» قافی یعنی صاحب اعضا، و مرجع ضمیر «عنه» «کل» است و یا آن که هر دو ضمیر به «کل» برمی گردد و «عنه» نایب فاعل «مسئولاً» است. مَرَحَ الرَّجُلُ - از باب عَلِمَ - : در خوشحالی از حد تجاوز کرد، و تکبر و تبختر نمود.

تفسیر:

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

یعنی: و چون در مقام ادای حق، مالی را کیل نمایید پیمانۀ را به کمال پردازید، و با ترازوی مستقیم یعنی درست و بی عیب، اجناس را وزن کنید. این کار یعنی امانت در کیل و وزن، خیر و صلاح است و از نظر عاقبت امر مجتمع بسیار نیکو است. زیرا سبب پرهیز ملت از خیانت و دستبرد به اموال یکدیگر، و وسیله وثوق به همدیگر است.

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

یعنی: و هرگز از آنچه تو را بدان علم نیست پیروی مکن - چه در مرحله عقاید و گفتار و چه در مرحله اعمال و کردار - زیرا هر یک از گوش و چشم و دل است که صاحبش از آن بازپرسی خواهد شد. به وی گفته می شود که گوش را که یک نعمت الهی و وسیله درک اشیا و تحویل به دل بود در چه مصرف کردی؟ چه شنیدی و چرا شنیدی؟ و چشم را در چه مصرف کردی؟ و مراد، همه حواس ظاهری است که وسیله ادراک مغز است. و هم چنین راجع به دل سؤال می شود. و ممکن است معنای این جمله این باشد که گوش و چشم و دل، هر یک خود مسئول عنه است و از او پرسیده می شود که چه شنیدی و چه دیدی و چه درک کردی؟ تا به نفع یا ضرر صاحبش شهادت دهد.

و حاصل آیه این است که پیروی از غیر علم در دنیا و ملاک قرار دادن شک و ظن، یعنی جهل و غیر علم در تشخیص حلال و حرام در روز قیامت مورد قبول نخواهد بود، و عذر شخص در ارتکاب گناهان روی تکیه بر جهل پذیرفته نخواهد شد.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا

یعنی: و در روی زمین به حال تکبر و نخوت و سرمستی راه مرو، زیرا تو هرگز نمی توانی زمین را بشکافی و در طول و بلندی به کوه ها برسی.

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾ ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا ﴿٣٩﴾ أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

لغت و اعراب:

سَيِّئٌ: بد و زشت. حکمت: علم شریعت، مستقلات عقلی. دَحْرُهُ - از باب مَنَع - : طرد کرد و دور نمود او را. أَصْفَاهُ بِالْوُدِّ: دوستی را مخصوص او نمود.

تفسیر:

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا

یعنی: همه آنچه ذکر شد - همه افعالی که موضوع و متعلق احکام الهی است - بد و ناپسند آنها نزد پروردگار تو ناروا و مبعوض است.

کلمه «كُلَّ ذَلِكَ» اشاره است به آنچه از آیه ۲۳ تا این جا از افعال مکلفان ذکر شده که مجموعاً ۲۶ عمل است، سیزده تا متعلق امر، و سیزده تا متعلق نهی به قرار زیر: متعلق امر:

عبادت خدا، احسان والدین، قول کریم به والدین، خفص جناح برای آنها، دعا برای

ص: ۳۲۷

والدین، ادای حقّ ذی القربی، ادای حقّ مسکین، ادای حقّ ابن سبیل، قول میسور به والدین، تسلّط ولیّ دم بر قصاص، وفای به عهد، ایفاء در کیل، ایفاء در وزن.

و متعلّق نهی: عبادت غیر خدا، اف گفتن به والدین، نهر و راندن والدین، تبذیر در اموال، بخل به مال، اسراف در اموال، کشتن اولاد از ترس فقر، زنا کردن، قتل نفس، اسراف در مقام قصاص، قرب ناحق به مال یتیم، پیروی از غیر علم، رفتار متکبرانه.

باید دانست که طبق فقه اسلامی، افعال مکلفان دارای جهات سه گانه است: واجدیت مصلحت و مفسده فردی و اجتماعی، محبوبیت و مبعوضیت نزد خدا و تعلّق امر یا نهی به آنها. پس معنای جمله «کان سیئه عند ربک مکروها» این است که آنچه دارای مفسده است، در نزد خدا مبعوض و طبعاً متعلّق نهی است.

نهی از شرک و مؤنث انگاشتن فرشتگان

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا

«ذلک» در آیه سابق اشاره به افعال یعنی موضوعات، و در این آیه اشاره به احکام آنهاست. یعنی: آن ایجاب و تحریم های بیست و شش گانه، حکمت و احکام آسمانی شریعت است که پروردگارت به سوی تو وحی نموده است. و هرگز همراه خداوند معبودی اتخاذ مکن، مبادا در روز قیامت در جهنم افکنده شوی در حالی که مورد ملامت قرار گیری و طرد و تبعید شوی. یعنی ملامت زده در نزد وجدان خود و فرشتگان و صالحان، و طرد شده از قرب حق تعالی و زمرة نیکان و صالحان.

و این آیه تکرار آیه ۲۲ است که ذکر امور فوق از آن شروع شد و برای تأکید بر اهمیت توحید و نفی شرک به لحنی دیگر بیان شده است.

أَفَاصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا

خطاب به مشرکان و استفهام انکاری است، یعنی انکار آن که دختران را بد و سبب ننگ و عار می دانند و با این حال می گویند همه فرشتگان یا عده خاصی از آنها دختران خداوند!

معنای آیه: آیا خداوند، شما را به داشتن پسران مخصوص کرده و برگزیده و خود از فرشتگان دخترانی اتخاذ نموده است؟ حقاً که شما گفتاری بزرگ در زشتی و شناعة می گویند. زیرا اولاً به خداوند نسبت فرزند می دهید. ثانیاً فرشته ها را که بهترین

آفریده هایند دختر می شمارید. ثالثاً آنچه را که بد می دانید و وسیله ننگ و عار می شمارید به خدا نسبت می دهید.

دو دلیل در نفی شرک

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤١﴾ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤٣﴾ تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٤﴾

لغت و اعراب:

صَرَّفَ و تصريف: تبدیل یک شیء به شیء دیگر، چیزی را از حالی به حالی دیگر برگرداندن. نَفَر و نفور: ترس و نفرت و فرار از شیء.

تفسیر:

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا

یعنی: و حقیقت این است که ما در این قرآن (راجع به امر توحید و نفی شریک و نفی وجود دخترانی برای خود) کلمات گوناگون گفتیم و مطالب مختلف آوردیم تا آنها متذکر شوند و حق برایشان آشکار گردد، ولی گفتارها برای آنها چیزی جز نفرت و گریز نمی افزاید. (۱) قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا

یعنی: ای پیامبر، به آنان بگو: اگر همراه خداوند، خدایان دیگری بود آن گونه

ص: ۳۲۹

۱- زیرا روح هاشان پلید و دل هاشان بیمار است، و غذای سالم به مزاج ناسالم نمی سازد و موجب بیماری بیشتر آن می شود.

که آنها می گویند، بی تردید آنها در این هنگام راهی به سوی خداوند عرش جستجو می کردند.

تعبیر به صاحب عرش، بدین جهت است که در این صورت آنها خدا را صاحب تخت و تاج و سلطنت و ملک می پنداشتند و به سوی او به طمع ساقط کردن او و تصرف ملک و سلطنتش حمله می بردند، و یا برای آن که با او در سلطنت شریک شوند و یا حداقل از مقربان در گاهش گردند و بر دیگران برتری جویند، به سوی او راهی می جستند.

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا

یعنی: منزّه است خداوند و برتری دارد از آنچه آنها می گویند برتری بزرگی. زیرا او واجب الوجود و مقتدر شکست ناپذیر است و عرش او همانند سایر اجزای عالم هستی، مخلوق او و تحت اراده و تدبیر و اداره اوست. پس حمله و غلبه موجوداتی که او آفریده و حافظ آنهاست و شرکشان در اداره عالم هستی و تقرب در نزد او بدون طاعت و تسلیم و پذیرش او، همه محال است.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ

یعنی: همه آسمان های هفتگانه و این زمین و کسانی که در میان آنها هستند او را تسبیح می گویند و به پاکی می ستایند.

مراد از آسمان ها طبقات هفتگانه ای است که از روایات اهل بیت وحی علیهم السلام استفاده می شود که جو مورد مشاهده بشر با همه ستارگان در احاطه آسمان اول و زینت آن است. و مراد از تسبیح نسبت به غیر صاحبان عقل و شعور، تنزیه و تقدیس تکوینی است یعنی عظمت خلقت و دقت و متانت آن گواهی به قدرت و علم و حکمت و پاکی و قداست او از هر نقص و عیبی می دهد.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ

یعنی: و هیچ چیز از ذرات اجزای جهان هستی نیست جز آن که خدا را تسبیحی توأم با حمد و ستایش می گوید.

مراد از تسبیح و حمد در این جا تنزیه و ستایش تکوینی به زبان حال است، زیرا نقص

امکانی و نقایص دیگر موجودات به زبان تکوین، تنزیه و تقدیس حق از هر نقص دارد، و کمالات موجودش ستایش تکوینی از کمال و جمال او دارد. و در جمله قبل، تنها تسبیح گفته شده و در این جمله حمد نیز اضافه شده برای بیان این که همه ذرات عالم وجود همان گونه که تسبیح می گویند، حمد و ثنا و ستایش نیز دارند.

وَلَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

یعنی: ولیکن شما تسبیح و تقدیس آنها را نمی دانید.

گفته شده که خطاب به مشرکان است، زیرا آنها تسبیح تکوینی را نمی دانند. و ممکن است مراد بشر باشد به عنوان غالب، و گرنه این معنا از تسبیح را عده زیادی از انسان ها می دانند. و ممکن است مراد از تسبیح و تحمید اجزای جهان، تسبیح و حمد انشائی نشأت یافته از ادراک باشد بنابراین که همه موجودات حتی جمادات را نصیبی از درک توحید و جلال و جمال اوست و همه دارای حظی از کلام و ادوات خاص انشاء، غیر از الفاظ و کلمات موضوعه بشری هستند چنان که گاهی در میان خود ما نیز تفهیم معانی به غیر الفاظ صورت می گیرد.

و جمله آخر اشاره به جهل عامه به این قسم از تسبیح است جز آنان که خدا به ایشان بفهماند.

إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

یعنی: حقا که او حلیم و بردبار است. و از این رو به مجرمان و طاغیان مهلت فراوان می دهد که علامت حلم و منزّه بودن او از بیم فوت است. و او بسیار آمرزنده است و از این ناحیه ضرر و آسیبی به او نمی رسد.

بی ادراکی کافران

وَإِذَا قُرَأَتِ الْقُرْآنُ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّشْتُورًا «۴۵» وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا «۴۶»

ص: ۳۳۱

أَكِنَّهُ: جمع كِن - به كسر -: حافظ و ساتر شیء. وقر: سنگینی. ولی: روگردانید و پشت کرد. نَفَزَ و نُفُور: اعراض کردن و فرار نمودن.

تفسیر:

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا

یعنی و چون این قرآن را بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند حجاب و پرده ای ناپیدا قرار می دهیم. مراد پرده نامرئی معنوی است که مانع می شود از این که قلب آنها معارف قرآنی را درک کند و پیامبر آورنده آن و مقام جلال و عظمت و صدق او را بشناسند.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا

یعنی و ما بر دل های آنها پوشش ها و پرده ها قرار داده ایم که مانع است از این که آن را درست درک کنند، و در گوش های آنها سنگینی ایجاد کرده ایم. مراد این است که کفر و عناد و فسق آنها سبب شد بر دل هایشان پرده غرور و حب جاه و مال و فرو رفتن در شهوات قرار دهیم و در گوش هایشان سنگینی از درک معارف و تأثر از وعظ و اندرز ایجاد کنیم.

وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا

یعنی: و چون پروردگار خود را در قرآن به یگانگی یاد کنی - و نامی از شریکان ساختگی آنها همراه خدا نیاوری و یا آياتی که دلالت بر توحید و نفی شریک دارد بخوانی - روی برمی تابند و اعراض می کنند و در حالی که نفرت دارند پشت می کنند.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَشْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا «۴۷» انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا «۴۸»

بما یستمعون به کلمه به متعلق است به محذوف به تقدیر «متلبسین به». از یستمعون متعلق است به أعلم و هم چنین از هم نجوی، و نجوی حال است یعنی متناجین، و تقدیر جمالت این است «أنا حین ما یستمعون الیک أعلم بما تلبسوا به حین الاستماع من نیه الشرور و الافساد و أعلم بنجواهم حین یتناجون بعد الاستماع». از یقول بدل است از از هم نجوی و شرح آن است.

تفسیر:

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

مراد از موصول «بما یستمعون» نیت های شرّ و فاسد مشرکان است که هنگام استماع سخنان پیامبر در ذهن خود داشتند از استهزا و ردّ و انکار و توطئه علیه اهداف او.

یعنی: ای پیامبر، هنگامی که آنها در مجلس تو به سخنانت گوش می دهند، ما به آنچه در وقت استماع در فکر آن هستند داناتریم، و نیز داناتریم هنگامی که آنها پس از جلسه در حال نجوی و تبادل اسرار هستند، یعنی آن گاه که آن ستمکاران با یکدیگر می گویند: اگر به محمد ایمان آورید جز این نیست که از مردی که جادوگر (۱) یا جادو شده است پیروی می کنید. و تعبیر به «ستمکاران» به جای ضمیر، بدین لحاظ است که در این کارشان ستم علنی به خدا و پیامبر و کتاب الهی می کنند.

انظرو كيف ضربوا لك الأمثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلاً

یعنی: ای پیامبر، بنگر که چگونه برای تو مثال ها می زنند، یعنی بنگر به اوصافی که تو را بدانها توصیف می کنند مانند: ساحر، شاعر، مجنون، و کاهن. آنها گمراه شده اند و توان راهی شدن به راه راست را ندارند، یا توان پیدا کردن طعن و ایراد درست را ندارند.

ص: ۳۳۳

۱- . مسحور را جادوگر (ساحر) معنا کرده اند همانگونه که مستور را در حجاباً مستوراً حجاباً ساتراً معنا می کنند.

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا «٤٩» قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا «٥٠» أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا «٥١» يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا «٥٢»

لغت و اعراب:

رَفَتَ الشَّيْءَ: شکست و خرد کرد آن را. نَعَضَ الشَّيْءَ: حرکت داد آن را. أَنْغَضَ رَأْسَهُ:

حرکه کالمتعجب أوالمستهزئ، یعنی سر خود را مانند شخص شگفت زده یا مسخره کننده تکان داد.

تفسیر:

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

مشرکان مکه منکر بعث و معاد بودند، بعثی که اثبات آن یکی از مهم ترین اهداف قرآن مجید و مورد تأکید همه کتاب ها و شرایع آسمانی و قضاوت عقل سلیم است، و آنها برای انکار آن جز استبعاد، دلیلی نداشتند.

معنای آیه: مشرکان در مقام تعجب و استبعاد و ردّ و انکار، گفتند: آیا هنگامی که ما پس از مرگ و مرور زمان در زیر خاک، مشتی استخوان و اجزای شکسته و خرد شده گشتیم، آیا به راستی به خلقت نوینی برانگیخته خواهیم شد؟

مراد بیان این حالت است که از بدن غیر از استخوانش خرد و با خاک مخلوط شود و

استخوانش باقی بماند. و این حالت بهترین تمثیل برای بیان تغییر و تلاشی بدن است نه آن که تمام بدن سالم باشد یا استخوان ها هم بیوسد و بدنی نماند.

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ

یعنی: ای پیامبر، به آنها که تبدیل استخوان و اجزای پوسیده را به بدن کامل مستبعد می دانند بگو: خواه شما پاره های سنگ یا آهن باشید یا مخلوقی که در اذهان شما بزرگ و مستحکم است. یعنی جسم دنیوی شما به هر موجود غیرقابل تغییر در نظر شما مبدل شده باشد، خدا آن را به این جسم دنیوی تبدیل خواهد نمود و روح شما را در آن خواهد دمید.

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا

یعنی: پس به زودی خواهند گفت: چه کسی ما را به حال نخستین بازمی گرداند؟ بگو:

آن کسی که شما را نخستین بار آفریده و حیات بخشیده است و آنها پس از قرار گرفتن در برابر حجت قوی و مستحکم قدرت خداوند و ارائه مثال در دنیا، سرهایشان را به سوی تو از راه استهزا و ناباوری حرکت می دهند و می گویند: این حادثه کی خواهد بود؟ بگو: امید آنکه نزدیک باشد. یعنی بگو: علم به وقت و تعیین زمان آن مخصوص ذات احدیت است و کسی را بر آن اطلاعی نیست ولی از راه کل ما هو آتِ قَرِيبٌ نَزْدِيكَ است، یا از نظر خداوند که إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ [حج، ۴۷] نزدیک است.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ

یعنی تعیین وقت حدوث و قیام آن روز از اسرار الهی است و غیر او کسی مطلع نیست، لکن از اوصاف آن روز این است که خداوند شما را از خوابگاه های مختلفتان فرا می خواند. یعنی: به وسیله دمیده شدن نفخه دوم صور اسرافیل، ارواح برزخی شما را دعوت می کند که با اجساد جدیدالخلق برانگیخته از قبر خود تلاقی کنند تا مصداق وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ [تکویر، ۷] تحقق یابد، و شما به مجرد زنده شدن، دعوت خدا را توأم با ستایش لَبِّكَ می گوید. یعنی مثلاً می گوید: لَبِّكَ یا قادر یا خالق یا باعث یا ممیت یا محیی یا حکیم یا حسیب و غیره، زیرا در آن روز همه حقایق بر مؤمن و کافر آشکار می گردد و اعتقاد قهری به توحید و جلال و جمال خداوند و خصوصیات عالم برزخ و

معاد، برای همه حاصل می گردد هر چند فایده ای به حال کفار ندارد.

وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا

یعنی: و در آن روز گمان می کنید جز اندک زمانی در دنیا یا در عالم برزخ درنگ نکرده اید. زیرا زندگی دنیا هر چند عمر طولانی کرده باشند و هم چنین مکث در عالم برزخ هر چند میلیون ها سال طول کشیده باشد، در نظر آنها بسیار کم و ناچیز خواهد نمود.

آری زندگی دنیا نسبت به طول قیامت، و عالم برزخ نسبت به خلود و ابدیت جهانی که در پیش دارند، بسیار اندک است.

عفت کلام

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عِدُوًّا مُّبِينًا «۵۳» رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِن يَشَأْ يُرْحَمَكُم أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا «۵۴» وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا «۵۵»

لغت و اعراب:

نَزَعَ بَيْنَ الْقَوْمِ - از باب مَع - میان آنها فساد افکند. الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ به تقدیر «الكلمه التي هي أحسن».

تفسیر:

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عِدُوًّا مُّبِينًا

این آیه و دو آیه بعد خطاب تشریفی خداوند به بندگان مؤمن خویش است درباره گفتار و رفتارشان در محیط مکه با مشرکان و کفار که در میان آنها در اقلیت بودند و مأمور

ص: ۳۳۶

به جنگ هم نبودند.

معنای آیه: ای پیامبر، به بندگان من بگو در برخورد با مردم حتی با مشرکان، سخنانی نیکوتر بگویند که سبب آرامش افکار و اطمینان باشد و دور از خشونت و ناسزا و سب و استهزا و تحریک بر ستیزه و جنگ باشد، زیرا شیطان به واسطه سخنان خشن در میانشان فساد ایجاد می کند، و بی تردید شیطان از پیش با انسان دشمن آشکار است.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يُزْهِمَكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأُ يُعْدِّبْكُمْ

ظاهر آیه این است که مسلمین درباره کفار و مشرکان قضاوت های قطعی داشته اند که مثلاً همه شقاوتمند و اهل جهنم اند، در صورتی که عده زیادی از آنها پس از فتح مکه و بعد از آن به اسلام گرویدند. و خطاب در این آیه اعم از فریقین است.

معنای آیه: پروردگار شما به حال همه شما داناتر است، یعنی حتی از فرشتگان حافظ اعمال و خودتان. اگر بخواهد شما را مورد ترحم قرار می دهد و وسایل غفران شما را طبق اقتضای حکمت بالغه فراهم می کند، و یا اگر بخواهد شما را به اقتضای اعمالتان عذاب می کند.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا

یعنی: و ای پیامبر، ما تو را بر آنها وکیل نفرستادیم. یعنی متکفل و سرپرست و کارساز امور آنها قرار ندادیم، زیرا یگانه وظیفه تو ابلاغ احکام شریعت و اتمام حجت است. و اما اجبار قلبی آنها بر ایمان و اعتقاد از قدرت غیر خدا خارج است و اکراه و اجبارشان به تسلیم و پذیرش حکومت اسلامی هنوز وقتش نرسیده، زیرا آیه و سوره مکه اند، و کیفر طغیان و کفر و فسقشان در دنیا و آخرت از وظایف و شئون خداوند است.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا

یعنی: و ای پیامبر، چگونه خداوند به حال شما مردم دانا نباشد در حالی که پروردگار تو به حال همه صاحبان خرد و شعور که در آسمان ها و این زمین اند از فرشتگان و پریان و شیاطین داناتر است یعنی حتی از خود آنها. و حقیقت این است که ما برخی از پیامبران را بر برخی برتری دادیم، یعنی در کمالات ذاتی و نفسانی و علم و معارف و در انواع معجزات

و انزال کتاب های آسمانی و تمامیت دین و شریعت و خاتمیت نبوت و عدم نسخ شرع و کتاب. و ما به داود کتاب زبور عطا کردیم (که در لطافت سخن و زیبایی بیان و آداب تخاطب و حسن گفتار برتری داشت. و ذکر زبور تأیید «یقولوا التی هی احسن» است).

فاتوانی شریکان خدا

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا «٥٦» أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا «٥٧»

لغت و اعراب:

زعمتم من دونه به تقدیر «زعمتموهم أرباباً من دونه». أولئك مبتدا، يتغون خبر، أيهم أقرب بدل است از فاعل يتغون، به تقدیر «أى يتغى أقربهم فضلاً عن غيره». محذور یعنی «ما ينبغي أن يحذر و يخاف منه».

تفسیر:

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا

یعنی: به مشرکان بگو: آنهایی را که به ربوبیت آنها جز خداوند و در برابر خدا اعتقاد دارید (یعنی از جمادات مانند بتان و ستارگان، و از ذوی العقول مانند فرشتگان و برخی عبّاد و صالحان از آدمیان که مشرکان به ربوبیت آنها معتقد بودند) بخوانید که خواهید دید نه مالک برطرف کردن ضرری بالاستقلال از شما هستند که آسیبی را زایل کنند یا مرضی را بهبود بخشند، و نه قادر به تحویل اند یعنی حالی را به حال دیگری تغییر دهند، قحطی را تبدیل به رفاه و خوف را تبدیل به امن نمایند، و یا حال ملتی را منتقل به ملت دیگر کنند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ

ص: ۳۳۸

«اولئك» اشاره به ذوی العقول از خدایان مشرکان است مانند فرشتگان یا عباد و صالحان از بشر، و فاعل «یدعون» مشرکان است.

یعنی آنهایی که مشرکان آنان را در خدایی شریک خداوند می خوانند خود در تقرب به سوی پروردگارشان وسیله می جویند «أیهم اقرب» یعنی مقرب ترین آنها وسیله می طلبد که به وسیله چه کسی و یا چه عملی به او نزدیک شود و حاجت گیرد، چه رسد به غیر او، و همه آنان به رحمت خدا امید می ورزند و از عذاب او می ترسند. آری بی تردید عذاب پروردگار تو سزاوار این است که همه از آن بترسند حتی فرشتگان و پیامبران مرسل چه رسد به دیگران. یعنی پس چگونه می تواند مخلوقی که امید رحمت خدا را دارد و بیمناک از عذاب اوست در عرض خالق خود در تصرفات عالم وجود شرکت کند؟

عذاب برای همه شهرها

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا «۵۸» وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا «۵۹»

تفسیر:

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا

این آیه مربوط به امت های گذشته است که در برابر پیامبران خود و شریعت معروضه آنها مخالفت کرده و رد نموده و مبارزه کردند که کیفر برخی از آنها استیصال و ریشه کن شدن بود مانند قوم نوح و هود و لوط و موسی، و کیفر دیگران عذاب شدید مانند قحطی، گرانی، وبا، طاعون و غیره.

معنای آیه: و هیچ مجتمعی از مجتمعات بشری نبوده مگر آن که ما هلاک کننده آنها در دنیا پیش از روز قیامت و یا عذاب کننده آنها به عذابی سخت بودیم.

و ممکن است آیه شامل اعم از زمان های گذشته و آینده باشد و مراد بیان کلی حال هر مجتمعی باشد که دین حق و شریعت وقت بر آنها عرضه شود و آنها نپذیرند، که عذاب های استیصال آنها مانند زلزله و طوفان و طغیان دریا و آتشفشانی کوه هاست که مجتمع عظیمی را نابود می سازد و عذاب های سخت آنها مانند گرانی، قحطی، وبا، و بیماری های صعب العلاج است.

و ممکن است آیه اشاره به مقدمه قیامت باشد، یعنی و از علایم قیامت آن که هیچ مجتمعی نخواهد ماند جز آن که پیش از قیامت و در شُرُف قیام آن، صالحان آنها را به مرگ طبیعی می میرانیم و طالحان و طاغیان را به هلاکت دسته جمعی یا پس از عذاب شدید می کشیم تا دنیا به کلی خالی گردد. و مؤید این احتمال آن که در آخر دنیا و در آستانه قیام رستاخیز، اکثریت اهل دنیا رو به جاهلیت می آورند که جاهلیت اخیره است مقابل جاهلیت اولی که پیش از بعثت نبی اسلام صلی الله علیه و آله و جاهلیت وسطی که پیش از ظهور مهدی موعود بوده و در روایات نیز آمده است: لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس. و بالأخره به دو نوع و صورت کشته می شوند.

كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

یعنی: این سنت الهی در آن کتاب نوشته شده است.

این دو کیفر خاص طبق اقتضای طغیان های بشر همانند سایر کیفرهای اعمال و سایر پاداش ها از علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ نگاشته شده است و بر وفق آن فعلیت و عینیت پیدا می کند.

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ

این آیه پاسخ برخی از اعتراضات کفار و مشرکان است که چرا محمد صلی الله علیه و آله از پذیرش درخواست آیه و معجزه ما امتناع می ورزد، مانند آن که درخواست می کردند که کوه صفا را مبدل به طلا کند و از فلان نقطه چشمه هایی بیرون آورد و نظیر آنچه در آیه ۹۰ این سوره خواهد آمد.

معنای آیه: و ما را از فرستادن آیات و معجزاتی که طبق خواسته آنها باشد جلوگیری نکرد جز آن که کفار گذشته آنها را تکذیب کردند. مراد این است که سنت الهی بر این جاری است که چون ملتی آیات مورد اقتراح و پیشنهاد خود را رد کند عذابی مستعجل بر آنها نازل شود و نابودشان سازد، و حالات اینها و سوابق کار اجداد و نیاکانشان شهادت می دهد که اینان نیز چنان اند و خدا نمی خواهد به زودی نابودشان نماید.

وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا

یعنی: مؤید مطلب فوق این است که قوم ثمود را آیتی بزرگ دادیم، یعنی شتر ماده ای که نشانه روشن الهی بود و کیفیت حدوث و زاییدن فصیل (۱) و صدا و رفتار و برکات وجودیش همه معجزه آشکار و روشن بود. پس آنان با کشتن آن به او و خود ستم کردند و آن را پی کردند و کشتند. یعنی و سرانجام به خاطر این کارشان بی درنگ عذاب استیصال را چشیدند. و ما آیات آسمانی و معجزات را جز برای بیم دادن نمی فرستیم.

یعنی وسیله ای باشد برای پذیرش دعوت رسولان ما و قبولی شریعت و کتاب آنها نه برای اهلاک مردم.

وَإِذْ قُلْنَا لِمَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحْبَبَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا « ۶۰ »

لغت و اعراب:

و اذ قلنا به تقدیر «و اذکر اذ قلنا». شجره اصل شیء را گویند که از آن فروعی رشد کند، مانند درخت و شاخه ها و انسانی که نسلش فزون گردد، یا منشأ ظهور و بقای مسلک و مذهب باشد. و الشجره عطف است به الرؤیا به نحو عطف تفسیری.

ص: ۳۴۱

۱- . یعنی کره شتر.

تفسیر:

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ

یعنی: و ای پیامبر، به یاد آور زمانی را که به تو گفتیم - وحی کردیم - که بی تردید پروردگار تو به مردم احاطه دارد.

مراد، مردم عصر پیامبر و اعصار پس از آن است. و مراد از «احاطه» در این جا احاطه وجودی و توانی و رحمتی نیست، بلکه احاطه علمی است. یعنی پروردگار تو از حال همه حاضران و آیندگان اطلاع دارد از نظر ایمان و کفر و نفاق آنها در حال حیات تو، و از نظر بقای آنها در ایمان و بقای وحدت و انسجام در صفوفشان یا عروض اختلاف و تفرقه و تولد فرقه های مختلف پس از ارتحال تو.

وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ

یعنی: و آن خوابی را که به تو ارائه کردیم یعنی آن درخت را که در قرآن مورد لعنت قرار گرفته به تو نشان دادیم، جز فتنه و امتحانی برای مردم قرار ندادیم.

معلوم باد خوابی که در این آیه بدان اشاره شده مبهم و مجهول است و در این کتاب کریم مورد ذکر قرار نگرفته، ولکن بر طبق نقل فریقان، مراد همان است که پیامبر فرمود:

در خواب دیدم که پس از من بنی امیه بر منبر من مسلط می شوند و همانند بوزینگان صعود و نزول می کنند. پس مراد از شجره ملعونه در این جا بی تردید همان سلسله بنی امیه است که معروف به ظلم و متصف به نفاق بودند و در قرآن کریم ظالمان و منافقان به صراحت و مکرراً ذکر و لعن شده اند. و حاصل آیه این است که این دو امر یعنی خواب و تعبیر و تأویل خارجی آن یعنی تشکیل حکومت اموی به نام اسلام، سبب آزمایش مسلمین و جهان بشریت شد که به حکومت آن شجره خبیثه تن در دادند و بدین سبب انحراف در سیر اسلام راستین و تبدل آن به سلطنت جائرانه و حکومت فرعونی ظاهر گردید و حقاً که امتحان بدی دادند.

وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا

یعنی: ای پیامبر، ما آنها را می ترسانیم، ولی تخویف و بیم دادن ما جز طغیانی بزرگ بر

آنان نمی افزاید.

مراد این است که خواب خطرناک و هشیاردهنده پیامبر اسلام به نام شجره ملعونه تأثیری در حال گروه معاصر پیامبر نداشت، بلکه اثری معکوس داد. و گویی این آیه به عنوان تسلیت پیامبر است.

داستان سجده بر آدم

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٢﴾

لغت و اعراب:

خلقت طیناً به تقدیر «حالکونه طیناً، اومن طین». رأیتک یعنی «أخبرنی» و کاف آخر تأکید خطاب است. هذا الذی مبتدأست خبرش محذوف است، به تقدیر «لِمَ كَرَّمْتَهُ عَلَيَّ». لئن أخرتن لام قسم و جواب شرط لأحتنکن است. احتنکه: مسلط شد بر او، لجام زد بر دهانش.

تفسیر:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ

یعنی: و به یاد آور زمانی را که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید.

یعنی پس از آن که پیکر او را از لجن متعفن و گل خشکیده مانند فخار (۱) ساختیم و آماده حیات کردیم، به آنها امر کردیم که به مجرد حلول روح در وی و زنده شدنش همگی در برابر او به سجده افتند. مراد سجده اصطلاحی و نهادن پیشانی به خاک است به عنوان

ص: ۳۴۳

۱- یعنی سفال.

خضوع در مقابل او و ادای احترام و تقدیس مخلوق جدیدالخلقه. و در حقیقت این قسم از خضوع، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت مسجوداً له اخذ نشده است. و ممکن است مراد خضوع لغوی یعنی مطلق فروتنی باشد.

پس همه فرشتگان سجده کردند جز ابلیس که در میان فرشتگان بود و فرمان سجده شامل حال او هم بود.

قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا

یعنی: ابلیس پس از آن که امتناع او از امر خداوند و نافرمانی او برای همه فرشتگان ملاً اعلی ظاهر شد و خدا از وی پرسید چرا سجده نکردی؟ گفت: آیا من بر کسی سجده کنم که او را از گل آفریدی؟ یعنی مرا از آتش و او را از گل آفریدی و آتش بر گل شرافت و برتری دارد، پس من بر او برتری دارم و سجده راجح بر مرجوح قبیح است.

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنْ أُوخَّرَ نِإِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَكَنَ ذُرِّيَّتُهُ إِلَّا قَلِيلًا

یعنی: ابلیس پس از آن که از سجده امتناع کرد و مورد لعن و طرد واقع شد و از خداوند تا روز قیامت مهلت ادامه حیات خواست و تا روز معین یعنی نفخه اول صور اسرافیل مهلت یافت، گفت: ای خدا، به من خیر ده این شخصی که او را بر من برتری بخشیدی و گرامی داشتی، چرا گرامی داشتی؟ سوگند به عزت، اگر مرا مهلت دهی و تا روز قیامت مرگم را به تأخیر اندازی بر همه ذرّیه او جز اندکی از آنان، مسلط خواهم شد و آنها را لجام خواهم کرد، یعنی آنها را در عقاید و اخلاق و کردار به هر سو منحرف خواهم نمود.

قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُورًا «۶۳» وَاسْتَفْزِرُ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَمْدُهُمْ وَمَا يَعْبُدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا عُرْوًا «۶۴» إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا «۶۵»

فان جهنم: مجموع جمله جزای شرط است. وَفَرَّ الْمَالُ - از باب ضَرَبَ - زیاد کرد مال را، الموفور: الکامل التام. استفزه: سبکش شمرد و از جا حرکتش داد. أَجْلَبَ عَلَى الْفَرَسِ:

صیحه زد بر اسب و تحریک کرد آن را به رفتن. خیل: جمع اسبان و جمع سواران، مفرد ندارد. رَجُلٍ: پیادگان.

تفسیر:

قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا

یعنی: خدا فرمود: برو - برو به بیرون از ملاً- اعلی و آسمان ها، یا برو به سراغ هدف خبیثی که در سرداری - و در نتیجه کسانی از آنها که از تو پیروی کنند، بی تردید جهنم پاداش شما یعنی تابعان و متبوعان است پاداشی کامل و تام.

«اذْهَبْ» ترخیص تکوینی است، یعنی من جلوگیری از اغوا نخواهم کرد. و معنای «موفور» دارای وفور در کیفیت و کمیت و مدت است.

وَاسْتَفْرِزُوا مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ

یعنی: و هر کس از آنان را بتوانی به آوای خود به سوی گناه برانگیزی، و نیز صیحه بزنی و برانگیزی از آنها هر کس را که بتوانی به وسیله سواران و پیادگان، یعنی به وسیله وسوسه و مکر و فریب خود و سپاهیان سواره و پیاده ات آنها را به سوی گناه اعتقادی و عملی تحریک کن و سوق بده. و مراد از سواره و پیاده، قوی در مکر و فریب، و ضعیف و کار آزموده و تازه کار است.

و با آنها در اموال و اولادشان شریک باش. معنای شرکت در اموال این است که همه شرکا از منافع آن برخوردار شوند. و شرکت شیطان با انسان در اموال بدین طرز محقق می شود که تحصیل آن از حرام یا صرف آن در حرام به وسوسه و امر او باشد تا انسان از منافع دنیوی آن برخوردار گردد و شیطان در تحقق گناه به هدف رسد. و مراد از شرکت در اولاد این است که به وسوسه او ازدواجی باطل و حرام انجام گیرد و اولاد نامشروعی تولد

یابند. سهم والدین انتساب اولاد به آنها و برخورداری از آنها در دنیاست، و سهم شیطان تحقق گناهان کبیره است که تأمین کننده اهداف اوست.

وَعِدُّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا

یعنی: و وعده ده آنها را، و هرگز شیطان جز غرور و فریب به آنها وعده نمی دهد.

مراد وعده هایی است که به تناسب اشخاص و موارد مختلف گناه می دهد که همه صفت و عنوان غرور دارد، یعنی همه خطا و باطل و گناهان به ظاهر آراسته است مانند تحریص به شفاعت بتان در امور دنیا و نزدیک کردن آنان به خداوند، و وعده توبه پیش از گناه، و وسوسه تأخیر توبه پس از گناه، و تزیین محرمات در نظر انسان.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا

یعنی: حقیقت این است که تو را بر بندگان من تسلطی نیست. مراد از نسبت این بندگان به خودش نسبت تشریفی نشأت یافته از پذیرش دعوت او و تسلیم و طاعت اوست، یعنی بندگان با ایمان و عمل صالح. و مراد این است که شیطان را جز القای وسوسه تسلطی بر اغوای آنها نیست. و پروردگار تو در وکالت کافی است. یعنی در تکفل امور مادی و معنوی آنها کافی است، زیرا اوست که حیات بخشیده و امور دنیایش را اداره می کند، و دین را عرضه داشته و توفیق پیاده کردن می دهد.

رَبُّكُمُ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْمَكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾ أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ﴿٦٨﴾ أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِبًا فَمَا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقُكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿٦٩﴾

أزجاء: او را به آرامش راند و حرکت داد. لتبتغوا متعلق به يُزجى است. نَحْيَاكُمْ إِلَى الْبَرِّ به تقدیر «نَحْيَاكُمْ وَرَدَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ». أفأمنتم به تقدیم استفهام بر عاطف به خاطر صدارت.

حَسَفَ الشَّيْءُ: در زمین فرو برد آن را (۱). حاصِب: بادی که سنگریزه می بارد. قاصف: شکننده، بادی که درختان و امثال آن را می شکند.

ذکر نعمت ها و تهدید

تفسیر:

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلُوكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ حَرِيمًا

یعنی: پروردگار شما کسی است که کشتی ها را در دریا به سود شما می راند و سیر می دهد تا شما از فضل و رحمت او جستجو کنید؛ حَقًّا که او همیشه به شما مهربان است.

نسبت خداوند سیر کشتی را به خویشتن نظیر نسبت فعل فرشتگان به خویش به لحاظ آن است که مقدمات همه افعال بشری به اراده اوست. مثلاً در این مقام، قدرت فکری ساختن کشتی، آفریدن لوازم ساخت آن، مایع کردن آب و آفریدن هوا همه کار خداوند است، پس گویی اوست که کشتی را ساخته و راه انداخته است. و مراد از جستجوی فضل، مسافرت های تجاری با آن است برای تحصیل معاش، و اینها همه از شئون رحمت و واسعۀ اوست.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا

یعنی: و چون شما را در دریا ضرر و آسیبی رسد، یعنی اسباب بیم و دهشت حاصل گردد، نظیر تلاطم امواج، بادهای خطرناک، گم کردن هدف و نهنگ های خطرزا، همه کسانی که در خشکی آنها را می خواندید مانند بت ها و سایر موارد امید و اعتمادتان از خاطرتان گم و محو می شوند به جز خداوند، و چون نجاتتان بخشد و به

ص: ۳۴۷

خشکی رساند اعراض می کنید، یعنی از اطاعت فرامینش سرباز می زنید. و انسان ذاتاً ناسپاس است.

اطلاق کلمه من موصول که از الفاظ ذوی العقول است، به بت های آنها استعمال بر طبق عقیده آنهاست.

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا

یعنی: پس آیا ایمن شدید از این که خداوند، ساحل خشکی را که ساکن آن هستید همراه شما به زمین فرو برد و شما را نابود سازد، و یا آن که به سوی شما در خشکی باد تندی بفرستد که سنگریزه بیارد و همه را هلاک نماید، سپس برای دفع آن برای خود متکفل نجاتی نیابید!؟

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيَغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا

یعنی: و یا مگر ایمن گشتید از آن که شما را دوباره به دریا بازگرداند و بر شما در حالی که سوار کشتی هستید، باد شکننده ای بفرستد که کشتی شما را بشکند و شما را به خاطر کفرتان به خدا و کفرانتان از نعمت او غرق نماید؟ سپس برای خود علیه ما پی گیر و دنبال کننده ای نیابید. یعنی کسی را که قدرت تعقیب حادثه و توان آن را داشته باشد که ما را مؤاخذه کند و چرا بگوید پیدا نکنید.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا «٧٠» يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِيمَانِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا «٧١» وَمَنْ كَفَرَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا «٧٢»

کَرَمَه: عَظْمَه و نَزَّهَه. طَيِّب: پاکیزه، عقل پسند و طبع پسند. یوم ندعو به تقدیر «أذکر». فتیل:

رشته باریک در شکاف دانه خرما.

تفسیر:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

یعنی: و حقیقت این است که ما اولاد آدم را گرامی داشتیم، به این معنا که مورد برتری و عظمت و کمال قرار دادیم و از حیث جسم و هیكل، قیافه او را ممتاز از سایر حیوانات نمودیم؛ مستقیم القامه کردیم؛ هر حیوان غذای خود را به دهان خود برمی گیرد و او به دست برمی دارد؛ او را از هم جنسان خود به عقل و خرد و فهم کلیات متمایز نمودیم؛ او را قادر به نطق و گفتار و عالم به قلم و نوشتار کردیم، و از حیث فعالیت مسلط بر تحصیل معاش خود از طرق مختلف تجارات و صناعات و زراعت و خدمات نمودیم، و به او توان تنوع و تکامل در فنون زندگی و ترقی در شئون حیات مادی دادیم، و او را متمکن از فراگیری معارف و دین و شریعت و کتاب های آسمانی و هضم آنها و پیاده کردن آنها در خویش و مجتمع خویش کردیم و امتیازات دیگری که قابل حصر نیست.

وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ

یعنی: و آنها را در خشکی و دریا حمل کردیم. در خشکی بر مراکب مختلف زمینی به تناسب زمانشان مانند اسب و استر و شتر و دراز گوش تا خودروه های موتوری و قطار سوار کردیم، و در دریا به کشتی های متناسب هر عصری حمل نمودیم. و سفر جوی در حین نزول آیه نبود لکن اطلاق کلمه بر به دقت شامل مراکب جوی نیز می شود، یعنی آنها را در سفر بری جوی بر مراکبی که نمی دانند حمل می کنیم.

وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

یعنی: و از پاکیزه های جهان روزی آنها کردیم..

مراد از روزی، اعم از روزی مادی و معنوی است. مراد آن که از هر چیزی که وسیله

زندگی آنهاست و خرد با آن موافق است و طبع آن را می پسندد از خوراکی و پوشاکی و مسکن و مرکب و همسر و غیر آنها به آنان عطا نمودیم..

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

یعنی: و آنها را بر بسیاری از کسانی که آفریده ایم برتری کامل دادیم.

ظاهر موصول «ممن خلقنا» ذوی العقول و صاحبان خرد از مخلوقات است و لازم برتری بر آنها برتری بر همه غیر ذوی العقول نیز هست و طبق ادله قطعیه، بنی آدم بر اجنه و پریان و بر اغلب فرشتگان نیز برتری ذاتی دارند و کلمه «کثیر» در آیه شامل آنها هم می شود، و لکن این کلمه مفید این معناست که بر برخی از مخلوقات برتری ندارند و ممکن است آنها گروه خاصی از فرشتگان باشند مانند روح و چهار ملک معروف از سران فرشتگان یعنی جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، و حاملان عرش الهی و نظایر آنها. و این بیان منافات ندارد با آن که برخی از بنی آدم به واسطه کمالات خاصی بر آنها نیز برتری داشته باشند، مانند سلسله انبیا و رسولان الهی و ائمه معصومین و یا برخی از صالحان تالی مرتبه معصومین.

بدان که خداوند در این آیه در مقام ذکر مواهب انسانی دو عنوان تکریم و تفضیل را ذکر نموده که ممکن است مراد از هر دو یکی باشد و «فَضَّلْنَا» عطف تفسیر «کَرَّمْنَا» باشد، و ممکن است مراد از کَرَّمْنَا مواهب نوعی انسان باشد که در انواع دیگر نیست، مانند عقل و تفکر و منطق و خط؛ و مراد از فَضَّلْنَا برتری او در صفات مشترک میان او و حیوانات دیگر باشد، مانند انتخاب غذا و تنوع در آن و کیفیت لباس و خصوصیات مسکن و طرز ازدواج و کیفیت آن و مسافرت و اغلب کارهای مشترک که انسان را در همه برتری آشکار است. و ذکر مفعول مطلق «تفضیلاً» اشاره به این خصوصیات است.

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ

باید دانست که کلمه امام در قرآن مجید به اموری اطلاق شده است: (۱) پیشوای انسانی مؤمن نظیر وَجَعَلْنَاهُمْ اٰئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا [انبیاء، ۷۳]. (۲) پیشوای انسانی کافر و جائز نظیر فَقَاتِلُوا اٰئِمَّةَ الْكُفْرِ [توبه، ۱۲]. (۳) کتاب آسمانی مانند وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسٰى اِمَامًا وَرَحْمَةً [هود، ۱۷]. و ظاهر آن است که همه کتاب های آسمانی، امام اند.

معنای آیه: به یاد آور از آن روز که هر گروهی از مردم را همراه پیشوایشان می خوانیم، یعنی به سوی محکمه و حساب و محاکمه و داوری. پس مراد از «امام» در این جا خصوص امام عدل نیست، بلکه پیشوای انسانی هر گروه است که در دنیا از نظر اعتقاد و عمل از وی پیروی داشته خواه حق یا باطل، مؤمن یا کافر، عادل یا جائز. و محتمل است مراد از «امام» کتاب دینی باشد، یعنی هر گروهی را همراه کتاب دینی اش فرامی خوانیم.

معلوم باد طبق ظاهر آیه و اطلاق کلمه امام، این کلمه در طرف ائمه عدل شامل همه پیامبران و امامان معصوم و همه منصوبان آنها که امامت بر مردم داشته اند می گردد، لکن ائمه فرع در هر عصری با تابعان مأموم خود ملحق به امام اصل می شوند، مثلاً منصوبان از جانب علی علیه السلام در عصر خود مانند مالک اشتر و سلمان و ابن عباس و سایرین در روز قیامت به علی علیه السلام می پیوندند و پیرو او می گردند، و هم چنین سایر امامان معصوم، و در زمان غیبت مهدی موعود (عج) همه منصوبان از جانب او به او لاحق می گردند. و در ائمه کفر و جور نیز چنین است.

فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا

مراد این است که کسانی که امامشان امام عدل بوده و اعمالشان طبق هدایت او واقع شده کتابشان به دست راستشان داده می شود و اینها هستند که کتاب خود را می خوانند و هرگز به اندازه فتیلی یعنی کوچک ترین چیزی در جهان، ظلم و ستم نخواهند دید. نه چیزی از پاداش استحقاقی آنها کسر می شود و نه چیزی بر کیفرشان افزوده می گردد.

معلوم باد که ظاهر ادله از کتاب و سنت و عقل این است که همه کتاب ها و صحایف اعمال بشری در روز قیامت به عربی است و زبان رسمی اهل محشر نیز از هر فرقه و ملت و اهل و زبانی باشند عربی است و همه مکلفان حتی آنان که بی سواد مادرزاد مرده اند آشنا به خط و خواندن خواهند بود.

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا

مراد از «اعمی» ی اول کوری دل، و از دوم کوری دل یا چشم یا هر دو است.

یعنی: و کسی که در این دنیا از شناخت امام عدل و پیشوای منصوب از جانب خداوند، کوردل و محروم باشد پس او در آخرت نیز از یافتن راه سعادت و مصاحبت دوستان حق و

پیوستن به جرگهٔ بهشتیان، کوردل و نایبناست و گمراه تر از گمراهیش در دنیا خواهد بود، زیرا در دنیا استعداد هدایت در وجود همه موجود و راه آن باز و وسایل آن فراهم است، ولی در آخرت فضای حتمی الهی قابل تغییر نیست و چنین استعدادی وجود ندارد.

تهدید پیامبر

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾ وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَزْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾ إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

لغت و اعراب:

و ان کادوا ان مخففه از مثقله است به قرینه لام در خبر، به تقدیر «انَّ الشَّانَ كَادُوا». لَیَفْتِنُونُكَ: تو را بلغزانند و منحرف کنند. رکن الیه - از باب نَصْر و عِلْم - : میل کرد و مطمئن گردید.

تفسیر:

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا

آیه دربارهٔ پیشنهادهای مختلف مشرکان است، مثلاً می گفتند: ای محمد، تو از بدگویی و استهزا و تحقیر خدایان ما دست بردار، و یا آن که چون استلام حجر کنی دستی هم به عنوان تبرک به بت های ما بکش، و یا برده هایی که به تو ایمان آورده اند و دور تو را گرفته اند از طبقه های پایین و محروم جامعه اند آنها را از خود دور کن، و یا آن که آیهٔ رحمتی مربوط به ما به جای آیهٔ عذابی قرار ده، و یا عقاید ما را سفیهانه و خرافی بخوان، و یا اگر مسلمان شویم ما را از خم شدن در رکوع معاف دار، و یا آن که یک بت از همه بت ها را بگذار در کعبه یا در مسجد بماند، و یا آن که

ص: ۳۵۲

یک سال دیگر مهلت ده بت های ما در مسجد بماند تا نذورات آنها را دریابیم و یا حداقل اجازه ده بت ها را به دست خود مؤدبانه بشکنیم تا ما با تو جلسه کنیم و در دعوت بیندیشیم.

معنای آیه: ای پیامبر، حقیقت این است که نزدیک بود تو را از آنچه به تو وحی کرده ایم بلغزانند و منحرف و منحرف سازند تا به جای آن غیر آن را بر ما افترا بندی، یعنی مثلاً به جای ابلاغ توحید و ابطال شرک و تحقیر بت ها از آنها تجلیل کنی و به جای پذیرش گروندگان، آنها را برانی. و اگر چنین می کردی حتماً آنها تو را دوست خویش اتخاذ می کردند.

وَلَوْلَا أَنْ جَبْتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَوَكَّنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا

آیه پیشین در مقام این است که اراده تحریف کفار قوی و جدی بود به گونه ای که نزدیک بود تو را بلغزانند و اگر چنین اتفاقی می افتاد آنها تو را دوست و خلیل خود قرار می دادند، و این آیه در صدد بیان این است که ما بودیم که قلب تو را ثبات بخشیدیم و گرنه تو به آنها میل می کردی و ما هم تو را مورد عذاب شدید قرار می دادیم.

معنای آیه: ای پیامبر، اگر نبود این که ما تو را به واسطه مقام نبوت و عصمت ثبات قدم و استحکام روح و استواری در ایمان و اجرای اهداف ربوبی بخشیدیم بی تردید نزدیک بود که اندکی به سوی آنان میل کنی. یعنی لکن به واسطه تثبیت ما آن میل اندک نیز تحقق نیافت.

إِذَا لَأَذْفُنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاءِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا

یعنی: اگر چنین می شد و تو به سوی آنها هر چند به پذیرش برخی از خواسته های آنها میل می کردی آن هنگام ما دو برابر حیات و ممات را، یعنی دو برابر عذاب کفار در حیاتشان در دنیا و دو برابر عذاب آنها پس از مرگ و مماتشان در عالم آخرت، را به تو می چشاندیم (زیرا این امر مقتضای خطای صاحب چنین مقام است) و پس از آن هرگز برای خود علیه ما یآوری نمی یافتی. و این جمله تأکید و تشدید در کیفر آن خطاست.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾ سِنَّهٗ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾

لغت و اعراب:

و ان كادوا ان مخففه است به قرینه لام در خبر، به تقدیر «ان الشأن كادوا». استفزه: او را از جای خود کند و متزلزل نمود. خِلافَكَ: بعدك. قَلِيلًا صفت محذوف است به تقدیر «زماناً قليلاً». سِنَّهٗ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا به تقدیر «كسنتنا» و یا به تقدیر «كسنتنا» فیمن قد أرسلنا» و جار و مجرور (١) متعلق است به لا یلبثون.

تفسیر:

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا

یعنی: ای پیامبر، حقیقت امر این است که نزدیک بود آنها یعنی مشرکان، تو را از این سرزمین - یعنی مکه - بر کنند و متزلزل سازند تا از آن بیرون کنند و در این صورت، یعنی اگر تو را به جبر بیرون کنند، پس از تو در آن شهر جز زمانی اندک درنگ نمی کنند، یعنی هلاک یا متلاشی می گردند. و نزول این آیه پیش از آن است که پیامبر اسلام مجبور به خروج از مکه شود.

سِنَّهٗ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا

این رویه و رفتار - هلاکت و متلاشی شدن ملتی که پیامبر خود را از میان خود بیرون کنند - سنت رسولانی است که ما آنها را پیش از تو فرستادیم، یعنی سنت جاریه ماست که به خاطر رسولان خود انجام می دهیم و هیچگاه برای سنت ما، یعنی قانون کلی و عام ما که به اقتضای حکمت بالغه خود در اداره نظام اتم آفرینش در مواردی و موضوعاتی جاری

ص: ۳۵۴

می کنیم، تغییر و تحویلی نمی یابی.

در این آیه اشاره به وعید الهی درباره اهل مکه است، زیرا چون پیامبر را بیرون کردند و آن حضرت پس از فرار از خانه خود و چند شب پنهان شدن در غار ثور به سوی مدینه حرکت کرد، پس از یک سال وعید خداوند درباره آنها به وسیله جنگ بدر تحقق یافت و اغلب آنان که با پیامبر در ستیز بودند از مکه به قصد جنگ بدر بیرون شدند و در آن جنگ کشته یا اسیر گشتند.

نافله شب و قرائت قرآن

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً ﴿٧٨﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً ﴿٧٩﴾

لغت و اعراب:

دلوك: زوال خورشید، یعنی عبور آن از خط نصف النهار، و لام جاره بر سر آن به معنای «عند» است. غَسَقٌ: تاریکی نیمه شب یا اول شب. قرآن یعنی نماز به لحاظ وجود قرائت در آن. قرآن الفجر اول عطف است به صلاه. تهجد زید: بیدار شد از خواب، و ضمیر به راجع است به قرآن. نافله: زاید و اضافه.

تفسیر:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ

یعنی: ای پیامبر یا ای مخاطب، نماز را از هنگام زوال خورشید یعنی عبور آن از خط نصف النهار نسبت به هر نقطه از زمین، تا نیمه شب برپا دار. طبق روایات اهل بیت وحی علیهم السلام این آیه درباره نمازهای یومیه، و مراد از غسق نیمه شب است، پس مقصود از نماز در این جا نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا چهار قسم از نمازهای پنجگانه است.

و اگر مراد از غسق اول شب باشد اشاره به دو قسم از نمازها یعنی ظهر و عصر است. و

ص: ۳۵۵

حاصل آن که در فاصله میان دو حد که نیمی از آن روز و نیمی شب است و از نظر ساعت گاهی متساوی و گاهی مختلف است باید چهار قسم نماز برپا داری: ظهر و عصر و مغرب و عشا، و یا از زوال تا غروب دو قسم نماز به جا آوری: ظهر و عصر.

وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا

یعنی: و نیز قرآن فجر - نماز صبح - را اقامه کن، زیرا نماز صبح مورد مشاهده است.

بنا به معنای اول غسق و با عطف این کلمه دلالت آیه بر نمازهای یومیۀ پنجگانه تمام می شود. و اطلاق قرآن به نماز مجاز و از قبیل استعمال اسم جزء در کل است، زیرا بخش بزرگی از اجزای قولی نماز قرآن است به لحاظ لزوم قرائت سوره حمد و یک سوره کامل در دو رکعت اول تعییناً و در رکعات دیگر تخیراً. و مشهود بودن نماز صبح به لحاظ این است که فرشتگان موکل به اعمال شب انسان، نماز صبح اول وقت او را مشاهده می کنند و می نویسند و به عنوان ختام مسک اعمال شب او قرار داده، عروج می کنند و فرشتگان موظف به اعمال روز او در اول وقت حضور، نماز صبح را می بینند و آنها هم آن را می نویسند و فال نیک عمل های روزش قرار می دهند.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا

یعنی: و در پاره ای از شب برای اقامۀ نماز بیدار شو و این دستور تکلیف زایدی است برای تو، امید آن که پروردگارت تو را به مقام پسندیده ای (۱) برانگیزد.

مراد از نماز پس از بیدار شدن، نماز شب است که سیزده رکعت است یا مطلق نماز در شب است، و مراد از تکلیف زاید این است که علاوه بر واجبات، نماز شب را مستحب کردیم. یا علاوه بر واجبات امت، نماز شب را بر تو واجب نمودیم.

و معنای مقام پسندیده (۲) این است که هر که بدان توجه کند آن را نیکو شمارد و تحسین کند و بستاید. و این مقام غیر از مقام و منصب نبوت و رسالت یا امامت است که در حال خطاب، واجد بود بلکه طبق روایات، مقام والای شفاعت در آخرت است که برترین مقام آن روز است، مقامی که اولین و آخرین از بشر و فرشتگان غبطۀ آن را خواهند خورد،

ص: ۳۵۶

۱- . ستوده ای.

۲- . ستوده.

مقامی که چون جامعه مکلفان و فریقین انس و جن پس از سال‌ها ایستادن در گرمای محشر و خسته شدن روی به آدم علیه السلام آورند و شفاعت طلبند او حواله به نوح علیه السلام دهد و او حواله به ابراهیم علیه السلام و او به موسی علیه السلام حواله دهد و او به سوی عیسی علیه السلام هدایت کند و همه اظهار عجز نمایند و چاره را منحصر به محمد صلی الله علیه و آله بیند و چون به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله روند بگویند: «أنا لها» یعنی این کار از آن من است و از من ساخته است. آن گاه رو به سوی الله کند و به سجده افتد تا آن که خطاب آید ای محمد، سر از سجده بردار، شفاعت کن تا پذیرفته شوی، و بخواه تا اعطا شوی. و آن چنان شفاعت گسترده نماید که حتی عده ای را که مدتی در جهنم سوخته اند نیز درآورد. و در روایات اهل بیت علیهم السلام از این مقام محمود زیاد یاد شده است. و خطابات آیه ظاهرش خاص و مقصود واقعی اش عام و شامل همه مکلفان بشر است.

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا ﴿٨٠﴾ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾ وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾

لغت و اعراب:

مُدْخَلَ و مُخْرَجَ مصدر میمی اند به معنای ادخال و اخراج. نصیر فعیل است به معنای فاعل یا مفعول. زَهَقَ الشَّيْءُ - از باب مَنَع - مضمحل و نابود شد. من القرآن بیان «ما» ی موصوله بعدی است به تقدیر «و ننزل القرآن الذی هو شفاء».

تفسیر:

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا

یعنی: ای پیامبر، بگو: پروردگارا، مرا به صدق و راستی وارد کن و به صدق و راستی

بیرون آر. مراد این است که در هر کاری و هدفی یا در هر منصب و مقامی یا در هر مجتمعی یا در هر مکان و زمانی که می‌خواهم وارد شوم و خارج شوم حتی ورود به قبر و عالم برزخ و خروج از آن جا به صحنه قیامت، ورود و خروج را به صدق و درستی قرار ده، یعنی به حق و حلال و عقلانی و پرسود و با مصلحت و خوش عاقبت کن. و به من صفت تسلط و توانی از جانب خویش بخش که پیوسته یاری شده از جانب تو و یاری کننده من باشد.

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

یعنی: و ای پیامبر، در مقابل دسایس دشمنان و عقاید اشراکی و منشأ عقاید و آداب و سنن و رسومشان بگو: حق آمد - اسلام و قرآن آمد -، و باطل محو و نابود شد و البته باطل همیشه نابودشدنی و از بین رفتنی است. یعنی اعلام قطعی ده که اسلام ظهور کرد و شرک و شئون آن از مکه و حوالی آن و سپس از جزیره العرب و سپس از همه جهان خواهد رفت.

وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ

یعنی: ای پیامبر، از قرآن آنچه را که شفا و رحمت برای مؤمنان است (و همه آن شفا و رحمت است) فرومی فرستیم. مراد آن که همان گونه که دارو شفابخش جسم است، آیات قرآنی نیز شفای روح انسانی از رذایل صفات و اخلاق، و شفابخش روان او از بیماری های کفر و شرک و هر گونه انحرافات اعتقادی است؛ و رحمت است به خاطر آن که تحصیل معارف و اعتقاد به اصول و عمل به فروع آن سبب نیل به همه سعادت ها و خیرات است.

وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

یعنی: و این قرآن، ستمکاران را جز خسارت و زیان نمی افزاید. زیرا توجه هر حکمی از آن به آنان سبب مخالفتی است، و هر مخالفتی سبب زیان و عذابی است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانِ يُّوسًا ﴿٨٣﴾ قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

نأى عن زيد - از باب مَنَع -: دور شد از او. و بَاء بجانبه برای تعدیه است. شَكَلَ و شَكَّلَ الْكِتَابَ: مقید کرد نوشته را به حرکت و اعراب. و شاکله انسان، طبیعت و سجنه اوست، زیرا او را مقید می کند که طبق آن حرکت نماید.

نقش شاکله در رفتار بشر

تفسیر:

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا

یعنی: و چون به انسان نعمت ارزانی داریم، مانند صحت بدن و اموال و اولاد و جاه و مقام و رفاه عیش و غیره، روی برتابد و خود را از ما دور سازد. و چون شری به او رسد، مثل مصیبت و مرض و فقر، یأس و نومیدی شدید او را فراگیرد.

بدان که این حالت ها حالت انسان غافل از حق و محکوم به عادات محیط و وابسته به اسباب ظاهری است که چون با او موافقت کند به کلی از خدای مسبب الاسباب غفلت نماید، و چون از وی بریده شود و مورد اتکایش منقطع گردد مسبب را نبیند و به کلی مأیوس گردد. در صورتی که باید انسان بیدار در هر دو حال متوجه خدا باشد، نعمت را از او ببیند و به او اتکا نماید و شکر گوید، و عذاب و مصیبت را از امتحان او داند و صبر کند و امیدوار باشد.

قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ

پس از ذکر آن که قرآن درباره مؤمن اثر شفا و رحمت، و درباره ظالم اثر زیان و خسران دارد، و نیز در نفس انسانی نعمت اثر اعراض، و ضرر اثر یأس دارد، در این آیه به سبب این امور اشاره می کند که این ها معلول غرایز و فطرت های نهفته انسان هاست.

معنای آیه: ای پیامبر، بگو: هر کس بر طبق طبع و اقتضای ساختار وجودیش عمل می کند. یعنی مؤمن طبق غریزه ایمان، عمل صالح می کند و کافر طبق غریزه کفر، عمل زشت انجام می دهد.

و باید دانست که طبع و ملکه در انسان دو نوع است: ذاتی و اکتسابی. یعنی برخی

از غرایز در خمیره وجودش تودیع شده، که ملکه شجاعت و جُبْن و سخاوت و بخل و حسد و تکبر غالباً از این قبیل اند. و برخی هم اکتسابی است نظیر کفر و نفاق و فسق و غیره. و نیز باید دانست که تأثیر همه غرایز طبیعی موهوبی و کسبی در اراده و عمل انسان به نحو علیت تأمه نیست به گونه ای که عمل او از ارادی و اختیاری بودن بیرون رود، بلکه به نحو اقتضا و سببیت ناقصه است و وجود عقل و خرد در انسان یعنی نیرویی که می تواند حسن و قبح را تشخیص دهد و اصلح را انتخاب نماید مانع از تحقق جبر در اعمال اوست.

فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا

فاء مفید تراخی در ذکر است و مراد از «آهدی» تفضیل هدایت کامل بر ناقص نیست بلکه تفضیل هدایت بر ضلالت است. یعنی: بدانید که پروردگار شما داناتر است به حال کسی که از حیث راه هدایت یافته و به سوی ضلالت نرفته است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا «۸۵» وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا «۸۶» إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا «۸۷»

تفسیر:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

بدان که روح، جان و مایه زندگی هر جاندار است که با تعلق آن به جسم او نیروی اراده و همه حواس ظاهری و باطنی او به کار می افتند و با قطع علاقه از آن همه از کار می افتند، و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. و گاهی مجازاً در هر چیزی که دارای آثار نیک باشد استعمال می شود، مانند وحی و قرآن و علم.

ص: ۳۶۰

معنای آیه: ای پیامبر، از تو راجع به روح سؤال می کنند، در پاسخ بگو: روح از فرمان پروردگار من است، و شما از دانش جز اندکی داده نشده اید.

ظاهر کلام این است که سؤال از حقیقت روح است به گونه ای که جنس و فصل آن را درک نمایند، و یا از حالات و صفات غالب آن است به مقداری که عامه به فهم آن قناعت کنند، نه از قَدَم و حدوث زمانی آن، یا از تقدم آفرینش آن بر جسم یا حدوث و تولد آن از جسم. و ظاهر جواب، پاسخی به نحو اجمال است که موجودی است نشأت یافته از امر خداوند. یعنی همان گونه که خداوند موجودات جهان را با امر «کن» به وجود می آورد، روح را نیز با کلمه کُن ایجاد کرده است. و این جواب از ماهیت روح نیست، و از جمله بعدی نیز استفاده می شود که درک حقیقت آن از استعداد بشرهای آن روز یا هر بشری، بیرون است.

وَلَكِن شِئْنَا لَنُدْهِبَنَّ بِالَّذِي أُوْحَيْنَا إِلَيْكَ

این آیه در مقام امتنان به نعمت دین و قرآن و بیان قدرت خداوند بر استرداد و بازپس گرفتن آنچه داده، و اشاره به لزوم سپاس گزاری و ادامه آن است.

معنای آیه: و اگر بخواهیم آنچه را که به تو وحی کردیم از بین می بریم. مراد مجموع آنچه نازل شده از قرآن است. و غرض آن که خدا می تواند الفاظ قرآن را از ذهن تو و اذهان همه حافظان آن و کتابت آن را از همه مصاحف محو کند. و ممکن است مراد از «الذی اوحینا» اعم از قرآن و شریعت و معارف دیگر باشد، یعنی خدا همه را از دل های شما بزدايد و به جاهلیت اولی باز گردید.

ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا

یعنی: سپس هرگز برای خود به منظور بازپس گرفتن آنچه ما از تو سلب کردیم وکیل مدافع و متکفل امری نمی یابی، جز رحمتی از جانب پروردگارت، یعنی مگر آن که رحمتی از جانب پروردگارت باشد که هر چه ستاده بازپس دهد، زیرا فضل و رحمت او از ازل بر تو بزرگ بوده و یا پیوسته فضل او بر تو بزرگ است. و این تردید مبنی بر این است که کلمه «کان» دلالت بر ماضی دارد یا برای صرف ربط است.

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ﴿٨٨﴾ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً ﴿٨٩﴾

تفسیر:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان و معارضان قرآن بگو: بی تردید اگر همه انس و جن اجتماع کنند بر این که همانند این قرآن را بیاورند هرگز همانند آن را نمی توانند بیاورند هر چند برخی از آنها یاور و پشتیبان برخی دیگر باشند.

مراد از اجتماع انس و جن این است که اولاً- لوازم اختلاف در جنس و طبیعت را کنار گذارند تا صعوبت ارتباط و تنافر و وحشت از بین رود و تفاهم ممکن گردد. ثانیاً در کیفیت تألیف و تنظیم کتابی اجتماعی هر یک از دو طایفه یک کتاب مستقل تألیف کند یا هر یک از گروه های هر طایفه کتابی مستقل بیاورد سپس توافق نمایند بر انتخاب یا تألیف یکی برای معارضه. و یا آن که هر دو طایفه در مجمع خاصی گرد آیند و یک کتاب با تبادل نظر در الفاظ و معانی همانند قانون اساسی کشورها تنظیم کنند و برای معارضه در الفاظ و معارف قرآن الهی، عرضه دارند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً

یعنی: و حقیقت این است که ما از هر مطلبی نیکو و بدیع و جالب توجه که همانند مثل، قابل تکرار باشد برای مردم در این قرآن تصریف کردیم، یعنی مکرر و گوناگون و با اسلوب های مختلف و بیان های متنوع آوردیم به منظور این که هدایت شوند و اطاعت کنند

و سپاس گزارند، لکن در نتیجه بیشتر مردم از همه چیز جز تنفر و انزجار و انکار حقایق و کفران نعمت‌ها ابا ورزیدند و امتناع کردند.

مراد از تفصیل این است که مثلاً خلقت آسمان‌ها و زمین، آفرینش بشر و فرشتگان و اجنه، قصص و داستان‌های پیامبران، سرنوشت بشرها اعم از مؤمنان و کفار و حالات آنها، پاداش اعمال، عدم انتفاع کفار از عمل‌های خیرشان، پند و اندرز، تشویق به خیرات، تهدید از گناهان و شرور، امر و انگیزش به سوی معروف، نهی و زجر از منکر، مرگ و جهان برزخ و عالم قیامت و حوادث دهشت‌زا و حیرت‌انگیز روز واپسین و غیر اینها را با زبان‌های مختلف بیان کردیم.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿٩٠﴾ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾
أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِلِلِّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ
وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٣﴾

لغت و اعراب:

فَجَّرَ الْمَاءَ: روان ساخت آن را. ينبوع: چشمه. نخيل و عنب اسم جمع درخت خرما و انگور. خلال: وسط شیء (۱). كِسْف جمع كِسْفَة: مثل قَطَع و قَطَعَه در لفظ و معنا. قبیل: مقابل و

ص: ۳۶۳

۱- . خلال جمع خَلَل: فاصله میان دو چیز.

روبه رو، ضامن و کفیل، حال است از الله و ملائکه. زخرف: طلا، زینت و زیور. رقی - از باب مَنَع - بالا رفت.

ماد دیگری منکران

تفسیر:

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا

عده ای از سران قریش و مشرکان مکه که در مقابل دعوت و منطق و معجزات روشن پیامبر اسلام عاجز مانده بودند و قرآن را هم به عنوان معجزه نمی پذیرفتند، به قصد ناتوان ساختن پیامبر و عذرتراشی بر انکار خویش شش نوع و یا هشت نوع پیشنهاد تخییری کردند به ترتیب آتی به گمان آن که برخی از آنها شدنی نیست و پیامبر عاجز می ماند، و برخی هم اگر محقق شود به ضرر نخواهد بود. آیات چهارگانه ذیل مربوط به این موضوع است.

معنای آیه: و آنها گفتند: هرگز ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا آن گاه که از این سرزمین یعنی مکه یا اطراف آن که خشک و بی آب و سنگلاخ است چشمه ای جوشان و پر آب و پایدار که هیچگاه خشک نگردد بیرون آری و روان سازی.

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا

یعنی: و یا آن که تو را باغی از درختان خرما و انگور باشد - باغی که اطراف آن درخت خرما و داخل آن درخت انگور، و یا باغی از درخت خرما و باغی از درخت انگور باشد، باغ هایی که سایه آنها سطح زمین را بپوشاند - و پس از آن برای سیرابی آنها چشمه هایی همانند رود از همان زمین جاری سازی.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا

یعنی: و یا آن که همان گونه که گمان داری آسمان را در حالی که قطعه قطعه باشد بر ما فرو افکنی - به منظور این که از حقیقت آسمان های بالایی سر خویش اطلاع یابیم - و «کما زعمت» اشاره است به آنچه در آیه ۹ سوره سبا نازل شده که فرموده: اگر بخواهیم قطعه هایی از آسمان را بر آنها فرو می ریزیم.

أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا

ص: ۳۶۴

یعنی: و یا آن که خودِ خدا و فرشته هایش را در حالی که قبیل باشند بیاوری.

خدا را همراه فرشتگانِ دربار و مقربان در گاه و خدمهٔ خاصش و یا همهٔ آنچه از جنس فرشته آفریده است بیاوری در حالی که در برابر ما صف کشیده باشند و یا شاهد صدق ادعاهای تو و یا ضامن تخلفات تو باشند.

أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرِفٍ

یعنی: و یا آن که تو را خانه ای از طلا باشد. خانهٔ مجللی که پیکره اش از طلا یا مزین به طلا باشد که در آن ساکن شوی و در پیش چشم ما از فقر و تنگدستی بیرون آیی و از اعیان و ثروتمندان گردی.

أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُفَيْكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ

یعنی: و یا آن که به آسمان بالا روی - در جلو چشم ما مسافت رو به بالا را همانند نردبانی پیمایی تا آن جا که از دیدگاه ما پنهان شوی، سپس فرود آیی - و هرگز به صرف رفت و برگشت ایمان نمی آوریم مگر آن که بر ما نوشته ای فرود آوری که ما آن را بخوانیم.

مرادشان نامه ای است که نبوت و رسالت و کتاب آسمانی پیامبر در آن تصدیق شده و به امضای فرشتگان ملاً اعلی رسیده باشد.

قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا

کلمهٔ سبحان الله و سبحان ربی غالباً در انشاء تعجب و انشاء تنزیه و تقدیس استعمال می شوند. معنای آیه: ای پیامبر، با کمال تعجب از درخواست های آنها و از انحطاط فکری آنها به آنها نیز با تنزیه و تقدیس مقام ربوبی بگو: آیا جز این است که من بشری فرستادهٔ خدا هستم؟ یعنی این درخواست ها نه از شئون بشریت است و نه از وظایف رسالت. زیرا بشر را قدرت آن گونه تصرف در عالم تکوین و زمین و آسمان نیست خاصه در مبدأ اعلی و واجب تعالی که حاکم بر همهٔ هستی است و از حیطة زمین و زمان بیرون است و قرار گرفتن او در مکان و انتقال از مکانی به مکان دیگر محال است، و وظیفهٔ رسالت هم جز ادعای نبوت و عرضه داشتن معجزی که به او اعطا شده نیست و انتخاب معجز در اختیار خداست نه رسولان او و نه مردم، زیرا اقامهٔ دلیل بر عهدهٔ مدعی است نه مدعی علیه و نه دیگران.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطَمِّنِينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾

تفسیر:

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا

این آیه در رد اعتقاد مشرکان مکه است که به پیروی از عقاید وثنیین می گفتند فرستادگان خدا برای بشر باید فرشته باشند و افراد بشر صلاحیت اصلاح حال خود را ندارند چه رسد به حال جامعه.

معنای آیه: و چیزی مردم را از گذشته زمان تا حال جلوگیر از ایمان به پیامبران نشد جز آن که با تعجب و انکار گفتند: آیا خداوند بشری را به عنوان رسالت فرستاده است؟! یعنی معتقد بودند که رسول باید ملک باشد.

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطَمِّنِينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا

یعنی: ای پیامبر، در پاسخ به شبهه آنها بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی بودند که آن جا را مسکن گزیده با آرامش رفت و آمد داشتند، البته برای آنها فرشته ای به رسالت می فرستادیم. غرض آن که فرستاده الهی باید از جنس سکنه زمین باشد، خواه فرشته باشند یا بشر، تا انس و تفاهم و تربیت ممکن و آسان باشد و چون ساکنان زمین بشرنده ما هم بشر فرستادیم. و این جواب مبنی بر لزوم تجانس است.

و ممکن است غرض از آیه این باشد که بر خداست که سکنه زمین را هدایت نماید و هدایت آنها جز از راه آسمان نیست که باید آن را فرشته بیاورد، زیرا زندگی زمینی مادی

ص: ۳۶۶

پیوسته محتاج هدایت آسمانی الهی به وسیله فرشتگان است. و معنای آیه چنین است: بگو: اگر در روی زمین همه فرشته بودند و همانند بشر زندگی زمینی و مادی داشتند و با اطمینان مشغول رفت و آمد بودند باز ما برای هدایت آنها فرشته آسمانی می فرستادیم. و این جواب مبنی بر لزوم نزول فرشته است مجانس باشد یا نه.

و ضمناً لازم نیست در صورت عدم تجانس، فرشته وحی بر همه نازل شود بلکه نزول او بر فرد صالح و منتخبی از آنها که روح بزرگ و نیروی قوی داشته باشد تا با فرشته تماس گیرد و به مردم ابلاغ نماید کافی است. و باید دانست که این آیه و دو آیه پیش از آن دارای یک سجع اند، یعنی در آخر هر سه، کلمه «رسولاً» آمده و در غیر این مورد در این کتاب نظیر ندارد.

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبيراً بَصيراً

این یک حقیقتی است که اگر خصم پس از اتمام حجت و تکرار برهان و روشن شدن حق، عناد ورزد و انسان، مأمور فیصله مطلب به شمشیر نباشد باید اعلام ترک مخاصمه کند و خدا را شاهد قرار دهد.

معنای آیه: ای پیامبر، بگو: خداوند برای گواهی میان من و شما در روز قیامت کافی است که من از جانب او رسالت خود را ابلاغ نمودم و اتمام حجت کردم (۱) زیرا او پیوسته به حال بندگان خود آگاه و بیناست.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّمْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمياً وَبُكماً وَصُمّاً مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعيراً ﴿٩٧﴾ ذَلِكُمْ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً ﴿٩٨﴾

ص: ۳۶۷

۱- و شما هم کفر و انکار ورزیدید و زیر بار حق نرفتید.

من یضلل ضمیر مفرد موصول دوم به اعتبار لفظ و ضمیر جمع به اعتبار معناست (۱). عُمی جمع اعمی: نابینا. بُکم جمع ابکم: گنگ و لال. صُم جمع اصم: کر و ناشنوا. حَبَتِ النَّارُ - از باب نَصْر - خاموش شد. سعیر: شعله. کَلَّمَا خَبِتَ جَمَلُهُ مُسْتَأْنَفَهُ، و زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا یعنی زدنا لأجلهم سعیر النار. رَفَّتِ الشَّيْءَ - از باب نَصْر و ضَرْب - شکست و خرد کرد آن را.

هدایت و گمراهی الهی

تفسیر:

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ

یعنی: و کسی را که خدا هدایت کند در هر طریق مادی و معنوی، اوست که حقیقتاً هدایت یافته است، و کسی را که گمراه نماید یعنی در ضلالت و گمراهی که خود انتخاب کرده رها سازد، هرگز برای او جز خداوند (۲) سرپرست و یاور و کمک پیدا نمی کنی. غرض این که مشرکان را خدا اضلال کرده پس در فکر آنها مباش و از آنها بتر و به طمع هدایتشان گام بردار.

کیفر و پاسخ به شبهه گمراهان

وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبِتَ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا

یعنی: و در روز قیامت آنها را گرد می آوریم - همه را از قبورشان از سراسر کره زمین به سوی مرکز حساب و دادگاه الهی جمع می کنیم - لکن بدین طرز که همه را در حالی که کور و گنگ و کرنند بر روی صورت بدان سو می کشیم، و جایگاه آنها پس از محاکمه دوزخ است، همان آتش شعله وری که هرگاه به خاموشی گراید و فرو نشیند بر اشتعال و فروزش آن می افزاییم.

ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لَمَجْعُوتُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

یعنی: این عذاب، کیفر آنهاست و بدین جهت است که آنها به آیات ما کفر ورزیدند، یعنی در برابر آیه ها و سوره های ما در کتاب تدوین و در برابر نشانه های ما در کتاب تکوین و آفاق و انفس تسلیم نشدند و آنها را رد کردند، و در حال تعجب و رد و انکار و

ص: ۳۶۸

۱- ضمیر مفرد مربوط به موصول اول «من یهد» به اعتبار لفظ و ضمیر جمع مربوط به موصول دوم «من یضلل» به اعتبار معناست.

۲- در برابر خداوند.

تمسخر گفتند: آن گاه که ما مشتی استخوان و مشتی اجزای پوسیده گشتیم آیا به راستی به صورت آفریده نوینی برانگیخته می شویم؟!

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا
«۹۹» قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا «۱۰۰»

لغت و اعراب:

اولم به تقدیر «والم» است که همزه استفهام برای صدارت مقدم شده است. رَأَى الشَّيْءَ - از باب مَنَعَ - به چشم یا به دل دید آن را. أجل: تمام مدت عمر یک موجود یا آخر مدت آن. كُفُورًا: جحود و انکار کردن.

تفسیر:

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ

یعنی: و آیا به دیده دل ندیدند و ندانستند که بی تردید آن خدایی که آسمان ها و این زمین را آفریده قادر و تواناست که مثل آنها را بیافریند؟

یعنی کسی که قدرت آفرینش آسمان های با عظمت از کهکشان ها تا کرات کوچک را دارد و توان خلق کره پهناور زمین با تمام اجناس و اشیاء و جانداران آن را دارد که خود آنها هم جزء آن موجودات هستند می تواند بدن متلاشی شده آنها را از میان خاک گرد آورد و پیکری خلق نماید که مواد ترکیبی اش عین اول و از نظر تجدد صورت پس از انعدام مثل اوست. و این راجع به جسم اوست و گرنه روان او عین روان دنیوی است که در عالم برزخ مستقلاً یا در قالب مثالی زندگی می کرده و در آخرت به قالب اصلی پیوسته است.

ص: ۳۶۹

وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُوراً

یعنی: و خداوند برای آنها وقتی قرار داده که شکی در آن نیست، ولیکن این ستمکاران از همه چیز جز ردّ و انکار امتناع ورزیده اند.

مراد تهدید آنها به مرگ است، یعنی حال که نمی پذیرند بدانند برای همه آنها مانند سایر جانداران عمری معین کرده ایم که شکی در انقضای آن نیست. زیرا از علم ازلی الهی گذشته و در لوح محفوظ مندرج گشته است. و ممکن است مراد از اجل در این جا مدت درنگ در عالم برزخ یا روز قیامت باشد هر چند آنها قبول نداشته باشند.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُوراً

آیه در جواب این است که در ضمن معجزاتی که از آیه ۹۰ به بعد، مشرکان برای پیامبر پیشنهاد نمودند این بود که برای ما چشمه جوشانی در سرزمین مکه در آور یا برای خود خانه ای مملو از طلا احداث کن تا ثروتمند شویم و انفاق کنیم و زکات دهیم.

معنای آیه: ای پیامبر، به آنان بگو: اگر شما همه خزاین رحمت پروردگار مرا مالک می شدید آن هنگام نیز حتماً از ترس آن که تمام گردد و فقیر شوید امساک می کردید.

مراد از خزاین رحمت، روزی های گنجینه شده برای بشر نیست، زیرا خداوند مانند بشر ارزاق را انبار نمی کند، بلکه مراد روزی ها و انبارهای ارزاق موجود در تحت کلمه «کن» است که بلافاصله «فیکون» آن در پی است. یعنی اگر چنین هم می شدید بخیل بودید.

و آدمی ذاتاً بخیل است. یعنی فقر امکانی و نیاز طبیعی مقتضای ذات اوست که وادارش می کند به بخل، هر چند اقتضای خرد و ایمان و محبت خدا در بندگان صالح او بر اقتضای طبع غلبه دارد و يُؤْتُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ [حشر، ۹].

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَأَلَ نَبِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسِيحُوراً «۱۰۱» قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثُوراً «۱۰۲»

اذ جاءهم متعلق است به «قلنا» ی مقدر بعد از بینات، و فاسأل مقول آن است و تقدیر «و قلنا له لما جاء بنی اسرائیل: اسأل یا موسی عنهم» و یا متعلق است به فاسأل یعنی «اسأل یا محمّد عنهم اذ جاءهم موسی». بصائر جمع بصیره: حجه و ما يبصر به، حال است از هؤلاء.

مشور: طرد شده، هلاک شده.

داستان موسی (ع)

تفسیر:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ

یعنی: و حقیقت این است که ما به موسی نه آیه و نشانه روشن دادیم.

نه قسم معجزه که هر یک برهانی بر توحید و عظمت خدا و حجت و دلیلی آشکار بر صدق دعوی نبوت او بود. و این معجزات عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، طوفان، قُمْل، ملخ، قورباغه، خون، قحطی و کم شدن میوه جات.

و باید دانست که خداوند علاوه بر اینها نشانه‌ها و معجزه‌های عجیب و عظیم و روشنی به موسی و قومش عطا کرده بود، مانند شکافتن رود نیل، حَجْر معروف مرکز انفجار دوازده چشمه، زنده کردن مردی کشته شده به تماس با اجزای گاو مذبح، زنده کردن هفتاد مدهوش مرده به صاعقه تجلی ربّ العالمین بر کوه، آوردن کتاب عظیم الشان تورات، بالا بردن کوه بر سر آنها و نازل کردن منّ و سلوی در مدت مدیدی در تیه (۱)، و غیر اینها.

فَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ

یعنی: به موسی هنگامی که به سوی بنی اسرائیل آمد گفتیم که سؤال و پرس و جو کن از حال آنها یعنی از وضع زندگی و ایام اسارتشان در دست فرعونیان و از وضع دینی و توفیق عمل به شریعت ابراهیمی.

و ممکن است این جمله مستأنفه و خطاب به پیامبر اسلام باشد. یعنی ای محمّد، از علمای بنی اسرائیل راجع به زمانی که موسی به سوی بنی اسرائیل آمد سؤال کن که مثلاً موسی برای آنها چه آورد و با آنان چه رفتار کرد و با فرعونیان چه رفتار داشت؟

ص: ۳۷۱

فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا

یعنی: پس چون موسی رسالت الهی خود را عرضه داشت، فرعون به او گفت: ای موسی، همانا من تو را چنین گمان می‌کنم که جادو شده‌ای. یعنی جادوگران در عقل و خردت تصرف کرده‌اند که چنین ادعایی را مطرح می‌کنی. و گفته‌اند که مسحور در این جا به معنای ساحر است که گاهی در زبان عربی مفعول به جای فاعل استعمال می‌شود، یعنی تو جادوگری.

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا

موسی از روش فرعون و سخنان او کشف کرده بود که فرعون به صدق نبوت او پی برده و به حجت و برهان بودن یکایک معجزات او علم دارد و انکارش جز از راه عناد، و جحودش نسبت به حق از روی علم و دانش نیست، از این رو چنین گفت: ای فرعون، بی تردید تو دانسته‌ای که این آیات و معجزات روشن را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین به عنوان بصائر یعنی حجت‌های واضح و برهان‌های روشنگر نازل نکرده است. و اطلاق کلمه «هؤلاء» که اشاره به ذوی العقول است بر آیات و بصائر مبین این است که هر یک از آنها به خاطر روشنی دلالت و گویایی از صدق دعوا، گویی موجودی صاحب عقل است. و من ای فرعون، گمان می‌کنم که تو رانده شده‌ی درگاه حق و مورد غضب او و هلاک شده‌ای.

فَأَرَادَ أَنْ يَشْفِيَنَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا «١٠٣» وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِيَنبِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا «١٠٤»

لغت و اعراب:

استفزه: حرکت داد آن را و دور انداخت (۱). لفیف: جمعیت‌های مختلف گرد هم آمده.

ص: ۳۷۲

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعاً

فء تفریع مبین این است که پس از آن که فرعون در برابر منطق قوی موسی و معجزات استوار و مکرر او عاجز شد تصمیم گرفت که بنی اسرائیل را به کلی از سرزمین مصر حرکت دهد و بیرون سازد (یعنی همه را تبعید کند یا به واسطه کشتن فرزندان آنها نسلشان را از آن جا برچیند). پس ما او را و همه کسانی را که با او بودند در آب فرو بردیم. یعنی ما هم در برابر تصمیم او طبق سنت جاریه و مکرها و مکر الله و الله خیر الماکرین [آل عمران، ۵۴] آنها را از مسکنشان حرکت دادیم و در نیل فرو ریختیم و غرق کردیم. و مراد از همراهان، لشکریان و سران کشور و کسانی هستند که در تعقیب بنی اسرائیل از مصر بیرون آمده بودند.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفاً

یعنی: و پس از هلاکت او و یارانش به بنی اسرائیل گفتیم: در روی زمین ساکن شوید.

ظاهر آیه این است که مراد از ارض همان مصر است که فرعون می خواست آنها را به کلی از آن جا بیرون نماید، لکن طبق تواریخ، قوم موسی به مصر برنگشتند هرچند مصر تحت سیطره آنها قرار گرفت. پس ممکن است مراد از ارض، اردن و شامات باشد که پس از چهل سال سرگردانی در تیه (۱) در آن جاها اقامت گزیدند.

و چون وعده آخرت فرا رسد؛ این جمله خطاب دیگری است به آنها برای بیم دادن از گناه و طغیان. یعنی چون نفخه دوم صور دمیده شود همه شما را از فرعون و لشکریان و همراهان و موسی و هارون و گروندگان، در حالی که گروه های به هم آمیخته و طوایف مخلوط هستید به صحنه محشر خواهیم آورد. یعنی و پس از آن همه را به وسیله ایمان و کفر و پیروی از امام عدل و امام جور و نامه های عمل در دست جدا می کنیم و به محکمه حساب می بریم.

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً «۱۰۵» وَفُؤَانًا فَارِقَانًا لِيَتَفَرَّهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مَكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلاً «۱۰۶»

قرآناً منصوب است به فرقناه به نحو اشتغال. مکث به ضم میم به معنی درنگ است.

مراحل نزول قرآن و لزوم تواضع در برابر آن

تفسیر:

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ

یعنی: و به حق این قرآن را نازل کردیم و به حق بر پیامبر و جامعه فرود آمده است.

باید دانست که مراحل نزول قرآن شش مرحله است: ۱- نزول از مبدأ اعلی و علم ازلی الهی بر قلم یعنی موجود زنده ای که الفاظ و محتوای قرآن را می دانست و در خود جای می داد. ۲- نزول از قلم به لوح محفوظ به واسطه جریان قلم بر صفحه آن. ۳- نزول از لوح به وسیله خواندن بر نفس جبرئیل امین. ۴- نزول به واسطه تلاوت جبرئیل و استماع پیامبر، بر قلب مطهر پیامبر اسلام. ۵- نزول از قلب پیامبر به وسیله تلاوت او بر اذهان عامه و صفحات مصحف ها، و این مراحل همه مقدماتی است. ۶- نزول در میان جامعه یعنی پیاده شدن اصول و فروع و معارف و حقائق آن در متن مجامع بشری به گونه ای که جامعه را تبدیل به مدینه فاضله کند. و غرض از آیه آن که نزول آن در هر مرحله توأم با حقانیت و درستی و هدفی والا و غرضی برتر و بالا بوده و منزله از هر باطل و انحراف و دور از دخالت شیاطین و ارواح خبیثه است، پس نزولش نزول رحمت از جانب حق، و ورودش شمول نعمت به جامعه بشری است، و حق و حقیقتی بالاتر از این نیست.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

یعنی: و ای پیامبر، تو را جز مژده دهنده و بیم دهنده نفرستادیم. پس وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت های الهی است توأم با بشارت گروندگان در دنیا و آخرت و بیم دادن منکران و طاغیان. و اما اجرای احکام ابلاغ شده و پیاده کردن شریعت در مجامع، از وظایف ولایت و امامت است و آن در مکه ممکن نیست (۱)، و پاداش مطیعان در دنیا و آخرت و کیفر طاغیان هم از شعون ربوبی است.

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا

ص: ۳۷۴

۱- یعنی در مکه پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه.

یعنی: و این قرآن را متفرق و جدا جدا نمودیم. مراد این است که الفاظ و عبارات های قرآن را متفرق و به صورت آیه های کوتاه و دراز و سوره های کوچک و بزرگ بر حسب اختلاف علل و زمان و مکان نزول در آوریم و هم چنین معانی و محتوای آن را مختلف و منقسم به احکام دین و شریعت و اصول و فروع آن و قصص و پند و اندرز و امثال و حکم و غیره کردیم، تا آن را با تائی بخوانی تا شنوندگان به راحتی درک کنند و در دل آنها بنشیند.

و ما آن را به طرز خاصی نازل کردیم. یعنی به دو قسم از نزول: نزول تدریجی در مدت بیست و سه سال، و نزول دفعی در یک جا و یک دفعه در آغاز نبوت و نخستین شب قدر از بعثت که زمان عرضه آن برای جامعه بشری بود که گویی گفته: ای محمد، این مجموع کتابی است که باید در طول نبوت عرضه داری. و یا در پایان مدت و شرف انقضای نبوتش فرموده که ای محمد، این است مجموع آنچه در این مدت به جامعه عرضه داشتی.

قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾ وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾ وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾

لغت و اعراب:

خَرَّ لِلذَّقْنِ - از باب ضَرَبَ - به رو در افتاد. و لام به معنای علی است و این تعبیر غالباً کنایه از سجده بر پیشانی است، و ضمائر مفرد در آیه راجع به قرآن است. سُجَّدًا جمع ساجد، حال مؤکده از فاعل یخِرُّون است، و یا به معنای «خاضعین» است. ان کان ان مخففه است به تقدیر «انَّ الشَّأْنَ كَانْ كَذَا».

تفسیر:

قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان بگو: خواه شما به این قرآن ایمان بیاورید و یا ایمان

نیاورید، کسانی که به آنها پیش از نزول این قرآن علم و دانش الهی داده شده (مراد برخی از علما و عبّاد تورات و انجیل و شرایع پیشین است که در متن این دو کتاب از پیش، خبر بعثت پیامبر اسلام و اوصاف و اخلاق و خصوصیات شخصی او و نزول قرآن و شریعت مستقل بر او، به آنان داده شده) هنگامی که این کتاب بر آنها تلاوت می شود سجده کنان به رو درمی افتند؛

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا

یعنی: و می گویند: منزّه است پروردگار ما از هر عیب و نقص، مخصوصاً از آنچه اصحاب تثلیث و بت پرستان می گویند. حقیقت این است که وعده پروردگار ما حتماً شدنی است. مراد وعده معاد و حیات پس از مرگ است در مقابل اصرار مشرکان بر نفی معاد.

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا

یعنی: و آنها در حالی که گریه می کنند به سجده می افتند، و پیوسته خواندن این قرآن، آنها را خشوع تن و دل می افزاید.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا «۱۱۰»
وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا «۱۱۱»

لغت و اعراب:

دَعَا زیداً: او را به نام زید نامید. مفعول اولِ ادْعُوا در هر دو مورد محذوف است، به تقدیر «ادعوه الله أو ادعوه الرحمان». اَيًّا متضمن معنای شرط و «ما» ی موصول بیان است، فله الاسماء جانشین جواب است و تقدیر: «فهو حسن لأن له الاسماء». تخافُوهَا و مخافته:

آهسته خواندن. ملک به ضم غالباً در سلطه، و به کسر غالباً در شیء مملوک استعمال می شود.

تفسیر:

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان بگو: الله او را بخوانید یا رحمان بخوانید، به هر نامی که او را بخوانید نیکوست، زیرا او را نام های بسیار زیبا و نیک است.

غرض آن که به هر نامی که بخوانید اشاره به آن وجود یکتاست و حکایت از یک موجود واجب عظیم الشأن دارد. و نام های خداوند اقسامی است، برخی دلالت بر نفس ذات مقدس دارد، مانند الله که عَلَم است برای ذات یکتای واجب الوجود مستجمع جمیع صفات جلال و جمال. و برخی دلالت بر اوصاف ذاتی او دارد، مانند حیّ و ازلی و ابدی و قادر و سمیع و بصیر و عالم. و برخی دلالت بر صفات فعل دارد، نظیر خالق و رازق و رحمان و رحیم. و میان زبان عربی و غیر آن فرقی نیست.

وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

یعنی: و هرگز نمازهایت را به جهر شدید (داد زدن) مخوان و بسیار آهسته هم (که خود نیز نشنوی) به جا میاور، و میان این دو راهی معتدل اتخاذ کن.

مراد آن که جهر و اخفات شدید، نمازها را باطل می کند، خواه در تکبیرات آنها باشد یا در قرائت یا اذکار واجب و مستحب؛ و خواه در نمازهای واجب باشد یا مستحب، زیرا این دو صفت، افراط و تفریط است و نماز را از عنوان مأمور به خارج می کند. و بنابراین از عنوان راه معتدل مفهوم از آیه، جهر و اخفات شرعی نمازها معلوم نمی شود. (۱) و ممکن است مراد از جهر و اخفات، معنای متعارف آنها و مراد از «صلاتک» مجموع نمازهای واجب یومیه باشد. یعنی همه نمازهای یومیه را جهراً و یا همه را اخفاتاً به جا میاور بلکه راهی میان این دو انتخاب کن که برخی را مانند صبح و مغرب و عشا جهراً، و برخی را مانند ظهر و عصر اخفاتاً به جا آور. پس این قسمت از آیه اشاره به حکم شرعی نمازهای یومیه از نظر جهر و اخفات است.

ص: ۳۷۷

یعنی: و ای پیامبر، بگو: حمد و ستایش همه از آن خداست. زیرا همه محسنات و زیبایی ها که منشأ ستایش است در اوست و غیر او در برابر او قابل ستایش نیست. و یا آن که ستایش از هر چیزی در واقع ستایش از اوست و به او بازمی گردد، زیرا همه نیکی ها از اوست. و یا آن که ستایش واقعی و ارزنده آن است که او بکند و ستایش دیگران بی ارج و ارزش است.

اللَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ

یعنی: خدایی که فرزندی اتخاذ نکرده (زیرا اتخاذ فرزند معلول نیاز به آن و مقدمات آن است که در خداوند محال است) و هرگز او را شریکی در مُلک و مِلک نبوده و نیست.

یعنی شریکی در سلطه و حاکمیت بر اجزای عالم هستی و شریکی در ملکیت جهان ندارد.

و هرگز او را یاور و دوست و سرپرستی از ناحیه عجز و ذلت و نیاز نبوده است.

وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا

یعنی: و او را به فنون تکبیر، تکبیر کن. در اعتقاد، او را بزرگ تر از همه موجودات، و واجب الوجود عظیم الشان و برتر بدان، و به زبان نیز او را تکبیری رسا و بلیغ بگو، و در انظار و افکار جامعه نیز او را به عظمت و بزرگی و جلال یاد کن و بگو: هو اکبر من أن تنال الأوهام كنهه، و من أن يُعرَفَ حقَّ معرفته، و من أن يُعبَدَ حقَّ عبادته، و من أن يصفه الواصفون.

و الحمد لله رب العالمين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿١﴾ قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾ مَا كَثُرَ فِيهِ أَبْدًا ﴿٣﴾

لغت و اعراب:

الحمد لله الف لام برای استغراق یا جنس است. عَوْج: کژی و انحراف در امور مادی و معنوی. قَيِّم: مستقیم، متولی امر، حال است از کتاب، یا مفعولِ وَ جَعَلَهُی مَقْدَّر. لِنذِر متعلق است به أَنْزَلَ. بَأْس: عذاب.

تفسیر:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا

یعنی: ستایش از آن خدایی است که بر بنده خود محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله این کتاب را

فرو فرستاد و در آن هیچ گونه کثری و اعوجاجی قرار نداد.

هیچ انحرافی در بُعدی از ابعاد آن از حیث لفظ و معنا و محتوا ننهاد، بلکه آن را به کمال زیبایی ها آراسته داشت چون فصاحت لفظ و عبارات، بلاغت معنا، متانت محتوا، حسن نظم، سلاست بیان، سلامت اسلوب، مصونیت از اختلاف و تعارض و تناقض و دستبرد اجنه و شیاطین انسی و جنی.

قِيَمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا، مَا كَثِيرٌ فِيهِ أَبَدًا

یعنی: در حالی که این کتاب قیّم است، یعنی قائم به امر دینی بشر و متکفّل امور معنوی اوست از اصول و فروع و اخلاق و معارف الهی. و یا آن که این کتاب قائم و ناظر و نگهبان و مهیمن بر همه کتاب های آسمانی گذشته است. و نازل کرد این کتاب را تا جامعه بشری را از عذابی سخت از جانب خود بیم دهد، و مؤمنانی را که پیوسته عمل های صالح و شایسته انجام می دهند مژده دهد که آنها را در آخرت پاداشی نیکوست، یعنی بهشتی که برای همیشه و جاویدان در آن ماندگارند.

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿٤﴾ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآيَاتِهِمْ كِبْرٌ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾
فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿٦﴾

لغت و اعراب:

کلمه تمیز است از فاعل کبرت. بَخَعَ نَفْسَهُ - از باب مَع - نزدیک شد بکشد خود را از جهت غصّه و غضب. علی آثارهم: به دنبال کارهای آنها.

ص: ۳۸۰

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا

یعنی: و نیز این کتاب را نازل کرد تا بیم دهد کسانی را که گفتند: خدا برای خود فرزندی اتخاذ کرده است. مراد از آنها مشرکان اند که گفتند: فرشتگان آسمان و برخی از پریان و برخی از صالحان بشر دختران خدایند؛ و یهودیان که گفتند: عزیر پسر خداست؛ و عده ای از نصارا که گفتند: مسیح بن مریم فرزند خداوند است.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

یعنی: آنها را هرگز به این گفتار و این ادعا علم نیست و پدرانشان را نیز به این ادعا علم نبود. یعنی هیچ یک از راه حجت و برهان نمی گفتند، بلکه از روی ظن و گمان و تقلید کور از گذشتگان بود. بزرگ است سخنی که از دهان آنها بیرون می آید. زیرا جرأت بزرگ بر خداوند است که برای او شریک ادعا کنند و نسبت تجسم و نقص به او دهند و او را به نیاز به فرزند و انحطاط از مقام الوهیت رمی کنند. آنها جز دروغ نمی گویند.

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا

یعنی ای پیامبر، شاید تو می خواهی به دنبال اعراض و بی اعتنایی آنها که مبدا به این حدیث الهی - یعنی قرآن - ایمان نیاوردند، از غایت تأسف و غصه خود را هلاک نمایی؟!

إِنَّا جَعَلْنَا مِا عَلَى الْمَارِضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَتَيْهِمْ أَحْسَنُ عَمَلًا «۷» وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا «۸» أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا «۹»

لغت و اعراب:

زینت: آرایش. صعید: روی زمین اعم از خاک و شن و سنگ. جُرُز: زمین بدون آب و گیاه. كهف: غار بزرگ، و غار در عربی غار کوچک است. رقیم نام لوحی است که اسامی اصحاب كهف در آن حک شده بود، یا اسم آن کوهی است که آن غار در آن قرار دارد.

تفسیر:

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

یعنی: به حقیقت که ما آنچه در روی این زمین است، مانند آب ها و رودها و دریاها و معدن ها و نباتات و درختان و حیوانات و هوا و فضاهاى محیط و غیره، همه را به عنوان زینت و آرایش این کره قرار دادیم. یعنی این آرایش را برای این تنظیم کردیم که بشر از آن برخوردار باشد و برای برخوردارى وی قوانین عقلی و برنامه های شرعی آسمانی متین و محکم و متقن تهیه نمودیم تا آنها را در کیفیت استفاده دسته جمعی و پیروی از هدایت های الهی آزمایش کنیم که کدام یک در عمل نیکوترند.

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا

یعنی: و بی تردید ما آنچه را در روی آن است از زینت و آرایش، همه را به خاکی بی آب و گیاه تبدیل خواهیم کرد. و این در مقدمه قیامت است که همه کوه ها و آب ها و فراز و نشیب های زمین نابود می شود و زمین همواری خالی از همه چیز باقی می ماند چنان که فرموده: فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا [طه، ۱۰۶].

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا

یعنی: ای پیامبر، یا ای مخاطب، آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم - یاران آن غار بزرگ و کسانی که از ترس دقیانوس، دیکتاتور وقت خود، بدان جا پناهنده شدند و سرنوشتی اعجاب انگیز و خارق العاده برای آنها رخ داد و هنوز هم دامنه اعجازشان باقی است - از آیات و نشانه های توحید و عظمت و قدرت خیلی شگفت انگیز ما هستند؟ یعنی چنین است و لکن ما را نشانه های توحید بسیاری است که از آن عجیب تر است، زیرا پر کردن روی زمین پهناور از زینت و زیور، و قرار دادن همه را در اختیار بشر از آغاز آفرینش آنها تا انقراض نسلشان، و همه را طبق حکمت بالغه و به اندازه اقتضای نظام اتم تکوین بهره ور کردن، و سپس همه را از صفحه گیتی زدودن و زمینی قفر و فلاحت ساختن، از حادثه اصحاب کهف و رقیم عجیب تر است.

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾ فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنُعَلِّمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ﴿١٢﴾

لغت و اعراب:

اذ أوى متعلق است به «أذكر». و أوى البيت و الى البيت: وارد خانه شد و در آن جای گزید.

فتیه جمع فتی: جوان نیرومند و قوی و جوانمرد. رَشَد: هدایت و نجات. فضربنا مفعولش محذوف است یعنی حجاباً. فی الکهف و سنین ظرف مکان و زمان متعلق اند به ضربنا. عدداً صفت سنین، ای ذوات عدد. أحصى فعل ماضی یا اسم تفضیل است. آمد: انتهای مدت یا مجموع مدت، متعلق به لِمَا لَبِثُوا.

تفسیر:

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا

دقیانوس شاه خونخوار روم و دیکتاتور معروف عصر خود، ملت خویش را به سوی بت پرستی دعوت می کرد و این کار را آن چنان جدی می گرفت که متخلفان را هر جا می یافت گردن می زد. قریب هفت نفر از مقربان دربارش از پیروان مسیح علیه السلام با او مخالفت کردند و او همه را از مقامشان عزل نمود و اموالشان را مصادره کرد و مهلت محدودی به آنها داد تا اطاعت کنند. آنها مجتمعی در نهان تشکیل دادند و تصمیم گرفتند که فرار کنند و از قلمرو حکومت طاغوت خارج شوند، تا آن که با توکل بر خدای بزرگ و توسل به حضرت مسیح از مرکز به سوی کوهی فرار کردند و به غاری بزرگ پناهنده شدند. جای آن غار تا حال معلوم نشده است. برخی بر آن اند

ص: ۳۸۳

که در ایلیا نزدیک بیت المقدس است. و برخی گفته اند: نزدیک نینوا و موصل عراق است.

و محتمل است که در کوه آرال در خاک ترکیه باشد، و هیچ یک از این موارد فراتر از احتمال نیست.

معنای آیه: به یاد آرید زمانی را که آن جوانمردان به سوی غار بزرگ رفتند و آن جا را مسکن گزیدند(۱) و پس از استقرار در آن چنین گفتند: پروردگارا، به ما از جانب خود رحمتی عطا کن و برای ما در کارمان راه هدایت و نجاتی مهیا ساز.

فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا

یعنی: پس ما بر گوش های آنان در آن غار سال هایی چند پرده زدیم. یعنی خواب سنگینی بر آنها مسلط نمودیم که صداهای مادی بشری و غیربشری در آنها اثر نکند. و گوش در آیه از باب مثال است یعنی همه راه های انبیا روح که از جمله آنها لامسه(۲) و شامه بود را هم بستیم.

ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمْ نِعْلَمَ أَيُّ الْحَزِينِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا

یعنی: سپس آنها را همانند مردگان عالم برزخ از خواب سنگین سیصد ساله برانگیختیم تا بدانیم کدام یک از دو گروه مدتی را که در خواب گذرانده اند حساب کرده است. یا کدام یک بهتر و درست تر حساب کرده است.

ولکن علت حقیقی بعث آنها، پس از مبادلات پرسش و پاسخ و انکشاف این که خوابشان یک روز یا نصف روز نبوده بلکه سیصد و نه سال بوده، روشن شدن امر توحید خداوند و ربوبیت او و قدرت و عظمت و حاکمیت او بر همه موجودات است. و مراد از تعبیر به این که «بدانیم» این است که علم ازلی ما منطبق بر خارج شود و تحقق عینی پیدا کند، و یا آن که برای فرشتگان و مردم روشن شود. و مراد از حزین، دو گروه طرف اختلاف در مدت خواب آنهاست از خودشان یا از افراد خارج.

ص: ۳۸۴

۱- و در آن جا پناه گرفتند.

۲- ظاهراً سامعه درست است.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى «۱۳» وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا «۱۴» هَؤُلَاءِ قَوْمٌ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ لَآتَيْنَهُمْ مِنَ اللَّهِ كَذِبًا «۱۵»

لغت و اعراب:

رَبَطَ عَلَى قَلْبِهِ: دل او را قوی و محکم و صبور نمود. شَطَطٌ - از باب ضَرَبَ -: تجاوز کرد و دور شد از حق. هَؤُلَاءِ مبتدا، قومنا عطف بیان، اتَّخَذُوا خبر مبتداست.

تفسیر:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى

یعنی: ای پیامبر، ما سرگذشت آنها را - اصحاب کهف و یاران آن غار را - به حق و درستی و مطابق آنچه در گذشته تحقق یافته بر تو بازگو می کنیم. بی تردید آنها جوانمردانی بودند (از پیروان عیسی بن مریم که در عین حال که از مقربان دربار دقیانوس طاغوت زمان و در عصر کفر و شرک تحمیلی وی بودند) به پروردگارشان در پنهانی و نهانخانه دل گرویده بودند، و ما نیز بر هدایتشان افزودیم. یعنی طبق سنت جاریه خویش که پذیراشدگان هدایت اولی - یعنی ارسال رسول و عرضه شریعت - را مشمول توفیقات دیگر و راهنمایی غیبی به سوی کمالات انسانی و معنوی

ص: ۳۸۵

می کنیم، آنها را یاری کردیم.

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا

یعنی: و ما دل های آنها را قوی و نیرومند کردیم چنان که بار را با بندها محکم سازند، آن گاه که آنها علیه تحمیل طاغوت که مردم را به ربوبیت بت های ساخته خود دعوت می کرد و بر آن تحمیل می نمود، قیام کردند و (در فکر خود و نیروی عقل و خرد و در میان انجمن های پنهانی خویش چنین) گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمان ها و این زمین است و هرگز به جز او خدایی را به ربوبیت نخواهیم خواند، و اگر چنین کنیم و غیر او را به خدایی و ربوبیت بخوانیم از حق و حقیقت تجاوز کرده ایم و بی تردید کلامی باطل و ناروا گفته ایم.

و برخی گفته اند این سخن از آنها در مجتمعی از مردم که طاغوت وقت آنها را امر به عبادت بت ها می کرد صادر شده و علناً در مقابل او به مخالفت قیام کرده اند.

هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنِ يَدَيْنَا لَإِذَا هُمْ كَاذِبُونَ

یعنی: آنها با یکدیگر راجع به حال ملت خویش می گفتند: این قوم ما، جز خداوند و به جای او خدایانی انتخاب کرده اند (مانند بتان و فرشتگان و برخی از پریان و عباد بشری)، چرا برای اثبات قداست و ربوبیت و صلاحیت پرستش آنان دلیل و حجت روشنی نمی آورند؟ زیرا همه احکام شریعت از اصلی و فرعی باید مستند به دلیلی محکم و استوار باشد، پس چه کسی ظالم تراست از آن که به خدا دروغ بندد؟!

باید دانست که مشرکان و بت پرستان آن عصر بلکه همه اعصار گذشته خدای اصل را معتقد بودند و او را خالق همه اشیاء می دانستند و شأن او را بالاتر از این می دیدند که عبادت شود و عبادت را مخصوص بتان و همه ارباب انواع مانند امور فوق می دانستند که آنها منصوب از جانب خدای اصل اند.

وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا ﴿١٦﴾ وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ مِنْهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْسِدًا ﴿١٧﴾

لغت و اعراب:

اعتزال: دوری کردن و کناره گیری. أَوَى الْبَيْتِ و الی البیت: وارد خانه شد و در آن جای گزید. مرفق: ما یتنفع به یعنی وسیله راحتی و آسایش. زَوَرَ عَنْ الشَّيْءِ: میل کرد و منحرف شد از آن. تقرضهم: از آنها می برید و دور می شد. فَجْوَةٌ: جای وسیع، وسعت و فراخی. ذلك اشاره به حال و سرگذشت آنها.

تفسیر:

وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا

یعنی: پس از آن که مخالفتشان با طاعت آشکار شد و تصمیم به فرار از دیار خود گرفتند، با یکدیگر گفتند، و یا بزرگشان تملیخا به دیگران گفت، و یا آن که خداوند به الهام درونی به آنان گفت: و چون از این قوم و از آنچه به جز خداوند و به جای او پرستش می کنند عزلت گزیدید به آن غار درآیید - اشاره به غار بزرگی که شناخته بودند - و آن جا را مأوی و مسکن خویش قرار دهید، و اگر چنین کردید پروردگارتان برای شما از رحمت

ص: ۳۸۷

واسعه خویش می گسترده و برای شما راجع به کارتان وسیله راحت زندگی و محل آسایش مهیا می سازد.

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ

از این آیه که به منظور معرفی جایگاه آن جوان های(۱) موحد سوق شده و کلمه کُهِف اشاره بدان جاست چنین استفاده می شود که غار در طرف شمال خط استوای زمین و در ناحیه جنوب کوهی قرار داشته و دهانه غار رو به جنوب بوده است.

معنای آیه: و تو ای مخاطب، خورشید را هنگامی که طلوع کند می بینی که از غارشان به سمت راست میل می کند. یعنی اگر در آن جا بودی و مثلاً در دهانه غار نشسته بیرون را تماشا می کردی، می دیدی که خورشید از ناحیه چپ در آمد و رو به حرکت و ارتفاع گذاشت و از جلو رویت به سمت راست میل کرد، زیرا غارشان در طرف شمال خط استوا و در جانب راست کوه بوده است.

وَإِذَا غَرَبَت تَّقَرَّبُ شَمَالِ وَهْمٍ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ

یعنی: و چون خورشید رو به غروب می رفت و نورش به سمت چپ غار می افتاد، هر چه رو به افول می رفت نورش را از سمت چپ آنها کم می کرد و قطع می نمود، و آنها به خاطر بزرگی و فراخی غار در وسعت و آسایش و برخوردار از هوای مناسب و نور خورشید بودند.

ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا

یعنی: این حادثه از آیات و نشانه های خداوند است (که چگونه عده ای به ناگاه الهام غیبی یافتند و علیه طاغوت مقتدری قیام کردند و راه فرار و نجات در پیش گرفته، در مسکن کذایی آرمیدند و به جای چند ساعت صدها سال خسبیدند و پس از بیداری به خوابی طولانی تر فرورفتند؛ اینها همه از نشانه های قدرت و حکمت و رحمت خداوند است، و نیز بازگو کردن چنین سرگذشتی برای تو که مرور سال ها و قرن ها آن را به فراموشی سپرده از نشانه های نبوت توست). هر کس را خدا هدایت نماید او هدایت یافته حقیقی است، و هر کس را گمراه سازد یعنی پس از هدایت ابتدایی و اتمام حجت از جانب

ص: ۳۸۸

خدا و رد و طغیان از سوی وی، او را به حال خود رها سازد و توفیقش را ببرد، هرگز برای او یاور و سرپرست هدایت گری نخواهی یافت.

وَتَحْسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ فِرَارًا
وَلَمَلَّيْتْ مِنْهُمْ رُعبًا «۱۸»

لغت و اعراب:

ایقظ جمع یقظ: بیدار. رُقود جمع راقد: خفته. ذات: طرف. ذراع: از آرنج دست تا سرانگشتان. وصید: آستانه.

تفسیر:

وَتَحْسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ

یعنی: و اگر آنها را در آن غار می دیدی گمان می بردی که همه بیدارند، زیرا چشمان همه باز و جسدها و دست ها گاهی متحرک بود، در حالی که همه در خواب بودند. و پیوسته آنها را به جانب راست و جانب چپ برمی گردانیدیم تا خاک غار، اطراف بدن آنها را نپوساند، و سگ آنها که در وسط راه بدانه پیوسته بود هر دو ذراع خود را در آستانه غار گسترده بود.

گفته شده آن سگی بوده که در حال فرارشان به الهام الهی دنبال آنها افتاد و هر چه کوشیدند او را جدا سازند جدا نشد و گویی چنین می گفت: من مأمورم رفیق همراه و نگهبان غار و حافظ اسرار و مانع اغیار باشم.

لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلَّيْتْ مِنْهُمْ رُعبًا

ص: ۳۸۹

یعنی: ای پیامبر، اگر برآنان در آن حال اطلاع می یافتی، به خاطر هیبت و وحشت و رعبی که خدا در آن غار به واسطه بزرگی اجساد و باز بودن چشمان و بلندی ناخن ها و موهای سر و بدن و وحشت زار بودن صدای نفس و ظلمانی و هولناک بودن غارشان قرار داده، گریزان از آنها پشت بدان ها می کردی و بی تردید از ناحیه آنها وجودت پر از رعب و وحشت می شد.

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لَيَسَاءَ لَوْا بَيْنَهُمْ قَالِ قَاتِلْ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا «١٩» إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا «٢٠»

لغت و اعراب:

و كذلك به تقدیر «کما انماهم بعثناهم». وَرِق: درهم، نقره سکه دار. بورقکم باء مصاحبه است. أَيُّهَا أَزْكَى به تقدیر «أَيُّ أَهْلَهَا». برزق منه یعنی من الأزكى. تَلَطَّف: به رفق و نرمش رفتار کردن. أَشْعَرَه به: خبر داد آن را به او.

تفسیر:

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لَيَسَاءَ لَوْا بَيْنَهُمْ

یعنی: و همان گونه که آنها را در آغاز ورود به غار به نحو اعجاز چند صد سال

خوابانندیم، آنان را به نحو اعجاز بیدار کردیم تا از یکدیگر پرسش کنند. یعنی بیدار کردیم که به پرس و جو پردازند و در نتیجه اثر مرور زمان را بر جسمشان ببینند و سقوط طاغوت ها و تبادل دولت ها را مشاهده کنند تا حقایق از توحید و قدرت و عظمت حق بر آنها و قومشان و مجامع دیگری از آیندگان روشن گردد.

حلال خوری کهفیان

قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ

یعنی: گوینده ای از آنها که محتمل است رئیسشان تملیخا باشد گفت: چند مدت درنگ کرده اید؟ یعنی از وقتی که وارد غار شدید و خوابیدید زمان خواب تا حال چقدر بوده؟ گفتند: یک روز یا مقداری از یک روز. و این تردید از آن رو بود که اول روز وارد غار شدند و خوابیدند و چون بیدار شدند به گمان آن که نزدیک غروب است گفتند یک روز، و چون دیدند از خورشید چیزی باقی است گفتند پاره ای از روز. و بالأخره گفتند:

پروردگارتان داناتر به مدت درنگتان است.

یعنی از حدس های خویش در شک و تردید افتادند و آن بدین جهت بود که غار را غبار آلود و خاکی و مملو از حشرات و تارهای عنکبوت یافتند و چون به وضع جسمی خود متوجه شدند ناخن ها را دراز، موها را بلند و ژولیده و حال خود را فرسوده دیدند و قهراً مقدار مکث را حواله به علم خدا کردند.

فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا

یعنی: به یکدیگر گفتند، یا تملیخا به آن ها گفت: یکی از خودتان را با این درهم یعنی پول های نقره مسکوکی که همراه خود داشتند به این شهر بفرستید (یعنی شهری که از آن گریخته بودند یا شهری که از داخل غار دیده می شد و نامش طرسوس و اکثریت اهلس مجوسی بود) و باید بنگرد کدام یک از اهالی آن جا از نظر غذا از کی است یعنی غذایش حلال تر یا پاکیزه تر است که روزی تان را از او تهیه کند، و البته باید طعام آور با مردم ملاطفت و ملایمت نشان دهد و حتماً احدی را از محل شما آگاه نسازد.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا

یعنی: بی تردید اگر آنها بر شما آگاه شوند و چیره گردند سنگسارتان می کنند و یا به

کیش و آیین خود بازمی گردانند و در این صورت هرگز رستگار نمی شوید. مراد این نیست که مجبور می کنند، تا گفته شود که اکراه و اجبار در اعتقاد قلبی ممکن نیست، بلکه غرض این است که به تدریج و به لطایف الحیل دل هایتان را به سوی بت ها بازمی گردانند.

وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا ﴿٢١﴾

لغت و اعراب:

أَغْتَرَه عَلَى الشَّيْءِ: مطلع ساخت او را بر آن، به تقدیر «أَغْتَرْنَا النَّاسَ عَلَيْهِمْ». ساعه: مقدار معینی از زمان، قیامت. اذ یتنازعون متعلق است به «أَذْكَر» مقدر، ضمیرهای جمع یتنازعون و بینهم راجع است به مردم، ضمیر امرهم راجع است به اصحاب کهف، به تقدیر «فی امرهم».

فقالوا ابنا علیهم یعنی قال الناس: ابنا علی أصحاب الکهف.

تفسیر:

وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا

بر طبق تاریخ، پس از مرگ دقیانوس طاغوت زمان، نسیم آزادی بر مردم وزید و مردم توانستند به پیروی از دعوت انبیا مسلک دینی خود را انتخاب کنند، و این آیه در مقام بیان دلیل بعثت به نفع مؤمنان است، یعنی: و همان گونه که آنها را صدها سال خواباندم سپس بیدار نمودیم تا در میان خود گفتگو کنند و حقایقی بر آنها روشن گردد، مردم را به حال آنها آگاه ساختیم تا بدانند که وعده رستاخیز خداوند حق است و این که در روز قیامت تردیدی نیست. یعنی تفکر نمایند و از این که چگونه ارواح آن عده را در مدتی بس طولانی از

ص: ۳۹۲

اجسادشان گرفتیم و جسدها را از فعالیت انداختیم و پس از گذشت قرن ها دوباره به کالبد بازگردانندیم، علم یقین به رستاخیز پیدا کنند.

إِذِ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرُهُمْ

باید دانست که از روایات اهل بیت علیهم السلام و تواریخ راجع به حال پس از بیداری آنها و اطلاع مردم از وضعشان چیزی استفاده نمی شود و ظاهراً خداوند دوباره خواب را بر آنها مسلط نموده که تا ظهور مهدی موعود (أرواحنا فداه) بخوابند و هنگام ظهور بیدار شوند و به یاری آن حضرت بشتابند، و یا بدان حال بمانند تا با نفخه اول صور بمیرند. و به هر حال معلوم نیست که دوباره خوابگاهشان پنهان شد و هر بنایی احداث کردند به ظن و گمان بوده و یا آن که - چنان که گفته شده - مردم اجساد آنها را در صندوق های زرین نهاده و سقفی بر آن زدند.

معنای آیه: ای پیامبر، به یاد آر زمانی را که مردم در میان خودشان درباره کار آنها و حالشان گفتگو و نزاع لفظی می نمودند.

مراد از نزاع و مشاجره - چنان که مفسران گفته اند - اختلاف نظر آنها در این بوده که خواب دوم آنها خواب بوده یا مرگ؟ و یا آن که حشر آنها در عالم آخرت، آمدن روح خواهد بود یا جسم و روح هر دو؟ و یا نزاعشان در محل دفن و کیفیت اخفای جسد و یا کیفیت بنا و ساختمان بر روی آنها بوده است.

فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا

یعنی: پس از بحث و گفتگو چنین گفتند که بر روی خوابگاه آنها بنایی بسازید. مراد آن که از دیدگاه و معرض دستبرد مردم و حیوانات مصون بمانند.

رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ

یعنی: پروردگارشان به آنان داناتر است.

این جمله معترضه است از کلام خداوند، اشاره به علم او به واقع امر در مطلق موارد اختلاف. و محتمل است از سخنان مردم باشد که مثلاً منکر بعث گفته: این امر خداوند است که تا حال زنده مانده اند بعداً هم معلوم نیست درباره آنها چه خواهد خواست. اشاره به این که حشری در کار نیست و این حادثه خاصی در دنیا است.

قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا

یعنی: کسانی که بر کار آنها مسلط بودند از دولت وقت یا اکثریت مسلمین شهر گفتند که حتماً بر روی خوابگاه آنها مسجدی بنا می‌نهم. یعنی مسجد مزبور در جلو غار بنا شود تا غار پنهان ماند. و یا چون جسد‌ها از نظر پنهان گشت بر روی محل احتمال بنا کردند. در تواریخ درباره‌ی حال پس از انکشاف آنها مطلب متقنی نیست و ظاهراً خداوند دوباره آنها را به حال اول بازگردانید و محلشان را مخفی نمود.

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا «۲۲»

لغت و اعراب:

ثلاثة خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «هم ثلاثة». و هم چنین کلمه‌ی خمسة و سبعة.

رَجْمه: او را با سنگ زد، و رجم به غیب یعنی خبر غیر معلوم گفتن، و رجماً حال است از فاعل یقولون یعنی راجمین، و یا مفعول مطلق است یعنی یرجمون بالغیب رجماً.

تفسیر:

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ

یعنی: ای پیامبر، کسانی که درباره‌ی اصحاب کهف در جستجویند از مسلمین و مشرکان به زودی عده‌ای از آنها خواهند گفت که آنها سه نفرند چهارشان سگ آنهاست. و عده‌ای خواهند گفت که آنها پنج نفرند ششمی آنها سگشان است. و هر دو گروه تیر به تاریکی

ص: ۳۹۴

می اندازند، یعنی به ظنّ و گمان سخن می گویند. و گروهی خواهند گفت که آنها هفت نفرند و هشتمی آنها سگشان است. بگو که پروردگار من به شمار آنها دانایتر است؛ عدد آنها را جز اندکی کسی نمی داند. مراد از اندک ممکن است عده ای از متخصصین تورات و انجیل باشند که از ملاحظه آن دو کتاب به دست آورده اند، و نیز برخی از مسلمین باشند که از پیامبر اسلام فرا گرفته اند.

باید دانست که این آیه ظهور دارد - هر چند به ظهور ضعیف - در این که قول سوم نزدیک به صحت است، زیرا ظهور دارد که احتمالات و اقوال، بیش از سه تا نیست، و چون دو قول اول رجم به غیب است، پس قول اخیر درست است.

فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَنَفِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا

یعنی: ای پیامبر، درباره اصحاب کهف با آنان گفتگو و جدال مکن مگر جدال ظاهری.

یعنی به مقداری که قرآن می گوید بسنده کن و به تعمق و تحقیق بیشتری نپرداز. و درباره اصحاب کهف از احدی از مشرکان نظرخواهی مکن، زیرا آنها جز حدس و گمان و تقلید باطل از گذشتگان حرفی ندارند.

وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا ﴿٢٣﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا ﴿٢٤﴾

لغت و اعراب:

لشئیء به تقدیر «لأجل فعل تقصده». الا أن يشاء الله، استثنای از لا تقولن است، به تقدیر «لا تقولن فی حال الا مقرونًا (۱) بقول ان شاء الله». لأقرب من هذا رشداً «هذا» اشاره است به تذکر پس از نسیان. و «رشداً» مفعول مطلق است به معنای هدایت و دلالت. (۲)

ص: ۳۹۵

۱- . الا حالاً مقرونًا.

۲- . یا تمیز است برای أقرب.

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

یعنی: و هرگز درباره کاری که قصد انجام آن را داری مگو که حتماً فردا آن را به جا می آورم مگر آن که بگویی: اگر خدا خواهد. زیرا همه حوادث جهان هستی که از آن جمله اعمال متعلق به اراده مردم است تحت حکومت و مشیت خداست و نسبت مطلق کاری به خود منافی با نسبت مطلق آن به حق است.

وَإِذْ كَرَّمَكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا

یعنی: و اگر احیاناً یاد خدا را هنگام اراده کار فراموش کردی و ان شاء الله نگفتی، به مجرد توجه، پروردگارت را به یاد آر (۱) ، و بگو: امید است که پروردگارم مرا به امری نزدیک تر و بهتر از این هدایت نماید. مراد از «هذا» تذکر پس از نسیان است و اقرب از آن تذکر دائم بدون نسیان است. یعنی بگو: امید است پروردگارم مرا به امری بهتر که تذکر و توجه دائم است هدایت فرماید. و یا آن که بگو: امید است مرا به حقایق و اموری که از حیث هدایت و دلالت بر نبوتم نزدیک تر از این قصه باشد راهنمایی کند، مانند قصص پیامبران گذشته و سرنوشت شریعت و کتابشان.

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿٢٥﴾ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرُ بِهِ وَاسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيِّ وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ وَأَنْتَ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا ﴿٢٧﴾

سین جمع سنه، بدل(۱) از ثلاث مائه است. أبصر به و أسمع فعل تعجب اند، یعنی چه بینا و چه شنواست! حکم: قضاوت، حاکمیت. ملتحذ: پناهگاه از التحد الی الله: پناهنده شد به خدا.

تفسیر:

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا

یعنی: و آنها در غارشان سیصد سال (در خواب گرانی که بر آنها مسلط نمودیم) درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند. یعنی آنها سیصد سال قمری در خواب بودند و نه سال قمری دیگر بر آن افزودند تا سیصد سال شمسی شود. و نسبت افزودن به آنها مجاز است و گرنه فزونی به اراده و اختیار خدا بود. و این جمله اشاره به بیان واقع سرگذشت است در مقابل اختلاف اهل کتاب که برخی سیصد سال و برخی سیصد و نه سال گفته اند، و نیز اشاره به اختلاف میان سال های قمری و شمسی است.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَأَسْمِعُ

یعنی: ای پیامبر، خداوند به مقدار درنگ آنها در غار از همه کس داناتر است. زیرا به هدایت او بدان جا آمدند و به مشیت حتمی او در آن جا آرمیدند و به اراده تکوینی او آن مدت مدید را در خواب گران خفتند، پس چگونه عالم تر نباشد؟! غیب آسمان ها و این زمین از آن اوست. یعنی آنچه از اجزای آسمان ها و زمین که عالم بزرگ و جهان نامیده می شود در پرده غیب است و از حواس ظاهری و باطنی هر ذی شعوری نهان است همانند حاضرها از آن خداست، یعنی در تحت سلطه و احاطه وجودی و توانی و علمی اوست. وه که خداوند چه بینا و چه شنواست!

مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا

ص: ۳۹۷

یعنی: و هرگز مشرکان را بلکه همه ذوی العقول جهانیان را چه رسد به غیر آنها، جز خداوند و در برابر او ولی امر و سرپرستی نیست. زیرا اداره امر این جهان در شراشر وجود و ذرات اجزای آن جز به دست او نیست و اداره امور عالم آخرت نیز از برزخ تا قیامت و مابعد آن، تحت اراده و حکومت اوست و او در این حکومت احدی را شریک خویش قرار نمی دهد.

و ممکن است مراد از حکم، احکام دینی مجعول برای جوامع بشری باشد یعنی احکام شرایع آسمانی که همه باید از جانب او باشد، یا خصوص قضاوت و داوری در محکمه عدل عام روز رستاخیز.

وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ

یعنی: ای پیامبر، آنچه را از کتاب پروردگارت به سوی تو وحی شده برای مردم بخوان.

مراد از «کتاب» لوح محفوظ است، لوحی که همه شرایع الهی و کتاب های آسمانی در آن مندرج است و از آن به وسیله جبرئیل، امین وحی، به قلب مبارک پیامبر اسلام نازل می گردد. و ممکن است مراد از کتاب، قرآن مجید باشد که این آیه دستور تلاوت آن برای جامعه بشری است، زیرا آنچه از عالم بالا و مبدأ اعلی به تو می رسد حقایقی است ثابت و معارفی است الهی.

لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا

یعنی: بدون تردید کلمات او را تبدیل کننده ای نیست، و هرگز غیر او ملجأ و پناهی نخواهی یافت. مراد از «کلمات» عبارت های مندرج در لوح محفوظ است که احدی را توان رسیدن به آن جا نیست چه رسد به تبدیل آن! و یا «کلمات» آیات و سور قرآن مجید است، پس آیه وعده ای است از جانب پروردگار که احدی توان تصرف در آن نخواهد داشت و الفاظ و کلماتش دستخوش تحریف و حذف و نسخ و زوال نخواهد شد و معانی و معارفش از مسیر حقیقی خود منحرف نخواهد گشت تا آن جا که جامعه بشری در موارد شک و تردید متوسل به حاملان وحی و معصومان اهل بیت طهارت بشوند، آنان که قرآن در خاندان آنها نزول یافته و ثقل اصغر تعیین شده از جانب پیامبر اسلام اند.

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴿٢٨﴾

لغت و اعراب:

صَبْرَه - از باب صَبَر - حبس کرد و نگه داشت او را. غداه: بامدادان و اوایل روز. عشی:

شامگاهان و اوایل شب. وجه: ذات، رضا، تقرب. عدا عنه - از باب نَصِر - ترک کرد او را و تجاوز کرد از او به غیر او. فُرُط: مصدر است به معنای افراط و تجاوز.

تفسیر:

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ

خطاب به پیامبر اسلام و امت اوست به منظور این که مبدا از گروندگان و مؤمنان و صالحان به خاطر فقر و انحطاط طبقه و ژولیدگی هیئت و لباس، تحت فشار سران شرک و اغنیا و مترفین چشم ببوشند و به سوی آنان به طمع ایمان آوردنشان، میل کنند.

معنای آیه: و البته نفس خویش را به همراهی کسانی وادار که بامدادان و شامگاهان پروردگارشان را می خوانند در حالی که پیوسته رضایت او را می طلبند.

ذکر بامداد و شامگاه کنایه از دوام توجه آنها به خداوند است، و یا اشاره به برپا کردن نمازهای پنجگانه یومیه است که در دو طرف روز یعنی پیش از ظهر و پس از ظهر انجام می گیرد. و ممکن است مراد از «وجه» که صالحان آن را می خواهند اسماء عظام الهی و صفات جلال و جمال او باشد، مانند رحمان، رحیم، رازق، کریم، عظیم و غیره که خواننده

خدا متوجه آنها می شود و به وسیله آنها به سوی ذات اقدس تقرب می جوید، چنان که فرموده: **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا** [اعراف، ۱۸۰].

وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

یعنی: و هرگز دو تا چشمت از آنها به دیگران، یعنی به سوی اغنیا و مترفین و سران شرک و نفاق، به قصد رسیدن به زینت و آرایش دنیا تجاوز نکند.

وَلَا تَطَّعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا

یعنی: و هیچ گاه از کسی که دل او را از یاد خویش غافل کرده ایم - غفلت و نسیان را در اثر گناهانش بر قلب او مسلط نموده ایم - و از هوای نفس خویش پیروی کرده و کارش افراط و تجاوز است اطاعت مکن و فرمان مبر.

این دو جمله اخیر عطف تفسیر از جمله قبل است، زیرا کسی که قلبش از توجه به حق و فرامین او غافل گشت طبعاً پیروی از نفس می کند و کردارش همه افراط و تجاوز از مرز حق است.

وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحْرَبًا بِهِمْ سِرَادِقُهَا وَإِن يَسئَلْتُمْ بِهَا يُعَٰثِرُوا بِمَآءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٢٩﴾

لغت و اعراب:

سُرَادِقُ مفرد است، یعنی خیمه و سراپرده بزرگ که بر روی حیاط و غیره می زنند، و به غبار شدید و دود برخاسته هم گفته می شود. مُهْل: مس گداخته. شَوَى اللَّحْمَ (۱) - از باب ضَرَبَ -: کباب کرد آن را با آتش. مرتفق: جایگاه آرامش.

ص: ۴۰۰

۱- . شوی اللحم.

تفسیر:

وَقَالَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ

یعنی: ای پیامبر، در مقابل رد حق و عدم پذیرش دین از طرف مشرکان اندوهگین مباش و برای اتمام حجت به آنان بگو: حق از جانب پروردگار شماسست. یعنی واقع و حقیقت در تمام مسائل و معارف معنوی همان است که از جانب خداوند آمده نه آنچه از هوای نفس شما مشرکان نشأت یافته و نه آنچه از سنن باطل و آداب و رسوم خرافی که از گذشتگان دارید. پس هر کس که بخواهد بگردد، و هر کس که بخواهد نگرود و انکار و کفر اختیار کند.

مراد آن که دنیا خانه اختیار است و اکراه و اجبار حتی در انتخاب دین و مذهب در آن نیست، بلکه جای عرضه داشتن دین و شرع و کتاب است و اتمام حجت در اثبات آنها.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا

یعنی: حقیقت این است که ما برای ستمکاران - چه ستم با کفر و انکار توحید و اصول شریعت باشد، و چه ستم با فسق و مخالفت در فروع احکام الهی، و چه ستم به نفس باشد یا به غیر - آتشی مهیا کرده ایم که دود غلیظ آن همانند سراپرده ای بر آنها احاطه خواهد کرد، و هرگاه در آن جاز شدت عذاب و تشنگی یاری طلبند، به دادن آبی که مایعی همانند مس گداخته است یاری می شوند به گونه ای که چون ظرف آن را جلو خود آرند صورت ها را کباب و بریان می سازد. وه چه بد آبی است آب آشامیدنی آنها، و چه بد جایگاهی است محل آرامش آنها!

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا «۳۰» أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا «۳۱»

أَنَا لَا نَضِيعُ خَيْرَ إِنْ الذِّينَ اسْت. عَدَنَ بِالْمَكَانِ - از باب ضَرْبٍ وَ نَصْرٍ -: اقامت گزید در آن.

حَلَّى الشَّيْءَ: آراسته و مزین ساخت آن را. أَسَاوِرُ جَمْعُ سَوَارٍ بِه كَسْرٍ وَ فَتْحٍ: دستبند زینتی.

سندس: بافته نازک از ابریشم. أَرَائِكُ جَمْعُ أَرِيكَةٍ: تخت مزین و فاخر، به تقدیر «ثابتین علیها یا جالسین علیها». مَرْتَفَقٌ: جایگاه آرامش.

تفسیر:

سرانجام نیکان

إِنَّ الذِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا

یعنی: همانا کسانی که ایمان آوردند و عمل های نیکو و شایسته کردند - به اصول شریعت خود معتقد شدند و فروع آن را به کار بستند - بی تردید پاداش کسی را که کار نیکو انجام داده است ضایع نمی کنیم. یعنی در دنیا بر حسب اقتضای صلاح و حکمت نظام آفرینش پاداش می دهیم، و در آخرت توفیه در پاداشش می کنیم و حسناتش را چند برابر می دهیم.

أَوْلِيكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

یعنی: آنها هستند که برایشان باغ ها و بهشت هایی برای اقامت دائمی و سکونت جاودانی آفریده شده است (زیرا نه ساکنان آنها پیر و فرسوده می شوند و نه مساکنشان کهنه و خراب می گردد و نه درختان و میوه جاتشان پژمرده و خزان زده می شود) از زیر پای آنها نهلهایی پیوسته در جریان است. یعنی از سطح زمینشان که عرفاً زیر پا گفته می شود، و یا از زیر ساختمان و غرفه های آنها، یا از زیر قدمشان، که در مواردی سطح زمین را همانند صَرْحٍ مُمَرَّدٍ من قَوَارِيرِ (1) ساخته اند.

يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسَّتْ مُرْتَفَقًا

یعنی: در آن جا آنان را به دستبندهای طلا آرایش می دهند و لباس های سبز رنگ

ص: ۴۰۲

۱- . یعنی صحنی صاف و هموار از بلور که آب از زیر آن جاری و نمایان است.

نازک و ضخیم بافته شده از ابریشم می پوشند (زیرا آنها در دنیا از این دو محروم بودند طبق اطاعت حکم شرع که مردان را آرایش به طلا و پوشیدن ابریشم خالص حرام است) و آنها هنگام نشستن، پیوسته در حال تکیه بر روی تخت ها می باشند. وه چه پاداش نیکویی و چه جایگاه آرامش زیبایی!

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا «۳۲» كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا أَنْهَارًا «۳۳» وَكَأَنَّ لَهُ تَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا «۳۴» وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا «۳۵» وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا «۳۶»

لغت و اعراب:

مَثَلٌ کلامی است رایج حاکی از قضیه ای مشهور که برای تشبیه و توضیح مورد خاص ذکر می شود. مثلاً مفعول دوم و رجلین مفعول اولِ اضرب است. وجعلنا تا آخر آیه صفت رَجُلَيْنِ است. أعناب: تاک ها که به اسم میوه اش نامیده می شود. اُكُل: میوه و آنچه صالح برای خوردن است. ظَلَمَهُ حَقُّهُ: کم گذاشت از حق او. تَمْرٌ مَالُهُ - از باب نَصِير - زیاد و فراوان شد (۱). حاوَرَه: با او گفتگو و سؤال و جواب نمود. باد - از باب ضَرَب - فانی و نابود شد.

منقَلَبٌ: مصدر و اسم زمان و مکان.

ص: ۴۰۳

۱- . تَمْرٌ الرَّجُلُ: مالش زیاد و فراوان شد.

تفسیر:

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا

یعنی: ای پیامبر، برای تنبیه مشرکان مکه دو مرد را مثل بز، یکی کافر و یکی مؤمن.

یعنی به عنوان کلی و فرض، و یا سرگذشت دو مردی در گذشته که حادثه مذکور برای آنها اتفاق افتاده، یکی مؤمن فقیر و دیگری کافر ثروتمند. که به یکی از آنها یعنی کافر، دو باغ مملو از درختان انگور دادیم و دور هر دو باغ را با درخت خرما حصار مانند پوشاندیم و فاصله میان آن دو را کشت و زرع کردیم تا از همه انواع میوه جات و حبوبات و سبزیجات برخوردار شود. هر دو باغ در فصل محصول، میوه خود را به نحو کامل می آوردند و از میوه و نتایج درخت کم و کسر نمی کردند، و برای تکمیل استعداد ریشه ها و فزونی محصول، میان دو باغ به وسیله شکافتن چشمه نهری روان ساختیم.

وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا

یعنی: و آن مرد کافر را به جز این دو باغ حاصل و درآمدهای فراوانی بود. پس به همراهش که با وی مشغول گفت و گو بود گفت: من از تو از نظر مال بیشتر و از نظر اعوان یا اولاد و خویشان قوی تر و نیرومندترم. و او در حالی که به واسطه کفر باطنی و تردد در مسأله معاد و عجب و فخرفروشی اش ستمکار به نفس خود بود وارد باغش شده، به همراه خود گفت: گمان نمی کنم این باغ هیچ گاه زوال پذیرد و نابود گردد. (این سخن را از فرط غرور به مال و فرزند و غفلت از قدرت و غضب خدا و به عنوان انکار یا تردید در امر بعث و رستاخیز در مقابل عقاید همراه خویش که معتقد به معاد و روز واپسین بود، می گفت).

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُؤِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا

یعنی: و من گمان نمی کنم ساعت و قیامتی که می گویند برپا شود، و اگر فرضاً درست باشد و من پس از مرگ به سوی پروردگارم بازگردانده شوم بی تردید در آن جا نیز بازگشتی بهتر از وضع حالی و مالی امروز خود پیدا می کنم.

این سخن را بدان جهت می گفت که معتقد بود هر چه خداوند در دنیا به وی تملیک

نموده به خاطر لیاقت و حسن استعدادش بوده و او بدون قید و شرطی مالک مستقل آنهاست، با غفلت از این که در عین ملکیت فرعی و ظلی او مالک اصلی خداوند است و این تملیک به جهت امتحان و آزمایش اوست و در صورت سقوط از امتحان، در روز رستاخیز محروم از همه چیز و مستحق عذاب خواهد بود.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾ لَكِنَّهُ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾

لغت و اعراب:

سَوَّى الشَّيْءَ: ساخت و درست کرد آن را. لَكِنَّا اصلش لَكِن أَنَا است، همزه وسط حذف شده و دو نون در هم ادغام گردیده و الف آخر در تلفظ ساقط و در کتابت ثابت مانده است.

هُوَ اللَّهُ رَبِّي «هو» ضمیر شأن و مبتدأست و اللَّهُ رَبِّي خبر است و تقدیر «لَكِن أَنَا مَوْحِدٌ» است.

تفسیر:

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا

یعنی: همراه او که با وی گفت و گو می کرد گفت: آیا به کسی که تو را از خاک سپس از نطفه آفریده و پس از آن تو را به صورت مردی بالغ و کامل و تمام عیار درآورده کفر ورزیدی؟! و ممکن است مراد از ضمیر(۱) خطاب «خلقتک» شخص آن کافر نباشد بلکه نوع بنی آدم باشد، یعنی کفر ورزیدی به خدایی که یکایک نوع تو را از مواد اولیه زمین آفریده، یعنی از راه قرار دادن آن در مسیر حرکت جوهری گیاهی و نباتی و حیوانی و منتقل ساختن به نطفه و علقه و مراحل بعدی و تکمیل اندام ها و تعدیل قوا و اعضا و جوارح، به شکل مردی کامل درآورد.

ص: ۴۰۵

۱- . ضمیر خطاب صحیح است.

باید دانست که شخص کافر درصدد انکار معاد بوده و مؤمن معترض، کفر به مبدأ را به او نسبت داد و این به خاطر آن است که لازمه انکار معاد، کفر به مبدأ است، زیرا منشأ آن در نظر آنها شک در قدرت مبدأ بود که چگونه ممکن است این همه انسان های خارج از حد و حصر، پس از تلاشی اجساد در شکم خاک و اختلاط اجزای آنها با یکدیگر تجزیه و تحلیل شوند و دوباره همان انسان های اولی ساخته گردند؟ و شک در علم مبدأ که چگونه ممکن است روز قیامت به خصوصیات حالات و عقاید و اعمال افراد نامتناهی پس از گذشت مدت مدید برزخ علم پیدا کرد؟ و شک در حکمت مبدأ که چه انگیزه ای در ایجاد و اعدام این موجود است و خاصه تعذیب او در دنیا و آخرت به عذاب های گوناگون؟

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا

یعنی: سپس آن مرد مؤمن گفت: لکن من چنین معتقدم و می گویم که آن الله پروردگار من است - آن یکتای واجب الوجودی که دارای تمام صفات جلال و جمال است و بری از هر عیب و نقص است - و هرگز من با پروردگار خود کسی را شریک و انباز قرار نمی دهم.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِذْ تَرَىٰ أَنَا أَقَلُّ مِّنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾ فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾ أَوْ يُصْبِحُ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ﴿٤١﴾

لغت و اعراب:

لولا برای تحریص و ترغیب. ماشاءالله مبتدا و خبرش «کائن» مقدر. ان ترن ان شرطیه و انا تأکید از یاء تکلم محذوف است. أقل مفعول دوم ترنی، و جواب شرط محذوف است به تقدیر «لا بأس به» یا جواب آن فعسی است. حُسبان: تیرهای کوچک و هر چه که رمی و پرتاب می شود. صعید: روی زمین. زلق: زمین صاف و لغزنده. غور: به معنای غائر، فرو رونده در زمین.

ص: ۴۰۶

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

یعنی: مرد مؤمن به او گفت: چرا تو آن گاه که وارد باغ خود شدی و آن رشد و طراوت و محصولات فراوان آن را دیدی ماشاءالله نگفتی؟ یعنی همه اینها را خدا خواسته و آنچه او بخواهد شدنی است. و چرا نگفتی: هیچ قوه ای نیست مگر به اراده خداوند. یعنی هیچ نیروی محرک و علل و اسبابی در جهان تکوین نیست جز آن که تحت مشیت اوست و به اراده او تأثیر می بخشد که از آن جمله علل و اسباب این مورد است از قبیل نیروی رویش زمین و رشد و نمو گیاهان و تابش خورشید و وزش نسیم که دست به دست هم داده و محصول را به وجود آورده اند.

إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَيِّعِيدًا زَلَقًا أَوْ يُصْبِحُ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا

یعنی: اگر مرا چنین می بینی که از نظر مال و ثروت و اولاد و ارحام از تو کمترم باکی نیست، امید است که پروردگارم باغی بهتر از باغ تو (یعنی در دنیا یا در آخرت یا در هر دو به پاداش ایمان و تسلیم و طاعت) به من عنایت کند، و بر سر باغ تو به سزای انکار معاد و رستاخیز، تیرهای غضب خود را به شکل تگرگ و صاعقه و سیل و بادهای سموم و سوزان از آسمان فرو ریزد، پس به ناگاه بنگری که باغت به صورت زمینی خالی از گیاه و میوه درآمده و از همواری همانند لغزشگاه گشته است. یا آن که آب سرتاسر باغت به کلی فرو رفته و خشکیده است و هرگز توان جستجوی آب را نداشته باشی.

وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٤٢﴾ وَلَمْ تَكُن لَّهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴿٤٣﴾ هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

أَحِيطَ بِطَائِفِهِ فَلَانَ: محاط هلاکت شدند(۱) و نابود گشتند. أَصْبَحَ: صَارَ وَ شَرَعَ. حَوَى الْبَيْتَ - از باب ضَرْب - : سقوط کرد و ویران شد. عروش جمع عرش: سقف خانه و غیره. وَلَى الشَّيْءَ وَ عَلَى الشَّيْءِ - از باب ضَرْب - : قیام کرد به آن کار و سرپرستی نمود آن را، یاری نمود.

ولایت به فتح و کسر. هِنَالِكَ (در این جا): اشاره به هلاکت و تلف. لِلَّهِ الْحَقُّ، الْحَقُّ صِفَتُ اللَّهِ.

عُقْبَ و عاقبت و عُقْبَى مترادف اند.

تفسیر:

وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِبَةٌ عَلَى غُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا

یعنی: چند صباحی نگذشت که مورد غضب خدا قرار گرفت و محصول باغ (به وسیله صاعقه آسمانی و باد سموم و تگرگ شدید) نابود گشت، و چون صاحبش آمد و بدان نگریست، از شدت تأسف و پشیمانی و از خشم و اندوه آن چنان شد که شروع کرد به مالیدن دو دست به یکدیگر برای آنچه در راه اصلاح و تربیت آن هزینه کرده بود، و باغ در حالی بود که دیوارهایش روی سقف ها فرو ریخته بود، یعنی از شدت حادثه نخست سقف اطاق ها و انبارها و داربست ها فرود آمده سپس دیوارها و داربست ها روی آن فرو ریخته بود. و او از روی حسرت و ناراحتی پیوسته می گفت: ای کاش احدی را با پروردگار خود شریک نمی ساختم! یعنی اسباب و وسایل ظاهری را مؤثر مستقل در برابر خدا نمی دانستم. و محتمل است این ندامت از راه توبه باشد و او ایمان آورده باشد.

وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا هِنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا

یعنی: و او را در آن حال شکست و اضطراب غیر خدا گروهی نبود که او را یاری دهند و خود نیز نمی توانست خود را یاری دهد. در این جاست که ولایت از آن خدای بر حق

ص: ۴۰۸

است. یعنی در امثال چنین حادثه و موارد شدت و اضطراری که انسان در کار عاجز ماند توئی امر و سرپرستی و یاری و دادرسی از آن خداوند به حق است نه شریکان باطل از بت های جماد و غیره و اسباب و وسایل ظاهری. آری اوست که از نظر دادن پاداش نیکو و از نظر عاقبت طاعت و تسلیم در مقابلش بهتر است.

حکایت زندگی دنیا

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلِ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾ الْمَالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾

لغت و اعراب:

هَشِيمَ الشَّيْءِ - از باب ضَرَبَ - شکست و خرد کرد آن را. ذَرَى الرِّيحِ التَّرَابَ - از باب نَصَرَ - پراکنده و متفرق نمود آن را. أَصْبَحَ یعنی صَارَ. كَمَا خبر مبتدای محذوف به تقدیر «هی کما». أَمَلَهُ - از باب نَصَرَ - آرزو کرد آن را، و أَمَلُ اسم مصدر است به معنای آرزو. بنون جمع ابن است ولی غالباً اعم از پسر و دختر است.

تفسیر:

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلِ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا

یعنی: ای پیامبر، زندگی دنیا را مثل بزن و آن را تشبیه کن به آبی که از آسمان یعنی از ابرهای بالای سرشان فرو ریزیم و زمین را سیراب کنیم و به وسیله آن رویدنی ها از گیاهان و علفیات رشد کند و بالا آید و متراکم و درهم گردد به گونه ای که روی زمین، سرسبز و خرم و پوشیده شود، و پس از گذشتن فصل رویش و اوقات طراوت، همه گیاهان

ص: ۴۰۹

به خشکی گراید و شکسته و خرد شده روی زمین ریزد به گونه ای که وزش بادهای آنها را به هر سو پراکنده نماید.

این مثال از قبیل تشبیه مجموع به مجموع است، یعنی مجموع زندگی انسان از کودکی و جوانی و رسیدن به مال و جاه و برخورداری از طراوت زندگی و لذایذ عیش، سپس زوال خوشی و افول عمر و عروض حوادث و امراض به مجموع مثل تشبیه شده است.

و البته خداوند بر همه چیز توانا و مقتدر است. یعنی این مثال و ممثل هر دو گوشه ای از قدرت کامله و شاخه ای از حکمت بالغه و شعبه ای از رحمت واسعة خداست.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً

یعنی: مال دنیا و فرزندان انسان زینت و آرایش زندگی دنیاست ولی باقیات صالحات یعنی جاودانه های نیکو در نزد پروردگارت از نظر پاداش دنیوی و اخروی و از نظر تأمین آرزوهای آدمی بهتر است.

مراد از «باقیات» عقاید و اخلاق و اعمال انسان است که همه در صحیفه عمل ها و در صحنه جهان هستی باقی و ثابت و آثار وجودیش تا مدتی در صحنه گیتی و برای ابد در جهان دیگر جاودان است.

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا «۴۷» وَعَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صِفًا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا «۴۸» وَوَضِعَ الْكِتَابِ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا «۴۹»

لغت و اعراب:

یوم متعلق به «أذکر» مقدر. بارز: آشکار. غادره: ترک کرد آن را. موعده: وعده و زمان و مکان وعده. أشفق منه: ترسید از آن. ویله: بلا و افتضاح.

تفسیر:

احوال قیامت

وَيَوْمَ نُسِئُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً

یعنی: و به یاد آور روزی را که کوه ها را سیر می دهیم. همه کوه ها و تپه ها و ارتفاعات روی زمین را از سطح زمین برکنده و در فضا سیر می دهیم و آنها را همانند پشم و پنبه حلّاجی می کنیم و به صورت رمل ها و شن های نرم درمی آوریم و همه را گرد و غبار کرده، در فضا منتشر می سازیم و به شکل سراب و آب نما معدوم می کنیم. و آن وقت است که این زمین را در تمام سطوح خود صاف و هموار و آشکار می بینی، یعنی از هر نقطه اش بنگری جز سطح هموار کروی مشاهده نمی کنی.

وَحَشْرَنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا

یعنی: آنان را از همه سوی این کره گرد می آوریم و احدی را ترک نمی کنیم. همه آنها را که زیر خاک اند مانند اجساد انسان ها و حیوانات، و آنها را که در محیط دیگرند مانند ارواح و اجّته، در محکمۀ عظیم الهی برای حساب و داوری و مجازات جمع می کنیم.

وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا

یعنی: و ای پیامبر، آنها در آن روز صف بسته بر پروردگارت عرضه می شوند و به آنها از جانب ملیک مقتدر یا فرشتگان خدمت خطاب می شود: حقاً که امروز به سوی ما همان گونه آمدید که در دنیا نخستین بار شما را آفریده بودیم. این خطاب برای تحقیر و تعجیز و توبیخ آنهاست، یعنی آن گونه که در دنیا هنگام تولد از مادر، مالک چیزی و قادر بر چیزی نبودید و سراپا عجز و نیاز و تحت سلطۀ دیگران بودید، امروز نیز همان گونه به پیش ما آمدید، نه مال، نه ثروت، نه اولاد و ارحام و نه لشکر و عده و عده ای دارید.

و «بل زعمتم» اعراض از توبیخ و ملامت است، یعنی بلکه در دنیا گمان می کردید که

برای شما وعده گاهی جهت بعث و نشور و حضور در محکمه حساب و کتاب و مجازات قرار نمی دهیم.

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا

یعنی: و در آن روز کتاب نیز نهاده می شود. مراد نهاده شدن نامه عمل هر مکلفی در کف دست اوست. و ممکن است مراد نهاده شدن کتاب مخصوص هر طایفه باشد در برابر آنها، و یا کتاب بزرگ خداوند یعنی لوح محفوظ که اعمال همه مکلفان از انس و جن و همه حوادث دنیا در آن مندرج است در مقابل عموم اهل محشر. پس ای مخاطب، گنهکاران فریقین را در آن حال خواهی دید که از مندرجات آن هراسناک و ترسانند و همواره از فرط تعجب و تأثر و تأسف می گویند: ای وای بر ما، وای از مصیبت و افتضاح ما، این کتاب را چه شده که هیچ گناه کوچک و بزرگی را جا نگذاشته جز این که به نحو فراگیر شمرده است! و در آن جا و آن صحنه عظیم بهت آور آنچه را در دنیا انجام داده بودند یعنی از عقاید باطنی و کفر و نفاق و عناد و عمل های منکر، در نزد خود حاضر می بینند.

مراد این است که حساب و شمار آنها و مقدار کیفر و مجازات آنها را طبق نامه عمل و اخبار فرشتگان می دانند. و ممکن است مراد خود اعمال باشد، یعنی تبلور عقاید و باورهای پلید را به صورت حالات نفس خود، و تجسم افعال و کردار را به صورت عذاب های گوناگون آن محیط می یابند. و هرگز پروردگار تو به احدی ستم نخواهد کرد، نه از پاداش صالحان کسر می کند و نه به کیفر طاغیان می افزاید.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا « ۵۰ »

جَنَّ الشَّيْءَ - از باب نَصَرَ -: پوشانید آن را، و جَنَّ مصدر به معنای مفعول است به معنای مستور و پوشاننده شده. فَسَقَ - از باب نَصَرَ -: خارج شد از راه حق. بئس للظالمين اسم بئس ضمير ابليس است و بدلاً تمیز است.

دشمنی شیطان با بشر

تفسیر:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ

یعنی: ای پیامبر، به منظور تنبیه مشرکان و نهی از تکبر و امتناع از پذیرش دعوت یادآوری کن زمانی را که به فرشتگان گفتیم: همگی به آدم سجده کنید. یعنی به نخستین فرد از نوع انسانی که به نحو اعجاز از گِل و خاک آفریده شده، به عنوان احترام در برابرش سجده اصطلاحی نمایید و پیشانی و اعضای دیگر بر خاک نهد.

و این نوع از احترام در برابر غیر خداوند هر چند به قصد ربوبیت مسجود نباشد در شرایع الهی حرام است، لکن گاهی استثنا خورده و تجویز شده است، نظیر مورد و سجده یعقوب نبی علیه السلام و اولادش در مقابل یوسف علیه السلام.

و ممکن است مراد از آیه این باشد که نوع فرشتگان را دستور دادیم که باید در مقابل نوع بشر خضوع کنید و از آغاز آفرینش این نوع در دنیا تا انقراض نسلش در خدمت وی باشید و وسایل زندگی و لوازم حیات جسمانی او و تمام اسباب و مقدمات حیات معنوی و روحی او را طبق دستور حق تأمین نمایید. پس همه فرشتگان سجده کردند جز ابلیس که از جنس اجنه و پریان بود و هویتش را در میان فرشتگان عالم بالا پنهان کرده بود، او از فرمان پروردگارش خارج شد و سجده نکرد.

أَفْتَنَّاخُذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أُولِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بئس للظالمين بدلاً

یعنی: پس آیا او را و نسل و اولاد او را به جز من و به جای من یاور و دوست و سرپرست خویش اتخاذ می کنید در حالی که آنها دشمن شمايند؟! و چه زشت است بر این ستمکاران اتخاذ این گونه بدل!

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴿٥١﴾ وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ﴿٥٢﴾ وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

لغت و اعراب:

عَضُد: بازو یعنی عضو فاصل میان مرفق و شانه. و ضمائر جمع (۱) راجع است به ابلیس و ذریه او. وَبِقٍ - از باب ضَرْب - هلاک شد. موبق: محل هلاکت، حاجز میان دو شیء. واقع الشیء: وقع فيه.

تفسیر:

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا

یعنی: ای پیامبر، من آنها را - ابلیس و اولاد او را - هنگام آفرینش آسمان ها و این زمین حاضر نکردم، و هم چنین برخی را در وقت آفرینش برخی دیگر حاضر ننمودم، یعنی برای این که مرا در امر خلقت یاری دهند. و هرگز من چنین نیستم که گمراه کنندگان را (نظیر فرشتگانی که امور جهان هستی را به وساطت آنها انجام می دهم) بازوی اجرایی خویش بگیرم.

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا

یعنی: و به یاد آور روزی را که خداوند به مشرکان و بت پرستان می گوید و فرمان می دهد که شریکان مرا یعنی کسانی را که در دنیا گمان می کردید آنها در ربوبیت، شریک و

ص: ۴۱۴

۱- . یعنی ضمائر در آشهدتهم و أنفسهم.

انبار من اند، ندا در دهید تا بیایند و امروز به داد شما برسند. پس مشرکان آنها را همانند دنیا به یاری می خوانند و آنها جواب نمی دهند. زیرا عده ای از آنها جمادند مانند بت ها و سیارات، و عده دیگر نظیر فرشتگان و عباد بنی آدم خود با آنها دشمن اند. و میان آنها موبق یعنی محل هلاکت و فاصله ای خطرناک از آتش سوزان قرار می دهیم.

وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا

یعنی: در آن روز گنهکاران اعّم از مشرک و کافر و فاسق آتشی را که پیوسته در دنیا بدان توعید و تهدید می شدند می بینند، آن گاه یقین پیدا می کنند که در آن واقع شدنی هستند، و یا با آن واقعه خواهند کرد یعنی در عمق آتش فرو رفته و آن را لمس می کنند و آتش در عمق وجود آنها نفوذ کرده، آنها را فرامی گیرد. و آنها هرگز از ورود در آن برگشتی نمی یابند و جای فراری پیدا نمی کنند.

وَلَقَدْ صَيَّرْفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا «۵۴» وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا «۵۵»

لغت و اعراب:

صَرَفَ الشَّيْءَ - از باب ضَرْب - مکرر کرد آن را و از حالی به حالی برگردانید. جدل:

ستیزه و مخاصمه، و جدلاً تمیز است از اکثر. قُبُل: مقابل و روبه رو. قبلاً حال است از عذاب.

و يستغفروا به تقدیر «و أن يستغفروا». الا أن تأتیهم به تقدیر «انتظاراً یا طلب أن تأتیهم».

تفسیر:

وَلَقَدْ صَيَّرْفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا

ص: ۴۱۵

یعنی: به حقیقت ما در این قرآن از هر مثل (یعنی هرگونه مطلبی که مردم در دین و دنیای خویش نیازمند آن اند نظیر مسائل توحید و معاد و اصول و فروع دینی و معارف اخلاقی و پند و اندرز و ارشاد و ترغیب و غیره) با بیانی مختلف و به نحو مکرر و گوناگون آوردیم، ولی انسان، بیش از هر چیزی مخاصمه کننده و ستیزه گر است. یعنی طبیعت و غریزه و عادتش این است که لجاجت ورزد و حقایق را رد کند.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا

یعنی: چیزی مردم را مانع نشد از این که به خدا ایمان آورند و از پروردگار خود آمرزش طلبند آن گاه که هدایت الهی به آنها رسید جز این که خواستند سنت جاریه خدا درباره پیشینیان به آنها برسد یا عذابی رویاروی به سوی آنها بیاید.

مراد، این که مردم قریش همانند طاغیان و مجرمان گذشته تاریخ اند که هیچ گاه به اراده و اختیار خود و با تأمل در معجزات عرضه شده ایمان نمی آورند تا آن که سنت خدا درباره طاغیان امت های گذشته مانند هلاکت دسته جمعی به غرق و زلزله و صیحه آسمانی و باد سموم و سنگباران درباره آنها جاری شود که گویی منتظر آن اند و آن را می طلبند، و یا عذاب رویاروی به آنان برسد مانند عذاب کفار در جنگ بدر.

وَمَا نُزِّلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾

أَدْحَضَ الرَّجُلُ: لغزاند پا را، أَدْحَضَ الْحَجَّةَ: باطل کرد آن را. ضمیر به الحَقَّ به جدال برمی گردد. هُزَأُ بفلان - از باب مَنَع -: مسخره کرد او را، و هُزَأُ و هُزُو: مسخره کردن. قَدَمْتُ يدهاى قَدَمْتُهُ نَفْسُهُ. كُنَّ الشَّيْءَ - از باب نَصَرَ -: پنهان کرد آن را. أَكِنَّهُ جمع كِنَّ و كِنَان:

پوشش و حافظ شیء. آن یفقهوه متعلق به مقدر، به تقدیر «کراهه آن یفقهوه». وَفَر: سنگینی.

مجادلة باطل و مسخره گری کافران

تفسیر:

وَمَا نُزِيلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

یعنی: و ما رسولان خود را نمی فرستیم مگر آن که مبشّر و منذر - مژده رسان و بیم دهنده - باشند.

مراد آن که آنها پس از اظهار دعوت و اتمام حجّت، پذیراشدگان را بشارت به پاداش وافر در دنیا و آخرت از جانب خدا دهند و انکارکنندگان را از غضب و عذاب خداوند بترسانند. و «الّا» در آیه برای استثناست. و افاده حصر می کند، یعنی وظیفه رسولان الهی جز مژده دادن و ترسانیدن از عذاب نیست، و اما اکراه مردم بر پذیرش و اعتقاد قلبی، از قدرت و توان بشر خارج است، و اجبار مردم به تسلیم در برابر حکومت الهی و برنامه های آن از وظایف امامت و ولایت است، و دادن پاداش در دنیا و در آخرت از شئون حاکمیت خداست نه مرسلین، پس وظیفه رسول جز ابلاغ و تبشیر و انذار نیست.

وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا

یعنی: ای پیامبر، کسانی که کفر ورزیده اند پیوسته با تو و مسلمین محاجّه و مجادله به باطل می کنند (یعنی به وسیله گفتار باطل خود مانند این که پیامبر باید از جنس فرشته ها باشد، و حقیقت روح را برای ما بیان کن، و چون تو ثروت مالی نداری نمی توانی پیامبر باشی؛ و نیز به وسیله پیشنهادهای نابه جا و باطل نظیر آن که زمان قیام قیامت را تعیین کن، و جایگاه اصحاب کهف را به ما نشان ده، و آنچه در اواخر سوره اسراء ذکر شد) تا با این امور بر حق پیروز گردند و آن را باطل نمایند، یعنی منطق قوی پیامبر و ادله و براهین او و کتاب و دلایل مبرهن و مستدلّ او را بشکنند و نابود سازند. و آنها آیات کتاب و نشانه های

تجلی مرا در انفس و آفاق و آنچه را که بدان انداز شده اند از عذاب و آتش آخرت، به مسخره و استهزا گرفته اند.

ستمکارترین مردم

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ

یعنی: و چه کسی ظالم تر است از آن کس که او را به آیات کتاب و نشانه های توحید و قدرت و عظمت پروردگارش تذکر دهند و او از پذیرش آنها روی برتابد و اعراض کند؟ یعنی همانند مشرکان و طاغیان در طول تاریخ که از دعوت پیامبران الهی اعراض نمودند و از جمله آنها کفار قریش و مشرکان مکه اند. و آنچه را که در گذشته از عقاید پلید و عمل های زشت به جا آورده فراموش نماید، یعنی از عواقب عذاب و کیفرهای گناهان غفلت کند و به دعوت و تذکرات اعتنا ننماید.

إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا

یعنی: اینان کسانی هستند که بر دل های آنان پوشش هایی از شقاوت و قساوت و غفلت قرار داده ایم که نفهمند و در گوش های دل آنها سنگینی ایجاد کرده ایم تا نشنوند، و حال اگر آنها را به سوی هدایت یعنی پذیرش دین و کتاب و شریعت بخوانی هرگز و ابداً هدایت را نخواهند پذیرفت.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا «۵۸» وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا «۵۹»

لغت و اعراب:

موعد: زمان وعده. من دونه: من دون الله. وَاَلِ اِيه - از باب ضَرْب - : ملتجی شد و پناه برد به او. موثِل: اسم مکان است به معنای ملجأ و پناهگاه. قُرَى جمع قریه: مجتمع انسانی و

مهلت دهی خداوند

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا

سخن در این آیه دربارهٔ مشرکان مکه است که از هیچ معارضه و انکار و عنادی فروگذار نکردند.

یعنی: ای پیامبر، پروردگار تو بسیار آمرزنده و صاحب رحمت است، اگر می خواست آنها را در برابر آنچه کسب کرده اند از عقاید باطل و عمل های زشت و مبارزه و معارضه با تو در دنیا مؤاخذه و مجازات کند بی تردید در عذاب آنها تعجیل می ورزید و مهلتشان نمی داد. ولکن در حق آنها شتاب ندارد بلکه آنان را وعده گاهی است، یعنی مثل روز بدر و روز رستاخیز، که در آن روز آنها هرگز احدی را غیر از خدا ملجأ و پناه نمی یابند.

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا

سوق آیه مفید این است که مهلت دادن به طغیان گران قریش امری عجیب و بی سابقه نیست بلکه سنت جاری ما بر این است که ستمکاران و طاغیان را طبق اقتضای حکمت و نظام اتم آفرینش مدتی مهلت دهیم و پس از آن مؤاخذه کنیم.

معنای آیه: و آن مجتمعات از مردم را که در اعصار پیشین گذشتند مانند قوم نوح و هود و صالح هنگامی که ستم کردند، یعنی به وسیله ردّ رسولان ما و عناد و اصرار در انکار و تکذیبشان به خودشان و به آنها ستم کردند، همه را هلاک و نابود کردیم و برای هلاکت آنها وعده گاه زمانی قرار داده بودیم.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

لَأَبْرَحَ از افعال ناقصه است به معنای پیوسته، یعنی پیوسته می روم تا به مقصد برسم.

حُقْب: هشتاد سال و بیشتر، دهر و روزگار. حوت: ماهی و غالباً به ماهی بزرگ گفته می شود. سَرَب: لانه زیرزمینی حیوانات و هر نقب زیرزمینی که بن بست باشد (۱). و سرباً مفعول مطلق است اى سَرَب سَرَباً.

داستان موسی و خضر

تفسیر:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا

یعنی: و به یاد آر زمانی را که موسی به جوانش گفت (۲): من هرگز از رفتن بازنایستم تا به محل تلاقی دو دریا برسم و یا آن که روزگاری سیر کنم، یعنی مقدار زمانی سیر کنم که عمرم سپری شود.

باید دانست که مقتضای ظاهر کلمه موسی که به قیدی مقید نشده و صریح روایات اهل بیت علیهم السلام این است که مراد از موسی در این جا موسی بن عمران برادر مادری هارون، از پیامبران اولوالعزم و پیامبر بزرگ بنی اسرائیل و صاحب بزرگ ترین کتاب آسمانی یعنی تورات است. و مراد از جوان او یوشع بن نون وصی اوست و انتخاب او برای رفاقت شاید بدان جهت بوده که هارون رحلت کرده بود. و عالمی که موسی و جوانش سراغ او رفتند و خدا او را ستوده خضر مشهور بوده با عمری طولانی که هنوز هم به قدرت بالغه الهی زنده و در سطح کره زمین سیار است، و محتمل است الیاس نبی باشد که هر دو از معمرین پیامبران اند که پس از ظهور مهدی موعود منجی عالم بشریت (أرواحنا فداه) در حضور او خواهند بود. و مراد از مجمع دو دریا طرف شرقی دریای روم و طرف غربی دریای فارس است.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا

در تفاسیر آمده که آنها برای سفر خود ماهی پخته و نمک سود تهیه کرده بودند

ص: ۴۲۰

۱- که غیر قابل نفوذ باشد.

۲- مراد از جوان، شاگرد و همراه است.

و چون به مجمع البحرین و تلاقی دو دریا رسیدند ندانستند همان جا مقصد موعود است، از این رو آن جا اندکی درنگ نمودند. و محتمل این است که موسی مشغول عبادت و یا خواب و استراحت شد و جوانش مشغول تهیه غذا، و چون ماهی را از زنبیلی که از لیف خرما بافته شده بود بیرون آورد و در نزدیکی دریا روی سنگی گذاشت ماهی، خود به حرکت آمد و یا موج دریا او را حرکت داد و بالأخره زنده شد و در آب دریا فرو رفت و پس از آن موسی و همراهش بدون توجه به غذا و به شوق دیدار استاد به راه افتادند.

معنای آیه: پس چون آن دو نفر به محل تلاقی دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش نمودند، یعنی موسی وقت غذا و خوردن ماهی را و همراهش اخبار از حادثه واقع شده و زنده شدن ماهی و فرورفتن در آب دریا را فراموش کرد. و معنای «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ» این است که در آن هنگام و زمان مکث و درنگ آنها و در آن مکان ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت و در جلو چشم یوشع همانند فرو شدن حشرات در سوراخ خود و اشخاص در کانال ها و قطار در تونل ها، در دریا فرو شد.

محتمل است غفلت یوشع از امر عجیب ماهی که بدون اخبار آن به موسی به راه افتادند این بوده که او خود پیامبر و پیرو پیامبر دیگر بود و ظهور معجزات در نزد او امر غیرعادی نبوده که وحشت زده شود و از یادش نرود. و ممکن است شوق دیدار استاد اعلم و تحصیل دانش در محضرش هر دو را از حال عادی بیرون کرده، محل اقامت و غذای خود را فراموش کردند.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْغُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

غداء: صبحانه. نَصَب مصدر است به معنای رنج و درد. أوى الى البيت: فرود آمد و جای گزید در آن. صخره: سنگ سخت و خارا. أن أذکره بدل است از ضمیر مفعول أنسانیه، به تقدیر «أنسانی ذکره». و هاء أنسانیه ضمیر منصوب است و غالباً به کسر استعمال می شود و گاهی به ضم خوانده می شود مانند بما عاهدَ علیه اللهُ. عجباً یعنی اتّخاذاً عجیباً یا سبباً عجیباً.

تفسیر:

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا

یعنی: پس چون آن دو نفر از محل استراحت خود گذشتند و مسافتی را پیمودند که گفته شده آن شب را تا صبح راه رفتند، موسی که سخت گرسنه شده بود به جوانش گفت:

صبحانه مان را بیاور تا بخوریم که حقاً ما از این سفرمان بسیار ناراحتی و رنج بردیم.

(گفته اند که موسی در هیچ سفری آن گونه خسته و رنجور نشده بود، نه در سفر فرار از مصر تا مدین و نه از پیش قوم خود تا کوه طور).

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُبْرَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ

یعنی: جوان موسی به وی گفت: آگاه باش (۱) آن گاه که ما روی آن سنگ خارا استراحت کردیم من ماهی را یعنی تذکر دادن حادثه ماهی را، فراموش کردم و جز شیطان نبود که آن را از یاد من برد و نگذاشت به تو یادآوری کنم.

وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا

یعنی: و حادثه این است که ماهی در جلو چشمم زنده شد و راه خود را در دریا پیش گرفت به حرکت عجیبی و راه عجیبی. حرکت عجیب آن که ماهی مرده و پخته دفعتاً جان گرفت و روانه دریا شد؛ و راه عجیب آن که به هر سو می رفت در آب دریا به دنبال او کانالی در حد جسمش تولید می شد و باقی می ماند.

ص: ۴۲۲

قَالَ ذَلِكُمْ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿٦٤﴾ فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾

لغت و اعراب:

نبغی - از باب ضَرَبَ -: طلب کرد. ما کُنَّا نَبِغُ به تقدیر «علامه ما کُنَّا نَبِغُ (۱)». ارتداد: بازگشتن.

قَصَّ أثره - از باب نَصَرَ -: به تدریج دنبال او رفت، و قَصَصًا به تقدیر «یقَصَّان قَصَصًا».

تفسیر:

قَالَ ذَلِكُمْ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا

یعنی: موسی گفت: آنچه گفتمی نشانه همان هدف است که ما می طلبیدیم. یعنی حادثه ماهی و زنده شدن و در آب افتادنش نشانه رسیدن ما به مطلوب بوده و گویی خداوند از پیش به موسی خبر داده بود که علامت وصول به هدف شما حادثه ماهی است. پس هر دو روی علایم و نشانه های راهی که آمده بودند بازگشتند که مبادا راه را گم کنند. و نتیجه این که اگر در همان محل استراحت می ماندند یا اندکی در اطراف جستجو می کردند عبد صالح الهی را می یافتند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا

یعنی: چون بدان جا بازگشتند بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را رحمتی از جانب خود داده بودیم و علم و دانشی از سوی خویش آموخته بودیم.

گفته شده که آن بنده مورد عنایت خداوند خضر پیامبر یا الیاس نبی بوده که هر دو از پیامبران الهی بودند و از روز تولد تا آن روز زنده بودند و تا امروز نیز زنده اند و شاید تا آخر دنیا نیز زنده باشند. و مراد از رحمت اعطا شده به او مقام شامخ نبوت و ولایت و

ص: ۴۲۳

۱- . نبغ در اصل نبغی بوده، یاء آن به جهت تخفیف حذف شده است.

ارتباط با فرشتگان است. و مراد از علم لَدُنِّي که به او اعطا شده علم به اسباب و مسببات تکوینی جهان و علم به ملاکات احکام و شرایع الهی است که مناطات احکام نامیده می شوند و همه آنها حقیقتاً و بالاصاله نزد خداوند است و بر حسب اراده او و اقتضای نظام جهان تکوین به فرشتگان و رسولان و معصومان و عبّاد و صالحان می رسد و هر یک بر طبق استعداد خود بهره می برند.

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسِيَطِعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿٦٨﴾ قَالَ سَيَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

لغت و اعراب:

رشد: هدایت و استواری در راه خیر، مفعول له یا مفعول به تعلّم است.

تفسیر:

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا

از آیات آتی برمی آید که آن عالم برگزیده یعنی خضر در حالی که موسی با وی ملاقات نمود در شرف مسافرت یا در حال سفر و یا دائم السفر بوده و ساکن وطنی نبوده است. و نیز معلوم می شود پس از ملاقات موسی با او جوان موسی که یوشع بن نون بوده از آنها جدا شده و همه سفر و رویدادهای آینده مربوط به دو نفر بوده است. به هر حال موسی خواست از او درخواست کند که مدتی در مصاحبت او باشد و این موضوع را به صورت سؤال مؤدبانه مطرح کرد.

ص: ۴۲۴

معنای آیه: موسی به او گفت: آیا من در این سفر پیرو تو باشم تا از آنچه از جانب خدا به تو افافضه گشته و آموخته شده به من بیاموزی، و این تعلیم برایم هدایت به سوی حقایق و استواری در روان من باشد؟

باید دانست که موسای نبی هر چند خود از پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت و کتاب بوده، لکن معلومات او راجع به اصول و فروع شریعت خود یا شرایع گذشته بود نه راجع به اسرار خلقت و علل و اسباب حوادث واقعه در جهان، و این دو امر از هم جدا هستند و خضر پیامبر از این امور نیز به تعلیم حضرت حق برخوردار بود.

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا

یعنی: آن عبد عالم گفت: حقیقت این است که تو را هرگز توان صبر و شکیبایی بر همراهی من نیست، و چگونه می توانی بر آنچه احاطه علمی به آن نداری صبر کنی؟ یعنی در این همراهی کارهایی از من مشاهده می کنی که از دیدگاه عقل و گاهی شرع منکر و زشت و گاهی مجهول العله است که هر بیننده را وادار به اعتراض یا پرسش از علت و جهت آن می کند، زیرا خبر از علت حقیقی و فلسفه واقعی آن ندارد.

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا

یعنی: موسی گفت: به خواست خداوند به زودی مرا انسانی صابر و شکیبا خواهی یافت و هرگز دستوری را از تو نافرمانی نخواهم کرد. یعنی با این حال مصاحبت تو را طالبم. و ظاهر این مطلب این است که موسی نفی قطعی صبر را از خضر نپذیرفته و در خود قدرت و توان صبر را می دیده است.

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا

یعنی: خضر نبی گفت: پس اگر بخواهی در این سفر پیرو من باشی از هیچ چیز از کارهای من پرس تا آن گاه که خود برای تو از آن یادی به میان آورم. یعنی نه از حُسن و قبح کارها پرس و نه از جواز و حرمت و نه از علل و اسباب و نه از نتایج و آثار آنها. و این بیان، سؤال های اعتراض آمیز و انکاری را نیز شامل است، و همه سؤال های آتی از قبیل پرسش اعتراضی و انکاری است. و ظاهر آیه این است که خضر روی اطمینان خود به موسی اجازه صریح به همراهی نداد بلکه محوّل

به اختیار او و مشروط به عدم پرسش نمود.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْرًا ﴿٧١﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾

لغت و اعراب:

خَرَقَ الثَّوْبَ - از باب ضَرَبَ و نَصَرَ - : پاره کرد یا سوراخ نمود آن را. اِمر - به کسر همزه - : کار عجیب و زشت، حادثه بزرگ. اُرْهَقَ زَيْدًا الشَّيْءَ: تحمیل کرد آن را بر زید.

تفسیر:

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا

یعنی: خضر و موسی هر دو به قصد رسیدن به دریا به راه افتادند تا آن گاه که به دریا رسیده، سوار کشتی شدند، خضر فرصتی پیدا کرد و کشتی را سوراخ نمود.

گویند صاحب کشتی خضر را می شناخت و به احترام او هر دو را بدون اجرت سوار کرد و خضر به وسیله چکش یا تبری کوچک گوشه ای از تخته کشتی را شکست و آن را سوراخ نمود و چون آب در کشتی ریخت خود خضر یا به کمک مسافران جلو آب را گرفت.

قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْرًا

یعنی: موسی به عنوان اعتراض، به نحو استفهام انکاری به وی گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا ساکنان آن را غرق کنی؟ حَقًّا که کاری شگفت آور و زشت و حادثه ای بزرگ آفریدی!

ص: ۴۲۶

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا

یعنی: خضر گفت: ای موسی، آیا من در آغاز کار نگفتم که تو هرگز نمی توانی با من صبر کنی؟ موسی گفت: ای خضر، مرا به خاطر فراموشیم مؤاخذه مکن و مرا در مقابل این کارم به مشقت و سختی و مدار.

باید دانست که فراموشی موسی از مواعده سابق و از التزام به ترک پرسش، هرچند در آغاز بسیار عجیب و مستبعد است لکن ممکن است عظمت حادثه واقعه و سوراخ شدن کشتی و در معرض هلاکت قرار گرفتن ساکنان آن سبب نسیان وعده موسی باشد. و ممکن است مسافرتشان ماه ها طول کشیده و مسأله مواعده و تعهد به کلی از ذهن موسی رفته باشد.

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّكَدَّ جِئْتَنِي نَكْرًا ﴿٧٤﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾ قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾

لغت و اعراب:

غلام: پسر بچه ای که موی پشت لبش تازه رویده باشد. زکی: پاک. نُکر مصدر است به معنای منکر و بسیار قبیح.

تفسیر:

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ

یعنی: پس از حادثه کشتی به راه افتادند و مدتی با کشتی و سپس در خشکی راه پیمودند تا آن که در نزدیکی شهر یا روستایی به پسر بچه نوجوانی رسیدند و او را کشت.

ص: ۴۲۷

گویند: نوجوانی خوش سیما و بلند قد که با اقران خود مشغول بازی بود خضر او را گرفت و از محل به دور برد و با آلت قتاله یا خفه کردن، او را به قتل رساند. و به موسی گفت: بیا زود از این محل دور شویم.

قَالَ أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا تُكْرَهُ

یعنی: موسی که از عمل خضر و کشته شدن نوجوان سخت ناراحت شده بود، به نحو استفهام انکاری گفت: ای خضر، آیا نفس پاک و بی گناهی را بدون آن که کسی را کشته باشد کشتی؟! حَقًّا که عملی منکر به جا آوردی!

باید دانست که ظاهراً نوجوان مقتول غیر بالغ بوده و از این جهت حکم به بی گناهی او کرده و اگر مورد شک هم بوده مقتضای اصل، عدم بلوغ و بی گناهی است. و «بغیر نفس» اشاره است به این که مورد از قبیل تخصیص حرمت نیست که قصاصاً کشته شود، و مقتضای اصل هم عدم صدور قتل است. و نُکَر هر عملی است که عقل آن را ناپسند و شرع آن را مبعوض می داند. و مفهوم از جمله «بغیر نفس» این است که اگر او کسی را کشته بود قتلش جایز می شد؛ و لازم این معنا این است که او بالغ بوده است.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا

یعنی: خضر گفت: ای موسی، آیا به تو نگفتم که تو هرگز توان این را نداری که با من صبر کنی؟ موسی گفت: اگر پس از این حادثه راجع به چیزی از تو سؤال کردم هرگز با من رفاقت مکن، حَقًّا که از جانب من به عذر مقبولی رسیده ای، زیرا آن گاه سه مرتبه متوالی از من تخلف می بینی.

فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا آتَىٰ أَهْلَ قَوْمِهِ اسْتَبْطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبْوَا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾ قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَتَّأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾

قریه: شهر و روستا، مجتمع انسانی. و استطعما صفت قریه است و از این جهت استطعما هم نگفته است. انقض - از ماده قفض - فرو ریخت، شکافت. (۱) هذا فراق اشاره است به اعتراض سوم یا به زمان حال، به تقدیر «هذا سبب الفراق یا حال الفراق». تأویل:

آینده و بازگشت.

تفسیر:

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوا هُمَا

یعنی: خضر و موسی پس از گذراندن حادثه قتل نفس به راه افتادند تا آن گاه که به شهر یا روستایی رسیدند و چون گرسنگی بر آنها چیره شده بود و نقدی برای خرید طعام همراه نداشتند از اهل آن جا طعام خواستند، یعنی خواستند که آنها را مهمان کنند و غذا دهند. و ظاهر کلام این است که از عده زیادی درخواست پذیرایی کردند. پس همه آنها از مهمان کردن آنها امتناع ورزیدند. از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که كانوا أهل قریه لئام (۲). و امام صادق علیه السلام فرمود: آنها آن دو نفر را مهمان نکردند و تا قیامت هم کسی را مهمان نخواهند نمود.

فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً

یعنی: در سر راه خود در آن قریه دیواری یافتند که می خواست فرو ریزد، پس خضر پیامبر آن را برپا داشت. اقامه دیوار در این جا تنها به خضر نسبت داده شده، کاشف از این که او تنها این کار را کرده چنان که دو حادثه پیشین را نیز او تنها انجام داده بود و لکن این امر بسیار بعید است که یکی از دو پیامبر معصوم رفیق راه همدیگر کار شاقی را انجام دهد و دیگری تماشا کند. از این رو محتمل قریب این است که خضر پیامبر دیوار را به نحو اعجاز و به اشاره ترمیم و برپا نموده باشد.

به هر حال بار سوم بود که موسی به عنوان اعتراض گفت: حال که دیوار را برپا داشتی لازم بود از صاحب آن بر این عمل مزدی دریافت کنی. یعنی مردمی که حاضر نشدند

ص: ۴۲۹

۱- . ینقض از قفض است نه نقض. انقض یعنی فرو ریخت، شکافت.

۲- . یعنی آنان روستانشینان یا شهرنشینان پستی بودند.

حداقل غذای ما را تأمین کنند خوب بود مزدی برای عمل خود بگیری.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا

یعنی: خضر گفت: ای موسی، این اعتراض سوم سبب افتراق، و این زمان، زمان جدایی میان من و توست؛ به زودی مال و مرجع و عاقبت کارهایی را که نتوانستی بر دیدن ظواهر آنها صبر کنی به تو خبر می دهم. یعنی تو را از علل غائبه و پیامد تکوینی آنها که بر غیر خدا مستور و پنهان و جزء اسرار عالم تکوین است، آگاه می کنم.

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصِيْبًا «٧٩» وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا «٨٠» فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا «٨١» وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَا كِتْرَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا «٨٢»

لغت و اعراب:

وراء: پشت سر و جلو رو، از اضداد است. غصباً مفعول مطلق نوعی است، به تقدیر «أخذاً على نحو الغصب»، یا حال مقدره است از سفینه، یعنی مغصوباً. أرهقه الظلم: ستم بر او روا داشت و تحمیل نمود. رُحِم: رحمت. زكاه و رُحماً هر دو تمیز است. أشد جمع شد بر وزن أبجر و بحر به معنای قوه و نیرو. (۱)رحمه مفعول له اراد. تسطع مخفف تستطع.

ص: ۴۳۰

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا

یعنی: اما آن کشتی که سوراخ و معیوبش کردم از آن عده ای کارگر فقیر بود که بدان وسیله در دریا کار می کردند، من خواستم طبق دستور غیبی آن را عیب دار کنم، و پشت سر آن مسکینان(۱) یا جلو روی آنها سلطان ستمکاری بود که هر کشتی سالمی را به غصب می گرفت.

غرض آن که تأویل و بازگشت و سرانجام تخریب کشتی که سبب اضرار به صاحب مال و به ظاهر حرام است این است که سبب دفع اضرار بزرگ تر و خروج خود کشتی از دست آنها و متلاشی شدن زندگی همه آنها بود و کسی را اطلاع از این آینده نبود.

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا

یعنی: و اما آن نوجوان که کشتم، پدر و مادر او مؤمن بودند یعنی به توحید و اصول عقاید و کتاب و شریعت عصر خود گرویده بودند، ما ترسیدیم که آن پسر پدر و مادر خود را بر طغیان و کفر و ادا سازد و بدین جهت او را کشتم.

معلوم باد که مراد از ضمیر جمع «خشینا» خداوند و بنده او خضر است، و مراد از «خشیت» معنای حقیقی آن نیست یعنی حالت تأثر و اضطراب قلبی که در خداوند محال است، بلکه مراد ترتیب آثار خشیت است یعنی کاری فراهم کردیم که والدین او به طغیان و کفر نیفتند، زیرا شخص قادر حکیم در مظنه ترس از چیزی اقدام عملی به پیشگیری می کند. (۲) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رُحْمًا

۱- یعنی در تعقیب آنان.

۲- برای توجیه این عمل و اشکالی که به عنوان قصاص قبل از جنایت وارد می شود، به تفاسیر مفصل تر مراجعه شود.

یعنی: پس ما این را خواستیم که پروردگار والدین تبدیل کند به جای او برای آنها فرزندی بهتر از او از نظر پاکی روح و رشد ایمان و خرد، و نزدیک تر به آنها از نظر رحمت و مهر و شفقت.

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ تَخْرَجَا كَنْزَهُمَا

یعنی: خضر گفت: و اما آن دیوار که در شرف سقوط بود و من آن را برپا داشتم، از آن دو پسر بچه یتیم در آن شهر بود، و در زیر آن گنجی برای آنها بود و پدرشان مردی صالح و نیکوکار بود، پروردگار تو خواست که آن دو پسر بچه یتیم به مرحله رشد برسند و گنج خود را بیرون آورند.

رشد انسان این است که از نظر قوای جسمی به مرحله کمال برسد که غالباً ملازمه با توان آمیزش جنسی دارد و از نظر روحی و فکری قدرت اداره زندگی ساده را داشته باشد.

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا

خطاب است از جانب خضر به موسی، یعنی: حوادثی که از من سر زد به خاطر رحمت و احسان و تفضلی بود از جانب پروردگارت نسبت به مساکین صاحب کشتی و پدر و مادر پسر بچه مقتول و دو یتیم بی پناه. و من آنها را به اطاعت هوای خود و دستور نفسم نکردم.

و «ذلک» اشاره است به علل غائیة سه گانه که خضر، آنها را بیان کرد. و مراد از «ما» ی موصول، حوادث سه گانه است که از خضر صادر شد. یعنی ای موسی، این سه امری که بیان کردم یعنی نجات صاحبان کشتی از فقر، و والدین پسر ناصالح از کفر، و رسیدن یتیمان به حق خود، مآل و بازگشت و عاقبت آن سه امر است که به ظاهر زشت و ناروا بود و تو تاب تحمل آنها را نداشتی.

تذکر (۱): در این چهار آیه اخیر که خضر در مقام بیان علل غائیة سه کار خود بود حادثه اول را که تخریب و عیب دار کردن کشتی است به خود نسبت داده، زیرا نسبت آن جز به خویش صحیح نبود. و حادثه دوم را به خود و خداوند نسبت داده، زیرا این حادثه عبارت بود از تبدیل فرزند به فرزند دیگر که با اعدام اول و ایجاد دوم محقق می شود؛ اعدام را خضر و ایجاد را خدا انجام داد. و حادثه سوم، رشد یتیمان و رسیدن به حَقشان بود که تنها به دست خدا انجام گرفت.

تذکر (۲): در قرآن مجید از اوصاف و حالات خضر جز آنچه در این سوره و در این

آیات آمده (ما او را رحمت بخشیدیم و دانش لدنی آموختیم) چیزی نیامده و از روایات استفاده می شود که خضر پیامبری مرسل بوده که به سوی قوم خود مبعوث گردید و مشغول به تبلیغ شد (۱) و معجزه اش این بود که روی هر زمینی و قطعه چوب خشکی می نشست فوراً آن زمین سر سبز و آن چوب خرم می گردید، و کلمه خضر مشتق از خضر است که به او گفته شده است. و نیز طبق روایات، او از زمان ولادت تا این زمان زنده است و دلیلی بر عدم امکان این مقدار قائم نشده بلکه برخی گفته اند که او فرزند بلاواسطه آدم ابوالبشر است و به دعای او زنده مانده، ولی در برخی از روایات آمده که وی با ذوالقرنین به سراغ چشمه حیات رفتند، او به چشمه رسید و از آن نوشید و ذوالقرنین موفق نشد.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٣﴾ إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾ فَأَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٥﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجِدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُنذِرُ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾ قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ﴿٨٧﴾ وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴿٨٨﴾

لغت و اعراب:

قَرْن: شاخ حیوان، مدتی از زمان به اندازه سی سال یا صد سال، و قرن در انسان برآمدگی در سر او در محل شاخ حیوان. (۲) أتبعه: تابع او شد و به او لاحق گردید. عین معانی

ص: ۴۳۳

۱- اگر پیامبر مرسل بود اولاً ناشناخته نمی ماند تا جایی که موسی علیه السلام هم از وجود او بی خبر باشد، ثانیاً مأمور به باطن و اعمال کذایی نبود.

۲- یا شاخی که بر روی کلاه باشد و قرنین یعنی کلاه دو شاخ. یا گیسوی بافته شده که از دو طرف جلو سر آویزان باشد.

زیادی دارد که از آن جمله دریاست. حَمًا: گل و لای سیاه، و حَمَاهُ صفت است یعنی ذات الحَمَاءُ. فله جزاء الحسنی، فله خبر، الحسنی مبتدا، و جزاء تمیز یا حال است از الحسنی. حسناً مصدر به معنای فاعل است، به تقدیر «أمرأً ذا حُسن».

تفسیر:

ذوالقرنین

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الذِّقْرِينِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا

معلوم باد که درباره ذوالقرنین و اوصاف و احوال او اختلاف است. در بسیاری از روایات آمده که او بنده صالح خدا بود و یا محدث بود که فرشته ها او را حدیث می گفتند و او می شنید و حفظ می کرد. و گفته اند که او پیامبر بود. و در نام او نیز اختلاف است؛ اسکندر و عیاش. و گفته شده نامش مرزیا نوه یافث بن نوح است، و برخی بر آن اند که او از شاگردان ارسطو معلم اول و فیلسوف معروف است و پیش از میلاد مسیح علیه السلام می زیسته و نام ذوالقرنین بدین جهت به او گفته شده که در دو طرف سرش برآمدگی آشکاری داشته، و یا آن که عمر طولانی کرده و دو قرن از انسان ها را درک کرده، و یا آن که بر جانب مشرق و مغرب زمین یعنی فارس و روم آن روز مستولی گشته است.

معنای آیه: ای پیامبر، از تو درباره ذوالقرنین می پرسند، یعنی او کیست و در چه زمانی بوده و عنوان و کارش چه بوده و چه آثاری از او باقی مانده است؟ بگو: به زودی برای شما از او و احوالش آیاتی از قرآن تلاوت می کنم، یعنی آیات بعدی را.

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا

یعنی: حقیقت این است که ما به او در روی زمین قدرت و توانایی دادیم و از هر چیزی سببی عطا کردیم.

مراد از «شیء» در این جا هدف و نیاز، و مراد از «سبب» وسایل و مقدمات است. یعنی به منظور وصول او به هر هدفی وسایل متناسب آن را به او عطا کردیم و از امکانات مادی و غیر مادی نظیر عقل و هوش و دانش در راه انجام خواسته هایش چون کشاورزی، دامداری، ساختمان و سدسازی و غیره و انواع صنعت و تشکیل حکومت، در اختیار او قرار دادیم.

ص: ۴۳۴

فَاتَّبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ

یعنی: او سیر خود را ادامه داد تا چون به مغرب خورشید رسید در دید چشم خود چنین یافت که خورشید در چشمه یا دریای لجنی فرو می رود.

مراد این است که در سیر خود در غرب افریقا و ساحل اقیانوس به کنار دریای محیط غربی رسید به گونه ای که نزدیک غروب و اوایل تاریکی هوا چون به خورشید می نگریست به خاطر انطباق افق با سطح دریا چنین می پنداشت که آفتاب در دریا فرو می رود و افق شبیه لجن سیاه رنگ است.

وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا

یعنی: و ذوالقرنین در نزد آن عین - در کنار آن دریا - گروهی از مردم را یافت (که از نظر اعتقاد مشرک و از نظر عمل مرتکب محرمات بودند) به ذوالقرنین گفتیم (یعنی به وسیله همراهش خضر پیامبر، و یا خود او پیامبر بود و به او وحی نمودیم، و یا آن که او بنده صالح ما بود و به او الهام کردیم) ای ذوالقرنین، یا آنها را عذاب می کنی و یا درباره آنها راه نیکی پیش می گیری.

ظاهر این کلام هر چند به اخبار نزدیک تر است لکن مقتضای دقت و ظاهر جواب آتی این است که سوق کلام برای اخبار نیست، زیرا وظیفه پیامبر مقتدر یا منصوب از جانب او در مقابل مشرکان و یا مطلق کافران دعوت به پذیرش شریعت معروضه، و در صورت عدم قبول، جنگ است و جای تخییر نیست. پس مراد این است که ای ذوالقرنین، با این مردم چگونه رفتار خواهی کرد؟ یعنی آیا همه را از دم شمشیر می گذرانی یا راه عفو اتخاذ می کنی؟

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا

یعنی: ذوالقرنین گفت: اما آن کس که ستم کرده، به زودی ما او را عذاب می کنیم. مراد این است که درباره این قوم مشرک همانند سیره انبیا رفتار می کنم، نخست دعوت به توحید و پذیرش شریعت و کتاب آسمانی می کنم و اگر بر خویش ستم نمودند و بر کفر خود اصرار ورزیدند عقوبتی طبق شرع انجام می دهم. آن گاه پس از مرگ به سوی پروردگارش بازمی گردد و پروردگار او را عذابی نکر می نماید، یعنی عذابی ناشناخته و

بی سابقه می کند.

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا

یعنی: و اما آن کس که ایمان آورد و عملی نیک انجام دهد - فروع شریعت خود را در خویش و محیط خویش پیاده نماید - او را در آخرت پاداشی بسیار نیک است و ما هم از دستور خود درباره او آسانش را صادر می کنیم. یعنی در مدتی که تحت سیطره ماست به او ارفاق می نماییم و فرمان های سهل و آسان می دهیم.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا «۸۹» حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلِ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا «۹۰» كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا «۹۱»

لغت و اعراب:

من دونها یعنی من غیر الشمس یا فی مقابل الشمس. كذلك خبر مبتدای محذوف است، به تقدیر «أمر ذی القرنین كذلك».

تفسیر:

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلِ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا

یعنی: سپس ذوالقرنین اسباب و وسایل دیگری را در هدف سیر به مشرق زمین دنبال کرد تا آن گاه که به جایگاه طلوع خورشید رسید، یعنی آخرین نقطه سکونت بشر آن روز در جانب خاور گیتی. در آن جا خورشید را چنین یافت که بر گروهی از مردم طلوع می کند و می تابد که برای آنها در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم. یعنی هیچ ساختمان و درخت و کوهی بر آنها سایه نمی افکند، و یا آن که لباسی در بر نداشتند.

گفته شده که زمینشان از همه جانب مسطح و در خاکشان اقتضای بنای ساختمان و رویش درخت نبوده است. و خداوند این حال و وضع آنها را به خود نسبت می دهد به

ص: ۴۳۶

خاطر این که در آنها استعداد درک امور دنیوی و اداره زندگی انسانی را قرار نداده بود و دقیقاً به نام انسان و شبیه حیوانات بودند.

كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا

یعنی: مطلب و سرگذشتی که درباره ذوالقرنین شنیده ای این چنین بود (و این از قبیل تشبیه کلی به مصداق است که برای تأکید آورده می شود). و حقیقت این است که ما به آنچه ذوالقرنین از آغاز زندگی در پیش داشت از ازل احاطه علمی داشتیم. یعنی همان گونه که به همه ذرات عالم تکوین احاطه وجودی و توانی و علمی داریم، در مطلب مورد بحث هم همان طور است.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾

لغت و اعراب:

سَدّ - به فتح و ضم -: حاجز و مانع، کوه. یأجوج و مأجوج دو اسم اعجمی است که به واسطه عجمت و تعریف غیرمنصرف اند. خرج: درآمد، زراعت و دام. (۱) تفسیر:

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا

یعنی: سپس ذوالقرنین سبب دیگری را دنبال کرد. یعنی برای هدف دیگری که سیر جنوبی و شمالی در تقاطع دو سفر قبلی بود پیرو وسایل دیگری شد و به راه افتاد تا آن گاه

ص: ۴۳۷

۱- . خرج: هزینه، مالیات.

که در میان دو کوه به فضای وسیعی رسید، در طرف پایین آن دو کوه گروهی از انسان ها را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند.

کلمه «لا یکادون» دلالت می کند بر این که آنها بسیار دور از فهم بودند، و ظاهراً به جهت ضعف عقل و پایین بودن سطح فکرشان بوده که مطالب اجتماعی و سیاسی و غیره را درک نمی کردند.

قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا

یعنی: آنها گفتند (به وسیله مترجم یا به واسطه خضر پیامبر که آشنا به لغت های مورد حاجت بود و یا به الهام خدا نسبت به خود ذوالقرنین): ای ذوالقرنین، طایفه مأجوج و مأجوج (یعنی دو طایفه از اولاد یافث فرزند نوح که هر یک جمعیتی انبوه و بی حد و حصر بودند) مفسدند و پیوسته در این سرزمین تولید فساد می کنند (گفته شده که آنها همانند حیوانات وحشی حمله می کردند و به هر ملتی می رسیدند می کشتند و اموالشان را غارت می کردند بلکه گاهی گوشت انسان ها را هم می خوردند) آیا از هستی و دارایی خود برای تو هزینه و اجرتی قرار بدهیم که میان ما و آنها سدّی بسازی؟ یعنی نوعی از حاجز و مانع از قبیل دیوار و سیم خاردار و دریاچه و نحو اینها احداث کنی؟

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا «٩٥» ءَأَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَأَتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا «٩٦» فَمَا اسْتَبَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا «٩٧»

لغت و اعراب:

مَكَّنَّهُ مِنَ الشَّيْءِ: او را تسلط داد و متمکن نمود بر آن شیء. رَدَمَ الشَّيْءَ: سدّه. (١) رَدَمَ: مصدر

ص: ٤٣٨

١- . یعنی مسدود کرد آن را.

به معنای مفعول، حاجز و سد بزرگ. زُبُر جمع زُبْره: پاره های بزرگ آهن. صدف: یک طرف کوه. قطر: نوعی از مس، مس گداخته. ظَهَرَ الْبَيْتَ: بالای خانه رفت.

تفسیر:

قَالَ مَا مَكَّنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَعْجَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا

یعنی: ذوالقرنین به آنها گفت: آنچه را پروردگارم به من داده و تمکن بخشیده، از اموال و امکانات شما بهتر است، یعنی من نیاز به اجرت ندارم. مرا به نیروی عملی و مالی یاری دهید، مانند کارگر و آلات و ادوات ساختمانی، تا میان شما و یاجوج و ماجوج حاجزی بزرگ و سدی عظیم بنا نهم. حاصل آن که مهندسی و نقشه کشی و معماری از من و تحویل کارگر و تهیه وسایل ساختمان از سنگ و خاک و آهن و چوب و غیره از شما.

ءَأْتُونِي زُبُرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ

یعنی: پس از پایان گفتگو و قرارداد لفظی یا کتبی میان طرفین، ذوالقرنین گفت: حال، شما پاره های بزرگ آهن بیاورید تا من شروع به پی ریزی کنم. و ظاهراً تهیه آهن از معادن آن منطقه نیز به راهنمایی و یاری مهندسان و معماران ذوالقرنین بوده است. پس آنها آهن پاره ها را تهیه کردند و ذوالقرنین شروع به کار نمود و پس از کندن زمین به مقداری که به آب رسید بنیان سد را در فاصله میان دو کوه در عرضی معین بالا برد تا آن جا که میان آن دو کوه را به وسیله ارتفاع سد مساوی کرد، یعنی تاج سد با کوه ها برابر شد و اسکلت دیوار به چیدن پاره های آهن به نحو اشتباک و خالی ماندن اواسط آنها تنظیم گردید.

قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَأْتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا

یعنی: پس از ارتفاع دیوار سد و ریختن مواد سوختی در لابه لای آن و آتش زدن مواد، دستور داد به وسیله کوره های عظیم از هر سو بر آن بدمید، تا آن جا که همه دیواره سد را همانند آتش سرخ نمود، آن گاه امر کرد که برای من مس گداخته بیاورید تا بر روی دیوار فرو ریزم. و چنین کرد و از مس گداخته لابه لای آهن پاره ها را همانند گوشتی که بر استخوان روید پر کرد و بالاخره رنگ دیوار از بیرون به سرخ و سیاه مبدل شد و سدی عظیم که تاریخ نظیرش را ندیده و نخواهد دید پدید آورد و سد سکندر مثل سایر گردید.

یعنی: پس چون هنگام حملهٔ یاجوج و ماجوج رسید و در راه ورودی منحصر آن منطقه با سد جدید عظیم روبه رو شدند نه توان آن را داشتند که از دیوار بالا روند و نه قدرت آن که آن را سوراخ کنند.

باید دانست که در آیات مربوط به ذوالقرنین از جهات متعدد ابهام و اجمال است و دربارهٔ هیچ یک از آنها سخنی روشنگر و اطمینان بخش از روایات و تواریخ نرسیده است، مثل این که ذوالقرنین کیست و چه عنوانی در عصر خود داشته و چرا به این اسم عربی مشهور شده و سیر و سفر او از کجا آغاز گردیده و در کجا پایان یافته و سدی که بنا کرده کجاست؟ زیرا سدی با اوصافی که در این آیات آمده در هیچ جای کرهٔ زمین نیست. و هم چنین طایفهٔ یاجوج و ماجوج کیان اند و به کدامین ملت هجوم می آوردند و وعدهٔ این که آن سد شکسته و خرد خواهد شد محقق شده است یا نه؟ در این باره به تفاسیر مبسوط مراجعه کنید.

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾ وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ﴿٩٩﴾ وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴿١٠٠﴾ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴿١٠١﴾

لغت و اعراب:

دَكَّ الحائِطَ دَكًّا - از باب نَصَرَ - شکست و خرد کرد و با زمین یکسان نمود آن را و دَكَّاء اسم است به معنای کوه خرد شده، و نیز سرزمین صاف و هموار. مرجع ضمیر جمع بعضهم یاجوج و ماجوج است و ممکن است «الناس» باشد که مفهوم از کلام است. ماَجَ البحرُ:

دریا مضطرب شد و موج زد. عَرَضَ الشَّيْءَ لَهُ: ظاهر کرد و ارائه نمود آن را به او. غطاء:

پوشش. ذکر مصدر است به معنای ما يُتَذَكَّرُ بِهِ، وسیله یادآوری.

تفسیر:

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا

یعنی: گفت: این رحمتی است از جانب پروردگرم. ذوالقرنین پس از اتمام سد به عنوان تعظیم از الطاف حق و شکرانه نعمت او اشاره به سد کرده گفت: این سد رحمتی است از جانب خدا به ملت و گروه انبوهی که پیوسته هراسان از یاجوج و ماجوج و در معرض هجمه فظیح آنها بودند. و چون وعده پروردگرم راجع به پایان آن فرارسد آن را در هم کوبد و خرد کند و با خاک زمینش یکسان سازد. گفته اند مراد خرابی آن به دست مغول هاست که هجوم کردند و در مناطق مختلف ماوراء سد مشغول قتل و غارت شدند. و وعده پروردگار من همیشه حق و ثابت و غیر قابل تخلف است.

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ

این آیه کلام خداوند است نه تنمۀ کلام ذوالقرنین، و صدر آن مربوط به دنیا و ذیلش مربوط به آخرت است. یعنی: چون سد را در هم کوبیم و یاجوج و ماجوج از هر سو به مناطق پشت سد سرازیر شوند آنها را رها کنیم که همانند امواج دریا برخی در برخی موج زنند و مشغول قتل و غارت مردم گردند. و ممکن است این جمله در صدر آیه نیز مربوط به آخرت باشد و ضمیر جمع بعضهم به الناس مفهوم از کلام برگردد به قرینه این که مراد از ضمیر جمع بعدی در جمعناهم قطعاً جمیع مردم است، و مراد این که مردم در روز قیامت از شدت هول و ترس همانند دریایی پر تلاطم برخی در برخی موج خواهند زد و هیچ نظم و انضباطی بر آنها حاکم نخواهد بود و همه در گرداب هرج و مرج فروخواهند رفت.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَيَجْمَعْنَاهُمْ جَمْعًا

یعنی: و در صور اسرافیل دمیده می شود و همه آنها را در یک مکان به نحوی خاص گرد می آوریم.

ظاهر این است که مراد از نفخ صور در این جا نفخه سوم است، زیرا نفخه دوم نفخه

احیاست و آن گاه است که همه جانداران از قبورشان زنده شده بیرون می آیند، و نفخه سوم نفخه اجتماع و گردآوری است. و مقصود از آیه این است که پس از نفخه دوم همه بیرون آمده متحیرانه به هر سو می روند و عنوان «یومج بعضهم فی بعض» محقق می شود و آن گاه نفخه سوم دمیده می شود و همه برای حساب جمع می گردند، لکن آیه ۹۶ سوره انبیا مطابق وجه اول است: (۱) حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ.

ویژگی دوزخیان

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا

یعنی: و جهنم را در روز رستاخیز بر کفار عرضه می داریم به نحوی خاص از عرضه داشتن.

مراد از عرضه دوزخ قرار دادن آن است در مقابل دید کامل آنها و دستور ورود در آن. و «عرضاً» مفعول مطلق و اشاره به نوع عرضه است، و ممکن است اشاره باشد به آنچه از آیه انفال استفاده می شود: لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ [انفال، ۳۷] یعنی خداوند، کفار را که خبیث و پلیدند برخی را روی برخی همانند لاشه حیوانات روی هم می ریزد و همه را کوه می کند آن گاه به دوزخ فرو می ریزد.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا

این آیه در توصیف چشم و گوش کفار است که عمده وسیله تبتّه و تذکر و ایمان انسان است. یعنی: کفاری که در دنیا چشم دلشان در پوششی از یاد من و چشم ظاهرشان در پوششی از رؤیت آیات انفسی و آفاقی من بود و آنها در دنیا توان شنیدن نداشتند، یعنی از شدت انکار و عناد، قدرت شنیدن کلام آسمانی و سخنان پیامبران را نداشتند.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا «۱۰۲» قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا «۱۰۳» الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا «۱۰۴»

ص: ۴۴۲

۱- . یعنی ضمیر جمع بعضهم به یأجوج و مأجوج برمی گردد نه به الناس که همه مردم باشند.

أَفْحَسِبَ اسْتِفْهَامَ انْكَارِي. أَن يَتَّخِذُوا بِهِ تَأْوِيلَ بِهِ مَصْدَرًا، مَفْعُولُ أَوَّلِ حَسَبٍ وَ مَفْعُولُ دَوِّمٍ مَقْدَرٌ اسْتِ وَ تَقْدِيرٌ كَلَامٌ: «أَفْحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا اتِّخَاذَ الْإِلَهِ نَافِعًا لَهُمْ»؟ نُزِّلَ - بِهِ ضَمِّ زَاوٍ وَ سَكُونِ أَيْنَ -: أُنْجِزْ مَهْمَانَ دَرِ بَدُو وَرُودِ بَا أَيْنَ پَذِيرَايِي مِي شُود.

زیانکارترین مردم

تفسیر:

أَفْحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا

استفهام در آیه انکاری است، یعنی: آیا کسانی که کفر ورزیدند از مشرکان مکه و سایر کفار گمان کردند که به وسیله یاری و سرپرست گرفتن بندگان من به جای من، یعنی شریک قرار دادن فرشتگان و عیسی و عزیز و غیر آنها و تقرب جستن به آنها و عبادت و خضوع در برابر آنها و خواستن حاجت از آنها، در دنیا یا در آخرت سودی خواهند برد؟ یعنی هرگز سود نمی برند، بلکه آنها با این عمل کافر شدند و ما بدون تردید دوزخ را برای کافران به عنوان نُزُل مهیا ساخته ایم. یعنی مانند نخستین پذیرایی مهمان و مقدمه ای برای عذاب های گوناگون وحشت زا و غیرقابل توصیف آماده نموده ایم و البته بخشی از آن عذاب ها در همین [سوره] مسطور است و هیچ عقل و خردی توان رسیدن به کُنه آن را ندارد، و نعوذ بالله منه.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا

یعنی: ای پیامبر، به مشرکان مکه و کفار قریش بگو: آیا می خواهید شما را از زیانکارترین مردم از نظر عمل ها و کارها خبر دهیم؟ آنها کسانی هستند که همه سعی و کوشش آنها یعنی همه کارهای خیرشان در زندگی دنیا باطل شده و هدر رفته و خودشان در حالی هستند که گمان می کنند کار نیک انجام می دهند. و علت این که کارهای خیرشان باطل است در آیه بعد آمده است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا «١٠٥» ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا
وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا «١٠٦» إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا- «١٠٧» خَالِدِينَ فِيهَا لَا
يَبْتَغُونَ عَنْهَا حِوَلًا «١٠٨»

لغت و اعراب:

حَبِطَ عَمَلُهُ - از باب عَلِمَ - باطل شد و هدر رفت. هُزُوعًا هُزُوعًا - از باب مَنَعَ - الف آخر مصدر تبدیل به واو شده، به معنای استهزا و مسخره کردن. وزن مصدر است به معنای توزین، و وزن به معنای میزان. ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ، «ذَلِكَ» خبر مبتدای مقدر یعنی الأمر ذَلِكَ. و «جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ» مبتدا و خبر است. فردوس: باغ سرسبز دارای درختان خرما و انگور و انواع گیاهان، و نیز بالاترین درجه های بهشت. نُزُلٌ و نُزُلٌ: نخستین پذیرایی مهمان در بدو ورود. حَوْلٌ: زوال و انتقال.

تفسیر:

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا

یعنی: آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و به ملاقات او کفر ورزیده اند. مراد از آیات آیه های قرآن مجید یا نشانه های توحید و علم و قدرت خداست که در آفاق گیتی و انفس جانداران تجلی کرده. و مراد از کفر به ملاقات، انکار معاد و حیات پس از مرگ است که لقاءالله نامیده می شود. «فحبطت» یعنی در نتیجه این کفر تمام عمل های خیر آنها حبط و باطل می گردد و در دنیا و آخرت پاداشی نخواهند داشت. زیرا در هیچ یک از اعمال آنها انگیزه تقرب به خدا و خوف و رجا نسبت به او و طمع بهشت و ترس

ص: ۴۴۴

از آتش و نیز سایر وجوه زندگی بخش عمل و سبب استحقاق پاداش نیست. و «فلا نقیم» یعنی عاقبت کارشان در روز رستاخیز این است که برای آنها وزنی برپا نمی کنیم. یعنی احترام و اعتبار و قدر و قیمتی برای آنها قائل نمی شویم، و یا برای اعمال آنها وسایل سنجش برپا نمی نماییم، زیرا سنجش مربوط به حسناتی است که حبط نشده و گرنه سنجش بی معناست.

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا

یعنی: مطلب درباره آنها همان است که اعمال خیرشان حبط و خودشان بی ارج و بی مقدارند. و جزا و پاداششان هم به خاطر آن که کفر ورزیدند و آیات مرا و فرستادگان مرا به مسخره گرفتند دوزخ است. مراد از آیات اعم از آیه های کتاب آسمانی و نشانه های توحید در انفس و آفاق است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا

یعنی: به حقیقت کسانی که ایمان آوردند - به توحید و به آنچه پیامبرشان بر آنها عرضه داشته گرویدند - و به دنبال آن کارهای نیک انجام دادند یعنی به آنچه شریعت وقتشان از واجب و حرام آورده و به آنچه عقل سلیمشان قضاوت کرده عمل کردند، برای آنها باغ ها و بهشت های فردوس که بالاترین و والاترین محل عالم آخرت است به عنوان اولین مرحله پذیرایی، ثابت و مسلم است. یعنی پس از آن نعمت های بی پایان فوق تصورشان به آنها اعطا می شود.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا

یعنی: آنها در آن بهشت سکونت جاودانی دارند و هرگز در طلب تبدیل و تغییر و تحول به مکان دیگر و حال دیگر نخواهند بود. زیرا زندگی در آن جا با تمام شئون و کیفیاتش بر وفق میل و شوق و رغبت ساکنان آن جاست.

و باید دانست که لازمه خلود جهان و خلود و جاویدانی ساکنان آن جا این است که آفرینش شرشر اجزا و اعضای آن به نحو خاصی باشد که تغییر و فرسودگی و زوال و فنا در آن راه نیابد حتی مثلاً میوه جات و سبزیجات و سایر آنچه در دنیا زود متغیر می شود باید دائمی باشد چه رسد به حیوانات و خاصه ابدان بهشتیان که باید همانند ارواحشان

ابدی باشد هر چند هنگام نفخه دوم صور از اجزای بدن اولی جمع شده و ترکب یافته است. و این امری است عجیب که عقل از تصورش حیران و خرد از درک حقیقتش عاجز است.

کثرت کلمات الله

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا «۱۰۹» قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ غَآءًا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا «۱۱۰»

لغت و اعراب:

مداد: مرکب برای نوشتن، و کمک، و وسیله بقای شیء. کلمه: لفظ اعم از مفرد و جمله یا جملات، و حکم صادر از مولا، و همه مخلوقات خدا به لحاظ این که همانند دلالت لفظ بر معنا دلالت بر وجود خدا دارند.

تفسیر:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

یعنی: ای پیامبر، به مجامع بشری بگو و برسان که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، بی تردید تمام می شد پیش از آن که کلمات پروردگارم تمام شود هر چند دریای دیگری همانند آن کمک آوریم.

مراد از کلمات در این جا مخلوقات خدا و هر موجودی است که از آن ذات اقدس صادر شود، لکن در استعمالات کتاب خدا غالباً در موجوداتی شریف و عظیم استعمال شده، مانند حکم صادر از او درباره مهلت دادن قومی، و دوام و بقای ملتی، و اهلاک و زوال قومی، و استعمال در مسیح عیسی بن مریم علیه السلام. و ملاک در اطلاقات، تشبیه است، زیرا همه مخلوقات دلالت بر وجود و قدرت و علم باری تعالی دارند.

ص: ۴۴۶

باید دانست که مفاد این آیه حکم کلی مستقل است، و محتمل است که آیه نیز مستقلاً نازل شده باشد و دلالت دارد بر سعه مخلوقات و معلومات خدا و این که همه آنها دال بر ذات باری تعالی و علم و قدرت اوست همانند دلالت لفظ بر معنا. و چون این آیه پس از قصه اصحاب کهف و عجایب وضع آنها و پس از سرگذشت خضر و موسی علیهما السلام و غرایب امر آنها و بعد از قصه ذوالقرنین و کار عظیم و بهت آور او نازل شده که هر یک اسراری در بر دارد، گویی مفاد آیه این است که این امور در برابر علم بی پایان او ذره ای در مقابل اقیانوس است.

راهکار لقاء الله

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

این آیه در آخر سوره اشاره به اصول سه گانه دین دارد که خدا دستور ابلاغ آنها را می دهد، یعنی جمله انما الهکم اله واحد به توحید، و کلمه یوحی الی به نبوت، و جمله یرجو لقاء ربّه به معاد و روز رستاخیز.

معنای آیه: ای پیامبر، به کفار و مشرکان مکه بگو: جز این نیست که من بشری همانند شما هستم یعنی ادعای غیر بشریت را ندارم، و تنها امتیاز من از شما این است که به من وحی می شود و مرا خدایم به نبوت و پیامبری برگزیده است، و نبوت با بشر بودن منافات ندارد برخلاف آنچه شما تصور می کنید. و آنچه به من وحی می شود توحید است و این که معبود شما خداوند یکتاست. پس هر کس به معاد اعتقاد دارد و امید ملاقات پروردگار خود دارد باید عمل نیک انجام دهد و در پرستش و عبادت پروردگار خود کسی را شریک نسازد. از این جمله استفاده می شود که عمده محرک بشر به سوی عمل صالح اعتقاد به معاد و مجازات و ترس از کیفر است به طوری که اگر معاد نبود یا شخص به آن معتقد نبود احدی از مکلفان به جز شاذ و نادر به عمل نمی پرداخت.

و الحمد لله رب العالمین

۸۵/۹/۱۰

ص: ۴۴۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

